بازدید شد
۳۶ - ۳۷

۲۰۵۲/۱۳۷۲

۲۰۴۶

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید ۱۳۷۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بخش
نام کتاب طب منصوری و حفظ الصحه منصوری
مؤلف
موضوع تألیف
شماره ثبت ۳۳۲۰
شمارهٔ دفتر ۲۳۱۷۲

خطی - فهرست شده
۳۳۲۰

کتابخانه
مجلس شورای ملی
شماره ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

دقایق شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان حکمت او بی پایان است و
حمد بی عد و ثنای بیقیاس مر پادشاهی را که نعم او و احسان او در
حق انسان بیرون از حد و بیانست گواه بر کمال قدرت او و طابع اصول
و صورة ارکانست و دلیل بر رافت در رحمت او و احوال امزجه ابدانست
قادری که از کمال افاضت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید
و صحت و مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی منتهای
خود بتدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت و صور کم فاحسن صورکم
بر قامت زیبای ایشان انداخت و سماط و رزقکم من الطیبات جهت
نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و
تحیات و صلوات مر ذاتی را که منهاج او اسباب قانون

نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیاتست و ارکان خمسه او چون خمسه
ضروری زبدهٔ غنی و منی است و چون سبعه طبیعی جامع مغنی و حاوی
شفاست اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما
خلقت الافلاک مکین خاتم و مار سنماک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اتباع او باد که ره روان جادهٔ یقین
و رهنمایان شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر ارباب
بصیرت و بصر ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود
کلی از انشاء اجرام علوی و ابداء اجسام سفلی آفرینش آدمیست که در صدف
وجود درج موجود است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه اورا
بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات
متضاده آراسته و او را بالجدل و سیاست و طاعت و عبادت فرموده
که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال
بی وجود صحت که مبدا، قابل و موضوع له کمالات متصور نمیشود و بر
هر شخصی لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایلهٔ آن
کوشد تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان
بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان
بر یک حال نمیماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می‌ماند

ناجرم افریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده
و در هر ادویه فواید نامحصور درج کرده و هر دردی را دوایی آفریده
و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار و ارد است که موسی صلوات الله
و سلامه علیه در حالت مرض التفات به دوا نمیفرمود با او مذاکره کرد که ای
موسی منجواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بعد ازان موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان
امر کرد و نیز از حضرت رسالت پناه محمد علیه افضل الصلوات و التسلیمات تلقین
که اشاره فرمود که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را
که اعلا ها مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشت زیرا که علم ادیان و اشتغال
بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنابرین
مقدمه حکما دهر و علما عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل وافی کرده اند و چون اضعف عباد الله
و احقر الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس شیرازی الحسینی
له عواقب دریه و غفرله برین علم و مطالعه این قسم اشتغال می نمود بحکم
خذ العلم من افواه الرجال و رد فوائد و غرر فرایند آنرا از السنه اساتذه
این فن می ربوده متوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن
و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منتجی نافع که

مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من
الله العلیم در آن شروع نمود و اثر او در قید کتابت کشیده بکفایه مجایه موسوم
گردد و بپایه آنرا مزین گردانیده بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی
واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت

شعر
آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست ∴ کشف اسرار قضا
موقوف بر فرمان اوست ∴ عقل کل طفل دبستان ابجد خوان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست ∴ آیه نصرت همیشه همزه رایات
اوست ∴ کوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست ∴ السلطان الاعظم
الاعدل الاعلم الاکرم افخار سلاطین العرب و العجم المنعوت فی عالم الملکوت
بغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء راعی بلاد الشرق و الغرب
والی ممالک الغرل و النصب ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط و القبض

نظم
ستاره چیش زحل هیئه سهیل مکین ∴ شهاب رمح سهنا و کهکشان کمان
∴ بزرگ همت و قدر بلند افسر و تخت ∴ مجسته رایت و رای
گزیده نام و نشان ∴ لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله
ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعداء که خورشید رایتش بر مشارق و مغارب
عالم از خجالت و سایه همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس
دولتش بر کنگره قصر سعادت در شش جهت هفت اقلیم نواخته اند و هیبت

معدلت دآوازه موهبتش در اطراف واکناف ربع مسکون انداخته وجناب
سلطنت مآبش باشواغل جهانداری ودواعی کامکاری پیوسته اوقات
شریف بتربیت اصحاب فضل وبرتقویت ارباب عقل واعلاء معالم دین
واحیاء قوانین سیدالمرسلین وتمهید قواعدین وتشیید مبانی یقین و
افاضت سجال نوال واشاعت آیات افضال مصروف گردانیده لاجرم
السنه دانی وقاصی وناطقه مطیع وعاصی ثنا، فایح این جاه ودعاء صالح
این درگاه جاری گشته وامداد فتح ونصرت واعداد بخت ودولت
فلحظ از حضرت صمدیه فایض شده بنده نیزدست در فتراک سعادت زده
این بضاعت مزجاة راوسیله ساخت ومتوجه بارگاه کیوان رفعت شد
تانبظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار حضرت وانقاد
فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد مأمول ازکمال عاطفت
انکه چون برسهو وزلل ونسیان وخلل این مقالت بی عمارت اطلاع افتد
اشارت رود تابرقم اصلاح مزین فرموده برین بنده نگیرند مواخذه نفرمایند
وذیل اغماض برمنوال اقلام اسیال فرمایند فانی للخطایا لمغترف وبالتقصیر
لمغترف عیون الکرام عن المعایب محفوظه والسنتهم عن المثالب محفوظة
والله ولی التوفیق ومنه الهدایه والتحقیق وصلی الله علی رسوله محمد وآله الطیبین
الطاهرین فهرست کتاب این کتاب مبنی بردو فن است فن اول در

طب یعنی نظری وعملی قسم اول در طب نظری مشتمل برمقدمه وچهار مقاله مقاله
اولی در اسباب بادی صحت مشتمل برچهار باب باب اول در ارکان
باب دوم در امزاج باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله ثانیه
در اسباب صوری صحت مشتمل بردوباب باب اول در مزاج باب دوم
در قوی مقاله ثالثه در اسباب فاعلی صحت مشتمل بردوباب باب اول
در اسباب ضروری مشتمل برشش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات
نفسانی فصل سیم در حرکت وسکون بدنی فصل چهارم در خواب وبیداری
فصل پنجم در ماکول ومشروب فصل ششم در احتباس واستفراغ باب
دوم در اسباب غیرضروری مشتمل بردوفصل فصل اول در اسباب ملحقه
بسته ضروریه فصل دوم در اسباب خارجیه مقاله رابعه در احوال واعراض
وعلامات مشتمل بردوباب باب اول در احوال واعراض باب دوم در
علامات ودلایل مشتمل برهشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم
در علامات اخلاط فصل سیم در نبض فصل چهارم در نبض واجناس فصل
پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم
در علامات محموده ومردیه قسم دویم در عملی مشتمل برنه مقاله مقاله اولی
در حفظ صحت ومعالجات کلی مشتمل بردوباب باب اول در حفظ صحت
مشتمل برده فصل فصل اول در تدبیر مولود وجلی فصل دوم در تدبیر فصول فصل سیم

در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ
و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت و سکون
فصل هشتم در تدبیر حمام فصل نهم در تدبیر مزاج فصل دهم در تدبیر سوء المزاج
باب دویم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات
فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقاله ثانیه
در امراض که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر پنج باب باب
اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سیم در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب
ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم
در امراض ریه و آلات تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض
معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم
در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض
کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در
امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب
بیستم در اورام و جراحات و قروح و مفاصل مقاله ثالثه در حمیات مقاله رابعه
در امراض که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب
باب اول در اورام باب دوم در ثبور باب سیم در جراحات و قروح

باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب
ششم در امراضی که بموی تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت
دارد مقاله خامسه در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر ان مشتمل بر چهار
باب باب اول در زهرها و علاج شارب آن باب دوم در گزیدن حشرات
زمینی و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع
هوام و حشرات و این آخر فن اول است و الله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده
و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اولی در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب
باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم در جوب باب سیم در
طعوم و الوان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله ثانیه در ادویه مرکبه مشتمل
بر بیست باب باب اول در بیان کیفیت ترکیب ادویه و امتحان تریاق
باب دوم در تریاقها باب سیم در منفرحات و بیان قوت هریک باب
چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و در جوب
باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در
اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات
باب یازدهم در مطبوخها و لعوقات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجها باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات

وسنونات وغراغر باب شانزدهم در اطلیه وضمادات باب هفدهم در
ادویه عین باب هجدهم در مراهم وذرورات باب نوزدهم در حلاوی
ومسمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در قسمی از طب یعنی
نظری وعملی چون شروع در شی لابد است از معرفت وشعور بآن شی
بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی
است که بدو احوال بدن انسان معلوم کند از جهت صحت ومرض یعنی
علم باستقامت مزاج واحوال بدن یا تغیران حاصل شود تا بدین علم حفظ
صحت کند حال الحصول واسترداد آن در حال زوال واین علم منقسم
بدو قسم است برای انکه اگر مفید اعتقاد است باموری که مجرد است از
بیان کیفیت عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است
وامزجه که نهت واگر مفید اعتقاد است باموری چند با بیان کیفیت
عمل آن را عملی گویند چنانچه در ادویه مثلا باعتبار زمان ووقت از جهت
تصرف
ردع وتحلیل چنانچه نگفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری وعملی وچون
معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیته او سبب زیادتی شعورست بدان
علم وموجب ایتیاز مسایل آن علم می شود از غیر او وعلما را عادت بدان
جاری شده است که بعد از بیان ماهیته موضوع را بیان می کنند تا از
دو جهت شعور بان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک ازین

دو قسم

دو قسم انچنانکه گفته می شود ومعلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث
کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث ازو کنند ازان جهت
که منسوب بصحت است حفظ او ورد او ما یتوقف الصحة علیه او موضوع
این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
از جهت صحت ومرض واحوال ودلایل ازبرای انکه طلب بحث از
عوارض ذاتی این امور می کنند ازان جهت که منسوبند بصحتی که غایت
مطلوب این علم است وموضوعات قسم عملی تصرفست در اسباب
ستة ضروری وتدبیر آن واعمال بد وعلاج بادویه وهریک ازین بجهت
احتیاج طلب بدان کفته شود انشاء الله وچون اصل علم است وعمل
بی علم کلا عمل است شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم

قسم نظری مشتمل بر مقدمه وچار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین
علم محافظت صحت حاصله واسترداد زائله آنست حفظ شی بعد از علم
بدان شی بود وعلم باسباب او ومعرفت او در بیان احوال بدن
کفته خواهد شد وچون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود
آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه
سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول

در سبب

امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکمات با توقف علیه اشتی بود
اعم از آنکه توقف برای ماهیته بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار
قسم است زیرا که سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه از اسباب
مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آن را سبب
صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مدوس و اگر خارج
باشد از سبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار
و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی گویند همچون جلوس بر سریر
چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت آنهاست
که صحت در آن مقرر می شود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان و اگر مرکب است یا غلیظه بود و آن اعضاست و یا لطیفه و آن
ارواح است یا متوسطه و آن اخلاطات و اسباب صوری صحت اعتدال
مزاج بود و قوی که بعد از وحادث شود و التیام اعضا که عبارت از عدم
تفرق اتصال و سوء ترکب است و اسباب فاعلی صحت اسبابی است
که اگر بر وجه مشکلت و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود
والا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان و جمیع افراد
بدان محتاج باشند آنرا سنه ضروری می گویند و اگر بعضی افراد
محتاج باشند بدان جبلیه و اگر در بعض زمان جمیع افراد بدان محتاج

السنان

السنان و اگر بعضی افراد صناعات و عادات و اگر محتاج الیه نباشد
واردات خارجی و اسباب غایی صحت سلامت افعالات که از
قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی
وجه اعتدال بود و سبب غایی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر
اولی در اسباب مادی صحت و چون این اسباب چهارست این
مقاله منقسم شود بچهار باب باب اول در ارکان و آنرا اصول و عناصر
و اسطقسات گویند و ان اجسامی چند بسیطات که اجزاء اول بدن
انسان و غیران از او مرکبات شود و آن چهارست زیرا که یا متوجه مرکز
یا متوجه محیطات و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهة
انچه طالب غایت بود محیط بود اتش است و طبع او گرم و خشک و محل
او بالا، دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره او ماس معقر فلک قمر
باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین
باردین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه جهة محیطات
نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات
تنخیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش است و انچه متوجه جهة
مرکز است آب و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولة
قبول اشکال و ترک اتصال و محل آن زیر کره هواست و انچه طالب غایت

مرکز بود خاک طبع او سرد و خشک است و قایم او در مرکبات حفظ اشکال
و هیات و استمساک بود و الله اعلم بالصواب **باب دوم** در ارواح در
عرف اطبا روح جسمیت لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل نجب
امزاجی مخصوص متکون شود بواسطه شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را
حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و از اینرو
حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و از این روح چون بعضی بدماغ رسد
کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او امزاجی دیگر حاصل شود و از اینرو روح نفسانی
گویند و قوة نفسانی بدو قایم است و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است
و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر رسد او را
کیفیت دیگر حاصل شود و از اینرو روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و
از و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول و
محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و منظری از و صورتی و اثری
پیدا می شود و بحسب ظاهر قول اطبا اینست که هر یک باستقلال روحی اند
و الله اعلم **باب سیوم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آنوقت
که جزو تمام عضا میگردد او را چهار استحاله لاحق می شود و هر یکی را از ان
نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهة تغذیه
محفوظ و فضله بطریق اسهل مندفع شود **هضم اول** از ان زمانست که در دهن

چنانچه در کتاب الهی مراد
بروح نفس است جو

او را مضغ می کنند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشک ثخین شود و از اکیلوس
میگویند لطیف ان بطریق ماساریقا که عروقی چند شعری است میان
کبد و معده بکبد میرود و کثیف ان بطریق امعا دفع شود و از ابزار گویند و
هضم دوم در کبد است و ان عبارتست از استحاله کیلوس با خلاط و از
کیموس گویند خلاصه ان با وردده رود و فضله ان که مایه است بطریق کلیه
و مثانه مندفع گردد و از ا بول گویند **هضم سیم** در عروقست و ان عبارت
است از استحاله اخلاط با عضا نجب مزاج فقط **هضم چهارم** در اعضاست
و ان عبارتست از استحاله رطوبه و ماده که مشابه اعضا شود با عتبار هیات
و صورت هر دو و متحدثی شود بالفعل هریک از اعضا در قوام تام و فضله
این دو هضم بمثل عرق و سنخ مندفع شود پس عمل **هضم دوم** ایجاد رطوبتیست
هضم اولیست که عبارت از اخلاط اربعه است و عمل **هضم سیم** ایجاد رطوبتیست
است از ماده و معمول خود و ان رطوبة یا فضول باشد یا غیر فضول انچه فضول
باشد بدن را بان احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکنند متعفن شود و
ان داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و انچه غیر فضول باشد چهار صنف است
یکی انکه در عروق صفرا و قاق موجودست دوم انکه مستحیل می شود بجوهر عضو
بحسب مزاج سیم انکه بمنزله طل در اعضا منتشر است چهارم انکه البتمام و
التصاق اعضا بواسطه اوست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است

که کیلوس او لابد ان مستحیل شود و آن چهارست زیرا که اگر نضج تمام یافته است
اگر از وطاقی بود صفراست و اگر رائب شود سوداست و اگر متوسط بود
یا نضج تمام یافته باشد یا نه اگر نضج تمام یافته باشد خون و اگر نضج
تمام نیافته بلغم و هریک ازین چار طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ
او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
شهایا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا
بسبب واردی در تقدیرین بصفراوی یا سوداوی یا بلغمیه مایل بود اما بلغم
طبیعی او مایل باشیرینی و طبع او سرد و تر بود و غایت او آنست که ذوی جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون شود و غذا بدل
کرده و ازین جهة او را مغرغه گویند و با خون در جمیع عروق جاریست و گاه
دیگر انکه با خون ممتزج گشته غذا دماغ شود و دیگر انکه ترطیب مفاصل کند
و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق
بود آنرا مایی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در روطوبتی مانده باشد زجاجی
گویند و اگر رطوبة بتحلیل رفته جبسی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر
اخلاط او محسوس بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار
طعم چهارست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح اقرا اصناف بلغم است
اما صفرا طبیعی لون او احمر ناصع است و طبع او گرم و خشک است و او در

کبد بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهة ترقیق دم تا نفوذ کند در مسامات
ضیقه و تقطیع اخلاط زجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذا بعض اعضا شود
مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة فصل امعا و تثبیه بر دفع برازو صفرا
غیر طبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و موی گویند
و اگر در معده محترق شده کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری
گویند و آن بمنزله سهم باشد و انچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر
وارد بلغم رقیق بود مره صفراوی گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی و اگر سودا
بود صفرا سوداوی اما سوداء طبیعی در دی خون طبیعی باشد و طعم او
بعوضت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک بود و او
در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهة تمتین و تغلیظ دم و
غذا بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهة تثبیه و دو غذ غذا
بعده ریزد و غیر طبیعی از دو هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودا
طبیعی بود و آنرا رمادیه و مره سوداگویند والله اعلم باب چهارم در اعضا
مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال
بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل
شود و اول بر آنست که اول عضوی که متکون می شود دل است و بعضی
گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون مادهٔ منی

بمقرر شد در دغیانی پیدا شود و چهار نقطه در دو بدید آید یکی در محل دل
و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه محتوی گردد اما بتقسیم
اعضا بر دو وجه کرده اند یکی انکه عضو یا معطی مطلق بود همچون دل بمذهب
بعضی یا قابل مطلق بود همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد یا نه معطی
و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر انکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا
مرءوس یا نه رئیس و نه مرءوس و غرض ازین اگر اینست که اگر مبدا قوتیست که محتاج الیه است
در بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و اینچنین اعضا را رئیس گویند و
اگر محرک و متمم فعل عضوست اورا خادم رئیس گویند و این خادم یا
مهیی بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را
و اوعیه منی انثیان را یا مؤدی بود چون شرایین قلب را و اورده کبد را
و اعصاب دماغ را و اجلیل انثیان را و اگر نه مبدا قوت و نه معد او
بود و اگر قابل فعل رئیس باشد اورا مرءوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد
نه رئیس و نه مرءوس عالی چون عظام و جمیع اعضا بسیط بود و اورا اعضا
متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضا آلی گویند و بیان هریک
در فصلی گفته میشود انشاء الله تعالی **فصل اول** در اعضا مفرده و اقسام
آن ده است **اول** عظم و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام
ان بر سبیل اجمال یاد کرده شود **اما مجمله** مخلوقات از هفت عظم چهار

بمنزله

۱ سر اعطای قوه حیوانی از دماغ بعضلات ۲ بعضی یا قابل مطلق بود همچون لحم ۳ یا معطی و قابل همچون کبد ۴ یا نه معطی

بمنزله دیواریکی بمنزله سطح که آنرا قحف خوانند و دماغ گویند و دو بمنزله سقف
که آنرا قحف خوانند و کف اعلی مرکبست از چهارده عظم کرعظام جنک
دو جنه و چشم و گوش و انف است و بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا
دروز گویند و انف از دو عظم مرکبست و در میان انف غضروفیست
که او را بدو قسم می کنند **کف اسفل** از دو عظم و در فکین سی و دو دندان
مرکوزاست از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیا و دو ناب
جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهه طحن و در اسفل مثل این بود و عنق
مرکبست از هفت عظم کرا نزا فقرات عنق گویند و بعد از دو دوازده فقره
ظهر و پهت و چهار ضلع که از طرفین در ان مرکوزاست و بعد از دو فقرات
قطن و آن پنج فقره است و بعد از دو سه فقره عجز است و بعد از دو سه فقره
مصعص است و ترقوه دو عظم است و از ان سینه هفت عظم که آنرا
عظام قص گویند و در اخران محاذی قم معده عظمی غضروفیست که آنرا
عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو
است جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو
طرف وحشی را خاصره و حرقفه و جزو اسفل را حق و ورک **اما دست** مرکبست
از کتف و عضد متصل بدوست و بعد از دو ساعد که مولف است از زند
عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از دو هشت عظم است

که در وصف نهاده اند کرا از ساغ گویند و بجز از دو چار عظم است
که آنرا مشط کف گویند و مخ اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکب از
فخذ که آن بزرگترین عظام است و در حق درک مرکز است و متصل بدو ساق
است مولف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم
رکبه که آنرا رصفه خوانند و قدم مرکب از کعب و عقب و عظم زجاج
و اخمص که آنرا زورقی گویند و چار ساغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه
عظم الا ابهام که دو عظم است ۞ صد و عظم چو خواهی که بدانی یقین
می برون آید از آنجا که برون می آید ۞ صد و استخوان بوجه صحیح در عرم
جمله کن بدان تشریح دوم از اعضا مفرده عضروف آن جسمی
شبیه بعظم اما ازان سست تر ست و فایده آن منع اصطکاک عظمی
بعظمی بود و تدریج و ترکیب اعضا صلبه بالینه و قایم مقام عظم است در
عضوی که عظم در و مفقود باشد سیم عصب است و آن جسمی لین
در حس و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او با لذات افاضه حس
و حرکت بود و بالعرض شدت و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نرمی
از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و
حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته است
و آن سی و یک زوج است و فروی و حس و حرکت اعضا که دون عنق

است

است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مولف از لحمات
عصب و وتر و شظایا رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن مملو لحم
است و غشا بر و محیط شده و فایده او تحریک اعضاست بواسطه
تشنج و استرخا و او و عضل اگرچه مرکب است اما او را از اعضا مفرده
گرفته اند پنجم وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصب است
و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا ششم رباط
است و آن جسمی است شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او
ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و آن را عصب نیز گویند هفتم
شریانست و آن عروقی متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب بود
و از بطن ایسر قلب رسته و در انبساط و انقباض تابع اوست و فایده
او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه باشد
الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید است
و آن عروقی ساکنه است که از مجدب جگر رسته است و روح
طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و شبیه ازان حاصل می شود و مجموع
او رده یک طبقه بود الا ورید شریان که دو طبقه است و بریه میرود
نهم شریان و آن جسمیست عصبانی از لیفات عصب منتسج گشته
جهة حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن

حرکت ه

باد کرا عضاء و اخاصه حس و را عضاء عدیمه الحس مثل کبد و طحال و این همه از شش
منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام پذیرند مگر بعضی ایشان
در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون می شوند و
چون منفصل گردند التیام پذیرند دوم لحم است و آن عضویت که از دم
طبیعی متولد شود و خلل و فرج اعضاء را محلو و محشو گردانند و عاقه او حرارت
بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شر و ظفر ضم کرده اند و ایشان را
مفرده و شمرده و در آن نظرات زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر
از زواید و فضلات شد و جلد مرکبت نه مفرد و میان هر یک گفته آید
اما شحم جسمی است اسپنج که از ماده بارد دم در اعضای عصبانی مثل
ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقه او برودت
است و سمین مشابه لحم است و از زوجی دسم متولد شود و او مرکب است
از لحم و شحم و شر جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بجهت
فضله او را دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچو حاجب
و لحیه و بعضی زینت و وقایت را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است
عضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامله و فایده آن از حک
و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویت منسج از لیفات و شظایا
عصب و خلل آن لحم محشو شده و همچو غشایی بود جمیع بدن را و فایده آن

حفظ شکل و هیات و اخاصه حس و ادراک ملموسات بود فصل دوم
در اعضاء مرکبه و او را اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیوة و
نفس اند و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل
اما اعضاء حیوة و نفس قلب و دماغ و حجابات قلب اشرف اعضاء و
رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع
لیفات و غشای غلیظ بر ان محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او
مخروطی است و قاعده ان از بالاست و ان مخروطیت بر باطات وثیقه
مربوط و محل او در میانه سینه است مایل بطرف چپ و او را دو
بطن ایمن مجاوزی کبد است و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد در
او متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بر عکس آن و
در و روح بیشتر از خون بود و آنرا اسعاف قلب گویند و از دو شریان
طالع شده است یکی از شریان رئیسی که بر به میرود جهة جذب نسیم از او
و رسانیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریان بزرگست که اصل جمیع شریانها
بود و آنرا ابهر و او را بطی گویند و میان این دو بطن منفذیست همچون
قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن بطن ایسر میرود و آنرا وهو بیشتر خواند
و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول
نسیم دو زایده است که آنرا اذان قلب گویند حجاب عضویت مرکب از

جوهر لحم وغشاء وعصب حساس ومحرک وحمد ریه است در انقباض وانبساط
حاجزست میان آلات غذا وآلات نفس ریه مخلوق است از لحم وردی سخت
واز شش شریان وریدی وشب وریه شریانی وشب قصبه ریه وغشایی
ذوالحس بر مجموع کشیده واو بادو شق شده است شق طرف ایمن
بسه شعبه منقسم شده است وشق طرف ایسر بدو شعبه ومجموع کرا وقلب را بده
وفایده آن ترویح قلب بواسطه جذب نسیم واحاله آن باکیفیتی مناسب
مزاج قلب ودفع بخار دخانی از او ومبدا صوت است آلات حلق اما
حلق عبارت از مجموع مجریین بود که ان مری وقصبه ریه است ومری در
اعضا غذا یاد کرده شود وقصبه ریه عضویست غضاری شکل مولف از غضاریه
وغشایی که این کشیده واو از قدام مری نهاده است وفایده آن نفس
است که عبارت از جذب نسیم ودفع بخار بود وبالای او حنجره است
واین عضوی مختصر وهیئت که الت اتمام صوت وحصر نفس بود واو
مرکبست از سه غضروف یکی از طرف قدام که اثر او در قی وترسی نیز گویند
ودو دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد واین دو کو چکتر از یکی را
نام نیت دیگری را مکبی گویند برای انکه در حالت بلع بر آن می افتد
یا خیری در قصبه ریه رود وانفتاح وانغلاق حنجره به وحاصل می شود
در جوف حنجره جسمیست شبیه بلسان فرمار که انضمام وانفتاح

وصوت بدان حاصل شود ولهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره او
وفایده او تصفیه هوا بود از دود خان وغبار وحمد صوت باشد ودو عین
دو عضوند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند وفایده آن
منع هواست از انکه دفعتا نفوذ کند اما آلات شعور دماغ وچشم و
گوش وبینی است دماغ عضوی رئیس ومحل روح نفسانی بود واو مرکب
است از مخ نوا ورده وشرایین وغشایی رقیق که ملاقی نفس است وغشایی
صلب که همچو بطانه این عشاست وحماس مجوف است وشکل دماغ بر شکلی
مخروطی بود وقاعده او مقدم راس است والین از مؤخرت برای
منبت اعصاب حس است وراس او از مؤخر دماغست واو صلب بود
زیرا که منبع اعصاب حرکت است ودماغ از جهت عرض که از طرف
پیشانی بود تا پس سر بقسم می شود واین را بطون دماغ می گویند
واو سبع بطون بطن مقدم است وزیر بطن او وسط بحویفی است که
آنرا معصره گویند فضلات دماغ انجا جمع می شود وبخیاشیم فرو می آید
وغشایی که حماس جوهر دماغ است مانند ترازین وعصون برسم اقحاف
است واز ان صورتی همچون کرمی پیدا شده وبواسطه حرکت اعصاب
وانقباض شرایین آن نیز متحرک شخاع مشابه جوهر دماغ است و
خلیفه اوست واو را سه عشاست واو همچون دنباله دماغ بود که در

دو اصغر بطون بطن اول از مقدم است
واو مانند ترازیست بر سه اقحاف
قسم از شکل کرم پیله دارد
قعر خوانند از این جهت
واو مجوف همیشه میان بطن اول
مقدم وخلف مرتبه سوم

تقرات منحدر شده تا بعضی بسد چشم از اعضای شریفه است و مرکب
است از سه رطوبت و هفت طبقه و در و اعصاب و شرایین و اورده و منشعب
شده شعر کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش ∴ چشمت بهفت پرده و
سه آب منقسم ∴ صلب و شبیه و شبکه زجاجی و پس جلید
و پیش و عنب قرن و ملتحم ∴ طبقه اول که حامس هوا بود ملتحم گویند و
جوهران لحم رسم است و متصل است بعضلات محرکه و طبقه دویم را
قرنیه و او بعد از ملتحم است و طبقه سیم که بعد از قرنیه است عنبیه است و
لون او مختلف است و در بعضی از اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی
ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبتی بیضی است دان رطوبتی سفید شفاف
بود و طبقه چهارم بعد از دست دان را عنکبوتیه گویند دان غشائی
رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از در رطوبتی جلیدی بود دان جسمی
است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهرا دهن است جهة ابصار
مرئیات و طرف باطن او مخزن طبیعت تا در طبقه عصبیه مجوفه کرحس ابصار
بران بود مرکوز گردد و بعد از در رطوبت زجاجیست که شبیه بابکینه
گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی
بود و طبقه ششم را شیمه گویند دان همچو عشائی است که بر جمیع محتوی
شده است طبقه هفتم صلبه گویند و آن غشائی غلیظ است که ملاقی عظم

عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل می شود و باقی آلات و معدات
او اند چه رطوبة بیضی حافظ او ست تا بواسطه او شعاع نفتاد بر جلیدی منطبع
نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی او ست و طبقات از
قدام و خلف همچون وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین کوشش
عصبی عنفروفیت و هوا متموج در و مجتمع می گردد و در ثقبه اعظم خنجری
نفوذ می کند و چون مصادم عصبه می شود که در صماخ منفوذش است و قوت
سامعه در و ست ادراک اصوات حاصل می کرد و انف بدانکه مستحرتبا
چون بالای بینی رسد بدو تجویف منقسم می شود قسمی با قصاء قم مشهی
شود و جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی بغطامی گردد شبیه بمصفاه است
مشهی گردد و جهة دفع فضلات دماغی و تادیه کند بدان دو عصبه که شبیه
بدو سر پستانند و ادراک روایح بدشان حاصل می شود اما اعضاء
آلات غذا اول آن مجری دهن است که غایه آن ظاهرست و دهان
جهة صحی و طحن و دران موجود است زبان مولف است از لحم اسفنجی
شرایین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غدوی است جهة
انکباب لعاب تا مطعوم مخلوط گردد و در زبان در اساعت و از در آن
و تقلب ممضوغ محدد فم است و حس ذوق و تکلم ازو حاصل شود لب
مخلوقست از عصب و لحم و غشا و شریان و ورید و غایه او ستر دهن

وحفظ ممنوع وحبس لعاب وا عانه تکلم است مری مرکب است از لحم و
دو طبقه است و متصل بنهایت فم و بدایت معده است و چون بر آن
طعام خمیری رسد فراخ تر گردد و آن را فم معده گویند و حس او بقایت
بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی
جهت هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت
ان که نزدیک ناف و بر شکل کدویی باشد و تقدار و مستحیل
بکیلوس شود امعا مخلوقت از غشیه دوازده و شرایین و لیفات عصبانی
و اعصاشش قسم است اول آن را ثنی عشری گویند متصل بقعر معده باب
و بواب نیز شش گویند زیرا که در وقت هضم متعلق بود و چون هضم
تام شود منفتح گردد و دوم را صایم گویند و او بعد از بوابت و عرق
ما ساریقا از و نیز جذب لطیف کند و صفرا از مرارة بر و منصب شود
و سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات بسیار باشد
و این هر سه را معا دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون
کیسی است که مدخل و مخرج آن یکیست و پنجم را قولون گویند و ششم را
معا مستقیم خوانند و او اخر همه است و بمقعد متصل است ثقب از
عصب دوازده و شرایین منتشج بود در طوبتی دهم بر آن متفرع
شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمع همچو پرده حاصل شود و گرد

معده برآید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است
و جهت آن لحمانی بود و بی حس و فشایی ذوالحس مجلل او شده و محل او
طرف ایمن است و محدب او بر باطات قویه با ضلاع مربوط است
و مقعر او حابس طرف ایمن از مقعر معده است و آنرا نبع زایده
است بنبر لبع اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته
که آنرا باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون
آمده جهت جذب غذا و ان را ساریقا گویند از معده و بعضی از امعا
تا لطیف غذا را جذب کند و در شعب داخل جمع گردانند تا نضج یابد و
اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا جوف
گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهت جذب دم و آنچه
از و خارج شده است اصل او رده است و بدو قسم می شود قسمی
صاعد شود و با علی بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و با سافل بدن
متفرق شود مرارة عضوی عصبانیست همچون کیسی و فم آن مقعر کبد متصل
است جهت جذب صفرا و از و رکی بیرون می آید و بدو قسم می شود
قسمی بمعا صایم متصل شود جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده
متصل است جهت انصباب صفرا بر و طحال عضوی لحمانیست بر شکل
زبانی و محل او جانب ایسر است محدب او حابس اضلاع و مقعر او حابس

قرمعده و عروق و شرایین در و منتشر شده است و او را در مجری
یکی متصل بکبد جهة جذب سودا از دو دیگی متصل بقعر معده جهة انصباب
سودا بدو کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شرایین
و غشایی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیمه دایره
و کلیه دو است و بر باطات قویه بظهر فین صلب مربوط است و
کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان آنست که فضله
کبدی بر ایشان ریزد و مویتی که در آن باشد جهة غذا خود جذب
کند و باقی بمثانه ریزد و مثانه کیسی بلوطی شکلی است مولف از
لیفات دو دو طبقه است و بول در و مجتمع می شود و قعر بقبل منتهی
می گردد و او را عنقی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای
تناسل انثیین و قضیب و رحم گرد او بر آمده اند و لیفات بسیار
در و پیدا شده و غشایی بر آن کشیده و منی از فوهات این عروق
بانثیین میریزد و جمع می شود انثیین مرکب است از لحم سفید غدوی
دو در و مشابه بسیارست و او را در و شرایین و اعصاب بدو متصل
و غشایی بر و کشیده و منی در و جمع می شود و نضج می یابد بواسطه
بیاض و جوهر انثیین سفید می کرد و همچنانکه در پستان دم طیب شیر
میشود و منی از فضله هضم رابع متولد شود و با انثیین آید تا او را اصلاب

تولید و استعداد ان حاصل آید و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر
بود و انثیین ن صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان باشد
قضیب مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و خلل ان
بلحم محشو شده و در مجری بول و منی و دو دی است و او از غلظ غشا
رسته است و اصل او در باطن مجوف بود و نعوظ آنست که تجاویف او
بریح ممتلی شود و شرایین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه بغایت
بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده
قضیب ایصال ماده منزع است بمستقر خویش رحم عضویست مولف
از لیفات عصبانی و دو طبقه است داخل همچو قضیبی مقلوب و موضع
او در اسفله و قدام معا مستقیم بود و قوهات عروق بدو
متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و انچه او را مجری
هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و و وصول
منی بدو و رحم در حالت علوق منضم می شود و در حالت ولادت
فراخ می کرد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین می شود و در
حالت رضاع مستحیل بشیر می کرد و رحم را شوق بجذب منی هست
و ازین جهت در وقت مجامعت مایل می شود بطرف فرج و منفعت رحم
انست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولد جنین

بدانکه منی مرد و زن اگر با هم در رحم قرار گیرد و از جمع سه اخراجات
خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی خالی باشد نفخی
از اسباب ماده هیچ مانعی نباشد از قوهٔ عاقده که در منی مرد است
و در قوهٔ منعقده که در منی زنست در آن اثر اجی پیدا شود و چهار
نقطه در آن مانند حباب در و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل
دماغ و یکی در محل جگر و یکی در مجموع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی
و حرارتی اعضا بود و قوات عروق بدو متصل گردد تا ازان مجری غذا
بان رسد و این را حالت اولی گویند و هفته تمام شود و بعد ازان
ظهور نقطهای سرخ در آن شود و مانند عروق پدید آید و بشرهٔ
جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند بچهار
روز تمام شود و بعد ازان علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این
بشش روز شود بعد ازان مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود
و قسطی صالح از دم حیوانی و طمثی بدو متروح شود و مستعد آن گردد
که واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو منبعث شود و این
را حالت رابعه گویند بدوازده روز تمام شود بعد ازان مزاج
ذکوری و انوثی ظاهر شود و اعضا اصلی تمام شود و آنرا حالت
خامسه گویند بسه روز تمام شود و بعد ازان اعضا تمام خلقت شود و

عروق و مجاری و مفاصل ظهور پذیرند و این را حالت سادسه گویند در
پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و
در اناث بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام
شود و از ان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد ازان تمایل بتمامیت
ششماه که اقل مدت حمل و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت
متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج
روز تمام شود بهفتاد و نه روز متحرک شود و بدولیت ده روز که هفت
ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل
روز تمام شود بهشتاد و نه روز حرکت کند و بدولیت و چهل روز که
مدت هشتماه باشد بزاید و نماند و دلیل کشته که مولود در ماه هشتم در
اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی حال باشد
خرق عشیمه کند و باذن باری تعالی غرامسه برون آید و اگر ضعیف
بود و قوت خرق و خروج ندارد ازان حرکت متالم گردد و اگر مهلت
یابد تا باده نهم رسد خشکی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود
آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه
هشتم بزاید و ازین حرکت خشکی او زایل شود و هوا خارج نسبت با
او غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود در ماه

نهم بوجود آید و باقی بماند و اکثر چنین واقع شود والعلم عندالله مقالهٔ ثانیه در اسباب
صوری صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیتی ملموسه است که
از امتزاج جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطهٔ فعل و انفعال
که میان صور و مواد متصوره از ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت
صورت هریک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا
مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ
طرف از کیفیات یابل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت
اعتدال این باشد و معتدل بالعرض گویند برای آنکه وجود او در خارج
محالست یا آنکه یابل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست
که یکطرف یابل بود یا دو طرف آنچه یکطرف یابل بود چهار قسم است
احر حامی یعنی یابس و بارد یا یابس و ارطب یا دو طرف یابل بود و این نیز
چهار قسم است احر و ارطب یا برد و یابس یا برد و ارطب و این
هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است
و این کیفیت که بین دو قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال
باعتبار قسمت عقلی سه است اما اعتدالی که مبحوث عنه اطبا است و پیش
ایشان معتبرست آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از این کیفیت که گفته
با این مرکب اولی و ایق بود متوفر و محصل گردد و برای اعتدال قسمت و نسبت

ملموسه

و این اعتدال هرآینه تعادل و تکافؤ مستلزم است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه
اعتدال در قسمت مشتق است و این اعتدال را بحسب اعتبار عارض شود
زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف
بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو
همچو اعتدال جلد و هریک از این بقیاس یا داخل بود یا خارج بود پس
باعتبارات ثمانیه متصور شود اما علماء اختلافت که اعدل اصناف کدامند
شیخ رئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که ایشان
در فرودا نجا یکسانند و صورهٔ کیفیت هریک از ان بیکدیگر منکسر میشود
پس اتباع عدل بود و نیز موازی معتدل المزاج باشند و امام رازی بر آنست
که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیمست و تولد
و شباب انجا بیشتر است و در اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از
اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود مثلاً قلب قوی المزاج الاعضاء بدانکه
گرمترین چیزی در بدن روحست پس قلب است پس منی پس خون پس
کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شرایین پس اوردهٔ پس جلد
و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس عضروف پس رباط
پس غشا پس وتر پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس جلد و اردد
آن بلغم است پس دم پس صفرا پس شحم پس دماغ پس نخاع پس مری

واعصبین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد واپس ان
شعراست پس استخوان پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس سرمن
بود واورده پس عصب مرکه پس قلب پس عصب حس پس جلد واین ا
جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اصل اعضا باشد واصل
از دو جلد کف واصل از دو جلد سبابه واصل از دو جلد انملهٔ با
دوم در قوی وافعال قوت در عرف اطبا مبدء جسمانی فعل است
وصدور او را کرباشعور است قوت نفسانی واگر بی شعور است یا مخصص
بحیوان باشد وآن قوت حیوانی بود ویا مخصص بحیوان نباشد وان
قوت طبعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی مبنث از قلب
می شود ومرکب او روح حیوانیست وبواسطه شرایین بجمیع بدن میرسد
واین قوتیست که قلب وشرایین را بتحریک بانبساط وانقباض می گمارد
تا تروبج قلب بجذب نسیم ودفع دخان حاصل شود وبدین اعتبار
فاعله گویند وچون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند قوت
نفسانی در دماغ منبث می شود وبواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد
وافاضه حس وحرکت کند باذن باری واین قوت بده قسم منقسم میشود
مدرکه ومحرکه اما مدرکه بدو قسم می شود اول مدرک امور ظاهری و
آنرا حواس ظاهر گویند وآن پنج است اول قوهٔ باصره وآن قوتیست که

در تقاطع صلبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
بعینین می آید وادراک الوان واشکال برو حاصل می شود وحکمت
درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد ومدرک اثنان نگی
بود واین قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوف است برطوبت
جلیدی میرسد تا ادراک الوان واشکال کند دوم قوت شامه وآن
قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمتی
است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات کند
سیم ذائقه است وآن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان منفرش
است ومبوث لعاب ادراک طعوم می کند چهارم سامعه است واین
قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه
وصول هوا ادراک اصوات می کند پنجم لامسه است وآن قوتیست که
موجود است در لیفات وشظایا اعصاب که در بدن منتشر است و
بدن ملاقات اجسام از کیفیات ان متاثر می شود قسم دوم مدرک
امور باطن است وآنرا حواس باطنه می گویند وان هم پنج قوتست اول
حس مشترک گویند ومحل او بطن اول دماغست دوم خیالست واورا خزانه
حس مشترک گویند زیرا که هرچه در یابد بدو سپارد ومحل او موخر
بطنست سیوم مخیله است واورا متصرفه گویند باعتبار انکه تصرف کند

جمیع م

در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بترکیب بود همچون تصرف
انسانی دو سر و تفصیل بود همچون تصور انسانی بی سر و متفکره بر پیش گوید
چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک
معانی جزئیه کند که محسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و
محل او هم بطن اوسط است بنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی
که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را متذکره
نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را یاد آرد و همچون آلتی
متخیله و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است
باعثه و فاعله و باعث بر دو قسم است شهوانی و غضبانی شهوانی
آنست که باعث شود بتحرک جهة نافعی و غضبی آنست که باعث شود
بر تحرک جهة دفع مضرتی و این منفعت و مضرة اعم از آنست که فی الواقع
بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه
او عضل تمشیج و مسترخی شود و بتقبض و بسط ان اعضا متحرک گردد و
فاعله مطیع قریب باعثه باشد و قوت طبیعی در حرکت دو مرکب او
روح طبیعت یا محذومه باشد برابقا نوع یا شخص غاذیه و نامیه است
و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه جوهر بدن گرداند
و متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده

باشد

باشد در اقطار بدن بر وضع و مناسب طبیعی صرف می کند تا بکمال مقداری
و غایت نمایی که نوع و مزاج او مقتضی آنست برساند و محذومه که
متصرفه است برابقا نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده
آنست که از خون صالح در طوبات نامیه تخصیل منی کند و آنرا مستعد قبول
صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق خود تعالی اسمه اعضا را
مشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پدید کرده و اما خادم
چهارست اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضاء موجود ست تا آنچه
مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و آن قوتیست
که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در او عمل کند سیم هاضمه
است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن
سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه و آن قوتیست که آنچه
بعد از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد دفع
گرداند و کیفیات اربع خادم آن چهارند اما حرارت بالذات همه
را خادم است زیرا که این افعال حرکات دان بی صورت حرارت
نتواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهة استحکام و
خادم دافعه باشد جهة منع تحلل ریحی که معدوم نفع بود و یبوست بالعرض
خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه نود افعه است جهة تقویت

استمساک

روح که حامل قوت و رطوبت بالعرض خادم ماضمه است جهة تسهیل و تفویض
احاله غذا و خادم دافعه بود جهة تسهیل فضلات و جاذبه و ماسکه و ماضمه
و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم
عند الله **مقالة ثانیه** در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و
دو باب **باب اول** در بیان اسبابی که بعرف اطبا مستند اول و منقسم است
به انکه اطبا گویند سبب آنست که اول او موجود شود پس از وجود حالتی
احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و از آن غیره گویند یا از وجود
ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظه گویند پس انکه
هر حالتی را از احوال بدن سه سبب است بادی و سابق و واصل و بادی
انکه یا سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی مثل حرارت
آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچو غضب و
فرح آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی می گویند و سبب
بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلاء که اولا حاصل
شود و سبب عفونه بود و آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی
شود آنرا واصل گویند همچو عفونه که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر
سبب یا بالذات بود همچو تبرید آب سرد یا باستعمال آن و یا بالعرض بود
همچو تسخین آب سرد بکنین حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست

که تنفسی و تباعد از وی محال باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر
ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچون غرق و قتل و تفرق اتصال یا
مضاد نبود همچون نفسی با شتاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب
ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و او را ازان جهة ضروری گویند
که مادام که انسان در حیات باشد ازان ناچار بود و اسباب غایر
گویند از برای انکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این
اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانیت و اگر
وارد بر روح میشود هوا است و اگر وارد اعضا می کرد و اگر این عروض
بالذات ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس
و اگر وارد بر روح و عضو هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
و اگر با شعور باشد حرکت و سکون و مجموع در شش فصل گفته شود **فصل**
اول بدانکه هوایی که محیط است بدان متحرک الیه است از جهت تروح
و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات و خانی از وی چه هوا چون
باندرون میرود موجب تقویت و تبرید روح می شود و بسبب حرارت روح
می سوزد و دود خان می کرد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی
بود و بانجار رود و دنیا میخه باشد و از مواضع آجامی و خنادق و
متعفنه و از نقول رویه مثل پنبه و کتان و جرجیر و کرنب و از معادن زرنیخ

مثل کبریت وزرنیخ واز اشجار مفتح مثل انجر وجوز وبید انجر دور بود ودر میان
سقوف وجدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را افساد تمام حادث
شود وموجب وبا کردد ونعوذ بالله که در آن وقت هوا محبوس نهر
از هوا کشاده بود وتغیراتی که هوا را حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی
یا مضاد طبعی اما تغیرات طبعی آنست که بواسطه فصول واستقالات ان
لاحق هوا شود وپیش نمیکان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب در دور
از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود واز اول سرطان تا آخر
سنبله صیف واز اول میزان تا آخر قوس خریف واز اول جدی تا
آخر حوت شتا اما پیش ابلا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در
حرارت وبرودت ودر اشجار شکوفه ونشو ونما ظاهر شود وخریف
زمانیست که در مقابل ربیع بود وتغیر اشجار وثمار وسقوط اوراق ظاهر
شود وشتا آن زمانست که سرما غالب شود وصیف آن کاه که
کرما غلبه کند وشاید که فصول طبیعیان با فصول منجمان موافق بود وباشد که
تقدم وتاخر کند اما هوا ربیع چون بطبیعت خود باشد اصل فصول
باشد واقرب زمان باعتدال حقیقی ومناسب مزاج روح وموجب
کثرت خون بود واخلاطی که در بدن بواسطه سرما در زمستان باشد
در ربیع بحرکت آید وبهترین ربیع آنست که معتدل بود وباران باعتدال

آید اما هوا در تابستان چون بطبیعت خود باشد کرم وخشک بود و
موجب تحلیل روح واخلاط کردد واکر حرارت بافراط باشد موجب
کثرت خون وحمره وجه وشدت اشتها شود واکر مفرط بود موجب
صفرا بدن وکثرت صفرا وامراض صفراوی بود وبهترین صیف آنست
که هوا صافی بود وابر وبخار وباران نباشد وکرما در غایت شدت
نبود اما هوا خریف چون بطبیعت خود باشد سرد وخشک بود واز آن
ترین فصول نهاده اند ازان جهت که در مقابل ربیع افتاده است واو
موجب تبدیل اخلاط وتخلخل بدن وکثرت سودا وامراض سوداوی
وحمیات عفنه بود وبهترین خریف آنست که باران بسیار آید وباد
وشبانکاه بغایت سرد نباشد وپیشین کاه بغایت کرم نبود
اما هوا زمستان چون بطبیعت خود بود سرد وتر باشد وموجب
تکاثف وعدم تحلل بود واکر برودت بر رطوبت غالب بود موجب
کثرت اشتها وقوت قوی وسلامت افعال بود اما امراض
نیز حادث شود واکر رطوبت بر برودت غالب بود موجب امراض
واسترخا اعصاب وزلات وزیادتی بلغم وامراض رطوبی شود وبهترین
زمستان آنست که باران بسیار آید وباد جنوب کمتر آید اما تغیرات
غیر طبعی که مضاد طبعی بود ولاحق هوا شود بواسطه امور سماوی یا ارضی

بیان سبب فصول بر طبیعت خود تمام نماند چنانچه مثلا ربیع بهوا اشتباه کند
یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات
کواکب و کثرت و ندرتی فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور
ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
بمحاذات احدی المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب
آن بلد و رغایت سخونه بود و اگر از این محاذات دور بود اگر بخط استوا
قریب بود معتدل باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد
باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد
سیوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی
آنکه جبل موجب ریاحی و تراشه باشد و موجب کثرت سخونه
شود یا بالعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه
جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجب
آن گشته می شود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض
چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند
اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب
فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و دریاها
مشهوره چهارست شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت

قوی

قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا را فاسد کند و اعضا عصبانی را
مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انضاج سام
و ثوران اخلاط و ارخاء قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود
و بهترین او آنست که در روز آید و صبا متعدلست و در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او
آنست که در اول روز آید و دبور بنسبت با صبا ارطب و ارطف
بود و بهترین او آنست که در اخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب کند
از آن ریاح و در او کثرت باشد هوا آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر
شود ششم آنکه بواسطه ترتب بود هوا بلد صخری سرد و خشک بود
از غوطه و دور باشد و هوا بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود
طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد و هر آبی متغیر باشد و تغیر
هوا موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن
بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در ارتفاع و انخفاض
و بهترین هواب هبوب شمالی و صبا بود و خانه باید که هبوب او
از این دو ریح کشاده بود و رجت جنوب و دبور بسته باشد و این
در موضعی بود که اعدل نقاع باشد و آن بحسب کمی که عکس این باعتدال
اقرب بود تاثیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه

تغیر فساد در جوهر هوا پدید آرد و آن وقتی باشد که هوا بر لباط خود
نماند و بسبب اجزاء مائی و بخارگاوه خانی که بواسطه مجاورت بطایح رود
و خنادق و مزابل و متعابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا متعفن
کند و موجب وبا شود و بیشتر در خریف و اواخر تابستان حادث گردد
و فساد وبا دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود
و بواسطه آنکه هوا، وبائی رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن
بجمیع بدن برساند و مرتبه دوم موجب هلاک حیوانات و فساد
نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا که
ازان ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این
صورت متمادی شود موجب هلاک گردد و قسم دویم آنکه تغیر
در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد در زرع و نسل گردد و این
تغیر موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما، تابستان در موضع معین
بحدی زیاده شود که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل همچون
زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم**
در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب
تحریک روح بود و این حرکت یا بجهة خارج بود یا داخل اگر بجهت

خارج

خارج دفعتا حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر
بجهت داخل بود اگر دفعتا بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود
حزن و غم و انچه از ابتدا بر وجهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
خارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست
که غم در گذشته و هم در آینده گویند که هنوز حادث نشده و هم در گذشته
که واقع شده و باز این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج
نیز تابع این عوارض بود و تصورات نفسانی نیز موجب تاثر و انفعال
می گردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع
آید نطفه بدان صورت متشکل شود و از تصور خصومات و تصور آن ۲
کندی و دندان پیدا شود **فصل سیوم** در حرکت و سکون بدنی اما حرکت
چون در وقت خود باشد موجب تکمل فضلات و بقایا و غذا
و خفت بدن و انفتاح مسام و وجود هضم و اشتها و انتشاش
حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات حرکت
است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند تنفس
عظیم متواتر و بعضی ازان شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن
و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل حرکت
اعضا، صدر و آواز بلند کوشش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را

واعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط و ان مضر بود و مدبر آن در
حفظ صحت گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در خواب و بیداری
خواب مشابه سکونت و در و حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت نضج
و هضم چیزی که آنرا استعداد ان باشد که هضم شود و او تقویت قوت
طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را راست و شکدر
گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب بتر بدن و تبلد
نفس و تبیح وجه و ضعف اعضا صبانی بود و اشتهای بیرد و رنگ روی
بتباه کند و از خواب زور بیشتر این افعال صادر می شود و بیداری مشابه
حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب خطاط عقل
و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و ازان امراض
سودا وی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن او دو قسم است
قسم اول در ماکول و مشروب بدانکه چیزی که در بدن می گردد و میان او
و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود از شش قسم بیرون نیست
یا غذا مطلق یا غذا دوایی یا دوا مطلق یا دوا معتدل یا دوایی سمی یا
سم مطلق اما غذا مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند
تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذا دوایی آنست که
از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت احس و مشابه او شود و غذا

اول بر دوائیت غالب بود و اگر دوائیت غالب بود دوای غذایی گویند و
دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه او نشود و
دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن
کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و افساد کند
اگر بمقدار باشد تحلیل روح و اگر بمقدار بود یا جاوز موجب هلاک شود و
ماکول را بر وجه دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر انچه وارد بدن شود بکیفیت
فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود آنرا غذا گویند و اگر بکیفیت و
فقط بود دوا لخاصیه گویند و این دوا لخاصیه اگر مرکبی موافق بود تریاق
گویند و اگر مفردی موافق بود پادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود
سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوا غذایی و اگر بکیفیت و صورت
بود سم دوا لخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذا دوا لخاصیه و اگر اثر آن
بماده و کیفیت و صورت بود آنرا دوا غذایی دوا لخاصیه گویند و بدانکه
غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل هریک ازان بکثیر الغذا
و قلیل الغذا و معتدل و هریک ازین مجموع بحسب الکیموس و دوی الکیموس
و معتدل پس مجموع هیجده قسم بود حاصل ضرب سه در شش **قسم**
دوم در مشروب و در او دو بحث است **بحث اول** در آب بدانکه
چون غذا او در بدن گشت ناچار اثر او مبدر قی و مرقق باید تا صلاحیت

دوای معتدل آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود

قبول هضم و نضج در وی بدیر آید و در مجاری نفوذه تواند کرد و آن چیز که از وی
حاصل شود دو قسم است یکی اب باشد و آن زود بدو گراید مثل صحافظت بر طوبت
اصلی و نضارت و صفا و لون و من و ترطیب تبرید اعضاء و تلطیف حرارت و سخونت
و اب غذا نشود و افراط در و موجب ضعف اعضاب و قوی و
شهوت شود و بهترین اب اب چشمه بود که بر کل خالص یا بر سنگ جاری
کرده و منبع آن دور بود و از بلندی سخدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم
شود و زود کدر و صافی گردد و شمال با صبا بدان وزد و آفتاب بدان
تابد و هر چه در وی بجوشانند زود هضم شود و موجب ثقل معده نشود و بکبار
که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در اب نیل بوجه است و اب
باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر بارد اما از جمله کمتر
رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح ان طبخت اب کاریز
ثقیل بود و اب چاه از ان ثقل و مضر بود اب تری و اجامی مضر بود
اب معدنی اگر حدیدی بود تقویه احشا کند و شبی منع سیلان و نفث
دم کند و نوشادری مطلق و مجلی بود و قضی و دهنی تقویت معده و دل
و احشا کند و بورقی و ملحی نهرال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و ثقبه
جلد کند اب گرم معده و نماسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم
کند اب سرد مقوی معده و مبنه شهوه و مسکن عطش بود اب ابر

و تخ اعضاء عصبانی را مضر بود **بحث دوم** در شراب اگرچه کلام مجمل
منع و تحریم ان نازل گشته است و مباشرت ان از جمله کبایر است و
اخبار و احادیث در خباثت ان وارد شده است اما چون طبیعت در
معالجات و قتها به ان محتاج می شود خصوص که شرع نیز به بعضی منافع رخصت فرموده است و اکثر خلایق در ان شروع می نمایند و به لیل مشاهده
للناس طالب منفعت اند و در اما مضرت بسیار است بنا بر این مقدمه
در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع میرود و
بحسب زمان به انکه (انتدا) ظهور سکر در اول یک شبانه روز حکم واحد دارد
و تا تمامی سال متوسط گوینده و بعد از ان سال حکم کهنه دارد و شراب
نو غذا بسیار دهد و قرنبه کند و مناسب محرور و ادویات حاره باشد
اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از و تولد کند و کهنه زود نفوذ
کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده
بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام
متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصع است پس قوی
و انچه رزد بود حاد و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و
ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار
طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را منفعت

بود و شراب تلخ حاد باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب
قابض قوت معده و احشا کند و قوهٔ آلات سینه را مضر بود و شراب
دیرمستی کند و دماغ را مضر باشد اما باعتبار آنچه شراب حاد طیب
الرائحه تقویهٔ دماغ کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب
مصدع باشد و عدیم الرائحه دیرمستی آرد و منتن غایت بد باشد
و موجب فساد دم بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و
سوداوی آرد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و مسکر و خمار
آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما پختهٔ دل جگر و معده را مضر بود
بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دوست بی کرم و تر و مسهل بود
حسی حاد و منقطع بود و زود نفوذ کند و ورا را آسان و در جمیع مفاصل
را مفید باشد اما صداع و تب آرد غرباله معده و مغلظ اخلاط
بود و ریاح و سودا زود تولد کند اما تشمین مدر کند و آنچه از حبوب مثل
زرت و ارم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در ان منفعتی
نباشد و موجب مضرت تنها شود اما با سکار کند اما منفعت شراب
قرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در دوست
و این منفعت یا بلغمی بود یا بدنی اما منفعتی که بلغمیت مزور
و نشاط و ازاله انکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت و

منع وحشت و دفع سوء ظن و جودت و ذهن و ذکا و صفاء خاطر بود و آنچه
بدنی بود بحسین لون و رائحه و اشراق ان و انعاش حرارت
غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و
ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم باخون و کسر غایله سوداوی و مساعدت
طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازاله عقل می کند که اشرف مخلوقاتست و انفع ملذوذات
و تمیز انسان و دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف می کند و منع
ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغییر کلام
و صورت و شکل و ثقل حواس و غیران آن را تولد کند فصل ششم
در احتباس و استفراغ ۰ بدانکه اعتدال استفراغ و احتباس موجب
حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف
و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات
و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و خون از استفراغات
معتاده جماع و حمام است در ون شروع میرود اما جماع فعلیست که
بر صحت بدن و قوت جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا ان
قوت منعقده و باعثه شهوانیست و محرکه که تمدید آن عضلات می کند و قوت

حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو می کند و قوهٔ طبیعی و ماده و منی و اخلاط آن و دفع آن می کند و از همان خود مخصوص باین فعلست
بنا برین باید که درین اعضا هیچ نوع ازین امراض نباشد و جمیع
افعال که هریک متعلق است بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر نقصی
ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن
اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انعاش حرارت غریزی و
تفریح و تقویت اشتها و دفع وساوس و امراض سوداوی و رطوبتی
بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب
حدوث اضداد این باشد و افراط در آن موجب ضعف قوی و
ذبول بدن و امراض باردهٔ بود و اعضای عصبانی را مضر بود و احمام
فعل طبیعی او تسخین است بواسطهٔ هوا و ترطیب کند بواسطهٔ آب
و استعمال حمام و انفعال بدن ازان بحسب هیئت و امکنه سه مرتبه
دارد هیئت اول مبرد و مرطب بود و هیئت دوم مسخن و مرطب و
هیئت سیوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر با عتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع ان و تفتیح مسام و تغذیه و تسخین بدن و انعاش
حرارت غریزی و شهوهٔ غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استعمال موجب تحلل

و ضعف

و ضعف قوی و عدم شهوه جماع و انصباب مواد با عضا ضعیف کرد
و استحمام با آب سرد موجب تبرید و ترطیب و نشاط و قوت اعضا
و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد
و الله اعلم بجمیع الامور **باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل
بر دو فصل **فصل اول** در اسباب ملحقه بستهٔ ضروری و آن پنج است سنان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی **اسنان** از ان
جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی را شباب
در سنی ضعیف و مریض باشند و چون اشتغال کند بسنی دیگر قوی و صحیح
گردند و بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و
در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بالعکس آن بود و در جات سن
چهارست اول سن نمو و ازو سن حداثت گویند ابتداء ان سن
طفولیت است و ان زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد
و بعد ازان سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از نبخ شدن عضو و
بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه و آنرا مراهق گویند
و درین وقت بلوغ باشد و بعد ازان سن فتی تا قرب سی سال که سن
شبابیت دوم وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قرب چهل سال و حرارت و رطوبت بر صبی و شباب

بر راهی جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت
شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و حاد بود خانچه
اینرم تر و خشک را علیحده مشتمل گردانی در نارین متساوی اند اندر کمیت
سیم سن کهولت و آن از انقضاء سن وقوف است تا قرب پنجاه
سال و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در ازدیاد بود چهارم
شیخوخیت است و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین
سن یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه درین مجموع
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار استان تا چهل سال و سی سال
منقضی می شود اما اجناس مزاج مذکور بحرارت و یبوست مایل بود
و مزاج اناث برطوبت و برودت و آن نیز با ختلاف بود بحسب آنکه
کل واحد من الذکور بنسبت با کل واحد من الاناث چنین بود اما مناسبات
هر قسمی ازان موجب اثری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب
باید بود هیچو قصاری موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش
بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل
موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور کل باشد موجب یبوست
مثل اکاری و طیانی اما عادات ازان جمله است که ترک او متغیر مزاج

بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب معاودها شده
خواهد بود اگر بکلی ازان دفعتا باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود اما
بتدریج ازان باز آیند و ازین جمله گفته اند که العادة طبیعة خامسة و اما
خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ صحت
و هم مغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات حاصل می شود دیگران
نمی شود انچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرخه لغوذ مقوی و
حافظ صحت بود و انچه کریهه بود بالعکس و ازان جمله تضمخ با طیبات است
که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و ربود صداع بارد را مفید
افتد و همچنین اذخانی در تحلیل کرم امراض رطوبی را نافع می باشد و
استنشاع و زربت تشنج و امثال مفید است و مثل رشاش بر
روی که موجب انعاش قوة و ازاله کرب و لهیب می شود و خصوص
که با کلاب بود **فصل دوم** در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه
اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچو حرکت ریاضة
و طاعات مسخنات از اغذیه و ادویه خاصه چون سکنجبین داخل بود و خواه
سکنجبین خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی

وعجاجه اخلاط وافراط در استعمال مسخنات وافراط در تقلیل وتکثیر غذا و
اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود وکثرت اکل با جودت هضم
وسکون ونوم واجتناب از محللات ومجففات واسباب یبوست استعمال
محللات مقوی ومجففات بود بسبب داخل یا خارج اسباب عامه از
داخل مثل شامل مرطبات ومولدات اخلاط رطبه لزجه بود از خارج
مثل استعمال موم روغن واطلیه محلله وهواء نرم واسباب خشونه
ملاقات محللات ومجففات باافراط وقابضات بود خارجی وداخلی
واسباب استفراغ قوت دافعه وضعف ماسکه ورقت ماده و
توجه طبیعت بدان طرف بود واسباب احتباس قوت ماسکه وضعف
دافعه وغلظ ولزوجه ماده بود وتوجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد شکل
قصور قوة مصوره یا رداءت منی بود واصل خلقت یا رداءت انفصال
شکل یا زرجم یا رداءت تخمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش
یا ضربه یا سقطه ومثل آن بود اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در
مجاری از خلط ونفل یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغط
یا هبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت
حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار وعدد
کرت ماده وشدت قوة جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار و

عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصور بود وبعد از خلقت
سببی از اسباب خارجی بود مثل قطع وتاکل اسباب فساد وضع
بمقاربه عضوی بعضوی تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد وسبب
عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه بود یا ولادی باشد اسباب
تفرق اتصال ان داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا استیلای
مجدور یا شده دافعه نه بر مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود
از خارج مثل قطع سیف وکشیدن ریسمان وسوختن باتش بود.
اسباب قرحه جراحتی بود که منتقح گردد یا ورمی که منفجر شود یا ثبره که
متاکل شود اسباب ورم امتلاء از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود
وقوت عضو دافع وضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید
بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلکه از رطوبتی مرخیه پیدا
شود یا امری خارجی بود مثل ضربه وسقطه اسباب وجع که عبارت
از احساس وادراک مناقی بود مثل ضربه من حیث هو سوء المزاج
مختلف بود یا تفرق اتصال وچون او جاع مختلف ومتعدد است
اسباب آن نیز مختلف ومتعدد بود واو جاع مشهوره پانزده است
اول حکاکت وسبب ان خلطی حریف یا مالح بود ودوم حزاز است
وسبب ان خلطی حریف بود سیم ناخس است وسبب آن ماده

یا زبر بود یا ریحی که ممدوغشا بود از جهة عرض چهارم ممدوات وسبب آن
خلطی یا ریحی بود که ممدوعضله یا عضل بود از جهة طول پنجم ضاغطات
وسبب ان ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفضات
وسبب آن ماده بود که میان عضل وغشا او حادث شود مفصل مکسرات
وسبب آن ماده ریحی بود که میان عظم وغشا او حاصل شود هشتم
رخوات وسبب آن ماده بود که ممدلحم عضل یا شد نهم ثاقبات
وسبب ان آن ماده ریحی یا غلیظ بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم
مسلی است وسبب آن همین سبب ثاقب است وفرق میان او
وثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود چنان محسوس شود
که عضو را سوراخ کند وماده مسلی در ان موضع محتبس بود یازدهم
خدرات وسبب آن خلطی یا رد بود یا انسداد او منافذ روح نفسانی
ودوازدهم ضربانی است وسبب آن ورمی حار بود در عضوی
حساس سیزدهم اعیایی است وسبب آن یا تعب بود وآنرا اعیایی
تعبی گویند یا خلطی ممدود وآنرا اعیایی تمددی گویند یا خلطی لاذع
وآنرا اعیایی قروحی گویند یا سبب ریحی باشد وآنرا اعیایی
ریحی گویند چهاردهم لاذع است وسبب آن خلطی حار بود یا نزدهم
ثقیل است وسبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا

معلق بود یا غشا کرد او در آمده و بواسطه انجذاب غذا احساسی
ثقیل کند یا تنبیب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود وحس عضو
را باطل کند همچو سرطان تعوذ بالله **اسباب** سکون وجع قطع سبب وجع
است بمجلات ومستفرغات یا محذرات وخواب نیز از مسکنات
وجع بود وبحقیقت مسکن وجع قطع سبب است **اسباب** تشنج واسترخا
از هر دو بیرون منبت یا امر خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا تلوین
رطوبت فضلی و مواضع تخلل یا امری داخل بود مثل ضعف یا ضمه یا
واقعه یا شده یا سکه یا ضیق مجاری **اسباب** ضعف انواعست
زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد
قوی اگر وارد عضو شود سوء المزاج وسوء التركيب وتفرق اتصال
بود واگر وارد روح می شود سوء المزاج بود وتحلل بکثرة استفراغ
واگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل از ان قوت بود واگر از
اسباب بعیده گذشته هوا یا مأکول ومشروب نیز از اسباب
ضعف بود **اسباب** حرکات غیر طبیعی یا بیش مضعف بود همچون رعشه
یا لبه یا پوستی مشنج همچو فواق یا بس یا فضولی موذی تبریه همچون
ناقض یا موذی بلذع همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو
اختلاج **مقاله رابعه** در احوال واعراض وعلامات واین مقاله مشتمل بر

دو باب باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بحسب
جالینوس سه حالت صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی
طبیعی بود که با وجودان افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود
و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بی واسطه موجب آفت افعال بود و حالت
ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر وصادق باشد و نه حد مرض زیرا که
حالیت که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون
حال شیخ و طفل و نماقه و سکران با صحت و مرض هر دو مجتمع اند در شخصی
واحد نسبت با شخصی دو دو عضو همچو حال امور یا مجتمع اند در شخصی یا
در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض
مقدار یا مجتمع شوند یا در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در
سن شباب صحیح باشد و در زمستان یا در سن طولیت بالعکس
و بالعکس اما افعال پس شیخ از جنس صحت و مرض است و میان
ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدی که او گفته است
خلقی نیست اما مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی
شود و او تابع مرض باشد و شاید که مرض بنفس خود مرض باشد
همچو صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که مرض
سبب مرض شود همچون ورم قولنج که سبب غشی می شود و باشد که

خبری هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد همچو حمی و سعال که
مرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود منفعه مرضی باشد
و سبب انصداع عرق می شود و بواسطه اقتضاء حرکت قبضه و سبل که
مرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده می شود و بنفس خود مرضی
باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس
اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود
از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و مادی بود جنس دوم
امراض ترکیب است و آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقت جهاتست اول مرض شکل و آن آنست
که شکل از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم
و استقامت معوج دوم امراض مجاری به انکه فراخ شود مثل اتساع
صب مجوفه یا تنگ گردد مثل ضیق آن تنگ شدن مبادی نفس
یا سد گردد و مثل انسداد عروق کبد و غیره سیوم امراض تجاویف
به انکه بزرگ شود همچو کیسی انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی
شود همچو صرع و سکته چهارم امراض صنایع است همچو عاسه معده و
خشونه قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچو عظم لسان
و دوا العضل و بزیادتی عام بود همچو سمن مفرط یا لقصان خاص بود همچو

همچو خلو تجاویف قلب
در فرح مهلک یا ممتلی
و ممتد و معد نشود م

ضروریان و عام بود همچو زوال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود
یا همچو اصبع زائده یا غیر طبیعی همچو سلع یا بنقصان بود همچو قطع اصبع یا نقصان
آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال عضوی بود از موضع
خود بمخلع و غیر مخلع جنس سیم از امراض مفرده تفرق اتصالست و
اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر متقادم
و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد
کسر گویند اگر بعرض بود و صدع گویند و اگر بطول بود و تفرق بود
عضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود تفت و در عصب شق
و شدخ گویند و در عروق بردشق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع
امراض حادث شود همچو سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و
شبیه بعضی امراض بحسب مشابهت بود همچو داء الفیل و داء الثعلب
یا بحسب محل همچو ذات الجنب و ذات الصدع یا بحسب عرض بود
همچو صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اولا
حادث شود اصلی باشد و آنچه بسکون اول ساکن کرده و بشرکت
بود و این که مجاورت بود یا بواسطه انکه بشرکت باشد یا بواسطه
انکه از عضو مأوف طریقی مدبود یا انکه میان دو عضو خادم محذوفی بود

چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب دریه یا محل محافظ
عضو مأوف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد عضو بود چون
نعل قلب را و پس کوشش دماغ را و از بدانکه آفات
و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی می شود چهارست ابتدا و زیادت
و انتهاء و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که
در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه زاید شود و نه کم
زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط والله اعلم بالصواب

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و شش فصل اما مقدمه بدانکه
علامات آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن و افعال که از قوی صادر
می شود و این علامات و دلالات یا دلالت بر نفس مرض کند همچو سرعت و
اختلاف نبض منتشاری که دلیل ورم گرم که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل
مرض کند همچون نبض منتشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب
مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات ملازم مرض چون تب حاد
و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهر بود چون
لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل ترست و متوقف
بر معرفت تشریح است و استدلال در آن بچند چیز کنند اول افعال
اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدا افعال که قوی است و افعه

قوی دلیل افت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی
بر حال دماغ و دلالت نبض بر حال قلب و دلالت بول بر کبد و برازبر معده
و امعاء دوم مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود
و طرف ایسر دلیل ورم طحال بود سیوم شکل مرض همچو دلالت ورم بدانکه
شکل برانکه ورم بر مجوف کبد است چهارم مایستفرغ همچو بول و براز که در باب
خود یاد کرده اید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود
انشاء الله فصل اول در علامات مزاج بر انکه علامات و امارات
مزاج دو است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و
میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سحنه است
سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت
بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست
بود سیم لونست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرة و سمره دلیل حرارت
و صفره دلیل صفرا و کمودت دلیل سوداء چهارم موی است کثرت و سواد
و جعودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقره و حمرة بر اعتدال و صهوبة
و بیاض بر برودت پنجم هیات اعضاست سعت عروق و سینه و عظم
عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم
انفعالات است سرعة انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود

هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه
مشوش بود و سریع دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم
نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت
و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طمش و جرات و
ذهن و کثرت کلام و سرعة انفعالات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت
و فرط حیاء و وقار و بطوء از انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول مشوفه
است شدة و ضعف آن دلیل حرارت بود و ضدان دلیل برودت
و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست والله اعلم فصل
دویم در علامات امتلاء زیادتی کمیت اخلاط رویه و اخلاط صالحه بود
و علامات امتلاء مجلا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتهاء و انفتاح عروق
و امتلاء نبض و انتفاخ و غلظ فاروره و کلال ابصار بود (۱) مضمر علامات
غلبه دم ثقل سر و تمطی و شاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس
و حلاوت دهن و حمره لون و زبان و ظهور بثور و رقت خون از مواضع سلیمه
مثل بینی و بن دندان و تخیل خبرهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون
و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف
هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل سرما و آب
و خبرهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و

خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و خشکی و ضعف باشد و غلیان و فی
و صفرا و فشریره و سخیل شعله آتش و چهره‌ای زرد بود علامات غلبه سوداء
و تیرگی و خشکی بدن و غلظ خون و شهوة کاذب و کثرت افکار و وسوسه
خوف و تخیل دود و تیرگی و چهره‌ای سیاه بود **فصل سیم** در نبض آن حرکت
ازادیه روح که عبارت از طب و شرایین باشد و هر نبضه مرکب است از
انبساطی و سکون و انقباضی و سکون و قبض و بسط از جمله جذب نسیم و دفع
دخانت و اجناس نبض نه است در حال حرکت **جنس** اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیطه آن نه است اول طویل و آنست که
اجزای او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شده حاجت بنزوج بود
کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سیم معتدل در
قصر و طول بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود
و سبب آن خلو عروق در رطوبت آلت بود پنجم ضیق و آن در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شاهق است و او آنست که اجزاء
او در عمق محسوس شود و سبب آن شدة حاجت و سطاوت آلت بود
هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض
و از دواج ان به بست و هفت قسم حاصل شود اما انچه مشهورست و انتظم
ششش است اول عظیم است و او طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است

و او در مقابل عظیم باشد سیوم متعدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است
و او آنست که در عروض و شهوق زاید بود پنجم رقیق است و او در مقابل غلیظ بود
ششم متعدل در غلظ و رقت بود **جنس** دوم ماخوذ است از زمان
حرکت و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود
و سبب آن شده حاجت بود دویم بطی و او در مقابل سریع بود
سیم متعدل در سرعت و بطو **جنس** سیم ماخوذ است از زمان سکون
و آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود
و سبب آن شده حاجت و ضعف قوة بود دوم متفاوت و او در مقابل
متواتر است سیم متعدل در تواتر و تفاوت **جنس** چهارم ماخوذ است از
قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که انگشت بنهادی
تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن بیوست جرم رگ باشد دوم
لین و او در مقابل صلب است سیم متعدل در صلابت و لین **جنس** پنجم
ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن سخونت
سخته بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سیم متعدل در حرارت و
برودت **جنس** ششم ماخوذ است از ملاء و خلو و آن سه قسم است
اول ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون عروق خبری زاید از حد اعتدال
محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سیم معتدل

و فی ط غلیظ

ارتفاع

در خلود و امتلا جنس ششم ماخوذ است از کمیت فرح و آن سه قسم است اول قوی
او آنست که در انبساط سخت باشد بحدی که سبب آن قوه مزاج بود از غذا
و شراب و فرح معتدل و دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیم معتدل در قوت
و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استواء و اختلاف و آن دو قسم است
اول مستوی و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی فرعات مساوی
بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مستوی بر دو قسم است منتظم
و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور
که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را
هیچ انتظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ
است از حال وزن و آن یا چهار الوزن بود یا پنج الوزن چهار الوزن آنست
که بر مجری طبیعت بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض
بود و پنج الوزن سه قسم است اول تغییر الوزن و آن نبضی باشد که از
وزنی که لایق سن صاحب نبض بود بگاذر کرده باشد چنانکه وزن نبض وصی
مثلا همچون وزن نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از
وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شاب مثلا همچون
نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبضی بود که او مشابه هیچ وزنی از
اوزان نبض نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعی و استعدادی

موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات باوزان ایقاع و تقدیر ازمنه که
میان نقرات متخلل می گردد تمام می شود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و
تواتر بر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ
اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا
نام نهاده اند و مشهورست اول قزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در
سرعت و بطو چنانچه اولا بطی باشد پس تا بسرعت مایل شود و بتدریج
هر بار سریعتر شود شبیه بحرکت قزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا او بطریق موج آب محسوس گردد سیم
دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او در عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر
بود چهارم نملی و آن صغیرتر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی بود مختلف
باشد در عظم و صغر و صلابة و لین شهوق و انخفاض چنان که بعضی از اجزاء
او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که منبسط متحرک
شود و بتدریج ضعیف و صغیر می شود و باز بدرجه اول عود کند و بدین نمط
ضعیف شود هشتم سلمی و او همچون ذنب الفارست الا انکه عود او
بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده باشد و ذنب
الفاره فجاة عود کند هشتم ذو القرة و او آنست که در زمانی که در تزاید
حرکت بود ساکن گردد نهم واقع و او سطاء او آنست که در زمانی که در تزاید

سکون بود متحرک کرده و هم مرتعش و او آنست که حرکت او همچو حرکت در عرق بود
یا زدهم ملتوی و او آنست که همچون ریسمانی پیچیده محسوس شود و دوازدهم
مطرق و ذو الفقرتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت
و انقباض او محسوس شود شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعده و او مرتعده
آنست که حرکت او همچون حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت
سوء حال مریض کند والله اعلم **فصل چهارم** در نبض انسانی و اجناس و
فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از
نبض اناث اما نبض حمالی عظیم و سریع و متواتر بود و اما نبض باعتبار
اسنان نبض صبیان بدین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت
بود و وزن لایق هر دو آنست که صبیان را زمان انقباض و انبساط
مساوی بود و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زیاده بود و
نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن لایق بدیشان آنست که زمان
انقباض و انبساط کمتر بود باندکی و نبض شایخ صغیر و بطی و متفاوت بود
و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض
بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر
و در خریف مختلف و ضعیف بود و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدا خواب نبض

صغیر

صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر
فجاة بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف باشد و باشد
که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بجد تعب نرسد نبض قوی و
عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بجد تعب رسد در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زیاده و اگر با فراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار
استحمام اگر استحمام باب کرم و اعتدال باشد و بتحلیل نرسد نبض سریع
و قوی بود و اگر بتحلیل رسد قوی صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل با فراط
بود سریع و متواتر باشد و استحمام باب سرد نبض را در قوت زیاده شود
و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت
کرده و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع
و متواتر شود و در خوف و خجالت بطی و متفاوت بود و در سرور و غم
صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و مرتعش و غیر منظم
بود اما نبض در اوجاع در ابتدا، وجع نبض عظیم و سریع باشد و
اگر منتهی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی گردد اما نبض در
ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در ابتدا در
سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم
لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم**

بطی

عظیم

در قاروره و آنرا تفسره گویند و استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود اول
لونست و طبقات آن پنج باشد اول صفرة و مراتب آن شش است اول
تنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج
سیوم اشقر و او دلیل بر حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت
حرارت کند پنجم نارنجی و او زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل
حرارت منفرط بود دوم حمرة است و مراتب آن چهار باشد اول اصهب
و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حمرة او زاید از اصهب بود
سیم احمر قانی چهارم احمر اقتم و او در حرارت بکمال بود و مجموع دلیل
غلبه خون باشد سیم خضرت و مراتب آن پنج است اول فستقی
و آن دلیل بر ردت بود دوم اسمانجی و آن دلیل بر رداءت سخت با شرب
زهر باشد سیوم زیتونی و آن دلیل بر ردت باقراط بود و این هر دو در صبیان
و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن اختلاق اخلاط بود پنجم
زنجاری و آن دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود چهارم
اسودست و مراتب او چهار بود اول اسودی که ما خوذ از زعفرانی بود
یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلالت کند بر برقان و تکاثف
صفرا دوم اسودی که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون محترق
آن باشد سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده باشد و آن دلیل

سوداوی صرف بود چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلیل
بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت سودا باقوت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و نساء ابتدا حمیات اما اگر شاول
چیزی سیاه مثل ابکامه و آش مویز بود آنرا اعتباری نباشد بیاض
و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل برودت بود و بولی
از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصفاست اگر فی حد ذاته بود دلیل غلبه بلغم باشد
و اگر به آن دسومتی بود که همچو شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در اخر
دق باشد و فقاعی با هره دلیل فروح الآت بول باشد و فقاعی
بی مده دلیل حصاه یا سوداوخام و رصاصی بی رسوب بغایت بد باشد
و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی باشد و انچه مشابه مائت
شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که
مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد دیگر
آنست که مشابه لون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که
منتن بود جنس دوم از دلایل قوام باشد و آن سه قسم است اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و الات بول
دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج
سوداوی غلیظ یا انفجار او رام و انفتاح شده باشد و غلظ بول که بتدریج

کم شود نیک باشد و اگر متعادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سیم
معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود و الله اعلم جنس
سیوم رایحه بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرایحه و آن
دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی دوم منتن و او دلیل
قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل
قوت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بدیه
حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف
الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زاهیم الرایحه و آن دلیل حدت باکره
بود و آن دلیل فساد طوبات باشد جنس چهارم زبد قاروره است و دلیل
رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و ثقره
زبد دلیل بر قوان بود و کبر آن دلیل بر لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل
بر ریح و رطوبت جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد
که می باید منسوب با شروب دلیل سقطه استسقا یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر
از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زاید بود و دون
اعضا جنس ششم صفاء کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود بول کدر
دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت
بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوبات در بول جوهری باشد که از مایه

غلیظ تر بود و رزه متمیز شود خواه که مترسب شود خواه که معلق یا ایستاده
استدلال بدو از چند وجه کند اول از جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر
طبیعی اما طبیعی سفید یا زرد و منفصل الاجزاء و متخلخل و بی ثمن و راسب بود
چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و در زود راسب نشود
دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی
را اسمی است خواطی و او همچون صفیح بود و کبار بود و صغار بود اما کبار
آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیدن
اعضای بول بود و اگر کمد بود یا شبیه بفلوس ماهی بود و آن بدبوده و آنچه
سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و او صغار اگر سفید بود نخالی
گویند و دلیل جرب مثانه یا دوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آنرا گرسنگی
گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود دوم رشیشی و سیوقی نیز گویند
و از کالی فرد تر بود اگر سفید باشد دلیل دوبان یا جرب مثانه بود
و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر
گوشت باشد و سبب آن گرسنی بود چهارم دسمی و آن همچون جرب
باشد و دلالت کند بر دوبان شحم یا سمین هجم می و آن دلیل انفجار دردی
بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از غلظ خام بود هشتم شعری و او همچون
پاره های موی باشد و آن اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریزی

باشد هشتم شیه بقطیعهای خمیر بود دان از ضعف معده یا امعا بود یا از مادل
لبنیات نهم رملی دان از سیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید
یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی دان همچون خاکستر نماید دلالت بر
اخراق بلغم کند یازدهم که بطول لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی
شبیه بخون سیاه اگر با مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد
والا قروح مجاری بود دوازدهم از استدلال از مکان رسوبات دان سه قسم
اول غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت نضج و کثرت
ریح کند دوم معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج
باشد سیوم راسب دان اگر طبیعی بود دلیل بر استحکام
نسب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود دلالت و استدلال از رسوب
محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و گفت در اندکی
ان از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب
شده مخالطه و همازجه ان با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد
و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و مایلی است پنجم
استدلال از زمان رسوب بود و اگر بظهور رسوب زود باشد دلیل
هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول
زنان ابتدن صافی بود و در وسط آن چیزی همچو پنبه منفوش ظاهر بود

نیک شده و اگر نیک شده

سفید و غلیظ تر از بول مردان بود و بول زنان

بول اطفال در ابتدا حمل مایل برقت بود و در اثنا مایل بحرارت بود و بول
نفسا مایل ببیاض بود و باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان
مایل بنارنجی بود و معتدل القوام بود و بول کهول مایل بیاض بود و بول
مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در برزاز استدلال بر ازاز
چند وجه کند اول از کمیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط
یا در ابان اعضا بود و اگر کمتر از ان باشد بسبب ضعف واقعه بود یا
اجتماعی که در معاء قولون یا اعور حادث شده باشد و دوم از قوام
آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط نزجه کند و در تب حاد دلیل
نضج باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر رسیده یا ضعف
مجاری یا سوء هضم یا قلت مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبات نیاز
باشد از تکاثف و حرارت یا بس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبات
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت برازا بود سیم از استدلال
از لون او بدانکه لون برازا طبیعی آنست که نارنجی بود و شدت آن دلالت
بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن
از ضعف مجری مراره باشد و هم برقان بود و اگر بوی ریم از ان
آید دلیل انفجار قرحه بود و حضرة ان از مره زنجاری و گرائی باشد
یا نی و دیگر الوان برین منوال همچون الوان بول باشد چهارم استدلال از هیئات آن

وبیات طبیعی او آنست که جلی بود پس اگر منتفخ بود همچون زبل که دلیل کثرت
ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند دور خواهد
سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف شکم و اگر تاخر کند و بطی الخروج باشد
از ضعف ماضمه یا دافعه یا بر دو اصحاب شامل قابضی بود ششم استدلال
از راه ان اگر مثل آن زیاده باشد از انچه معتاد بود از عضوی خاص
یا دو یا جمیع اعضا بود و باقی همچو اعتبار دور ریح بول باشد هفتم استدلال
از زبده کنند و زبده دلالت بر غلیان یا کثرت رطوبات و براز طبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قرا قر خالی بود
منتن و مدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لازع فصل هشتم
در بحران بحران عبارتست از تغیری عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت
طبیعت یا مرض تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن
یاغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در این روز
سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر او غالب
آید و از مملکت براند آنرا بحران تام چه گویند و این بحران موجب
صحت شود برزوی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را
بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص
خوانند و دلیل طول مرض باشد و اگر لشکر دشمن غالب شود و سلطان

بشکند

بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند و بغایت بد باشد
و اگر دشمن غالب شود و محتاج باشد که بکمار دیگر مقاومت کند تا
مملکت را منحسر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه اعضا مرض
یا بحران باشد یا تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا باشتعال ماده از
عضوی بعضوی و این را بحران اشتعالی خوانند پس اگر ماده از عضو رئیس
بخسیس نقل کند اشتعال جید گویند و اگر از عضو خسیس به رئیس نقل
کند ردی گویند و بحران محمود آنست که در اثنای مرض بعد از نضج تام
در روزی ماده او دفع شود و بحران بدفع ماده باشد نه باشتعال و در
عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و
همچنانکه در روز خلط و مصاف که از طرفین تهیه اسباب و آلات
بستن مشغول می باشد امور بایه مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در
روز بحران نیز امور بایه مثل اضطراب و سوء الحال مریض واقع میشود
و بحرانی که بدفع ماده بقی یا سهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده
کند و هر یکی را از این علامتی باشد که دلالت کند بر انکه طبیعت بکدام
جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن
و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامت اسهال
ثقل بطن و قراقر و درد پشت بود و عدم علامات قی بود و علامات رعاف

سهم و طپان کوش و اشتعال سر و سرخی رویی و خارش بینی بود و علامت
ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و مزاوت
و اشفاج بشره بود و بحران که بعرق و ادرار واقع می شود مادهٔ رقیق دفع کند
ازین بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و سر بحران که در
ابتدا مرض واقع شود هلاک شد و در وقت نزاید ناقص بود و در انتها
تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طریقه اطبا
که مریض را بهیچ نوع تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری
می گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم
کند و در سیوم واقع شود و بحران چهاردهم روز چهارم منذر باشد به بحران
هشتم و روی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع
شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز پنجم
روز بحران است و درین روز بحران چه قوی واقع شود و روز نهم منذر
بحران دیازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود به باشد و در روز
هشتم نادر بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد و روز یازدهم روز
بحران است و منذر بحران در چهاردهم است و در دوازدهم بحران بد
باشد و در سیزدهم همچون روز ششم باشد و روز چهاردهم روز بحران
و درین روز بحران قوی و چه و بسلامت بود و در روز پانزدهم بحران

بد باشد روز هفدهم روز بحران است و منذر است بحران بیستم و در
هجدهم و نوزدهم بحران واقع شود به باشد روز بیستم و
و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد روز بیست و چهارم روز بحران
و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و ششم روز بحران
و بعد ازان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود
اثر قوی نباشد و روز سی و ششم روز بحران است و بعد ازین روز
چلم و بقول ابقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در
شصتم و هشتادم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل** هشتم در علامات
رديه و محموده به انکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سخنه و اشتها
و سلامت عقل و ذهن و خلق و اشفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور
ثمرات برلب و بینی و بحران چه در روز بحران و خواب شب و اول
روز خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک
باشد و علامات رديه بر خلاف این بود و چشم در کواشیده و
کشادن دهن و شکس بینی و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و
تیز شدن چشم و دوتا نظر بر یک جای داشتن و بسیار انگشت در
بینی کردن و پیچیده شدن لب و بر بشت بار افتادن و روی از مردم
گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت

بسیار گوی و بسیار کفتن کم گوی و اضطراب در غیر روزهای بحران و ابر لحظه
بر جستن و نشستن و از حرکت ترسیدن و بر قفا خفتن پس از هضم و در عافیت
سفرهای غیر سخت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات عادیه
بد هم سودن دهان و برودت اطراف یا حرارت و سیاهی و ضعف
نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سود در زبان و بثور حدیی سیاه
و بنفسجی در عافیت سیاه اندکی و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد
و تن بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و
سوداوی حضرت و تیرگی لون و نهیان کفتن با سکون و وقار و سیاهی
و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی
و کوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر
با حرارت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود
که نزد مرگ مرض و وجع ساکن شود و فقه‌ی سببی ظاهر و آن بجهه
آن باشد که طبیعت از حیات نومید کردد و ترک تصرف کند و آن
نیز دلیل مرگ باشد و علامت تکس ساکن شدن تب باشد و
وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خفت نفس و فساد هضم
و خواب بسیار و تنبیح روی و پشت چشم و صنبع بول و علامات طول
مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدا مرض بود

اعلم خاتمه فی الاندار بالحوادث والاشتقال من علة الی عرضی اما انذار بحوادث
چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل انقطاع
طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف
و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر
باشد بمرگ مفاجاة و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار
بر تشنج و هذیان شدن اعضا بفالج و اختلاج و جه بلغمی و ثقل و کلال بان
باکثره و عرق منذر باشد بلیکنه و فالج و حمرة روی و سیلان دمعه و
نفوة از روشنی منذر باشد بسرسام و خون بی سبب و کثرت ذکر ها منذر
منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی باکرده و علط منذر باشد بجذام
و نبح روی و چشم باستقاده و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در دماغ
اشاره و نقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و تثقل
و حاضره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف و قبح
و حکه مقعد که نه بسبب کرمهای خورد باشد منذر باشد بهواسیر و
حدوث قوبا بسیار بر ص و بهق ابیض منذر بود بر ص و سیلان طمث
در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر آمدن ساقی بدو ابی و ذات الجنب
و کثرة زکام و نزله بذات الجنب و ذات الریه و سل و عرق و بول
منتن بحیات عفنه و عرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر

چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و بعد از ان اسهال
صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رمد با سهال صفراوی زایل
گردد و سهال صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا با سهال بلغمی و
مالی و تشنج رطب بحی و جنون ببواسیر و سعال بورم خصیتین و دوار
استلقایی بعطاس زایل گردد و همچنین دوار الثعلب و درد کرده و دیگر اعضا
بدوالی و دوار الفیل زایل گردد و الله اعلم **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر
پنج مقاله **مقاله اولی** در حفظ صحت و معالج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول**
در حفظ صحت است و مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در ذکر هر جلی مولود
پدانکه هر گاه که علامات ابستنی ظاهر شود باید که از فضله و حجامت
وقی و اسهال و قرع و اصوات نایله و ریاضت و تعب و بوهای
احتراز کند تا چهار ماه و بگذرد بعد ازان اگر چیزی ازانها سبب اضطرار
واقع شود مضر نباشد و چون ماه هشتم رسد همان احتراز را
دارند و بهمچنین و کلنکبین تغلیف غذا و استفاط شفته کلی کنند تا
مولود باید که در خانه که معتدل باشد برآید و چون جدا شود ناف او را
بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بلابسته و بران نهند و
مولود را بآب و خاک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر
بآن آب سماق و شاذنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد ازان

باب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهان او نهند و در قماط بپیچند و هر
مقضوی را بجای خود نهند و بر قی بر بندند و در خانه تاریک پرورش دهند
و هر دو ساعت بر قی او را تحریک کنند و هر چند روز باب فاتر بشویند اما رضاع
بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد
لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل
روز بگذرد و اگر خود نداند که دایه چگونه باشد مرضعه کنه خوش شکل نیکو خلق
که بلغم بود و سال او میان مست و تیج و سی و پنج بود و معتدل المزاج بود
و بهندگی شبانان و بان شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر
پسر بهتر از شیر دختر و چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل اولاد شیر
باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در بامداد پستان را اندکی
بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب
نماید و با او مجامعت نکند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل
سکنجبین ساده یا بزوری و سفرجل تخاه و ریاضت معتدل مفید بود
و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ترید تناول کند و اگر شیر
بسیار بود چنانچه موجب فساد شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان
بزیره و مانند آن کند و اگر امری خارجی عارض او شود شیر بطفل
ندهد تا اثر آن عارض زایل شود و بدت رضاع او دو سال است چون یک

نظام باشد آب بهند و بتدریج مقدار طعام کم دهند و نان در شیر و
عسل آغشته می دهند و چون اثر برآمدن ثنایا پیدا و ظاهر شود در دهن بابونه
و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز مرکوش در گردن و بن دندان
او بمالند و اگر اکثر بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه
دنج مهک بدست او دهند و در وقت سخن کفش بن دندان او را می مالند
و در امراض که او را حادث می شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کرد و
مرضی که اطفال را بسیار واقع می شود ذکر می کنم اما در استعلاق شکم
او را بکمون و انیسون و ورق کل و سماق کرم کرده طلا کنند چنانچه متقدمان کرده اند
و زرده تخم مرغ نیم برشت به دهند و بت شو نیز مفید بود و اگر متمادی شود و او را
چیزها به بزغاله باب سرد به دهند و در احتباس شیانی از عسل و پونه و سیر کهن
موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن کرفس
با روغن زیت چرب کنند و اب کرم به دهند تا پاشامه و در زکام
سر طفل را کرم دارند و اندکی عسل به دهند و سعی کنند تا قی کند تا بکله اشکت
یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی با و نرسد و در سعال
صمغ عربی و کثیرا و دانه به و فاینه یا شیر با روغن بنفشه به دهند و در وجع
گوش حنظل و سترو مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش بچکانند
و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی در

آلوده کرده در گوش او نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی
پوست پسته به دهند و معده را بجالینوسات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب کرم
به دهند تا پیاشامند و در شکم سر نیزند و روغن زیت در شکم بمالند و در
قلاع که عبارت از بثراتی بود که در دهن حادث شود و از ان هرچه سیاه
باشد قتال باشد باید که دهن را با عسل بشویند و نبقت و کل و کشنیز
بسایند و بران افشانند و ساق و کلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر او
علت متواتر کند و علامات ورم و ماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج او باید کرد
و اگر علامات ورم نباشد باورد و بج بسایند و در پنبی او دهند و اگر
از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود سنگال و علک البطم
در روغن بجوشانند و دوانکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند
و اگر دیر هضم شود عروق و خون سیاه شان و اندرون و اشنبه
و مرلبنید و بران افشانند و در اضطراب و بی خوابی او را روغن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش با کاهو و اب بجوشانند و در سر بمالند
و شراب خشخاش به دهند تا نقی کند و در نواق جوز هندی و شکر هندی
و در ورم حلق تکمین کنند بشیاف ورب توت و شراب بنفشه به دهند
و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و با عسل به دهند و در ریح الصبیان که
عبارت از هیضتی است که شبیه بصرع بود سر و و چند بدستر و کمون و عود

الصیف بسیاید و بهنشید و در خروج مقعد جفت و کل هزج و سوره و کلنار و دولت
آنار و شب یمانی بخوشانند و دران آب نشانند یا ان آب بر کپلی بر چنان
و برانجامی نهند با آب و سرکه بار شبک بر مقعد مالند و در تر خری که از سر بانو
کنون و سپندان با روغن گاو بپزند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن
نهاده از نه چنانچه روی آجر پوشیده شود و بران نشانند یا رزه های تخم مرغ
نا پخته بر سر نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد اورسد
و در تهلیل گرمای خورده و در نواحی مقعد را سن و عروق و شکر به نهند و نان
آسته روز دو نوبت تنقیح و استنشاق یا برگ ان استعمال کنند و در گرم
و آزکه در شکم پیدا شود و فستیقین و در منه و زنجبره کاوشیر خنطل طلاکنند
و فصل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا از طعمه لطیف لین کنند و با قوت کبد
بکام نهند و از خوف و غضب و اخلاق بد تو هم و بی خوابی نگه دارند و
چون قوت گرویدن و باز ی کردن باز پدید آید دانه کمتر تا بلب مشغول
شود چه آن بهجور یاضت ایشانست و چون شش ساله شوند بموجب سیاست
و ادب آسایش و اون تبدیج کم می کنند و بریاضت می افزایند نه بحدی
که از کار و شغل ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا با خلاق حمیده
پدید شود **فصل دوم** در تدبیر هر فصول بر سبع مواد ی که در زمستان افسرده
باشد در حرکت آید و منبسط گردد و بدنبر آنست که آنرا کم کنند تحلیل و

تلطیف تدارک استفراغ دران نبی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و
غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدید و کثرت حرکات و استحمام و کثرت
اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کردن و از اشربه مثل شراب حماض
و بیموه و صندل و رجاس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه روغن سمانی
و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سایش و راحت
مشغول باید بود و در موسم شمال قرب بآب روان که از بخار و دخان
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت
مجامعت و اکل و شرب شراب حرف و مسخنات اجتناب نمایند و
بر حمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه
میرود و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامداد و ماوکرمای میانهای روز خود را
نگاه باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب
و اکل فواکه و استحمام باب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد
در ابتدا خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط ان استفراغ
مسهل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات
و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قوی و استحمام
استعمال مسخنات شاید کرد و اکثر جامه موینه و پشمینه باید پوشید و با

در وبا نخورند یا مه منه که هوا از مجری طبیعی بگذرد و تبدیل است که تقلیل اخلاط و خرابات
کند تقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا ساکن کند بر یا حین مطلبه
مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و لاذن و اشنه و
سعد و اذخر و اهلیله پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و بابونه گر
خانه بگلاب و سرکه یا سرکه تنها کرده بوشانیده و مرشوش دارند و گوشت
و غذا و شراب خورند و از فی و قصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز
نمایند و در مواضع بگشوده ساکن نشوند و قطعا تو هم نخورده نه نهند و از اشربه
شراب حامض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از غذیه اقتصار بجوشانده
کنند و آب سرد بسیار نخورند و کل ارمنی با شراب در وبا اورده اند
که مفید بوده و تریاق فاروق و مثروذیطوس پیش از غلبه و با مفید است
و صبر در غرغره و مرکوبند و با عسل قرص سازند و با ان کبد را نخورند

فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب و در دو بحث است بحث اول
در ماکول و مشروب بهترین غذا آنست که از خون نیک حاصل شود و
لذیذ باشد چون نان گندم آفت رسیده و گوشت گوسفند یک ساله
و از میوه انچه قریب بغذا باشد اگورت و انجیر و رطب و از مرجه
ماکولات در فن دویم گفته خواهد شد و بهترین وقت غذا آن زمان باشد

که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت بود ولی اشتها چنری نباید خورد
و اشتها را بیجه دفع نباید کرد و از اوخال و تطویل زمان اکل اجتناب
باید نمود و اندک اندک شهوت طعام باقی باشد کر ترک کنند و موافق
ترین غذا آنست که عند الطبع الذ باشد و جمع میان الوان اطعمه کنند
که موجب تخیر طبیعت شود و یک غذا تیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات
ضعف و تخمه آرد و اعصاب را مضر بود و غذا نه موجب کسالت
باشد و اشتها را بدو شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بیان کرم کردن
و غذا مالح نمک و خشونت آرد و چشم را مضرت آرد و دفع مضرت
حلو و دسم بجا مض کنند و بالعکس و از ان تفه بمالح و حریف و بالعکس
و عادت باختلاف کردن و بیا مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی
اغذیه مرطبه باردة مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر از سیب مثل
ترشه ی و نارنج و غوزه باشد و سوی مزاج را بسردی که قامع
رطوبات بود مناسب بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف
مثل گوشت کنجشک و کبک و طیهوج باشد و سوداوی مزاج را
مرطبی معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و بزغاله و نیمرس
ترتیب غذا آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق
افتد و آب در عقب غذا و میان غذا نا تواند نخورند و در عقب غذا

خواب بچه مضر مفید بود و حرکت خفته مفید اما حرکت خفته
نشاید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و هم سنده بود
و در عقب غذایی که بر مایئه باشد ریاضت مناسب بود و صاحب
معده ناری را غذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و رطوبت
معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مزاج که
او را غذیه غلیظ کثیرة الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا حاجت
حرارت حرکت کند غذا به فضلات اندک امد که باید خورد و مطلقا از آنچه
احتراز باید نمود و اگر اضطرار محسوس باشد و غذا ضرور در معده باشد
نفی باید کرد والا تلبیس طبیعت ضروری بود و هر دو را گوارش گوناگون
و شب باران و محرور را طریق و کلفت موافق باشد و اگر هیچ از این
تهیات نکنند خواب باید کرد و شب را روزی امساک نمودن بعد از این
استحمام و در صلاح اغذیه چاره بسنجیدن کنند و از آن چاره بعسل و دفع
مضرت اشیا مخلوط مثل هر سبه و پاچه و فالوده و نان فطیر با شیاف
ملطفه باید کرد و مثل آب کامه و کبر هر که و بهار سرکه و برگ ترب و همچنین
دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست در
وقت نخورند و لبت با بریان و شیرواره با هر سر هر سبه و انگور با سر

بیخ نباید خورد و کبوتر بچه با سبزه و پیاز و غسل با خربزه و شیره و انار
و با فلفل و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که با چوب خروع کرده باشند
و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که
در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن پخته باشند
در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و با لفعل حار بود و در
تابستان باید که با لفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود

بحث دوم در مشروب اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم
کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند هر گاه که غذا آب بطلبد
نباید خوردن خصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده باشند و اگر
نباشد نباید خورد اما محمومان و جوانان را و محروری مزاجان را
از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه
خصوص طرزه و در اثنا و خواب قطعا آب نخورند خصوص آب سرد
و اگر صبر نتواند کرد اندکی مضمضه کند و مطاوعت عطش کاوت نباید
کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب جاشنه
بطبخ کنند یا به آب خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ
و کبر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسنجبین و
آب زاجی را با پنجره های نرم و آب تلخ را با پنجره های چرب و شیرین و ترنجبین

همه آبهای مخالف بیماریست خصوص سبز که پرورده اما شراب قرشی و روح
گشته که بهترین شرابهاست که طعم و بوی آن خوش بود و مزاجی معتدل
القوام باشد و اکراندکی ازان در ظرفی کشند و چند روز بنهند صاف
نشود و باید که تا پانزده سال و بقول اغلاطون تا هجده سال نرسند در
شراب شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر
اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض
یا اصفر ممزوج یا مفروق اما بدو ساعت پیش از شرب ممزوج
باید کرد و کهول را صرف باید خورد در زمستان و بلاد باردة بیشتر
مختل باشد و در تابستان و بلاد حارة بعکس و در بهار صرف و
اندک باید خورد و در خریف کمتر و ممزوج و شراب آنگاه خورند که
غذا هضم شده باشد و بعد از غذا می ردی الکیموس نخورند و غذائی
که مناسب آنست زرشک و سماق و انار دانه و آب کوشت و امثال آن
بجب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم غذا
خورد و اگر برای اعانت هضم معتاد باشند اندکی شاید خورد و
در میان شراب نباید خورد و نیاشامند تا نخورند و مادام که سرور و نشاط
در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت شراب خوفی
نباشد و حد اشباع او این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه

کند و حشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش و حرکت
سست گردد نباید کرد و ترک شراب و بخواب مشغول باید شدن
و بر شراب اندک نباید کرد و شرب بگاه سحر که چکتر مناسب تر بود
پیاپی نخورند و یکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و
کسی که خواهد که بسیار شراب تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا
او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید
کرد و کسی که خواهد که زود مست شود خود و زعفران و جوز بویا در شراب
کند اما شغل در شراب حکما ازان منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد
و معتاد باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار دانه و عرور
و حماض و ریوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو
و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد
قرص کافور خصت داده اند و مزاج سرد را شغل بکوارش مصطکی
و عود و زعفران و کلنگ و فندق و پسته و بادام بریان کرده نمک
شور کرده و یاسمن مزاج را بنوا که و مرطبات شغل باید کرد و شرب
در مجلس فراخ و روشن و در تابستان در کنارهای آب شراب
خورند و با اصدقا و احباب و کسانی که از ایشان شعوری نباشد بنشینند
و آب صحبت آنست که تزیین بدن کنند با نکه اندام را از وسخ

پاک کنند و جا مهای لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش
کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر
باشد مثل قی و نفث و پنی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان
شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند
کلمات ظریف و حکایات لطیف بیان نمایند و از حکایتی که موجب غم و
خون باشد احتراز نمایند و اگر مجلس بهم برآید زود متفرق باید شد
و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید
و در مجلس به چنین طایفه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش آواز و خوش
طبع و خوش او آواز باشد و خلوتا و الوف و متمیز بود و در مستی از افراط
نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما
بشراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا
سه نوبت پیش شاول باید کرد و در اقل مقدار آن رطل باشد و
به آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج
یا تقدح صهبایی یا فوت شراب با شاول مسخرات و مجففات مثل زعفران
و جوز بویا و قرنفل و بلوط سکر از عکس اینها بود و شاول دسومات و
حلوا و عسل چرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و آب
سرد یا سرکه از آن جمله است که در مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از

شراب نیمه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی
و تخم کاهو و تخم کرنب و کل سرخ هریک سه درم و کافور دانگی بکوبند
و بجب سازند بمقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورند
دیر مست شوند و شراب با عرق کاسنی و زبان تفریح زیاده کند و کلاب
آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور را و
جگر گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب
بود بدماغ چنانچه موجب صداع نشود و جمیع افعال نفسانی مضطرب
گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد
که نهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از
ضعف هاضمه و دافعه و کثرت تشرب و شرب بشرابهای مخلف
نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک
کند تا یکسین طبیعت کند و مشمومات باردهٔ مقویه بیویند و از برف
یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد
و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از شربه بشراب دلک
در چاس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه
حموضات و اسفیدباج رقیق و گویند اگر دو سه کاسه شراب
جهة تنبیه و تکمیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته ... و گاس

کتابخانه
مجلس شورای ملی

شربت علی لذة ∴ واخرة اویت منهاها ∴ ومجنون بنی عامر کفته
اذا ویت من لیلی قلیل من الهوی ∴ کفانی اذی شارب الخمر
بالخمر ∴ واین را بهترین مصالحات حمار نهاده اند واگر کسی خواهد
از مستی باهوش آید دلک اطراف وپای شوره کند وآب برف
پاشاند وبروی زند وسر کدو وکلاب وصندل وکافور بوید وآب
فصل وغوره ودوغ وسکنجبین وآب انار ترش وامثال آن با
برف مناسب بود وآب کشنیز وبید وخیارکده ودوغ طلع وشاه جنبی
پریشانی وبسیار مالد مفید بود واینچه را بجهة شراب کم کند کشنیز ودارچینی
ودهنه ودارچینی وقرفه وکبابه وراسن وحب المسک بود و مخصصه
بسرکه وآب غوره هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و
بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود ومتصل ومعتدل المقدار
کفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد ووقت خواب
آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند وشاید که برای اعانت
هضم خواب کند پس اول بطرف راست خسبد تا غذا در قعر
معده قرار کیرد ودر هضم شروع کند پس بر طرف چپ کردد تا
کبد بجانب بر معده مشتمل کردد وبواسطه تسخین او هضم کامل شود و
بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا اسخدار غذا بجمله آسفل

باشد

باشد وپیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد وبر شکم خفتن مهد منهضم
باشد وبه پشت باز خفتن موجب ضرر با شود مثل نزله وسل ودرد پشت و
کابوس وصرع وخواب بر خلو معده مضر بود وضعیف کردانده واورا آسیا
کم نزدیک نباشد وحکایت کردن وکتاب خواندن خواب آورد
فصل پنجم در تدبیر استفراغ واحتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست
که هر روز دو نوبت طبیعت مجبب کردد تا فضله یعنی وناهاری مندفع کردد
پس اکر در طبیعت حبس واقع شود بمثل اسفیدباجا، چرب یا استعمال
وحلیم کندم وحبوب امثال آن طبیعت ملزم باید کرد واز قابضات احتراز
باید نمود واکر احتیاج افتد بشیافات وحقنها ملزم بدد وبه مخصوص
مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد ومحتاج بهدی بود واکر طبیعت
زیاده از معتاد مجبب شود ونه بسبب امتلا باشد از اخلاط غذا باید
شاول اغذیه محتلفه بود سعی باید کرد که زاید نشود وبمثل سماق وترشک
وقلیه سیب حبس تانی کنند وخیرالامور اوسطها رعایت کنند وباقی علاج
امساک وحبس طبیعت در باب خود کفته شود انشاء الله تعالی فصل
ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع انکاه است که غذا هضم شده
باشد ودر وقتی بود که معتدل باشد وبدن محتملی بود وجماع در خلو
معده مضرتر بود از آن که در امتلا وباید که انکاه شروع کند که شهوة

شره بحد کمال باشد نه انکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان وادارد
و مجامعت با عجایز و کریه الالقا و کسی که از و متنفر باشند و با حائض و
صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکند که موجب امراض عصب و ضعف
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و قصد
و حجامت مجامعت نباید کرد و کسی را که با بس مزاج بود یا قلب یا
معده و با حشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و
کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرة بود و ضعف ندارد با وجود
کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زن در
آید و بدترین هیئت آن بعکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود
و شاید که منی زن با طبیل مرد رود و موجب تعفن و ورم قضیب
گردد و به پهلو خفته هم شاید و چپای است دادن ضعف آورد و بباید
دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعلست و بر طوبت
که منفعل است پس اگر هر دو ناقصان باشند تدارک آن مشکل بود و اگر
یکی باقی بود و یکی ناقص تدارک آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری
باشد تدارک شوان کرد پس مزاج حرارت و رطوبت بطریق
اعتدال موجب تقویت این امر شود و شاید که ضعف این فعل از ترک
استعمال و نسیان بود چنانچه در فطام یا از تخیلات فاسده دایم بود

چنانکه

چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع می کند در نفس
متاثر کرده یا او هم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز باشد
که موجب ضعف این فعل شود و تدارک آن و رفع این تخیلات بود و مطالعه
کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع کلام نساء و نظر در
تناسل حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجه این قسم در
باب خود شرح خواهد آمد بر این مقدار اکتفا کرده شد فصل هفتم
در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او
فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسر کین کرم نکرده باشند و
معتدل بود و وقت استحمام آنکاه باید که غذا هضم شده باشد و
بتدریج باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کند پس
در خانه دوم پس بخانه سیم رود و آب بر زمین ریزد و بنشیند
و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود نریزد تا هوای حمام
در او اثر نکند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود
اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و
بتدریج از حمام بیرون باید آمد و در حمایت بیشتر باید کرد تا هوای اثر کند
و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام
نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن قربه کرده اند و در عقب غذا بحمام رفتن

نوشته اند

همچنین بود اما بآن خوف سده باشد و نخلو معده بگام رفتن زهر ال از جانب
آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر
کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال با آب سرد جوان و محرور مزاج
را و زمستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که او را اسهال
باشد یا نزله باب سرد نشستن مضر بود و اغتسال با آب گرم گیرنده
تحلیل فضلات کند و امراض جلد زایل گرداند و رعشه و خلج و تشنج طلب
را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود **فصل**
ششم در تدبیر حرکت و سکون بعد از آنکه بعد از استقرار غذا در معده
حرکتی مناسب بود تا محمد بود بر هضم و اندکی و وقت ریاضت آن زمان
باشد که فضله یه قی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم
گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت با متلا مضر بود و
تا حرارت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و بسیاری عرق جیده نیاید و ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و بر خلو
معده و بعد از جماع مضر بود و با بدان ضعیف را ریاضت نباید کرد و اعضای
نازک را چنین ریاضت نباید داشت و مثل کسی که او را دوا لی بود
ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی الدوام ریاضت
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی

کردن و آب بآوندان و پیاده در دشت و شتاب کردن و تیر انداختن
و دولاب بر کردن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و
بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون
سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات
هست یا جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچو افکار که ریاضت
خاص دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش
بود و حد نظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضت آلات
کلام و تنفس بقراءه بود و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را ثمری
تمام هست دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خشکی را زایل
کند و دلک بسیار نهال آورد و دلک بنجرهای درشت جذب خون
کند و بنجرهای نرم یا دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید پوشید
و دلک از اعالی بنیا باید کردن و با اسافل قطع کردن و بعکس این
نشاید کرد **فصل نهم** در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت رطوبت
و یبوست غالب می شود تدبیر ایشان بمستحمات و مرطبات کند و دلک
و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند
و اگر به فضلات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال

طبیعی مثل شیر و لادن و خایه و تخم بهین بود و روغن نرگس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم کندم و شیر و عسل خورند و از میوها انجیر و رطب و موز و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از قبول کردن و کندنا و سیر و پیاز و بادیه طبیعت ایشان محتبس نباشد و ایشان تلیین کند با آب کرنب و لبلاب و شیر و خشخاش دانه و کنگ جو و شرشاف با کرنب و سلق و اگر دو درم خلک بطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک و رمان و العسل جوشانند و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنها نرم سهل کار دارند و ایشان را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا شادنج اطریفل کبیر و نوشادر و هاده و الجوزة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال ذلک تناول کنند فصل دهم در تدبیر مسافران کسی که سفر خواهد رفت باید که اگر مستی بود مثقیه بدان کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بدان احتیاج می باشد عادت کند و در سفر بر قوی سیر باید کرد و از اطعمه که زودتر آزار آن دفع تشنگی بتخم تورک کنند و یا سرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و در وقت برف سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که

رنگ روی متغیر نشود لعاب بنکو بر روی مالند و شراب حامض و لیمو و سکنجبین خورند و در هر موضعی که مسموم باشد دهن به بندند و پیاز بادنج خوردن هم خود داشتن و خوردن مضیقه باشد و اگر کسی را مسموم بزنند اطراف را آب سرد بشویند یا در آب سرد بنشینند و روغن گل و آب سیب و کدو و امثال مالند و اطعمه بارده خورند و صبر باشد آب بخورند و چون تحمل نباشد اندک مقی کند و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و روغن مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و پنبه در دهن دارند و بامداد طعامی کدر و سیر بیاشامند بخورند پس سوار شوند و به آتش عادت نکنند و اگر شب یابند نزدیک آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک روند و سیر و جز بخورند و شراب نیز مضیقه بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یکدرم جلنبث با رطل شراب بخورند و اطراف را به روغن زیت و یاسمین و شونیز چرب کنند یا در آب شنم نشینند یا در آبی که در آن انجره و بابونه پخته باشند و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگردانند رگ بزنند و علاج آن در باب خود گفته می شود و مضرت ابتدای مخلف را بمطبخ و تفطیر زایل کنند و پیاز بسر که یا غیر محلل و سیر و کاهو چنانکه مضرت آب مخلف بغایت مضیقه بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح

کنده و آب شیبی را بچرخانی نرم و آب غلیظ و تیره را بسیر کرده و اگر ممکن باشد که
آب بلد خود مصاحب دارنده و با اجزای مختلف بیامیزند و با کل مملکت خود
نگه دارنده و باب می امیزند و صافی می کنند غایت نیک باشد و کسی که در
گرمی نشیند اگر او را اختناق حادث شود دفع نکنند قوی کردن مفید بود اما قی اگر
بجد افراط رسد بمثل سیب و به و انار و سرکه و سرکه و عدس
خورند و شحم گرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را
باسفیداج مالیدن مفید بود والله اعلم

باب دوم در معالجات کلی آما

سرزنش است عمر بر و علاج پیر آنست که در اسباب ستة ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت
بود و شامل بدن باشد و احکام آن از جهة کیفیت همچو حکم او و به آن باشد زیرا که مادر
اسباب ضروری در بدن از تبریه و تسخین و غیر آن همچون تاثیر ادویه
باشد و غذا از آن جهات که او را حکمی چند خاص هست مثل آنکه در بحران
و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از
دفع مرض باز نماند و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوه و هضم
ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد
بمقدار اندک و تبخیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیه تقویه و تغذیه حاصل
شود و لقلت مقدار آن باضمه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد
و هاضمه بقوت بود لکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند و در کیفیت غذا

تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل
نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و
قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط
بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا
اگرچه همه قوت مرض را تقویه آن قدر که از آن لابد باشد بکار
دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود و اما در امراض
حاده که در زمان کشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج به دواء قانون
رعایت کنند اول اختیار کیفیت دواء و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و بالعکس
چنانکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند
دوم اختیار کمیت دواء و آن موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دواء بود
یا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دواء و وزن آن موقوف است
اگر از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و عادت
و صناعت بسهل حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت
مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج
اصلی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که بچند مقدار از آن مزاج
تغیر یافته تا بقیاس وزن دواء کند و چون خلقت عضو معلوم شود بآنکه مصمت

یا مجوف کثیف است یا کثیف بداند که در عضو صحت و کثیف ادویه قویه استعمال
باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد
بکند و چه یکی انکه داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج کند و قریب را
بعکس و دیگر انکه بداند که با دویه چه بیایه آمیختن تا بدان عضو رسد چنانچه
زعفران با ادویه قلب و مدرات با ادویه اعضاء بول مزج کند و دیگر
انکه داند که دوا بکدام جهه بعضو رساند چنانچه در امعا شعلی تحقنه و
در امعا علیا بمسهل و دیگر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد
و در جذب ماده که هنوز تمام نپخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول
مراعات مخالفت جهات چنانچه از چپ بسیار و از فوق با سفل جذب کند
دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمس مجرا بر استخوان نهند و جذب
کنند سیم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد با سلیق ایمن کشانند
و در علل طحال با سلیق یسر چهارم مراعات تبعید کند یعنی عضوی که
ماده ازان جذب می کنند به بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب می کنند
اگر سنگی است باشد و اگر ماده تمام پخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد و عضوی
که قریب بود باشد و شرط دوم آنست که از عضو اشرف بعضو احس نقل
باید کرد و بالعکس و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات
ریاست نادر عضو پیش ادویه قویه استعمال نکنند و ادویه اورا از معونات

خالی گذارند دوم انکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او منسوب
با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و بر ادویه ازان ادویه قویه استعمال نکنند و
ازین باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا پرورده
شیره باشد بکار ندارند سیم انکه مراعات حس عضو کنند چنانکه در
اعضاء ذیه الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیده التحلیل نکنند و
معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید
باشد آنرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویه ضعیفه و اما اعراض
یا کرنه خود ظاهرست که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادات
را مرعی باید داشت سیوم قانون در استعمال ادویه با عتبار وقت باشد
چنانچه در ابتداء ورم استعمال ادویه قابضه کنند و در انتهاء استعمال محللات
و منضجات و دیگر انکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر
باشد در ابتداء استفراغ ماده کنند و اشتغال بنضج نکنند و اگر مرضی
که بی خطر باشد و مواد آن معتدل المقدار باشد و هم آن نباشد
که وقت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض
و الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجه بعمل مثل جبر اخوان
مکسور و رده مخلوع و بیان که عبارت از شکاف است و کی که داغ کردن بود
و قطع و خیاطه و امثال آن باشد و الله اعلم و چون معالجه انواع تمام شد

هریک مختلف علی السبیل الاجمال بیان هریکی در سه فصل گفته شود **فصل اول** در معالجات
سوداالمزاج بدانکه سوداالمزاج سه نوع است معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط
چنانکه سوداالمزاج گرم را با شیاء بارده و بالعکس و اگر سوداالمزاج
مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد ازان اگر سوداالمزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و تشخیص مزاج مادی در ابتدا سهل باشد و در اثنا مشکل
بود چون مستحکم شود و تبدیل عکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد
بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کند تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ
وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلاء از سوداء دوم قوت بدن سیم مزاج
حار رطب چهارم سخنه معتدل در سن و مخافت پنجم بلده معتدل در هوا
و بود ششم عادت استفراغ هشتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد
قروح امعاء و زیاد نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و اکثر
نباشد نهم انکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما، سخت و گرما، گرم
نباشد دهم انکه مضادت او شدید نه التحلیل نباشد و در استفراغ عادت
دفع کنند اول اخراج آن خلطی که بدن ازان متاذی شود دوم رعایت
جهت میل ماده کنند چنانکه خلطیان را بقی دفع کنند و مغص را با سهال
سیم انکه مخرج ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول نسبت با مجاری
امعا نسبت با مقعد او چهارم انکه ماده را چندانکه احتیاج باشد استفراغ

مثل اینکه رودلاک
کوکار حمام کند

کرده نشود و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم رعایت
وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ
کنند فائده اعلم **فصل دوم** در تهیئه و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش مسهل و حم
از خوردن مسهل ماده را نضج دهند پیش ازان پنج روز بجام روند و کسی را
که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش ازانکه
در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضرت نباشد پیش
ازانکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید
کرد و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت
آنرا زایل کند اما اگر تشنگی بسیار شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو ساعت
نبشند و بعد از حب و معجونها آب گرم مضر بود و کسی را که از شرب مسهل
غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و پیاس انار کی تناول کند و کسی را
که از مسهل غثیان شود و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش
از شرب مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک کرده و بعد از قطع اسهال
شربتی از نبات با آب فاتر چاشانده و محرورمزاج تخم خربزه
سرآن کند و ببرد تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت
بکند روغذایی لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مسهل بخورد و عمل
نکند شیاف با حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی با بنده و

سرجلاب کرم شاول کنند و در روز دی و مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض
منکره حادث شود بسبب انکه ماده لعفونت رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه
باشد که مسهل مغیبی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه باشد سوت سفل شد
گرامه دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ
مستفرغ کرد و قطع باید کرد به انکه اطراف به بندند و قابضات شاول کنند
و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب
ریباس و غوره بهرف سرد کنند و بخورند و اگر با رشک در شیر بجوشانند
و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بیان کنند و با دوغ
به هند و تهیج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال خوانق حادث
شود نبکو بروغن گل چرب کنند و باب سرد بخورد و عطسه آرد و بیاید دوا
گرا دویه بعضی تلیین عمل کند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی باز قاتل مثل
سپستان و خطمی و بالخاصیه مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ قی
صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و تشنج و فالج و جذام
را سود دهد و در هر ماهی دو روز بیاپی قی کنند و از بهر قی کردن اطعمه
مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف یا میثات مثل مطبوخ شبت و
تخم هلک و تخم ورک ترب و انیسون و فلفل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین
و آب کرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم و چشم را به بندند

البته و بعد از فراغ دهن و روی را باب سرد بشویند و شراب سیب یا
گلاب شاول کنند و انه کی مصطکی بخایند و فندا بخورند تا استفراغ صفاوی
شود و اگر از استعمال مقیئات اعراض رویه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت
پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی شورش معده
حاصل شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود آب کرم اندک
اندک خورند و بسعی عطسه آرند و قی کردن بسیار معده ضعیف کند و قابل
فضول گردد و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که در دم حلق و
ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا سرد بود و کردن باریک
بود و کسی که نهایت قرمه باشد و انکه معتاد نباشد قی نباید کرد و
در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما
حقنه جالینوس فاضل است در استفراغ فضلات مقوی و تسکین اوجاع
کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان پیدا
شود حقنه باید کرد و در ادرام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف
گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه بر سر خلو معده
مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که پشت بار خسبد و سر بر بالش نهد
چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند و حقنه در وقتی
معتدل باید کرد و پیش از استحمام نکنند فصل سیم در حجامت و ارسال علق

بعضی بعضه مثل

بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلیت زیرا که در ان از هر خلطی چیزی
کم می‌شود و غرض از ان تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو تا
محتاج بفصد نگردند بنایه کرد و وقت محتاج آن بعد از هضم غذا بود در بدنی
معتدل و بنایه که ماده در نقصان بود اما وقت مضطر اگاه بود که بجهت حدوث
مرض فصد واجب شود و درین تاخیر نبایه کرد و در روز بحران فصد نکنند
و در زمستان و در مرضی که از بحران باشد خون بسیار بیرون نکنند
و تا چهارده سال نگذرد فصد نکنند و کسی که ضعیف باشد و خون او کم
باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و تخمیه و جماع فصد نکنند و
البستن و حایض و قولنج و فربه و لاغر با فراط را فصد نبایه کرد و کسی که
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد
قی بایه کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب تر شش
دهند و بلغمی را شراب نعناع و بیه و به مربی مناسب بود و از غشی
ایمن شود و فربه را رگ فراخ بایه گشود و در زمستان همچنین و بحجامت
را در تابستان بعکس این و عروق مفصوده او رده و شرایین باشد
آنچه اورده انچه مشهورست در دست شش عرقست اول قیفال و ان
اعلی بدن را و اعضای دماغ را منفعه باشد دوم باسلیق و فصد ان
شوره بدن را و وجات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل

منفعه بود سیم اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسطست میان هر دو
و از مجموع بدن استفراغ دارد چهارم جبل الذراع و او حکم قیفال دارد
پنجم ابطلی و او حکم باسلیق دارد و ششم اسلیم و او از طرف ابهام دست جاع
کبد را و از طرف ابسر طحال را نافع بود و انچه در پایت چهار رگست
اول عرق الساجه او جاع و والی و نقرس و عرق النسا و دوم صافن
او را برای علل اعضای اسافل او را حجامت کنند و در امراض
دماغی جهت ازاله ماده با اسافل مخصوص و در مالیخولیا منفعه بود سیوم رگ
مابین وان در باطن کوزانو باشد و فصد ان او را در اراطت و جاع
مقصد از صافن اقوی بود و جاری مجری او بود چهارم عرق عقب
او همین حکم دارد و انچه در سرینست یا نزدیک است اول عرق جبهه برای تقطیر
سر و چشم و جرب و ثبور چشم دوم عرق باقوخ و آنرا برای ضعف
و قروح سر و چشم کشایند سیوم عرق ماقین برای رعد و دمعه و غشاوه
و جرب چشم کشایند چهارم ذو اجین برای جذام و خناق و ضیق نفس پنجم
عرق ارنبه را برای ثبور و حکه و ناصور بینی ششم عروق ثلثه که در
پس گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش
گشایند هفتم عرقی که در پس ستویی بود که در پس گوش است در یک
طرف گردن جهت سدر و صرع و او جاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم

اسلیم اول

چهار رگ برای قلاع و قروح و شقوه و هم نهم عرقی که در زیر زبان است و
باطن فوق برای خناق و اورام لوزتین و هم عرقی که بر نقرس زبان است و
از زیر او برای ثقل زبان مفید بود ا عرق منشود و ان کو زیر لب است برای
بجرکشایند ا شریان مقصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است
میان سبابه و ابهام برای او جاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن
برای جبن نزلات عین و اشکار کشایند سیم شریان پس گوش برای
دمه و عشا و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و خدام
و این شریان از قلب دور باشد و انچه نزدیک باشد چون
بکشایند خون از آن بازنه ایستد ازین جهت متعرض آن نشوند ا کیفیت فصد
قیفال را از سر غضله دور باید کرد و فراخ و بوریب باید کشود و اگر او را
نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید
کرد که زیرا و عصبیت که تا سر زیش به ورزد و بطول بکشایند و حبل
الذراع را بوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر باشد زیرا که
شریان و عصب و عضل در زیر آن است و باشد که شریان از طرفین
او دور آمده باشد و اسلیم از میان خنصر و بنصر کشایند دوست در
میان اب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق
بطول بکشایند از زیر کعب تا بالای آن و اگر بر پشت پای خنصر و بنصر بگشایند

نبود و باید که صاحب آن را از فحش ناکیب به ستاری محکم به بندد و پای بر
کرده به پاشنکی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام رود و اعضای را
بورب کشایند بهمین شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد و انگشت بسر
بینی فرو نهند آن موضع که در وی شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق
جبهه بورب کشایند و عرق پیشانی و زیر زبان بطول کشایند و در
فصد وداجین میل سر بجانب ضد مقصود کنند و بموضعی که سر آن بعیادت
باریک بود بطول بکشایند و عرق ماقین و صدغین با نکه حلق بگیرد ظاهر
کرده و در و نیشتر بسیار فرو نبرند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر
با ابهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهه تشخص عرق رها کند و اگر سر
نیشتر بعصبه رسد و عضو اماس کند ضماد سرخ و سپیدو شبث
با مایشا و اب کشنیز بر اماس مالند و اگر فوت باشد از جانبی دیگر
فصد کند با صافن بکشایند و اگر بیشتر بر شریان آید علامات آن است
که خون اشقر رقیق آید و بجون حرکت نبض چهد پس باید که در حال
وصیره مرده م الاخوین و قلفطا بکوبند و بسپیده تخم مرغ با میزه
و پشم نرگوش با نرگس با نسخ صکنوت با آن آلوده کنند و در موضع
زخم نهند و اب سرد بر دست بزنند و دست به بندند و سه روز نگشایند
و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از انکه بگشایند خون

باز زیاده باشد بار دیگر این اعمال بکنند و اگر خون در زیر پوست کرده
و سیاه شده به این دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که آید کمتر شود و دلیل
خیر بود و اگر زیاده شود از جایی دیگر مخالف آن قصد کنند یا صافن بکشند
حجامت بشرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بشرط باشد استفراغ
از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار در
جمامت مردمان فربه را مناسب اشد و بهترین وقت آن میانه ماه
باشد که ماه در نقصان اشد و در ساعت سیم از روز و بعد از طعام
حجامت کنند اگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم جمجمه
و ذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب عین و بصر را
مفید بود اما شیبان آرد و بهتر آن باشد که زیر ترازو نقره باشد
و میان شانها خلیفه باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و
بهتر آن باشد که میل بالا نکند و حجامت صدغین که رگهای کرک
خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر قحدوه و هیاننه و اخلاط
عقل و دوار نافع اشد و بر وقف و دندان و بر وی و حلق را مفید بود
بر قطن و ماسل و شوصه و فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعده نافع
بود و حجامت بر فخذ از مقدام و رم خصیتین و جراحات فخذین و جراحات
الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق

نافع بود و از خلف

مناسب اشد و بر کعب بدای او را رطوبت و عرق النساء و نقرس مفید بود
و حجامت بی شرط از برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب
کند یا ماده را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند
یا از برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع
کند یا برای رد عضو با موضع خود همچنانکه در قیله گوید اشباع کبیس اشبین
است و ان لبیب نزول چیزی در واز امعاء و سرب گوید اگر در حمام محاجم
بر پوست شکم نشند و انچه فرو آمده باشد باز گردد بعد از ان که
شکم بر وضع مالیده باشند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت
سال جایز داشته اند اما از سال طفلی و ان گویند نکنند که در
آب می باشد و ان را دوران می کنند و در امراض حلبه آنرا
مضر شمرند و خون همکده و گفته اند که خون به جذب می کند و آن در سعفه
و قوباء و جمیع امراض حلبه مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین
طلی آنست که از آبی بگیرند که در ان ضفدع و طحلب گرد جامه خواب بگ
می کوبند باشد و انچه بر پشت او خطها زرد باشد و انچه شکم او سرخ
و پشت او سبز باشد و انچه شبیه به نبال موش بود و اشتر و جگری همه
نیک باشد اما انچه سیاه باشد و بزرگ و سبز باشد و انچه شبیه بمار
ماهی بود و انچه از آبهای بد گیرند و انچه بر وی خطهای لاژوردی باشد

طحلب جامه خواب بگ
از جزایری بحر که بر روی آب
می آسیند و بگ موضع است

یا طاووسی

مجموع به باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز آن را سال کنند و آن را
اول در سرکه باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را با آب و بوره بمالند تا
سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر گیرد پاره خون بر آن عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر آن افشانند و چون بیفتد مجبه بنهند
و برقی مص کند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز آید
حابسات بر آن افشانند خاتمه بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه
مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه بر نابی موقوف بود
اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد و هر وقتی که
ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سدد و
که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروریست و اگر چه حاجت مسخنی
افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل بمجففات می کنند
و از تب باک نمی دارند سیم آنکه یکی از دو یکری خطرناک تر بود مثل حمی محرقه
و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگر چه فالج را مضر
بود اندیشه نباید کرد و چون عرض و مرض جمع شوند اول معالجه مرض
کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال
مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکرده اند
و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب باز بسته است و باید دانست که غیر

از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و مشیعه مرتضی بخیار
و حکایات طائفه و کلمات طیبه و احضار انسان و آوازهای لطیف و
بوهای خوش و از آن جمله انتقال از هوایی بهوایی و از مسکنی بمسکنی
بود و تغییر ابنیه نیز مؤثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بشه
چشم کند و صاحب لقوه را در آینه چینی نگرد و امثال این بسیار است
و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر صحت بواسطه این اسباب حاصل
می کرد و بتقدیر صحت بی رعایت این امور زایل می شود او ست فاعل
بر هر چه خواهد و هر چه خواهد کند که حکم او راست و السلم علی من اتبع
الهدی مقاله ثانیه در امراضی که اعضا را حادث شود و علاج آن
مشتمل بر سه باب است باب اول در امراض سر و دماغ از آن جمله صداع
است و آن را بفارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی
یا سادج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود و اما صداعی
که از غلبه خون بود علامت آن حمرة الوجه و انتفاخ و جه و ضربان سر و عظم
نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تبلیین طبیخ مطبوخ
فواکه و شربت از شراب غناب و بنفشه هر یک پنج درم خورانده با تمر
هندی و زرشک و نبات هر یک دو درم و غذا تمر هندی یا آلوچه
یا بنوماش و منقا بادام و اگر تب عارض شود کشنیز باید خورد و سکر

وکلاب بویهین وکلاب بنکو وخطمی با سرکه بر سر نهادن وتضمید بر دمل نافع
وکند ومنفعه بود وانچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس و
خشکی منخرین وتلخی دهن وسهر وسرعت نبض وصفره وصفا قاروره بود
علاج آن جلاب از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی بود هر یک سه درم وزبیبین
ونبات هر یک دو درم شاول کند یا شراب بنفشه ونیلوفر با آب حل کرده
باشد وتفاح پخته یا انار دانه یا تمر هندی یا آنوچه خورند وبر لوب فواکه یا
وسکنجبین لعق کنند وا سهال طبیعت کند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ بایله یا
بنفشه یا این حب بنفشه دو درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ دو حب
نرید سفید کوفته وبرو دهن با دام چرب کرده یکدرم بایله نرده نیم درم
بکوبند وبا آب رازیانه بسرشند وحب سازند وقرو برند یا نیم دانگ
سقمونیا بریان کرده به دو درم شراب اجاص بخورند وکافور وصندل
وکلاب وکاهو وکدو وخیار بوسند وپای شوره با آب گرم وسپوس
وخطمی وبنفشه کنند وانچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر وسپات
کدورت حواس ورطوبت ملمس ورطوبت منخرین ونبض بطی وقاروره
سفید وغلیظ بود علاج هر روز جلابی از تخم خلک تخم درم ورازیانه
سه درم وکلقند دو درم شاول کنند وتفاح بخورند وشیره بخلک
دانه خورند وتمشیه کنند بعد از نضج حب صبر یا حب اصطمخیقون وبا بونج

شبت وا کلیل الملک بکوشند وسر بران بنشوند وانچه از سودا بود
علامت ان ثقل سر وجفاف بدن وکمودت لون وبی خوابی بود ونبض
بطی وقاروره سفید وسنگ باشد علاج هر روز جلابی از بنفشه و
تخم خلک هر یک چهار درم وکاهو ونبات سه درم ونبات دو درم شاول
کند وتفاح بخورند وشیره خلک دانه خورند وبعد از نضج تمشیه بمطبوخ
افتیمون یا خربقون وا سطوخودوس کنند یا بحب ایارج وشیاردز
بعد از تمشیه روغن زرکس وبادام وسوسن بر سر مالند وانچه از ریاح
غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده علامت آن آواز کوشها وا ثقال
وجع وخدران بود علاج آن تنجبیل وقطیف بکلقند وزازیانه باید کرد
وازمبوده وافذیه نفاخ احتراز کنند وحمام واستعمال نطولات تخم وراث
حاره مفیده بود واگر مرزنجوش پوشند یا آب آن در بینی کنند یا روغن
ان در سر مالند نافع افتد اما صداع که از سوء المزاج ساذج بود
حار باشد یا بارد وانچه حار باشد اگر اسباب خارجی حادث شده
مثل علاقات آفتاب وقرب آتش علامت آن عطش وحرارت ملمس و
قلت آب دهن وخشکی منخرین وزبان باشد علاج آن شربتی
از سکنجبین یا شراب صوزه یا شراب زرشک با آب سرده غرغره کند
وبه بهاست مفده وشیره تخم خرفه وآب خیارکده وبا سکنجبین نیز مفید بود

وغذا بنوشاش با منزبادام و اسفاناج با تمرهندی خورند و در جایهای خنک
آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
و اگر اسباب خالی باشد مثل شاهل او دیه حاره همین علاج کنند و
در این نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و انچه از سوء
المزاج بارده بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس
و میل صداع بموخر سر علاج ان شاهل جلابی الرنج فهلیک و رازیانه و
کاو زبان و گلقند بود یا شراب کاو زبان و بالنگو یا گلقند و زازیانه و
و اطریفل کبیر کنند و بجوزشهای حاره شاهل کنند و غذا نخود اب با
گبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره
استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون
وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویه معده بود و اگر بسبب اخلاط
بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و جشا و ترشی
و کثرت بزاق بود علاج آن شیقه معده باشد بدانکه تخم شبت و تخم خرفه
و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بشامند
و قی کنند و بعد از ان گلقند و رازیانه بجورند تا تقویه دماغ کنند و غذا نخود اب با
و سترخورند و اگر بقی ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد

و بعسر و بود انگشت
و اشال ان

علامت

علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و شورش معده بود و در حالت
گرسنگی تیز باشد علاج باب کرم و سکنجبین قی کنند و بعد از ان شراب
انار ترش لعق کنند و غذا ماش با انار یا تمرهندی خورند و اگر بسبب
اخلاط سودا وی بود که در معده باشد علامت آن سوزش دهن
معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج شیقه معده بقی و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو لعق کنند و زرجوب و
یاسمین و خایه و مزه بنوشش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و اما طعمه
نفاخه زاید شود علاج تقویه معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند
و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد
وجع بود در بامدادان و در خلو معده علاج نرید اب خوزه و اب
رهاس و انار خورند و اگر خوضات معیف نیفتد شیرینی خورند و اگر
صداع از پس و خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود در
عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج ان شاهل اغذیه
مرطبه چیده اکیموس بود مثل زنده تخم مرغ و اب گوشت مرغ و حمام
معتدل و نه همین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ باشد علامت
او آن باشد که باندک سببی مثل تبخیر غذا حادث شود و افعال دماغی

بقوت بود علاج آن شامل اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه
و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج این
علاج اعضا بود پنجم صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب
آن اخلاط غلیظ بارد رطب بود که در زیر قشا مجلل دماغ محتقن شود و
علامتش آن باشد که باذی سبب شنوا و کند و چشم بر شوان داشت واز
کلام و صوت متاذی شود و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج
شیافه بدن کند بجب ابارزه و شبیارد و تحقیق با و حقنها اجاوده و سعوط اب
ترود و غن بنوشند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع
بلغمی و سودا وی بود و این صداع مزمن را برو باشد و مقدمه نزول بود
شقیقه و وجع شقی از سر باشد و مادهٔ آن کمتر از مادهٔ صداع بود و شقی
که ضعیفتر باشد قبول کند و علاج او همچو علاج صداع بود و شامل
و واز لمسک نیز مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کشنیز آ
کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که
در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا فرانیطس نیز گویند و سبب
آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و گران
ضحک و حمرة وجه و عین بود و نبض عظیم و قارو ح سرخ و غلیظ بود
و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد

و آلوسیاه شش عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و
نبات ده درم شامل کنند و اگر نخجین ده درم بآن ضم کنند بهتر
بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در این مرض توقف نباید
نمود و در پنجم یتلین باید کرد و باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
تخم کاسنی سه درم و انیسون و سپستان هر یک پنج درم و
عناب ده دانه شیرخشت نخجین خیارشنبر از هر یک ده درم و استغال
مشموم یاد کنند و پای شوره با بابونه و بنفشه و خطمی بسویس کنند
و ثقل بشراب اجاص کنند و اگر بلغمی باشد شراب خشخاش و بیاهای
رو در شیرینی از نبات و عرق کاسنی و بید مناسب بود و اگر از مادهٔ صفرا
بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون
و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نادیه قارو ح
بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم و آلوسیاه ده عدد و
بنفشه پنج درم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و نخجین یا تمر
هندی ده درم شامل کنند و شراب بنفشه پرورده و شراب خشخاش
مثقل کنند و یتلین بمطبوخ فواکه با نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود
صفت آن بنفشه خطمی سپوس جو نیم کوفته هر یک کفی عناب سپستان
هر یک بیست عدد و نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی

کند و منقر خیار خبرو از هر یک دو مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن
بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد گلاب
هفت مثقال لعاب تنکو و روغن بنفشه و روغن گل و هر یک ده درم با هم
بیامیزند و استعمال کنند و شربت بیان روز چنانچه گفته شد تهیا ساخته
و مثقل با آب مرتبی کنند و در هر دو نوع تسکین حرارت با آب خیار کند و
و شیره تخم خرفه و شراب صندل و خاص و بنفشه و نیلوفر و امثال
آن کنند و برگ سپیدروفرش بزنند و کدو و بنفشه بپوشند و سرسام
از ماده سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار
در تن و گریه و بی خوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و متحیر بودن
و به در ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد
و قاروره سیاه و غلیظ بود علاج چلابی از بنفشه و گاو زبان هر یک
چهار درم و نیلوفر یک سه درم بابه و خداجو و تخم خرفه
شیره خشخاش و بعد از تنضیج شقیه بگیرند و حقنه کنند که مسهل سودا بود
مطبوخ شاهتره درم پنج بهک و بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و تخم خرفه
هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم پر سیاوشان
اسطوخودوس بنفاج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنجه زبان
گاو زبان هر یک دو درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم و بعد از

شقیه شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
شیره خشخاش بر سر مالند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و
تخم شاهتره شاول کنند و شراب گاو زبان مثقل کنند تیرغس سرسام
بلغمی بود و علامت آن تثاؤب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت
و اختلاط عقل و سکون و نسیان بود علاج هر روز چلابی از بانگو و بیخ بهک
هر یک پنج درم و نبات ده درم شاول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از
نضج شقیه بجب ایاره وجب صبر کنند و حقنهای عادة استعمال کنند
غشیان زهره کاو یکدرم شحم الحنظل نیم درم بود و خطمی هر یک سه درم
بکوبند و بشکر بکوشانند تا معتدل شود و بدان سر شسته و شیاف سازند
و استعمال کنند و در ابتدا سر که و گلاب و روغن گل بر سر مالند و
بعد از ان محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بنگ یا کندش
شونیز عطسه آرند و اشانی هو الشه ماشرا ورمی و موی باشد که
در رو و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن
غلیان دم باشد علامت آن اشغاف و حمرت و ضربان وجه و حمی
حاده و تشنگی و کرب و لیب بود علاج فصد قیفال کنند و چلابی از
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم غاب هفت بعد از آن
سیاوشان ده بهک و نبات ده درم شاول کنند و یقین بمطبوخ خوابانند

دوا در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و خولنجان و مانیا ظلا
کنند تا ماده قبول کند و بعد از نقیع بنفشه با آب خیار و خیارکده و شیره و تخم
توبرک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبریه کنند و طبیعت را مجتمعش
نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که خبرهای کرده و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا عضوی
دیگر متصاعد شود و متحرک کرده و در روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این
حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت
آن بلادت حواس و طنین و دوئی بود و علامت بلغم ظاهر شود علاج
جلابی از بنفشه و کاوزبان و بنج مهک هریک ۱ درم و گلقند ۲
مثقال شامل کنند و فقاع بخوذاب و شیره خشخاش دانه با زیره دوا
چینی خورند و بعد از نقیع بنفشه بجب ایاره و شبیار کنند و شونیز و فلفل
و فلفل دراز بعسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جندبیدستر و شونیز
و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و با بونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان فرو آرند
و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض
صلب و ضعیف و قارورده کدر باشد و علاج هر دو جلابی از بنفشه
و بنج مهک و کاوزبان و بنفشه تناول کنند و فقاع بنوماشر و بخوذ با بنفشه

بادام خورده و بعد از نقیع بنفشه بجب افتیمون و بطوخ با آن و بطوخ با بلیله
و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و زرکس کنند و غرغره و
نطول نه کوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را با بلیله
پرورده و اطریفل کوچک و گلنکبین با بنفشه و مصطکی معجنه باشد
دوار که بشرکت معده باشد علامت آن هیضان بود و جشاء
سوء هضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون با اختلاف
حال معده در خلو و امتلا علاج بنج مهک و تخم ترب و رک آن و شبت
و تخم مزبره مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک بیاشامند
و قی کنند و بعد از ان گلقند و در آبریانه یا سکنجبین لعق کنند و بجب مرزنجوش
و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود کنند و ثفله بجوارش شونیز جلی
مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند حقنه
سنا ۷ درم قطورین با یک سه درم زرک خطمی با بوره
بنفشه هریک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هریک نیم
درم در روغن شیره ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و اگر دوا
بسبب ضعف قلب باشد یا در حال قاهت از غایت ضعف غائب
شود علاج آن تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب با بیدمشک
و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا

و غلبه دم نیز بود و علامت صفراوی قلق و اضطراب و عدم استمتاع و سرعت
نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و تخم خیار
و نبات تناول کند غذا بنوشاب با منقا بادام و بعد از نضج اسهال صفرا
مبطوخ بایلیله یا قرص بنفشه یا سکنجبین و علامت دوار و دموی حمره لون
و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت
ساق مناسب بود و از اشربه ترمسی و نبات یا اب انار بین با خیار
و نیلوفر با کلاب و عرق بید خورند و یکبین طبیعت مبطوخ خواهد کرد
و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین و تدفیع بکلابات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در ان بزور قوابل بود و اگر بسبب
عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ
سدر مرضی باشد که علامت او چنان محسوس شود که بخاری از
بدن متصاعد می گردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش
بود و ماده آن مرض اگر سودا بود علامت آن کندی حواس و تحیر
و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن
هر روز جلابی از تخم خبک و کاو زبان هر یک سه درم و بانگبه و دو درم
و نبات ده درم تناول کند و غذا نخود اب با منقا بادام خورند و بعد از
نضج مثقبه بحب ایارجه یا مبطوخ افیمون کنند با این جب اهلیله سیاه

افیمون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد حواشیده کوفته بروغن بادام
چرب کرده بکدرم اسطوخودوس بنفشج هر یک دو درمی و نیم بکوبند و
باب را زبانه بسرشند وحب سازند و تناول کنند و در عقب آن جلابی
از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج او نزدیک بعلاج دوار باشد
و آن حقنه که در رفع صداع مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود فصد کنند و سر را از سنجار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن
گل و بنفشه و کنیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار
شود و سبب آن سوء المزاج بارد بود و مادی یا سوداوی اگر مادی
بود علامت آن ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و حبس
چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج هر دو جلابی از بانگبه
و تخم خبک و کاو زبان و افیمون و نبات تناول کنند و غذا نخود اب با
شیره خبک دانه و خلفل و زیره و دارچینی و شراب با نسکبین لعق
کنند و بعد از نضج مثقبه بحب ایارجه و نوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه
خبک شبت با بونه سنا هر یک مفت درم تخم خبک را زبانه تخم
کرفس هر یک سه درم حلبه تخم اشنه مغل هر یک دو درم سکبینج
در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید و صافی کنند و بوره
نمک هر یک تخم درم و آبگاه و عسل و روغن زیت هر یک دو درم

با آن ضم کند و به مقدار استعمال کند و بعد از شقیقه اطریفل صغیر و کبر شاهتره
کند و سعتر و مرزنجوش بپاشند در روغن نرگس و زنبق و خیری استعمال
کند و اگر سودا المزاج سانج بواسطه ادویه مبرده محذره که از داخل
یا خارج استعمال کنند یا سرمایی که بدماغ رسد علامات آن سبق ذکر یافت
مذکوره و بر رودت غلبه سر باشد و کمودت نوم و هیاض فاروره و قلت
شهیه بحری علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما در این قسم شقیقه
احتیاج نباشد و مذهبین سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مضید بود و
نشود و بطوس خناب اشد و اگر سبب بواسطه بخارات معده باشد
علامت ان امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت
جوع بود و علاج شقیقه معده کنند بقی و استفراغ بجها و حقنها و اگر
بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات و مقویات
مثل بابونه و مصطگی و کل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند
و در سبب وج ذرنخبل و شونیز با عسل مضید بود و سونیز و خردل
و حلبا که در دواهل سبب بود نافع افتد سهر بیداری و بی خوابی
یا فراط بود و سبب آن سوداالمزاج یا بس بود یا ماده یابسی ما
علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دو
شیر زنان بر سر و مذهبین بر روغن بنفشه و کدو و روغن بابونه و خشخاش بسیار

واسفانج خورده و خیار کدو و کاهو خوردن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و
کاهو و بوت خشخاش بجوشانند و بر سر بر زنند و استعمال مرطب
و دلک و آوازاب و باد موجب خواب بود و اگر افیون و شبت و
اشنه و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آرد
و در سودا المزاج مادی اول شقیقه بدان باید کرد از سودا و بعد از ان
استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات
و سهر حادث شود و علامت او آنست که کاهی خوابی طویل باشد و
کاهی سهر مفرط و رویی برآمده باشد و رنگ آن مایل بسبزی باشد
بود علاج آن شقیقه دماغ کنند از خلطی که غالب بود و بعد از ان
استعمال مشمومات و سعوطات کنند و در بن مرض این حب مفید بود
بنفشه و دو درم تربد یک درم بلیله یک درم تخم را زیانه و گرفس تخم شقاقلی
هر یک نیم درم مقوم نیا بریان کرده بند انگ بکوبند و با آب را زیانه
حب سازند و بعد از نضج مادی عمل کنند حقنه که مفید باشد
تخم درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم جلبه
کفی خناب دو عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک
هفت درم مغز خیار چنبر ده درم عسل و روغن کنجد یا نزده درم
نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم شوخص علامتیست که مردم ناگاه

بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند و اگر
خفته و نشسته همچنین و بدین سبب اخذه بترش گویند و سبب آن آنست
یا شد که در معده خلط بواسطه خلطی حادث شود و علامت آن تشنج عین
و فساد حرکات بود و هرچه بریض اگوید جواب ندهد علاج اگر موجبات
فصد باشد فیقال بگشایند یا حجامت سازند و جلاب از بانگو
و انیسون هریک دو درم و کاو زبان سه درم با کلقند ده درم شاول
نمایند و غذا الخواب و شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیح شقیقا بمطبوخ
افتیمون یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و نه بدین سر بود و عن
و کد و استعمال نطولات محلله مفید بود حقنه آب سلق و خطمی و شیر
سه اوس بگرطل حاصل کنند و یکدرم بوره و دانگی و نیم شحم الحنظل ده درم
روغن کنجد ده درم شکر سه نیم کرم استعمال کنند کذا یوس آب کرفس
چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی
یا کسی او را می فشارد و نفس او تنگ میشود و آواز بگیرد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد
فصد فیقال و حجامت سازند و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا
سودا تنقیه باید کرد چنانچه مذکور شد و تغافل نباید کرد که مقدمه
صرع باشد صرع سده و غیرتامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب

حادث شود و روح نفسانی را از تفکر و رای مضایق کند و جمیع اعصاب متشنج گردد
و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامات
آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس
و بلادت و بیاض لون و بطء و اخلاف نبض و بیاض و غلظ فارورہ بود
علاج آن سر روز جلابی از زرشک و انیسون و بانگو هریک سه درم
و کلقند ده درم شاول کنند و غذا الخواب و شیره خشکدانه با
دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از تنقیح شقیقه بجلاب
و اصطیخقون و فوتنیا و مطبوخ ترمه و حقنهای قوی کنند و این حب سفید
افقد ابارہ فیقرا تربد صبر هریک نیم مثقال انیسون حب الیل هریک نیم درم
شحم الحنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم مغل کبیر اصطکی هریک دانگی
کوفته و بجوشانده باب رازیانه بسرشند و حب سازند و مصروع را از گرما
و سرما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در هوای باد و جایهای
بلند و مکث در حمام و شاول سکبجات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب
باید کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص اسب دوانیدن و در دولاب
و چرخهای براق نظر کردن احتراز کنند و جهت بستر با روغن زنبق و
بنفشه کنند و حلیتت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بخلق
ریزند و مثروا و یطوس و تریاق اربعه شاول کنند و معجون سیسالیوس

مفید بود صفت ان سیب یوس عاقرقرحا مسطو خودوس هریک پانزده درم
غاریقون پنج درم قرد مانا حلیتث زرد اوند مرجع هریک دو درم بکوبند و
بیکنجبین بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر ازماده سودا بود علامات
آن خفقان و افکار فاسده و جوشه طعم بود علاج آن شقیقه و دماغ کنند
بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببویدن نکس و مرزنجوش و
بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند و با بونه و اکلیل الملک و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگوبا تریاق اربعه و
شیره و یطوس تناول کنند و عود و خاو انیا لب بایند و در بینی دمند
و سیر کرعضل و غسل و قرول غرغره کنند و اگر ازماده خون باشد علامات
آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع و در اجابت مستعلی شود و
روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث کرد و علاج فصد
صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببویدن سرکه و گلاب
و مالیدن روغن گل و تناول بروب خواکه و اگر ازماده صفرا بود و اینها
نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم
بود علاج شقیقه بدن کنند بمطبوخ خواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب
به تناول کنند و پاهای شوره باب کرم و خطمی کنند و انچه اطفال را
حادث شود و آنرا ام الصبیان می گویند ازین قبیل باشد و

صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان بود و اختلاج لب و خشک
در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در استیلاء خفقان
در ضعف قوی علاج آن قی کنند بمطبوخ شبت و ترب و انه کی عسل و نمک
و نکهین طبیعت بمجون خیار چنبر و شهریاران کنند و بعد از تقویت معده بحوارش
مصطکی و عنبر و مادزه الحق کنند و غذا نخود اب با شیره خشک و انه
و ارزچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل
و سانقین و شریین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده بخار غلیظ بود که
از عضو متصاعد شود و علامت آن باشد که احساس چیزی کند همچون
بخار که از ان عضو مرتفع می شود و بدماغ رسد و با آن تمطی و تشخص عین
و تثاوب باشد علاج آن شقیقه بدن و دماغ بجب قوقایا و ابارزه
کنند و تقویت و تسخین سر بادویان حادزه و اصلاح حال آن عضو کنند
بحک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و صرع بواسطه بخارات که از کرم
کبد و حیات متصاعد می شود حادث کردد و علامت آن کثرت لعاب
و سرعت هیجان اشتها و قرع بطن و احساس بصعود بخار بود علاج
آن قتل و اخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب نوع صفرا
و کزیدن حشرات حادث شود بر زیانه و ورم و گلنگبین و ده درم
بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند

و اختناق رحم بر شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود گفته شود انشاء الله
و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات خالی از تجاوز نباشد اگر چه زود
را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر علاج
بکنند و در پی مصروع دمند اگر عطسه کند امید توان داشت و تریاق
ثمانیه مصروع را غلیظ نافع بود صفت آن در اوزان طویل یاد کرده چنین باید
نیج کبر جب الغار خبث الحدید وقسط مر و عروق متساوی بکویند و بعسل کف
گرفته بسرشند و یکمثقال از آن شربتی باشد سکنجه سده تا مه باشد
که در بلغم و دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد
بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح
نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض نفجه حادث شود و سبب این
سده بلغمی لزج باشد و علامت آن ابیاض لون و کثرت نزاق و ثقل
سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره بود و
آن دلالت کند بر احتباق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ
و اگر شش ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کرد که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه زنده بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیات باشد
یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص نفس او کنند یا اصبع
در او کنند که آنجا شیرابی هست که تا حیات باقی باشد او متحرک بود

یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر باشد زنده بود علاج او اول سر او
تراشند و پاره ند گرم کنند و بر سر مکوت نهند و آجوی گرم کرده بر ماهی
آن نهند و کندش و فرزدل و فرفیون و جندبیدستر و در منه همه یا بعضی
در بینی مکوت نهند و اطراف او را بچربهای درشت سخت می مالند و
بر مرغ روغن و پاره فیقرا بپالایند و در حلق او فرو برند و بیحنبانند
باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بگرمابه
و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثروه یطوس یا تریاق کبیر با انعسل
حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنکبین بچوشانند
و بریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت
روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از انیسون و رازیانه
و کاکوزبان سریک سه درم و کلنکبین ده درم شامل کنند و نقد الجواب
با کیک و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و مبنای
روز ما را العسل بپاشامند و بعد از نضج شفیه بجب ایاره و پاره لوبیا
کنند و در هر هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و
احتیاج و نامیت و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته
اگر بر پایه بلغم و دماغ مشتمل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود
علامت ان علامات غلبه خون باشد و در آن قصد قیفال کنند و حجامت

سازق و اخراج دم بجب قنع و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر
و غذا نخود و بنوشاش با مغز بادام و شقیه بجب بنفشه و قرص آن کنند و
حقنهای لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که رسوبات
شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات باردهٔ مقویه خصوصاً که سکته
بلغمی را مفید بود و رق غار قسط مزه بنوشش حلیه و خشک اکلیل الملک
و رق سپیدانجیر مدماحور سداب کرنب بزرک تخم شبت هریک دو درم
شحم الحنظل انیسون هریک نیم درم قنطوریون باریک دو درم بنوشانند
و صافی کرده غسل مبت درم و انگاه پاتزده درم و بوره و نمک هندی
و تقل هریک نیم درم کوفته برسران کنند و بکارند و زنند یا لبخولیا تغیر
مخلوق و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سوداء یا اخلاط سوخته
بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از ان ممتلی بود و بسرکت مزاج
نیز بود علامت آنچه از امتلاء بدن بود و دماغ بود نخافت بدن باشد و
سواد لون و بلغم و صلابت و اختلاف نبض و ضعف قارده و شهیه
دوست دارد و نظر در زمین یا چیزی کند و همچنان بماند و کثرت فکر
و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز طلای
از بنفشه و نیلوفر و کاو و زبان هریک سه درم خلاب هفت درم سپستان
ده و بنات ده درم شاول کنند و بعد از نضج شقیه دماغ بجب افتیمون

و مطبوخ

و مطبوخ ان و مطبوخ هایله کنند و نخود آب با مغز بادام و اسفاناج خورند
و با لوده از شیره سپوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و سراب
بنفش نوده و مان حمام دهند همین بر دماغ بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه
غلیظ و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استفراغ
تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض طول نباید شد و مکرر
شقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن زردی
سحرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب
بود و علاج آن مرور جلابی از بالنگو و نیلوفر و زرشک و نیشکر و
کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره باج یا شیره خشک و انه
و بعد از نضج شقیه باین مطبوخ کنند شاهفت درم با لنگو و نیلوفر هریک
سه درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون بنفشج پنجمثقال
یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود
افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هریک دو درم خاریقون
یکدرم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و
با آب زرشک بسرشند و حب سازند سه درم شربتی باشد این
مسوخ نافع بود حقنه آن با لنگو پوست بیخ قرنفل مصطکی قرفه دارچینی
جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد و روغن زعفران

و مجفف

شحم ابودوج تخم فرنجمشک هریک دودرم مشک خالص دانگی مجموع سحق
وهلیله کابلی چهل عدد وامله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی
ایده پس صافی کنند ویا رطلی عسل بقوام آرند وازآتش فروگیرند و
اذویه در آن ریزند وبهم برنند واحیانا مثقالی از ان شامل کنند
واگر احتراق صفرا بود علامت ان بی خوابی وهذیان واضطراب وغضب
وشهم وصیاح وصفرت لون بود علاج ان شقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون با
بیجون بنجاح یا قرص بنفشه کنند وتهدین بروغن بنفشه وشیر زنان
برسر دوشند وبنشاط وسماع الحان ونغمات وحضور یاران انیس
مشغول کنند واستحمام معتدل مفید بود وبخطمی وبنفشه وبرگ بید بپزند
اندام بشویند وپوست خشخاش وبنفشه ونیلوفر وتخم کاهو وخطمی بکوبند
وسر بدان فرو آرند وبرسر بنزند واگر احتراق سودا بود
تمک آن بیشتر وعلاجها آن مشکلتر بود علامات آن کثرت غم وفکر وکرب
وفزع وتخیلات فاسده ودوستی خلوت بود علاج هر روز خلابی
از کاوزبان ونیلوفر وبنفشه هریک سه درم وبانگو دودرم وگلقند
دو مثقال بشامل کنند وغذا نخود وبنوماش با سفاناج ومغز بادام
خورند وبعد از نضج شقیه بمطبوخ افتیمون وبابره جالینوس وبابره
لوقاذیا ومعجون بنجاح کنند وما، الجبن در این قسم مفید بود منقش شیر

بز رطلی بجوشانند ودر حالت جوشیدن فروگیرند ویک دو چه سکنجبین افتیمونی
بر آن ریزند پس صافی کنند از شیر وتشرب نمایند واحیانا این مزوج
خورند هفت آن ورق کل سه قرنفل هریک پنج درم قرفه فرنجمشک
پوست ترنج هریک سه درم مشک دانگی کوفته وبجثه بشراب سیب سرشند
ویکمثقال در شراب کاوزبان حل کرده شامل کنند ودوا، المسک
هلو نیز مفید بود اما انچه بشرکت مراق بود بواسطه درم آن باشد
یا سده آن از خلط سودا وی وبدان سبب همه بخارات متصاعد
کرده وافکار متغیر شود علامت ان اشفاخ ولین بطن وضیق صدر و
کثرت ریق وجشا وجوع بود واحاسس بخارات کند که متصاعد شود و
علاج هر روز جلابی از بانگو وکاوزبان ودارزبانه وگلقند شامل
کنند وغذا از زیرباج وبعد از نضج سفاناج درم بچوسانند ومعجون خیار
چنبر مثقال در آن حل کنند وبیاشامند وحقنها لینه استعمال کنند
واگر با این نوع حرارتی باشد جلاب از نیلوفر وتخم کاهو ودوا
نزیک وزیرچین وبنات خورند وشراب بنفشه وخشخاش لعق کنند وغذا
جو وبنوماش خورند با مغز بادام وامهال کنند وترطیب ودماغ شیر
شیرزنان برسر وتهدین بروغن بنفشه مفید بود واستحمام وآب گرم
بر مراق ریختن مناسب باشد واز جمله انواع مالیخولیا مانیا بود وان

جنونی سبعی بود و علامت آن غضب و قصد و ایذا بود و از آن جمله است
داء الکلب و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک
و لعب و عبث و قصد و اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و
از آن جمله قطرب باشد و آن از تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و
شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد
علاج آن همچون علاج مالیخولیات عشق را نیز از مالیخولیات شمرده اند
و سوسه باشد که مردم را از فکر صورت خوب دارد علامت آن صفرة
لون و غلظت و حمرت و سکوت و کثرت فکر و بی خوابی و سرعت و صغر
و صلابت نبض بود و ابتدا آن سرد کند علاج او آنست که بکارهای
بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ با دهان و نطولات
کند و تقویت قلب بشراب حامض و صندل و سیب و سفرجل و تفاح و
خذا زیر باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال
ممکن باشد بهترین علاج بود و بنصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش او را شمال
آن سعی کند که از آن باز آید و اکثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید
بود و نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد و سبب
آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت آن کثرت خواب و
نرمی منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز

جلابی از بانگو و تخم خرفه هریک سه درم را در یا نه درم و گلنگبین ده
درم شامل کنند و غذا انخوا با شیره خشخاش و زنه و کیک و تیهو و
دراج خورند و توابل از آن کنند و بعد از نضج ثفله بجب ایارج فیقرا و
کنند و بپوزند و خورانند و ماء العسل بچشانند و بدان غرغره کنند و
زنبق و جغری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و چند بستر و خوابند و مشک
بویند و با بونه و مرزنجوش بچشانند و سر بخار آن فرو آرند و حمام با
ماده الجبن و روغن بنفشه پرورده و سر که عنصلی و سکنجبین آن شامل
کنند و مصطکی و کندر بخایند و شقل بجوز هندی کنند و از آب سرد
و بقول بارد و حشاب کنند و اگر بجای آب ماء العسل با شراب بخالی
خورند بهتر باشد و ورس و بخت و مجادله و استماع آوازهای بلند
مفید بود و دوایی مفید فلفل و دارفلفل و زنجبیل هریک دو درم
سنابیج دو درم جوز بویا سه درم زعفران و عود هریک دو درم مشک دانگی
کوفته و بیخته با عسل بسرشند و بگشتال شامل کنند اخر کندر سعد هریک
دو درم فلفل زنجبیل هریک پنج درم کوفته با دو چندان عسل بسرشند
و نسیان بسبب سوداء غیر واقع شود و علامت او سهو و خشکی منخرین
و کمودت لون و بطوء تکلم بود علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر و کاو
زبان و بانگو و بنات نشاول کنند و ثفله دماغ بجب افیتمون و مصطکی

آن کنند و غذا بنوشاشش و نخوذ با سعتر با دام خورند و استحمام و تمهین بروغن
بنفشه و نرگس مفید بود و السنیان بسبب سوء المزاج سابق حادث
شود و علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی لمس و تخیل آتش و شعله
چیزهای زنگین بود و علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق کاسنی و سپیدباب
سرد و پاشند و غذا بنوشاشش با سعتر با دام و اسفناج یا حریره از
شیره سپوس و نبات در روغن بنفشه و ترطیب و ماغ بروغنها و لطوخها
بارده مفید بود خانیق استرخایی بود که در شقی از بدن حادث شود و
سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را منسد کرداند علامت
آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و فاتره سفید باشد
و اگر لون عضو متلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید توان داشت
علاج او آنست که چهار روز تا تواند تقلیل الطعام کند و از او به قوه هیچ
نخورند و بدهند که آب گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب
ماء العسل خورند بعد از چهار روز جلابی از درازیانه و بالنگو و انیسون
و بیخ قهک و کلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه و فلفل
و دارچینی باشد و بعد از نضج تمام این جب فرد برند صبر سقوطری بکیموس
بوزیدان ماهی زهره تربه خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده از
هریک درمی غاریقون انیسون شحم الحنظل هریک نیم درم ملح هندی دانگی و

نیم مقل دانگی کوفته بیخته با ب درازیانه بسرشند و حب سازند و بقدر دو
روز این حقنه استعمال کنند بزرگ ورق سپیدانجر سلق شبت ناخواه
مزرنجوش خبث الحدید خلیه هریک هفت درم بجوشانند
و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انجاره هریک ده درم در آن حل کنند
و بار و غن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که
در باب سکته ذکر رفت استعمال کنند و تریاق کبیر و مثروذیطوس
جوارش بلادری هرکدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند با شراب
بالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ او خرد و عاقرقرحا می خاید و چون اثاره بد
ظاهر شود روغن قسط و ماردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال
آن در اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر
در بینی دمند و سعوس و نرگس و یاسمین بوینند و با این ها الاصول ادویت
نمایند حفت آن بیخ درازیانه بیخ کرفس او خر هریک هفت درم نخم
و کرفس و انیسون هریک سه درم نانخواه زراوند شونیز هریک دو درم
در دو من آب بجوشانند تا بر یکمن آید و با یکمن عسل بقوام آورند شیخ
آنست که عصب با مبدا خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه آن
از حرکت ابتیاط باز ماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل را
ممتلی گردانیده باشد و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی و

شده و آنرا تشنج رطب و متلا نیز گویند و این نقشه واقع شود و علامات آن
علامات متلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر
بسبب بیهوشی باشد که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یا پس گویند و
این نوع مشکلتر بود و سبب آن بیهوشی و استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا
حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج
حاصل شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب
مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله
و مرغ و ماهی تازه و حبوب و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه
شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیارکدو و بانبات و سکنجبین
رقیق صرف یا ممزوج معتدل بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و خبازی
برگ چغندر و کاهو و کدو و بچوشانند و در آن آب نشینند و در آن
عضو می ریزند و بعد ازان موم و روغن از روغن بنفشه و موم و
کثیرا و بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استعمال کنند و
اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه از شیرینی
انبات حل کنند و بچاشانند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج
آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج
کرم بود گزاردن تشنج آنست که عضلات ترقوه را حادث شود

و تشنج صعب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانکه عضو بهیچ طرف
حرکت نکند و علاج هردو همچو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در
عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب
گردد و از هیات خود بگردد و سبب آن یا تشنج یا استرخا باشد آنچه از
تشنج بود علامت الا تشنج پوست پیشانی و گونه براق بود و از جانب صحیح
چشم بر هم نتواند نهاد و علاج آن همچو علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود
علامت آن استرخا و ضعف حرکت ذهن و کدورت حواس خصوص حس
ذوق بود و چشن زیرین فرو آمده باشد و خلط نیز مستولی شده
و تدبیر معالجه آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند
تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد ازان جلابی از بادیان
و انیسون و با بنگ و کلقند تناول کنند و غذا نخوراب با فلفل و زنجبیل
و در چیزی جوزه و گوشت اب و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و
ثقیله بجب صبر و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مزه بجوشش و سعتر
و جندبیدستر بچه بنشانند و روی به بخار آن فرو آرند و کندر و مصطکی
و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوز بویا و قرنفل و عاقرقرحا در روغن
کنند **رعشه** علتیست که در اعضا آلی ظاهر شود بسبب مجرد قوة محرکه از

بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
باردیو و مادی یا سوداوی که عارض عصب کرده و مشایخ و مدمنان الخمر
را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و امراض نفسانی بسیار
شود انچه از سوء المزاج باردی مادی بود علامت آن علامات غلبه بلغم
باشد و علاج هر روز جلابی انار مین و رازیانه و کلنگبین تناول کنند
و دهنه انجه و آب بافلفل و زعفران بکوشت اب و کبک و دراج خورند
و شقیقه بجب ایاره کنند و بعد از شقیقه روغن قسط و زنبق و نرگس
سرد پشت بمالند و بجام کرم رطب و با شاب نشستن نیز مفید بود
و نار چیل و سنزفرکوش نافع بود و انچه از سوء المزاج سادج بود
بسبب علاقات مبرد داخلی یا خارجی بود علاج آن جلیت باماء
العسل یا کلنگبین تناول کنند و او مان حاره استعمال کنند و انچه
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن
گل و مورد و بوب خوا که مفید بود و انچه بسبب اعراض نفسانی مثل
غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر
بسبب گزیدن حشرات عارض شود شراب با لنگو با تریاق تناول نمایند
و دوا از اسبب کوشند و کاه باشد که رعشه بسبب بهوت پدید

بود بواسطه استفراغ بسیار و تخلیل بافراط و این قسم تشنگی باشد و
علاج آن ترطیب بدن بود بتناول شراب بنفشه و خشخاش و خطمی بتوابع
با مغز بادام و اسفاناج و فروج قرعه و هریسه از نشاسته و روغن بادام
و بنات و نه همین بروغن بنفشه بادام اختلاج جنبش نامنظم باشد و
جنبش اید و در چشم و دری و لب مقدمه لقوه باشد و سبب آن
رطوبی نزج باشد که حرارت غریزی آنرا تخلیل یابس و بخار کند و
بسبب غلظ از مسام زود بیرون نتواند شد قوت دافعه خواهد که آنرا
دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج گردد
علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را بروغن
قسط و خار و بن بمالند و اگر احتیاج باشد شقیقه بجهت وا یارماکه مسهل
بلغم باشد کنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و
آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده
باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح
نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و تقلیل غذا
و اگر علامات غلبه بلغم باشد شقیقه کنند و معالجات فالج استعمال
کنند و اگر بواسطه بهوت بود علامت آن همچون علامات تشنج با بس
بود و علاج او همان باشد و اگر بسبب ضغط ورمی باشد یا سخت شدن

عضو بدیران نشستش علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو نکام و نزله
عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر منخرین آید نزکام گویند و
اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج
حاره بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا شاول آشامیدنی
حاره و حریفه علامت آن حمرة و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج
آن در ابتدا فصد کند اگر سن و مزاج مقتضی بود و شراب بنفشه و
نیلوفر و عناب شاول کند و غذا بنوشاش و شیرباد ام و اسفاناج چورند
و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز کند و اگر علامات امتلاء باشد
بقرص بنفشه یا مطبوخ خواکز تلیین کند یا بشراب بنفشه و زنجبین و
شیرخشت یا خیارشنبر هریک ده درم و بعد از شربت استحمام کند و روغن
بنفشه استشاق کند و اگر سبب سوء المزاج بارد بود که سبب
سرکه یا صندل و کشنیز سه کند و اگر سبب سوء المزاج یابس بود که سبب
داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و
ثقل و کسل بود و بهوای گرم استراحت کند علاج سر دیشه پشمین
و غیره گرم دارند و جلابی از تخم خبک و پرسیاوشان و بابونه و
نبات شاول کند و غذا نخود آب با مرغ یا مغز بادام خورند و اگر پخته
محبس باشد سناپخ درم بنفشه نیلوفر پرسیاوشان تخم خبک هریک درم

شاهزاده

تخم خیار چنبر از هریک ده درم چاشنده شربت و بابونه و کاذبان
و تخم خبک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجاشنند و سر به بخاران فرود آرد
و اگر در حمام نیز بر سر ریزد مفید بود و اگر آنچه از منخرین ابریق بود نوشنیز
و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بر آتش نشنند و اگر سیلان
رطوبات متمادی شود کندر و سندروس و کاغذ بخیر کنند و در زکام
خواب متفرق نکنند و در پشت بار نخسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر حواس
و غدد در خلق کنند تنقیح آن ادویه کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بر آن
ریزند و بینی بدان فرود آرند اما در نزله از حموضات و چرمای شور و بیزار
کنند و حلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه با زنجبین خورند و با قلاب
با روغن بادام و حریره از شیره سپوس نبات و روغن بادام و
تخم خشاش مغز مفید بود و اگر با ان سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود
در باب امراض صدر باب دوم در امراض چشم بر حافظ صحت دلیل واجب
است که از جماع و سکر متواتر و شاول عدس و باقلا و بادنجان و غده
و گوشتها و طعامها، شور و کاهها احتراز کند و چشم از هوای سرد و گرم و
دود و غبار نگه دارند و از دیدن کتابت و بی خوابی و گریه محجب باشند
و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و مقبلین سر بروغن بنفشه
گرم کنند و کحل روشنایی و کحل الجواهر جالینوس در چشم کنند مصنف بعد اگر بواسطه

غلبهٔ خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد کنند و شراب بنفشه و غاب شاهتره
کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب با تربخبین جلاب سازند و غذا بنوشاش با مغز
بادام و اسفاناج خورند و ثفیه بقرص بنفشه کنند و تنقیه بغوره و کدو پخته
اگر از مادهٔ یا در رطب بود علامت آن دمع و در مض بود بی حمرهٔ و وجع و در
عقب خواب و اکل زیاده بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کدو
و بنات شاهتره کند و لیه از تفتیح ثفیه با یارزه فیقرا یا قرص بنفشه با تربد و
سقمونیا بریان کرده کند و غرغره با العسل و رازیانه کند و روشنایی
کبیر و با سلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود اگر
از مادهٔ دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین
و کثرت تمدد و دمعه و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کند و تلیین طبیعت
بمطبوخ خواکه و تقوع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر شاهتره کنند و اگر صفراوی
بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد علاج آن
آب انار بن با ترهندی یا بنات شاهتره کنند یا بنفشه و اجاص و عناب
و بنات بجلاب سازند و ثفیه بمطبوخ اهلیله زرد کنند و قرص بنفشه شاهتره
کنند و اجاص و عناب جلاب سازند و در هر دو نوع شیر زنان و سنبده بخم
مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه ترنجبین و گلاب و کافور قطرانی
و مایثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف اسپیدباج و کافوری و افیون در

چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت آن اشتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه
و التصاق جفن و ثقل اما حمرهٔ نباشد علاج ثفیه و مانع بجهاد و یارزه و حضض
نرم کنند و اگر سودا وی بود علامت آن صداع و پهوست چشم بود و
جفن برهم نیاید علاج شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش شاهتره کنند و غذا تخم
خاش با مغز بادام خورند و ضمادات و دهنات مرطبه استعمال کنند رمد
رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک برنشواند گرفت و پیشتر
صبیان را عارض شود و علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره
و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز
کنند طرفه نقطه خونست که در ملتحمه حادث شود و بسبب لطمه یا ضربه
یا حرکتی عنیفه باشد دیده حادث شود علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب
عناب و تربخبین شاهتره کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ خواکه و تقوع آن کنند و
قطره خون بال کبوتر با لبط با کحل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و
روغن گل و سفیده بیضه نیز شایسته بود ابتدا با بیشاو کحل ارمنی و فوفل در
حوالی چشم ضماد کنند و در اشتهاء اکلیل الملک و برگ مورد با آب انار بن
و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر طرفه بسبب لطمه
حادث شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند
و ثفیه بقرص بنفشه یا مطبوخ اهلیله کنند و شیاف آب بنفشه

آن سفید اج مغسول ده درم انذروت سه درم نشاسته کبیرا هریک دو درم
افیون نیم درم سنجی کنند و شیاف سازند و وقت حاجت به آب مالند
و می کشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد و باید
چشم را ببندد و علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و شقیقه بحجامت
جابنوس کنند و از لبنیات و سوسات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف
باسلیقون و قیصور و روشنایی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج
آن کشط باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و ببندد
زیاده شود و سبب ان امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن
گله و سیلان رطوبته و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از دود
چراغ مستاذی باشد علاج فصد ماق و عرق پیشانی کنند و احتراز از غبار و دود
و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و خیار بخورند
و نبات شاول کنند و غذا بنو باش با مغز بادام و بعد از نضج این مطبوخ
باشانند سناکل سرخ بنفشه هریک پنج درم نیلوفر چهار درم
سیاه و زرد و کابلی هریک هفت درم تره خواشیده بزوفن
بادام چرب کرده دو درم خیارچنبر تخمین هریک ده درم و سفوفها
بریان کرده نیم دانک بعد از انکه فرو گیرند و بر سر مطبوخ بریزند و شیاف
احمر و شیاف فلفد و باسلیقون دو بار حمل و روشنایی در چشم کشند **یبست**

ثرف

شیاف فلفد رومی پنج درم زنجار دو درم نوشادر بوره زرنیخ مطلق یک
سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با ب رازیانه بمالند
و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد و الله اعلم **حرب عین**
خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود علاج
فصد قیفال کنند و شیاف اصفر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر با قروح
منضم شود ادویه حاده استعمال نکنند و شقیقه بمطبوخ هیله باحت افتیمون
کنند و جفن باز گردانند و مارد و سحق کرده بر ان افشانند و زمانی بگذارند پس
بخواب روند و اگر نرمن شود و جفن غلیظ باشد سر بامداد و شب جفن
بازمی کرده اند و به شکر خاک می کنند تا خون ازان بیاید و او ویه حاده
بر آن افشانند و شیاف اصفر و شیاف ابار در چشم کشند **قروح عین**
سبب آن ماده تیز باشد و علامت ان ورم ناخوش و ظربان باشد و
علاج آن فصد و حجامت کنند و شقیقه بحجامت بنفشه و ابارده کنند و شراب
بنفشه و خیار شاول کنند و غذا بنو باش با مغز بادام خورده و اگر حرارتی
باشد کشکاب با شیره خشخاش خورد و شیخ سوخته و سقاوج بکوبند
و بسایند و زرور سازند **حرقت عین** سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط
تیز یا از تقای بخارات بود علاج اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و
تلیین طبیعت و بعد از شقیقه این کحل بکشند فلفل و دار فلفل هریک دو

در عنوان چهاردهم جنس ششم از مسئل چهاردهم کا فوردا یکی بگوید و استعمال
کنند و اگر علامات استسقا باشد قوتیا خورده بکنند و کاسنی زنجبیل بنفشه
روغن گل نهاد کنند **نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در لفافه نسبیه زده
و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که
عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا
تخیل مثل شبکه و مگسی بود و شعاعات مختلفه کند علاج هر روز جلابی از نشاسته
و با لکو و تخم خبک و کلقند شادل کنند و غذا نخود آب و بعد از نضج
دماغ بجب ایاره و جب توقیا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه
و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و با سلیقون در
ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل یکمثقال فرفیون
نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم و نیم زهره بزده درم همه با هم
بسایند و بسابه خمک کنند و بعد از ان باب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و خمک کنند و بوقت حاجت بکلاب بسایند و در چشم کشند
و اب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قرح علاج بباید
جر آن باشد که بروزنه بندد و سبب آن قلت روح باصره یا
رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کند با غذیه رطبه و تخلیط
با غذیه زجه مثل هریسه و پاچه و زرمیوناو انجره و امرود مناسب بود و

بروده حصرم در چشم کشند **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخاری
غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ کرداند و در رود
بواسطه حرکت و ضوء آفتاب ان بخارات لطیف کرده و ابصار حاصل
شود علاج هر روز جلابی از زرد بانه و تخم خبک و کلقند شادل کنند
و غذا نخود اب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل در نخود پل و دارچینی
در آن کنند و بعد از نضج شقیقه بجب ایاره و توقیا کنند و عطسه آرنده بینی
کندش و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت در زرد بانه و خشک بکار دارند
و سر بدخار آن فرو دارند و این شیاف در چشم کشند **صفت** آن
و زعفران زهره کلنگ و زهره شبوط مساوی سخق کنند و باب رازیانه
شیاف سازند و در وقت حاجت باب بسایند و در چشم کشند
بیاض سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از قرحه و
وابله بود علاج شقیقه دماغ بجب ایاره و جب بنفشه و ایاره جاکیوس
کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام و بعد از حمام معجون بود در
زبدالبحر از مفردات بنات هریک چهار درم بوره یکدرم سخق کرده
استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند **صفت** آن سکبینج
اشق از مفردات هریک چهار درم زبدالبحر بوره نان هریک شش درم
زنجار نمک اندرانی هریک درمی کوفته و سخق کرده باب رازیانه یا سداب

شبیاف سازند در وقت حاجت موج بجوشانند و شیاف را در آن حل
کرده در چشم کشند و جهیان را بعد از زدن بواسطه امتناق جفن در بچشن
مواد بچشم حادث شود و سبب عدم تحلل متکمن شود و آزدیه بین علاج
کند **جفت** آن کشند از زوت صبر مردم الاخوین کحل اقلیمیا قصه مساوی
بکوبند و باب را در شیاف سازند **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سریع
شود بواسطه ماده غلیظ اکاله که جدان رنده باشد که قرحه در جفن شود
و بیشتر از زدن حادث گردد علاج اول ثقبه و داغ کنند از خلطی که
غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب تورک بجوشانند
تا هرا شود و ضماد سازند با سفیدی تخم و روغن گل بهم برنند و
بر آن نهند و آنچه مزمن باشد فصد عرق پشانی و حجامت نقره باید
کرد و نحاس سوخته نیم درم و زاج سوده درم زعفران دو فلفل هر یک دو
بسایند و بشراب بسرشند و ضماد سازند **شرّاق** شحمی زاید بود که در
جفن اعلا حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و
ریزه در آن ریزند و خرقه بسر کرده ترکنند و به ان نهند تا یقینی که باشد
بگذارند بعد از ان باد و یه ملصقه علاج کنند **برده** رطوبتی بود که در
باطن جلد متجمع شود از ابتدا زوت و صنع بطم و سرکه طلا کنند و اگر
منفذ نباشد شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی

که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج اولا ثقبه بدان و داغ
بجب ایاره و خوقایا کنند و موی را اگر باز کونه شده باشد بر کنند
و بشیر انجیر و خون صفدع یا خون قراد شیر یا قراد سک موضع مضمار را
طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و جند بیدستر تیز سفید بود یا موی
بر کنند و به سوزنی گم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو
موی پیش نباشد با موهای دیگر بچسبانند یا سوزنی باریک فرو برند
آن موی در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر
موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست
جفن بچینند و بعد از ان بهم دوزند تا راست کشیده شود و موی بان
طرف خارج آید و بعد از ان صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج
بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون در وشنانی مفید
بود **اشفار اشفار** رجحان مژه بسبب رطوبتی بود که در اسداف جمع
شود و علامت آن حمره و صلابت جفن باشد علاج ثقبه و داغ کنند
و بعد از ان نهمین سر بر و غن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل نوماش
و اسفاناج و کدو خورند و اگر اشفار بعد از امراض حاده و استرخا
بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجرارمنی اکتحال مناسب بود
دوایی که منبت اشفار بود نیج نی و شیح و استه خرما دود کنند هر یک

دوم در سبل چنان هریک در یکی جگر لازم ورد چهار دوم شحی کنند و بمیل
در اشغار می کشند **قتل شغار** جانوری بود که از رطوبت عضله در اشغار
حادث شود علاج شقیقه داغ کنند بجب ایاره دقوقایا و اجغان را
باب نمک بشویند و روغن استه زرد الوی نمخ در آن بمالند و جبر
موبرج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زنجبر مقتول با خلا و نمک دارا
و غذای شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده و نفیدباسه **خیاطت**
اشکال و الوان مختلف باشد که احساس کند و شاید که آن بسبب قوة
حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند علامت این سلامت و
قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظه کند و کاه بود که تخیل اسطوانه
از دود کند که از پیش چشم برآید و سبب آن خلطی سودا وی بود که در
شریان حادث شود علاج آن شقیقه داغ بود بجب ایاره و بعد از ان
شاول اطریفل مصفی بود و اگر تخیل کند در حالت عطسه یا لیدن چشم که
چیزهای سفید از زیر بالا برمی آید یا از بالا بزیر می آید و دلالت بر
معده و حوالی عین کند علاج شقیقه معده تقی کند و شقیقه داغ بجب
وجب ایاره و بعد از ان اصلاح غذا و شاول اطریفل صغیر **حول** کردن
چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب تشنج بود که در
اعشیه داغ حادث شود و طبقه صلب را جذب کند و ان اگر بواسطه

یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده و
شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج با این
و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش شامل کند و غذا بنوماش و شیر
مغز بادام و اسفاناج و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
سرمالده و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بکار دارند و بر سر زنند و
اگر از امتلاء اعشیه داغ بود علامت آن تشنج امتلایی بود علاج
شقیقه داغ کنند بجهاو ایاره ها و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند
و اگر در طفولیت از بهیئت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود بتکلیف
طعل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از اد و یه مسهله و مجففه احتراز کنند
و پرده بر چشم آویزد که برابر عین او سوداوی چنان گرده باشند
که او را نظر راست باید کرد تا باز بحال خود رود **باب سیم** در امراض
گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و باد بسیار
و کرم و اصوات غلیظه مثل طبل و برق در عداجتناب نماید و احیانا
روغن منسرین و زنبق در گوش چکاند و بعد از زمانی تنقیه کند
و چرک از گوش پاک کند تا جمع نگردد که منجر شود و هر سال شقیقه داغ
بجبوب و ایاره جات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه دم بود
و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کند و شراب بنفشه و غاب و

نرگس بنفشه شاه‌ان کنند و شقیقه و باغ مطبوخ اهلیله با خواکه کنند و آب نورک و شیر
زنان در روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب خوزه و خل خمر در گوش
چکانند و اطراف گوش بپیچند لین و کلاب و آب کشنیز و کاهو و آب
و آب نان افزود طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر بود استعمال
مبردات نکوده کنند و اگر وجع نهایت سخت باشد حبه افیون در
کل بکدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم
ظاهر بود شقیقه بجب ابارزه و فوتنیا کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و روغن
قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب
و مرزنجوش نیز شاید و کلقند و رازیانه و شراب با لنگو بخورند و اگر
علامات سودا ظاهر شود شقیقه بجب افتیمون و اصطیخقون کنند و روغن
نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این
وجع ثبره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پشانی و ثقل و
اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر
و خناب شاول کنند و نذاکلکاب با شیره خشخاش خورند و بلیلین
طبیت مطبوخ اهلیله یا مطبوخ خواکه یا نقوع آن یا ترنجبین و شیر خشت
کنند و شیاف افیون بشیر دختران بسایند و در گوش چکانند و
روباه نر و خل و آب کشنیز در حوالی گوش بمالند و نیلوفر

و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم داده وجود آرد و با طلا هر یک دو درم
باهم بسایند و با آب روباه نر یک و کشنیز تر و خل بنفشه ضماد سازند
و اگر تحلیل نرود و علامات جمع شدن ندهد و قیح ظاهر شود لعابات حلبه
و بزرگ و مرو و رشک و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و بنفجر
شود و بعد ازان فتیله از کتان بعسل و اندوت بپالایند و در گوش نهند
تا ماده پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و سواد عضله کرم متولد شود
علامت این احساس حرکت و خارش بود آب در منه و مرزنجوش با
آب ورق شفتالو بپزد و سرکه یا آب شحم الحنظل تر در گوش چکانند
بعد ازان فتیله از ابریشم به پیچند و در گوش گذارند و بگردانند و سعی کنند
که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظه باشد که بشرکت معده
بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج شقیقه معده
بقی کنند و بلیلین طبیت مطبوخ اهلیله یا خواکه و ادهان حاره در گوش چکانند
و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج
شقیقه دماغ کنند بجهة ابارزه و اکلیل الملک و ورق خار و مرزنجوش
و مرزنجوش بکوشانند و سر بدخار آن بدارند و ثقل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد
بسر ریزد و روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر گرم دارند

گوش بنجاند شلغم پخته و خردل و بابونه و خشخاش فرو دارند صمم گرانی گوش
اگر مولودی یا در پیری بود یا سبب ضربه و سقطه بود که موجب هتک
عصبه مفروشه شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات
حاده حادث می شود علاج هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی با سکنجبین
جلاب سازند یا غناب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه سه درم و
نیلوفر پنجمین ده درم و غذا ترهندی یا الو چه خورند و اگر تب باشد آب
و اسپرغال طبیخ کنند مبلوخ خوراکه یا مبلوخ هایله یا تمر و آبک مقشور با
بریان کرده در روغن گل در گوش چکانند و اگر سبب غلبه بلغم بود
علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز
جلابی از انیسون و تخم مهک و کلنکبین تناول کنند و غذا انگوداب با
شیره حکمه زنه خورند و بعد از نضج شربت بنجبه یا اره و قوقایا کنند و
روغن منفرزد الوی تلخ و با دام تلخ و سداب در گوش چکانند
یا تهره کلنک و آب مرزنجوش و شحم حنظل با نجر و خردل بکوبند و قشیر
سازند و در گوش نهند و اگر سبب پوست دماغ باشد علامت
آن باریک شدن روی و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از
سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود
بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل بزماش و کدو و

بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع
وسخ بود و آنرا برابر شاب بتوان دید علاج او آنست که با آلتی که برای
این کار ساخته اند پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان بچکانند
یا سبب روغن در آن چکانند و با مداومت بسجام روغن و گوش
برتابه گرم نهند تا بیرون آید طنین و دوی آواز گوش آنچه باریک و جاری
بود طنین گویند و آنچه زبر و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب
ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود
و گاهی ناشنوا کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد و بواسطه
امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج جلابی از
تخم مهک و انیسون و کلنکبین تناول کنند و غذا انگوداب با زیره و دارچینی
و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش
چکانند یا آب ترب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و با بونه و
شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و
برنجاسف بجوشانند و گوش به بخار آن بدارند و اومان حمام مفید
بود و آنرا که از امتلاء دماغ بود اول شربت بنجبه یا اره و اصطخودوس
باید کرد و بعد از ان استعمال قطورات و بخارات و اگر بسبب یبوست
و خلو بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری

ساکن گردد علاج ان ترطیب دماغ بود با دماغ خام و شامل اند به مرطبه و
مالیدن شیر زنان در روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانکه
ناقه در واقع می شود تقویت کند بشراب حامض و لیمو و سیب و آب کوشت
سیب و استعمال مشمومات معتدله شبانی که دوی و ثقل کوشش زایل
کند شحم الحنظل یکدرم بوزیدان نیم درم جندبیدستر زرد و ندمد جرز از
هریک درمی و نیم عصاره افسنتین قسط مرفرجیون هریک دانگی کوفته
و بیخته بر نرمه کاو بسرشند و بشیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی
با روغن بادام تلخ بنهند در کوشش چکانند فروج اذن اگر کوبانند
شیاف ماهیثا با سرکه یا آب خورده و عسل در کوشش چکانند یا مرهم سفید نرم
با سلیتون استعمال کنند و انچه مرمی باشد قطران بچکانند و دخول
دخول ماء اگر جنبده در کوشش بود علامت ان احساس حرکت بود علاج آب
ورق شقاقل یا صبر باب کرم حل کرده با آب بودنه و کبر و افسنتین و
شیح و فتیل و قسط در کوشش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند
بعطسه آوردن یا با آلت مخصوصه و اگر آب در کوشش رود علامت ان
آنست که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد
پس اگر بتحریک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت یا ازاد
یا چوبی که از ان حصیر کنند در کوشش باید کرد و طرفی که بیرون باشد

پنبه بران به پیچند و بر روغن چرب کنند و بر افروزند تا آب بیرون آید
یا قطنه از ابریشم با پنبه بر سر چوبی کنند و گرم کرده در کوشش می کردانند
تا آب بر چیند و اگر آب گرم در کوشش رفته باشد روغن گل با سرکه
گرم کنند و در کوشش چکانند انجار دم اگر خون بطریق بحران از کوشش
روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آورد اگر بسبب انفتاح عرقی بود
یا از صدمه یا ضربه بود مازو و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در کوشش
چکانند یا اب لسان الحمل یا ماهیثا یا افاقیا یا آب انار جوشانیده یا اب
کندنا و سرکه و اندکی کافور حکه اذن اگر کوشش خارد آب افسنتین با
روغن گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در کوشش چکانند باب
چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد
و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج
بر باید داد جلابی از انیسون و بیخ مهک و کلقند شامل کشنیز و فقدا
تخم خواب با شیره خشک داده و بعد از نضج شیه بجب ایارج و جب
قوقایا کنند و بعد از شبیه استعمال عطریات کنند مثل کندش و خلفل و
شونیز و مشک و اگر در سر که بجوشانند و در شبیه بکنند و در بینی کشند
بعد از انکه دهن پر اب گرم کرده باشند مفید باشد و اگر از
ابتدا وجعی و قرحه حادث شود روغن بنفشه استشاق کنند و شونیز

کوفته براب مرنجوش وخورند خشم را نافع بود **تراف** سبب فصوت
اخلاطی بود که در معده جمع شده باشد علاج او با شقیقه مین کنند
ببلوخ خواکه و سکنجبین وخردل غرغره کنند و خورند و با دروج بکوبند
در بینی دمند و پودنه و بول شتر نیز مفید باشد و هنران بود که بهول
مرد شراب ریحانی استشاق کند و سعد و سنبل و مصر و قرنفل بکوبند
و با آب پودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند **قروح انف**
اگر ریش تر بود قصد قیفال کند و شقیقه بجب بنفشه و ببلوخ خواکه و اسفیدباج
مرهم اسفیدباج کنند **د** اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی شامل کنند
و فتیله را بموم روغن ازرد و روغن بنفشه و سوم و مغز ساق کاو و لعاب
به دانه آلوده کنند و در بینی نهند و از کوشت و شیر بی و مسخرات احتراز
نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و فرتیق مفید و فلفل بکوبند
و در بینی دمند **بواسیر خاص** کوشتی زاید بود که بر مخرجین برویید و منفذ را
تنگ کند علاج قصد و حجامت و تلیین طبیعت کند ببلوخ خواکه و بلیله
استعمال مرهم زنجار کند یا پوست انار برشش بسایند و با آب بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاغ و درم زنجار بنیم درم سحق کنند و
فتیله در آن آلوده کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند **خاص**
انف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ

غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بداند که از جایا
دفع شود علاج ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و
مسخرات احتراز کنند **رعاف** اگر خون از بینی بسبب بحران بود در زود باشد
قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت
خون باشد علامت آن است که اندک اندک آید و تنک بود علاج شربت
بنفشه و خیار شنبر تناول کنند و آب برف بر سر زنند و استشاق
آب کشنیز کنند و کل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج
و کشنیز با اندکی کافور در بینی کنند و اب سرکین خر نیز مفید بود و فتیله
بهدانه تر کنند و بمالند و شب و کلنار و ثن سوخته و صمغ عربی سحق کرده
بپالایند و در بینی نهند و گرد باد کاغذ و لبد و صدف و شاخ کاو و کوه
و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون
باشد علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند
و مجمله بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار اسیاه و خون سیاوشان و
کلنار یمانی آلوده کنند و در بینی نهند و کل ارمنی و صندل و
و اوراق الکهو و سپیدو خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند
با سرکه بر پیشانی طلا کنند و تسبیح غبکبوت و قطران محرق بکل خمر فتیله ساخته
در بینی نهند و بازو و بینه و انثیین را می کشند **فتیله** افیون و اندکی غبار

آب یا کنار نخس هر یک نیم درم کوبند و با آب سرکین خر بسرشند و بیخ بنفشه
پاک میزند و دهن نمی نهند و اگر از طرف راست ابه مجمه برکنند نهند و اگر از چپ آنه
بر طحال و صندل و کلاب و آب کاشنی برکنند طلا کنند باب بخم در امراض
دهان و لب و زبان از آن جمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا
شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حمرة و حرارت و ورم آن
آن بعد علاج فصد قیفال کنند یا چهار رگ و آب انار بن با تمر هندی یا نبات
شاول کنند و غذا بنخودماش و مغز بادام یا آلوچه کیلی یا تمر هندی خورند و طبیعت
طبیعت بمطبوخ خواکه و تقوع آن کنند و دهن را هر زمان بسرکه و کلاب
بشویند و کشنیز و سماق و کلنار و گل سرخ و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم نورک
بکوبند و در دهن افشانند یا کلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم نورک
و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم و کافور نیم دانگ
سحق کنند و در سازند و بعد از زمانی بسرکه و کلاب مضمضه کنند و اگر
قلاع از بلغم مالیخ حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت
عطش و وجع علاج کلقند و رازیانه و بیخ لهیک جلاب سازند و بنفشه
بجب صبر و بابونه و مطبوخ ترنجبین کنند و عاقرقرحا و میران و تخم ترب
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و
مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از مادهٔ سوداوی

علامت

علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود و علاج
بنفشه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و منزنجاق و بیه بط و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا مرض کلنار و سماق و
مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در افرنجر و شب
و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از آن بثی حادث
شود اهلیله و جوز سرو و فوفل در سرکه و کلاب بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و زاج سفید و زرد و فوفل و کلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی
سحق کنند و بدان افشانند بخر کنند و دهن اگر از حرارت معده
باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده شاول کنند ساکن
شود و در خلو معده زیاده بود علاج آب انار بن با تمر هندی یا نبات
و ترنجبین با آب خیارکه و یا سکنجبین با نقوع فواکه شاول کنند و
تفاح سماق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از مبوه
زرد آلو و شفتالو و امرود و خیارکه و سفید بود حبی نافع سعد اذخر
سنبل عود و کلنار صندل سفید پوست بریخ را با مک قاقله منساوی
بکوبند و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در
دهن گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلاء و متلاکیسان باشد علاج

در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک
بعد ازان کلقند و ازریانه بخورند یا سکنجبین بلغمی کنند و اگر احتیاج باشد
بحب صبر یا مطبوخ ترید مثقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب
نمایند و احیانا اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و بلیله زرد خورند و مصطکی
و کندر و قاقله و قرنفل بکاهند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل
بسرشند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بین
دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب و اجاص و تمر
هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیر بزغاله اجتناب نمایند
و به قرص بنفشه و مطبوخ بلیله تمیین کنند و مورد و مازو و گلاب در
سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و کلنار و گل
سرخ و سعد کوفته و رامک و مصطکی و عود و قرنفل و بلیله زرد و
فوفل و شکر هریک پنج درم و مشک و کافور هریک دانگی بکوبند
و در بن دندان می ریزند و اگر بسبب تاکل استخوان بود علاج
آن کنند اگله همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و اثر او زودتر
تر بود و دور ازانکه باشد علاج آن فصد و اسهال بمطبوخ بسیار
بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند و باقی علاج همچون علاج قلاع
بود سیلان لعاب رطوبتی آب دهن در خواب یا غیر خواب اگر از حرارت

تا زاید نشود و بعد ازان قلد قرن یا اقاقیا بپاشند کنند

و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر
باشد علاج شراب به در پاس شاول کنند و با آب ورق سیب و مضمضه
کنند و کاشلی شسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود
علامت آن علامت بلغم باشد علاج مثقیه معده بقی کنند و اطریفل
و کلقند و ازریانه و کوارش مصطکی و عود شاول کنند و غلایا و اغذیه
که در ان رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مضر بود
و از فواکه رطبه و بقول بادیه احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان
ایه اقاقیا بسایند و در دهن مالند و اگر در خواب سیلان لعاب
بیشتر بود آن دلیل گرم بود و علاج او کشنیز شود در امراض معاودم

سیب م
فصد کنند و اگر سبب رطوبت و رطوبت بود

لسان در زبان اگر دمومی باشد علامت آن حمرة و عرف لسان
وقت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تمیین طبیت بمطبوخ فواکه
یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیر خشت با حقنهای نرم و اگر صفراوی بود
علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آب
بنفشه و عناب شاول کنند و اب انار مرین یا ترنجبین و آب خیار
کدو یا سکنجبین و تمیین طبیت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم
اجاص بیست عدد و عناب ده عدد و سپستان بیست عدد بنفشه چهار
درم نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم لوبیا بلیله زرد هفت درم

ورق گل ورد و باه تریک هر یک پنج درم تربد ی پانزده درم زنجبین ده درم
مغز خیار چنبر پانزده درم **حقنه** سنا هفت درم بنفشه تخم کاشنی هر یک
سه درم خباب ده عدد سپستان سی عدد سپوس خطمی چ مقشر بیم کوفته
هر یک کفی ورق چغندر و سنه خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
گنجد و بابونه هر یک ده درم نمک دو برده هر یک نیم درم دو هر ده
مضمضه باب سماق دولت و انار مناسب بود یا خباب ده عدد و عدس
ورد و باه تریک هر یک پنج درم بجوشانند و باب کشنیز و شراب دولت
بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض
زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی اندر ده یا نه و هیچ مهک و
کلقند شامل کنند و شقیقه بجب ایاره و حقنها ی عاده کنند و بشت دوانه
و بزرگ و رمانه لعل بجوشانند و مضمضه کنند یا سعتر و خودنه و انجبر بجوشانند
و اگر سودا وی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت
لعاب علاج شقیقه بجب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بسپرغوش
نیز با نرو غن بنفشه و کدو و با لعاب بزرگ و حلبه و اب انجبر کنند و
به لیطوره و غن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر باشد
علاج آن کنند **تقل و استرخا ی لسان** اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه باب غوره و فتاح اذخر و اگر

بسبب خلطی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان
سست بود و تکلم شوار کرد و لعاب فرو آید و نغتتاً حادث شود
علاج آن شقیقه بدن باشد بجب ایاره و قوقایا و ابارده لوغاذیا
مضمضه بلوج در سرکه عنصل جوشانیده با بکیر و خردل و سعتر و عاقرقرحا
در آب جوشانیده و صبی چون در سخن گوید زبان او بعسل و نمک
بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد
چنانچه احساس هیچ طعم نکند و ان بسبب فضلات رطوبی باشد که
بعصبهای زبان و خشک ریزد علاج آن شقیقه و ماع باشد با یارزه
فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسپرکه و خردل و سوزنج و عاقرقرحا
و کاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانکه طعم و ان مجموع طعمها ی
تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس
کند دلالت بر غلبه دم یا بلغم طو کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت
بر بلغم کند علاج آن شقیقه بدن از ان اخلاط و غرغره بچرنباهای مناسب
جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعابات نیکو
و به دانه بمالند و مضمضه باب تورک و خیارکده و خیار کنند و اگر
بسبب خلطی نرخ باشد سکنجبین لعق کنند و کاه باشد که بسبب
حریقه زبان و خشک متقشر شود چنانکه اگر چون بجرقه بمالند از ان پوستی بیفتد

تنگ چون وبت باز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد و علاج آن تضمید
تلیین طبیعت بمبطوخ بابلیله بود و مضمضه بگرم آن سورد و گل و گلنار
جوشانیده باشند بکنند **شقوق لسان** علاج ترکیدن زبان آنست که بنکو
بدوانند و کشیرا در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل باقلا و هریسه خورند
و هریت مقعد را بروغن بنفشه چرب کنند **ادرام شفه** علاج آن فصد
قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت
بمبطوخ خواکه یا بابلیله و رو باه ترنجبین و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز
سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی
اجتناب نمایند **قروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ و با زنگبو بند و با موم
روغن بیا میزند و بنهند **بواسیر شفه** آنست که لب ستبر شود و میان
شقی ظاهر شود و گاه بود که بران بثرات همچون وقت پیدا شود علاج
ان آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمبطوخ افتیمون و ضمادات محللة
استعمال کنند و انچه رنگ او سیاهی زند نیشتر زنند تا خون بیاید
و نمک بمالند و بعد از ان محللات یا قابضات طلا کنند **تشقق شفه**
لب ترکیده را بلعاب کشیرا و بیه دانه و بنکو طلا کنند و کفی که از
خیار ظاهر می شود چون قطع کنند و بر لب بمالند مفید بود و روغن بنفشه

و بیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند و
پوستی تنک که بر بثره کشیده است بر آن نهند **باب ششم** در
امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان لازم است که از اکل
طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت قی و خایندن چیزهای
دوسنده مثل حلوای کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کند و
همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای سخت و درشت دوری کند و
احتراز کند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز به دندان نشکند و استعمال
مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتون و در وقت
خواب احیانا روغن گل یا نارد ین بجهت مراج در دهان بمالند
و گاه گاه بسبل و نمک دندان بمالند **ورم لثه** بسبب ماده حار باشد
و علامت آن حمره و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهار رگ
کنند و شراب بنفشه و عناب و حماض یا شراب اجاص یا انار ترش
یا بنات و ترنجبین تناول کنند و غذا ترهندی یا آلوی کیل خورند و
تلیین طبیعت بمبطوخ خواکه یا بابلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق
مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و انار ترش و طباشیر و ورق گل
و طرائیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثات بزنند و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و با نار مرد امرود و زردالو و سیب و شاه توت مشغول کنند

سر ط

قروح لثه علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود ظفیون بران نثرند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را بنمک بمالند پس کلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور کرده و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید آب بیخ سوزانند و سرکه بدان زنند و بکدرم ازان با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان نثرند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و ورنج همک بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بران نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و چهار رگ و بلعین طبیت بمطبوخ خواکه کند یا هلیله و شراب عناب و تمرهندی و بنات خورند و غذا حموضات یا بنوماشش با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگه دارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا اب کاهو و خیار و کشنیز و تورک بگیرند و باجه افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات اشیاء گرم علاج کلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب بادام و شیرینی و شتر و خورند خورند و شقیقه و باغ بجه ایاره و مطبوخ نربد و عاقرقرحا بیخ

بگیرند

بگیرند و در سرکه بجوشانند و سیر بریان کرده بدندان نهند و اگر بدین ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند پنجبل که بسر که پرورده باشند بران دندان نهند بانوماش شیرانجبر ماموع بهم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیره کنند و سرکه بران ریزند و هفته در سرکین اسب پنهان کنند و بعد ازان پاره ازان عاقرقرحا بدندان نهند یا بیه صمغ بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر در دندان بشرکت معده باشد علامت آنست که بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء معده زاید شود علاج شقیقه معده بقی کنند و اطریفل و کوارش صفرا و بصطکی تناول کنند و از امتلاء و عداب احتراز نمایند و اگر بسبب کرم باشد که در دو متولد شود دندان را بیخایه سیر و بیه نزدیک دارند که کرم بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه را سست کرده باشد کهنار و سماق و ورق گل و جفت و بلوط و نبات و سعد و طراثیث و فوفل و کرماز و صندل در اسک و هلیله رزد و دندانها بمجموع یا بعضی بکوبند و بسرکه در دهن و دندان ریزند و بمداومت بعمل آرند و سرکه و گلاب بنوشند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه

۲

کم کند نا دتخم بیاز
مداومت کنند ضرس ضعیف بود
که عارض دندان شود و اگر
بسبب ضعف حرارت رشش
اقابض بود علاج ان تنجیس
دندان بود و خائیدن بیاسان
سعتر و بیروح و مک و عسل
و غلیس ان بخائیدن تورک
و مقر بادام شیرین و اگر
بسبب برد قابض
یا سودا باشد

کند **اکلة و تلف دندان** پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب ورمی باشد
که در آن متعفن شود یا بسبب رطوبت دندان و یا استیلاء بلغم بود
علاج قسم اول شقیقه و باغ کند بجهت وایاره و کلنار و سورد و ثفل بهمانی
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سکنجبین و مصطکی بکوبند و بران
نهند و **علاج** قسم دوم ترتیب و باغ بود تبدهین و شاول غذیه مرطبه
لعاب سپستان و شیر خر و روغن بنفشه یا سفیده و تخم مرغ بزنند و بران
نهند **تغیر لون دندان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب مادهٔ
که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن شقیقه کندش و بیخ کبر و زراوند بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست پسته شتر مرغ
مجموع سوخته یا زبد البحر هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند
و در دندان بمالند و مضمضه بسرکه و روباه تریک کنند **حفر دندان**
حبهی باشد شبیه بغال که در بن دندان پیدا شود و آن بسبب بخار ات
معده باشد علاج شقیقه معده بقی کند و نکبین طبیعت مبطوخ فواکه با
اهلیله و بجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک می مالند و
مسواک کنند و آنچه خلیطا باشد با آهن از دندان جدا کنند **حلة دندان**
خارین دندان بسبب ابهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث
شود علاج آن تورک یا شیر و تخم آن یا آب خیارکه و سکنجبین با سکاب

تاریخ تناول کنند و خوراش با مرغ و بره خاله خورند یا جلابی از صاب و آجاص
و تخم کاهو و بنفشه و بنات تناول کنند و شقیقه بمطبوخ فواکه یا اهلیله کنند و بسرکه
و کلاب و سکنجبین غسل مضمضه کنند **حفر دندان** آنست که در جوانب
دندان سایند و اگر صبیان و شایخ و نسوان را حادث شود علاج
شقیقه بجلابها و قوقایا کنند و گردن بردن زنبق و خیری چوب کنند
و کلقند و رازیانه و شراب با لنگوشا تناول کنند اما صبیان را شراب
نباید داد **رطوبت دندان** چنان باشد که چرکهای سخت منضج نگردند
گرد و تخل چرکهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد
علاج کل ارمنی و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ کبک و
کلنگبین خورند و شقیقه بجلاب صبر و ایاره کنند و مغز جوز با زرده بیضه
غسل بران کنند و بر دندان نهند و حب الغار و ثفل رازیانه
بکوبند و در دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد و
علامت او آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای
بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل و بره مرغ
و صندل و اندک کافور بمالند و قبلهٔ الحمام بخایند **باب هفتم**
در امراض حلق از آن جمله **خناق** مرضی باشد که مانع نفس و بلع شود
و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد اگر در دم صفراوی

باشد علامت آن ورم شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بی خوابی بود
اگر دموی باشد علامت آن حمرة روی و زبان و لهیب و هذیان باشد
و استلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هردو نوع فصد قیفال و حجامت
ساقی و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب شامل
کند با عناب و آجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات بگلاب سازند و
غذا جواب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب و روباه ترنج
و توت و تخم کاشنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا بدین حقنه سا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی
کیل و سیاه هریک پانزده عدد اسپستان مپت عدد عناب ده عدد
تخم کاسنی سه درم خطمی و سپوس هریک کفی ورق چغندر و سنه چهار
چنبر مپت درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد دو بگاه هریک ده
درم نمک نیم درم و پای شوره باب کرم و سپوس و خطمی و بنفشه
کنند و خون سلحفاة در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی کرفته
باشند در کردن اندازند و اکر ورم بلغمی بود علامت آن فلت و سنج
و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از
پنج مهک و کاو زبان و ورد زرد و بنفشه شامل نمایند و نخود و اب
با شعر با ام و تلیین طبیعت بحقنه‌ای عادة کنند و غرغره با آب کاه

عسل

عسل کنند یا انجیر و تخم ترب و سویز و در سکنجبین عسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند یا سکنجبین عسلی با ترب غرغره کنند و اکر سودا وی بود علامت
آن صلابت ورم و فلت لعاب و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق
و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر و انجیر و مرور تنک کنند و جلاب و
غذا چنانکه کذشت و در بلغمی و پای شوره مکرر کنند و استعمال این حقنه
نافع بود سنا هفت درم زرد بانه مرزنجوش پنج مهک هریک سه درم
با بونه و بشت و حلبه و اکلیل الملک هریک ده درم قنطوریون باریک تربد هریک
ده درم عناب ده عدد اسپستان مپت عدد انجیر ده عدد سویز طابغی
دانه برون آورده ده درم خیار چنبر پانزده درم انکبار روغن زنبق
هریک ده درم بوره نیم درم و تخم الخطمی و انکی و بیخ و رسی خار باشد
که در طرفین حلقوم حادث شود و سبب استلاء و غلبه خون و شامل کردد
و شراب و شنبر نبی بیاید و علامت او آنست که از خارج حمرتی از
کوش تا کوش ظاهر شود و نافع طبع و آواز شود علاج فصد قیفال و اخراج
دم بحسب قوت و اکر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رقیق
اندیشه کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خلق موی نوکرفت
بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا روباه تنک و عدس
بجوشانند و خیار شنبر در آن حل کرده غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر

شود و غرغره بشیر و مرور لمک کنند و چون منضج شود تلیین بمنقوع فواکه
یا تخم خبازی و شیر خشت کنند و طبیعت را محبوس نکند از نه بشورحلق
از ماده دم یا صفرا حادث شود و علامت آن مرج شدید و سوزش
بود در حالت بلغ خصوص بلغ رشیها و شیر بنیه علاج فصد قیفال کنند
و شراب بنفشه و خیاب لعق کنند و لعاب بنکوفه با بنات
و غذا کشکاب بارد و غن بادام خورند یا حریره از شیره و سپوس
نان سته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیر بنی و آب سرد احتراز
کنند سقوط الشعر و فساد ملاوه بسبب خلطی باشد که بحک و بهاجت برد
و اگر خلطی حاد بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج
فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب بنفشه
و آب انار و سرکه و کلاب اگر خلطی بارد بود علامت آن کرب بصاق
و عدم وجع و استرخا زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ
ترب وجب ایاره کنند و غرغره بآب کامه و عاقرقرحا یا تخم شبت
و از زیانه و رمان العسل بجوشانند و به ان غرغره کنند تغیر صوت تغیر و گرفتگی
آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و خیاب و سپستان شاول کنند و غذا جو
آب یا جلیم کشنیز خورند و اگر بسبب امتلا قصبه ریه باشد از ترات

دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و وخز آن بود علاج شراب
بنفشه و خشخاش و خیاب شاول کنند یا جلابی از بنفشه و خیاب و
تخم خبازی و کاو زبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از
حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم تورک با تخم خبازین یا آب خیار
کدو با شراب بنفشه و نیلوفر شاول کنند و غذا جو و ماش با سفرباداب
و اسفاناج و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث
شود جلابی از پرسیاوشان و تخم خبازی و از زبانه و کلنبد شاول کنند
و غرغره بیان کرده و با دام تخم خبازی و فلفل و از زبانه هر یک سه درم
و زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل بسرشند و حب سازند و دهان
بدان گیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس
ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج کلنبد و از زبانه شاول کنند و تخم خبازی
و تخم بهمک و شبت و انیسون و رمان العسل بجوشانند و به ان غرغره کنند
و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب هیوت قصبه ریه باشد علامت
آن خشونت و جع و صلابت و صعوبت نفس و صفاق و ره باشد و
اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و کاو زبان
با لعاب بنکوفه و دانه شاول کنند و شیره کدو و تره شیر خورند و از
بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی

وخیارین و بنفشه و سپستان و نبات یکلاب سازند و غذا را با قلا آب یا حسو از
شیره سپوس یا نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و خیما
و روغن بادام سوم روغن سازند و بر سینه می مالند و اگر بسبب شاول
اشیاء حریفه مابشد شیره تخم تورک با نبات یا شراب انار غذا
از پنجمین شاول کنند و غذا نخود ماش با اسفناج و پاچه و بزغاله خورند نفث
دم خونی که از دهن بیرون آید یا سفل بود یا بتیخ یا سخ یا قی یا از دماغ
یا از خشک و لهاته بود و علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل کلنار
و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم کل اما سخ آن باشد که از دماغ
بحلق فرود آید پس اگر حمرة و جدت ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد
قیفال و حجامت نفرموده کنند و غرغره بقوابض و اما تیخ آنست که از قصبه ریه
و حنجره باشد و بسبب ان ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص
کلنار و کهربا شاول کنند و غرغره بقوابض کنند و انچه بسعال بیرون آید از ریه
باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق ان از اسباب داخلی یا خارجی
علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود
تخم خاص با رب سک هر یک سه درم کل قبرسی شاه تره طباشیر لاوند ماشقه
هر یک چهار درم کهربا ثلث درم بیاض تخم کاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک دو

درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند و شربتی
یکمثقال بود اما انچه بقی بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود
نشاب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد یا گلو
علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دید ان ممکن
باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند والا ریسمانی دوتو کرده فرو برند
و سر آن نگه دارنده باشد که در آن بچه و بیرون آید یا لقمه بزرگ در
ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو و پالوده و خبزهای
مرققه بخورند و قی کنند واما علق کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب
فرو رود در حلق او نیز غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر
یا شونیز و خردل و توشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین
سرکه چاشانند یا بجام کرم روغن در بخشند چندانکه عطش و کرب
غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو نرود
باشد که بواسطه مبل باب بیرون آید و خونی که از اینها از حلق بیرون
آید علاج آن غرغره باشد بکلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانده
با کلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند باب هشتم
در امراض صدر و آلات تنفس از ان جمله سعال است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب ان اگر خشونتی باشد که قصبه

ریه را حادث شود بواسطه دخول او وده و غبار علاج ان شراب بنفشه و شراب
خشخاش باب کرم حل کنند و بیاشامند و غذا بنوشاند با مغز بادام و
اسفاناج خورند با حریره از شیره و سپوس و نبات و روغن بادام و
اگر بعد از زکام و نزله حادث شود پنج مهک در وقتها هریک دو درم
بنفشه و پرسیاوشان هریک سه درم و سپستان ده عدد و نبات
ده درم بگلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و اگر سبب
رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث
بوده و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش یعنی
کنند و کشیراوش سرشته و مغز بادام و پنج مهک بکوبند و با لعاب بهدانه
قرص سازند و حب سازند و دروقت آن کیرند و اگر سبب رطوبت قصبه ریه
باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز
جلابی از پنج مهک و کاوزبان هریک سه درم و از انجیر ده عدد و سنبل طیب
ده درم بگیرند با شراب دو قاده مثقال باب کرم حل کرده بیاشامند
و بعد از نضج بلیمن طیب کنند باین مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد و از بابونه تخم خیارین پرسیاوشان
تخم کاسنی پنج مهک بیلوفر هریک سه درم خیارشنبر تخمین تنگبر پنج
هریک دو درم و این حب در وقت آن کیرند و از بابونه خلفل قرفا نا با دام پنج

هریک دو درم حلیت یکدرم رب السوس پنجدرم بکوبند و بعسل شربتی
حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرخی
نبض و حمرة وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بنگ دو بهدانه بر شربتی
از نبات بیاشامند یا شیره تخم نوزک با شراب بنفشه و بیلوفر و
بنفشه و کشنیز و بنه جا بلند و سپستان و بهدانه دروی کیرند و اگر
بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت با شستشای هوا گرم بود و به استحمام ساکن
شود علاج جلابی از نه خایخ درم و انجیر ده عدد پرسیاوشان و
پنج مهک هریک سه درم تناول کنند و غذا انخوداب با شیره خشکدانه
خورند و سینه بروغن بنفشه و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست
مزاج ریه باشد علامت آن سرفت و صلابت نبض بود و اشتداد
او بعد از عطش و حرکت و تسکین ان بعد از حمام علاج شیره تخم
خیارین با نبات و نرنجبین تناول کنند یا لعاب بنگ و بهدانه
با نبات و غذا بنوشاند با مغز بادام و اسفاناج بخورند و کوشت
و ماهی بزغاله مفید بود و ربو سرفی بود که چون حرکت کند بیاده
بود و نفس تنگ می شود و متواتر می کردد و سبب آن خلطی بود که
در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث

بود علاج هر دو خلط جلابی از نیخ بهک و کاوزبان و بزرسپاوشان و انجرو و بنفشه
و سپوزطا یقی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عسل یقی کنند و غذا
نخودآب و با قلا و منقرا بادام خورند و شقیه معده یقی کنند و شقیه معده
از خلطی که غالب باشد و اگر عسل صفید بود و یقوتی از عسل و بزرگ
و دردن بادام همچنین و منقرا بادام و شقیق و جلغوزه بکوبند و نیخ بهک
و زروفا بجوشانند و با جلابی از خشه بقوام آورند و همه با هم بیامیزند
و بلیسند و اگر سبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف
قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسیلیق کنند و شراب بکاوزبان
و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر سبب یبوست ریه باشد علامت ان عدم نفث بود و
تشنگی و رقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و کاوزبان و تریه شیر و شیره جوزات الریه و دهی کم
باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت ان
حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع صدری و حمرة عین و وجه و تشنگی و خشکی
زبان و منخرین و نبض عظیم سوجی بود علاج در اول تاروز سیم فصد باسیلیق
یا الحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و خاب و سپستان و تخم خربزه
نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و خاب و سپستان

خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بنکوه به دوازده درم بنفشه
تشرب کنند و در پنج با ششم نجب تفتیح ملین کنند باین مطبوخ
بلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم خاب ده عدد سپستان مغز عدد
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم تخم خربزه هر یک دو درم
خیار شنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم باز تحریک کنند بمطبوخ
مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کنند و اگر مادهٔ صفراوی بود علامت آن
حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچو علاج
دموی بود و ترطیب و تبریه بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه
حادث شود بسبب تزلی که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب
و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن حمی دق بود و
سعال و دونیان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان او
و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند تفتن آن
محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستند و چون در آتش نهند
نفتی نباشد علاج سراب بنفشه و خشخاش با تر بنجبین هر یک ده درم
بجلاب سازند و سرطان را پاها قطع کنند و شکم بگشایند و با آب نمک
بشویند و در کشکاب بپزند و بخورند و اگر از ان گرانی باشد
بجای آن پاچه بزغاله بشیره جو بپزند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر

و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر شیر او
باید کرد و حمام نیز مناسب بود لبشر طی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکند
و بعد از ان رو خمن منفشره و کده و در بدن بمالند و در این مرض کلنگبین تازه
او آورده اند که بانان بخورند و شیره تخم لوز ترک با شراب انار مذب
خورند و اگر با آن لفت دم باشد کل ارمنی و نشاسته و بیخ بهمک هر یک
بیخ و درم سرطان سوخته و درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته
و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم از ان شاول کنند **لعوقی** که این
مرض را مفید باشد بادام تلخ مغز خایدین و خربزه و کدو و هر یک بیخ درم
صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یکی هفت درم مغز بادام به دانه هر یک ده
درم مویز طایفی دانه بیرون کرده و در روغن بادام جوشانیده دو درم
درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا بانیمن آید و با قند نیمن
بقوام آورند و شربتی ده درم باشد **قرص** مفیده کاو زبان بیخ بهمک
کثیرا صمغ نشاسته کل ارمنی هر یک چهار درم ورق کل بیخ درم مغز
خیار و کدو و هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده
درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند بمثقال بخورند **شیر** نافع
آب انار مذب بکمن آب سیب شیرین چهار یک آب نانی
نیمرا با هم با تش نرم بقوام آرند دو ده درم ازان شاول می کنند

درین مرض چون چشم بگود فرورود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک و لاغر گردد و پوست پشانی کشیده شود و موی بریزد و اسهال
و زبان بسیار شود و مثن مده با فراط بود علامت مرگ باشد **ذات الجنب**
الشعث و رمی گرم باشد که در حجابی که قاسم صدرات حادث شود
از جانب قص و علامت آن تب دایم و شدة عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده تا ثقبه نخر درمی ناخوش احساس کند و نظر
بالا و زیر شود و نگردد و بپشت و پهلو شود و خفت **ذات العرض** و رمی باشد
که در همین حجاب از جانب قصرات حادث شود و علامت او
که مریض وجعی در میان شانها احساس کند و به پشت بار شود و
خفت **ذات الجنب** و رمی باشد که در غشاء مستبطن با ضلاع یا در حجابی
که حاجز ات میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب
خالص می گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع
شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق
نفس متواتر و نبض سریع منشاری بود **شوصه** و رمی بود که در حجابی
که بر اضلاع خلف است و عضلات ان از زیر حجاب حاجز واقع شود
و اعراض و وجع او اشد و صاحب این مرض حرکت شوا نمی کرد و
بهیچ وضع شود خفت و علاج این مرض و ذات الجنب قریب یکدیگر

باشد پس اگر دموی باشد علامت آن حمرة وجه وعظم نبض وحمرة لفت بود
واگر صفراوی بود حدت تب وهذیان وسرعت وتواتر نبض وصفرت
لفت بود علاج هر دو قصد باسیلیق باشد از اول تا سیم اما در دموی
در اول از جانب مخالف رجع کنند ودر صفراوی از جانب موافق
وهر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان وخیاب وبنات خورند
یا شراب بنفشه ونیلوفر وخشخاش یا مرنجبین وخذاکتاب یا بنفشه و
نیلوفر وخیاب وسپستان وشیره خشخاش خورند یا با شراب بنفشه
وخیاب وتلخین بعد از نضج باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنا
پنج درم بنفشه نیلوفر هریک چهار درم تخم خطمی تخم خیارین هریک دو درم
تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد خیاب ده عدد شیر خشت ده
درم ترنجبین خیارشنبر هریک پانزده درم میانهای سه ورشر تبی از نبات
با لعاب بنکو دبیده وعرق کل و بید مشک تشرب کنند ودر بیماری
امراض حقنه اولیتر بود از مسهل وحقنها ی لینه استعمال باید کرد
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هریک سه درم سپوس خطمی چوبنیم کوفته
هریک کفی ورق چغندر دسته خیاب ده عدد سپستان سی عدد
خیارشنبر وترنجبین هریک پانزده درم الکاله روغن گنجد ده درم
طعام بکیدم دبعد از شیقه واحتقاط مرض تربلب وتبرید باید کرد وشیرها

تخم

تخم خربزک وآب خیار کدو وبانبات وترنجبین وشقل شراب انار خذب وانار
خذب وکاهو شاید وقدانبوه اش با مغز بادام تر استفاده خورند
ودرین امراض آب سرد نباید خورد واگر باده بلغمی بود وباین کم واقع
شود علامت آن بیاض وغلظ قاروره وبیاض ولفت وبطوء نبض و
قلت عطش وکثرت بزاق بود علاج قصد باسیلیق کنند وجلاب از
سپستان وبیخ بهک ودوباه وتربک وبنات وترنجبین خورند وقدا
جوشانده وبعد از نضج تلخین کنند باین مطبوخ سنا پنج درم بیخ بهک
بیخ درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هریک سه درم سپوس طباشیر ده
درم انجره ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده
درم ومیانهای روز شربتی از نبات وعرق کل وتخم ریحان شامنده
واگر از باده سوداوی بود علامت ان سیاهی وخشونت زبان واختلاط
عقل وهذیان واضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود ودر
استعمال حقنهای نرم باید کرد وجلاب از سپستان وبنفشه وترنجبین
وبنات خورند والله اعلم **باب نهم** در امراض قلب وقدی وسوء
المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت ان شدت تشنگی
وسرعت وعظم نبض وحرت وغلظ قاروره وحرارت سینه و
لهب وقلق وغضب وغم وکرب باشد علاج شراب نیلوفر وشراب

سیب با کلاب و عرق بید و کاسنی تشرب کند و شراب صندل و لیمو و حامض
و زرشک نیز مفید بود و غذا آماده یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز
خشک چهار درم و کل سرخ دو درم و طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم
شراب سیب بخورند و صندلین و کلاب بر سینه مالند و در مواضع
باردہ نزول کند و مفرح بارد شاول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت
ورق کل طباشیر کاو زبان هریک دو درم کشنیز صندل هریک ده درم
تخم تورک تخم خیارین و کدو و بی مغز هریک چهار درم زرشک پنج درم
لوالو نا سفته دو درم کهربا بسد هریک نیم مثقال کوفته و بیخته شراب
سیب بسرشند آخر تخم کاهو و تخم مزبوره تخم خیارین کاو زبان هریک
پنج درم تخم تورک سه درم لوالو بسد کهربا هریک مثقالی قاقله فضفار یک
هریک سه درم ورق کل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم
مشک و عنبر هریک ذانکی بکوبند و با شیره خشخاش بسرشند و شربتی
ازین یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن
نبض قاروره و صفر و بیلو و ثقاوت نبض و ضعف نفس و فوت
و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود و هوا گرم و موضع گرم ساعت
یابند علاج شراب بالنگو و کاو زبان و کلقند شاول کنند و غذا نخود با
باتهو و کبک و دراج و قلیا که دران توابل باشد خورند و زعفران

و دارچینی بر سر طعام بزنند و شقیه بدن کنند و دواء المسک جلو
و معجون مفرح شاول کنند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل
سک سنبل جوز بویا کبابه قاقله پوست بریخ هریک مثقالی مشک
دانکی کوفته بیشتر و قند با عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن هزال و خافت بدن و صفر و توا تر نبض بود علاج شراب
بالنگو و نیلوفر و کاو زبان با عرق کاو زبان شاول کنند و استحمام
تدهین و شاول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسد کهربا لوالو
قرنجمک سک پوست بریخ هریک شش درم ابریشم خام بالنگو
هریک دو درم با روغ کشنیز خشک هریک دو درم بهمین بریخ
بکوبند مشک عود عنبر هریک درمی با هم بسایند و بعسل کف کرده
بسرشند و مثقالی شاول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت
آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ
بود علاج شراب بالنگو و کل قند شاول کنند و غذا نخود با
با گبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد
شقیقه بحجامت یا زده و جلاب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت
معتدل نافع اقد معجون مفید مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل
جوز بویا کبابه قاقله پوست بریخ هیل هریک پنج درم مشک دانکی

خفقان

بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی با شراب لیمو یا حاض بخورند
حرکتی اختلاجی بود که بسبب وضع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه
دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا حاض کنند و پنجمین
شراب سیب و شراب آرپاس لیمو و حاض با عرق کل و بید مشک کنند
و غذا زرشک و لیمو و انار و زنه با کوشت مرغ و زغاله خورند و اگر علامات
غلبه صفرا بود اشربه مذکوره و معرفات بارده مشک کنند و صندل و قرنفل
و کشنیز و کلاب بر سینه طلا کنند و بسیب و امرود و به و انار تغذی کنند
و تخم کاهو و تخم سه تخم و کدو و هریک پنج درم زرشک پنج درم تخم خرفه و
تخم کاسنی و دانه حاض و کشنیز خشک و هما شیره و صندلین هریک
بیست درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و اجانا مثقالی مشک کنند
و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن خبث نفس و وحشت و
فکر و خوابهای بد بود علاج آن شقیقه بدن باشد مبطوخ افتیمون
وجب آن و مبطوخ اهلیله و بعد از شقیقه دوا المسک حلو مشک کنند
و معالجات سودا المراج یابس بکار رود چنانچه مذکور شد و اگر
خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد
اغذیه جیده و لکیموس مشک کنند و میل بآسایش و شم و استحمام کند و
سمنات استعمال کنند سمن نشاسته آرد جو نخود برنج هریک نصف درم

تخم

تخم خورک مغز بادام و فندق و فستق هریک بیست درم تودری سرخ بیست
هریک ده درم بکوبند و باشکر و روغن کاو حلوا سازند و هر بامداد
بیست درم بخورند و مربیه و معجونه و شیر و شکر و امثال آن خورند
خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا با حوال معده بدانند پس
اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و کوارش مصطکی
و عود و مفرحات حاده مشک کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد
هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ چهک و نبات مشک
کنند و بعد از نضج شقیقه باین جب کنند صفت افتیمون شاه ترا سنا
هریک درمی بلسان زرد ورق گل لازورد شسته هریک نیم درم بکوبند
و با آب بکو بسرشند و بلع کنند و میانهای روز شربتی از نبات و
عرق گل و کاو زبان تشرب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد
و آثار بقی بر نیاید علاج جلابی از بالنگو و بیخ چهک و کاو زبان و نبات
مشک کنند و شقیقه باین جب کنند تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل
خاریقون حجر ارمنی هریک درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ ملح اندرانی
و مقل هریک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و با آب رازیانه
جب سازند و بعد از شقیقه مقویات و مفرحات قلب و معده مشک کنند
خشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل بماند و این بواسطه ضعف قلب

باشد و اجتماع روح دردو یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن
باده باشد که خالق روح بود همچنانکه در ابتدا حمیات و امتلاء عروق
از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ
و تحلیل بسیار بود که روح نیز مانع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع
و اعراض نفسانی حادث می شود و علامات غشی بر دوت اطراف و نفس
ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرة لون بود و در علاج آن در حالت غشی
آب سرد و گلاب در روی زنند و بوهای خوش ببویانند و اطراف را
سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقه شود شراب حامض و بیموذ صندل
بدهند و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب احتراق
دم باشد یا تناول سموم یا کرنبین حسرات بود علاج آن کنند چنانکه
گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند **فصل قلب** علتی باشد
که چنان احساس کند که دل او را می افشارند و در عقب آن غیبت خفیفه
حادث شود و از دهن لعاب روان گردد و علاج ان استفراغ سودا
باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب با شربه و معجونات
و تریاقات کنند **امراض ثدی** در ثدی پستان اگر از مواد بسته بود
آن در باب ورم گفته می شود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان
بسته باشد علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرة و وجع پستان بود

علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود
آرد با قلیا و جو و مغاث با آب کشنیز و آب تورک و سفیده و بخم مرغ
طلا کنند و اگر مزاج ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات
کنند و بعد از آن منفجر گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم
و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیره الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد
بانکه خلطی بر و غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت
و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و لزوجت
و خوضه شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت ان کمودت و غلظت
شیر باشد علاج آن شقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج
باشربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیاری شیر و تحلیل
آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و
پستان را بمک و مرداسنج و روغن گل بزیره و سرکه طلا کنند
باب دهم در امراض معده سوداوی مزاجی که عارض معده می شود
مادی باشد یا سوداوی آنچه مادی باشد اگر صفرا باشد علامت
آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج شقیه معده
کنند بانکه سکنجبین و آب کرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب
و تخم مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند

استعمال

وقی کنند و بعد ازان هر روز جلابی از بنفشه و آجاص و بنج و خبک و نرنجبین و
نبات شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از
تنقیه تقویت معده بروب و اقراص بارده و سکنجبین بروب کنند
و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم بلیله زرد
و سماق هر یک سه درم مصطکی یکدرم روناس نیم درم بکوبند و بادویه
ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب شاول کنند و اگر از ماده بلغم
باشد علامت آن جشاء زرش و تخمه و اشتهای طعام و عطش نیشیان و قی بلغم و عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض
لون و قارورده و نبض بود و سیل بغذیه و اطعمه حریفه و
ملطفه باشد علاج اولا قی کنند و معده را پاک کرده باشند و بعد ازان امر
روز جلابی از انیسون و بنج خبک و بالنگو و کلقند و نقدانجوذاب
با شیره خشک و زنه خورند و خلفل و دارچینی و زعفران و آن کنند
و قلیا پرهیزه و مسدا بلغ نیز مفید بود و بعد از نضج شربت بنفشه بجب ایارج
ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنهای حاده و معده را بروغن
بنفشه و خیری و مصطکی مبالند و گوارش کمونی و گوارش کبدی
و نجبیل بپرورده شاول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و کثرت نفخ و زرشی دهن و غلظ و سواد قارورده

و بطی و صفرت نبض و قی و زرشی و خشکی دهن و تشنگی بود و طعام بر
باشد علاج شربت بن بنفشه و مطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد ازان
که معده را بقی پاک کرده باشند و اطریفل و کلقند و رازیانه و گوارش
کمونی شاول کنند و اگر سودا المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و قم معده و حبشا و خانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها
و میل بچیزهای ترش بود علاج شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و
مانند آن شاول کنند با گلاب و آب برف و نقدار ترشک و تمر هندی
دانه و غوره خورند و دوغ با برف نیز مفید بود و اگر سودا المزاج حار
نباشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس
بود علاج شیره تخم نورک با آب خیارکه و با بنات و نرنجبین شاول کنند
و غذا بنوباشش با مغز بادام و اسفاناج یا کدو و با گوشت بزغاله خورند
و رز ترشک هفت درم و گل ارمنی چهار درم و صندل و مغز سه تخم و کدو
و طباشیر و تخم نورک و ورق گل هر یک پنج درم بکوبند و ببرق
بیامیزند و بگلقند با شراب غوره شاول کنند و اگر سودا المزاج
بارد ساذج بود علامات ان ضعف هضم و لین و اشتهای لطیف و
دیر ماندن در شدن طعام و کثرت بلغم و حبشا در شش باشد علاج
کلقند و رازیانه و شراب با بالنگو و بزوری شاول کنند و غذا نخود اب

با فلفل در نخجیل و دارچینی خورند در نخجیل پرورده و کوارش عود و مغز و مصطکی
احیانا تناول کند و کندر و نانخواه در نخجیل هریک شش درم و فلفل و دارفر
وحب الغار و عود هریک سه درم بکوبند و با سویز طائفی پنج درم بسرشند
و دو درم تناول کند و اگر سوداوی المزاج بابس باشد علامت آن جاف
عطش و کثرت اشتها و حنا برنش و تخمه بود علاج کلقند و زرباند و
گلنگبین و بلیله پرورده و اطریفل تناول کند و سنبل و مصطکی و دارچینی و نانخواه
هریک سه درم و سعتر پنج درم بکوبند و با آب به بر معده طلا کنند و روغن
بنفشه و خیری مبالند شرابی که مفید بود آب به برنش پنج رطل شراب
صرف پنج رطل با آتش نرم می جوشانند تا به نیمه آید پس شیره قند
بر آن ریزند بقدر ترشی آن و می جوشانند تا بقوام آید و دارفلفل
مصطکی و دو درم دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هریک
درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بنشانند و
وچون بقوام آرند از آتش فرو گیرند و شربتی از آن ده درم با
و اگر سوداوی المزاج رطب یابس بود علامت آن کرب زبان و سیاهی
لعاب و قلة عطش و تاذی از آب سرد و میوها و ترها باره و تشنر از
وسوسات و اغذیه رطبه و غیشان بود علاج کلقند و انیسون و جوارش
مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کند و غذا نخود آب و قلیا با توابل

باشد

باشد و اگر با آن بلغم نرم باشد معجون جشت الحدیدی نافع بود جشت
آن بلیله سیاه و بلیله و آمله هریک ده درم سنبل او فرسعد زنجبیل
فلفل نانخواه و کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند و جشت الحدیدی سحق
کرده در سه حصه در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند
و با دو چندان او و به عسل بسرشند و یکمثقال بخورند و اگر سوداوی المزاج
بابس سناوج بود علامت آن نحافت و نهزال بدن و عطش و خشکی زبان
وقلت عرق بود علاج شراب بنفشه و نیلوفر تناول کند با شیره تخم
خرفه با آب خیارکده و با نبات تشرب کند و غذا بنوماش و نخود و
کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب
المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب دم باشد گفته شود
و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و خوانیق و
حشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج کلقند و زرباند
و گلنگبین و جشنگبین و کزانگبین تناول کند و کوارش کمانی و کندر و
و اطریفل کبیر تناول کند و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل بساید و
این سفوف مفید باشد و زرباند و انیسون هریک سه درم نانخواه
گرد یانجم کرفس هریک درمی بکوبند و با دو مثل آن قند بسرشند و پنج
مثقال از آن بنباشتا تناول کند و اگر وجع بسبب طعامی سوء هضم باشد

آب کرم ورد و فن کنجد بپاشا نند و قی کنند و بعد ازان جوارش عود و با مصطکی
خورند و اگر سبب ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل
حادث شود و در خلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال مُنقیه کنند و نانخواه دهند
هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل بشرشند و مثقالی
تناول کنند و حامض و ترنج یکرطل با آب سیب یکرطل بجوشانند تا به نیم آید
پس یکرطل شهد و یکرطل عسل سفید و نیم رطل کلاب باان ضم کرده می جوشانند
تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی
و با لنگوسه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و برهم زنند پس
از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم تناول
کنند او دام معده اگر ورم حار بود علامت آن تب و انتهاب و خفقان
معده و وجع باشد و ورم طاهر بود قی و تشنگی و سقوط اشتها
باشد علاج او فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاشنی
یا شیره تخم کاشنی تناول کنند و آب انارین با قرنجین و نبات شیرین
و نشاکر کنگاب با اسفاناج و خیارین خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون
ابتدا انضج باشد جلابی از رب و با ترنک و تخم کاشنی هر یک چهار
درم و بنفشه سه درم و خیار چنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد

و دودرم در زیانه با ان ضم کنند و حوالی شیره سپوس و نبات و روغن
بادام خورند و در ابتدا مندل و مایثا با کلاب و آب بستان افروز
رب با ترنک بر معده طلا کنند و بعد ازان دور فرا آرد جو و خطمی و ند دور د
با کلاب یا آب کاشنی و بعد ازان خطمی و حلبه و بزرک و بابونه و زرد و
و سنبل و سعد و آرد جو و چون ورم حاد کرد و منضج گردد علامتش
شدت وجع و حمی و هذیان باشد اثمان بزرک و مرد و رشک و تخم خطمی
هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بپاشانند تا نضج یابد و علامت نضج
سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام
دهند و علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده
کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بپاشانند و اگر حرارت
سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از ده پاک کند و چون
پاک شده باشد کمندر و کلنار و ورق کل هر یک دو درم و کل ارمنی
و کهربا و خون سیاوشان از هر یک درمی بکوبند و با نیم خیدان نشاسته
بپاشند و مثقالی از آن می خورند تا جراحت اندمال شود و اگر ورم بارد
باشد اگر از ماده بلغمی بود علامت آن حمی لشته و اشتهای معده و سفیدی
زبان و کثرت لعاب و تهوع روی بود و ورم رخو باشد علاج ما الاصول

شاول کنند و تریاق اربعه و مثرود و بلوس زهر مهره بود یا جلابی از بوست بیخ
کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کرفس هریک دو درم تخم رازیانه ترسه درم کلنگبین
ده درم بپاشند و غذا نخود با شیره خشک دانه و فلفل و
دکر و یا خورند و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده
مالیدن معین افتد و سعد و اذخر و سنبل و خاکشیر چوب رند باهم
و بسر که بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و
قرنفل و ماء و مصطکی و اشنیتین هریک درمی بکوبند و با روغن بابونه
و روغن بان ضماد کنند و مهلبات لینه استعمال کنند و اگر از ماده
سوء باشد درم صلب بود و با آن افکار دیه و خبث نفس باشد
و حلاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ قهک و بیخ کرفس و کلنگبین شامل
کنند و غذا نخود با آشیره خشک دانه و روغن بید انجیر خورند و معده
را کلیه و بزرک و خطمی و بابونه و مصطکی هریک دو درم و سنبل و
سعد و اذخر هریک درمی و صمغ سه درم و بابونه ده درم تضمید کنند
یا سنبل و اشنیتین و سلیخه و مصطکی هریک سه درم و صبر و مبهر تر
چهار درم و حلبه و بزرک هریک پنج درم و زعفران و مر هریک درمی
بکوبند و با سوم و روغن زنبق یا خیری یا فسط بپاشند و بمالند
و این ماده الاصول شاول کنند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه

هریک

هریک ده درم و بیخ قهک و بابونه هریک سه درم بیخ قهک و بابونه
هریک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد موز طائفی پانزده
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بار طلی آید پس صافی کنند و
سی مثقال ازان با سه درم خیار چنبر و یکمثقال روغن بید انجیر شاول
کنند و تکمین طبیت با یاره لوغاذیا و ایاره ارکا مالیس بکنند قاقرحا و نفخ
بواسطه برودت و ضعف هضم و شاول اشیاء نفاخه باشد و
کاه بود که بسبب نازیده معده باشد که احداث نفخ و تجارب باشد
علاج هر ماده و کلقند و رازیانه و سنبل شاول کنند و غذا نخود ذرب با
دوار چینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات
احتراز کنند و سپوس و کاورس و نمک کرم کنند و در شکم بندند
و کنند و سنبل و رازیانه هریک درم و فوذنج سعد ذب خشک و زنجبیل
و کرویا هریک دو درم و سقمونیا نخواه و مصطکی هریک درمی بکوبند
و با دوشاب آن قرصها چنانند و بیخ درم شاول کنند و کوارش شهریاران
و کمونی و خلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب ارشاد و برنیان
کرده و زیره و در سرکه خیسانیده بریان کرده هریک سه درم بکوبند و
با هم چنان حبها بسه نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق قم
مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم باشد و اقتاب

که از آزاد هن دره کوبند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات فک
اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود و تمطی
آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم ازین بخارات باشد
که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کند
و علاج مجموع تقیه و تقویه معده باشد شوت کلی اشتداد اشتهای
طعام بر ماکولات بود بجدی که سیر نگردد و سبب آن اگر سوء امزاج
باره باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت آن ثقل و ثقل و ثقت
عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج
تنجین معده کند بکل شد و رازیانه و شراب بالنگو یا جلابی از
رازیانه و بیخ قهک و بالنگو و کلنگبین بیاشامند و غذا نخود اب
باشیره خشک دانه و توابل گرم خورند و تقیه بجب صبر و حب اباره
کنند و بعد از تقیه گوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده شاول کنند
و کندر و مصطکی می خایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض
کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
و قلت عطش و حبا، ترش بود علاج تقیه بدن کند بجب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن

تقدم

تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوا گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر
التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه کدو و در روزی چهار نوبت
غذا خورند لیکن اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه بادام چرب
کنند و اگر جوع بسبب گرم و حیات باشد علامت آن احساس
حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قئی و افراج گرم باشد
چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شود
علامت آن ترشی دهن و جشا ترش و براز رطب بود علاج تقیه معده
کند بقی و کلقند و انیسون و مصطکی تناول کند و غذا نخود اب با فلفل
و گرد یا و مصطکی بود و از چنین خورد و اگر احتیاج باشد بجب صبر و حب
اباره اسهال کند و بعد از تقیه گوارش و اطریفل و مقویات معده
تناول کند و کندر و مصطکی می خاید و شراب احمر مفید بود و اگر
سبب انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
و قلت عطش و حبا، ترش بود علاج تقیه بدن کند بجب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن

تقدم

کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه گوزن و در روزی چهار نوبت
غذا خورند **جوع بقری** و آن جوعی مجموع اعضا باشد با سیری معده و آن را
بولیموس گویند و سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را حادث
شود و قوت حس و جذب از و فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد
و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما سخت سفر کند
واقع شود علامت آن تخافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت
وجع معده باشد و احیانا قشعریره نیز حادث شود و ملمس فم معده سرد
باشد علاج شراب با لبنگو و شراب گاو زبان و کلقند و رازیانه و
انیسون از هریک ده مثقال بخورند و غذا بخوراب با کبک و تیهو
و دراج خورند و توابل گرم در و کنند و شراب ریحانی و اطریفل و گوارش
کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و
نام بگویند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حوادث
جمیع بدن حادث می شود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و پیوست
طبع بود و چون کرسنه شوند و غذا بخورند عطش کنند و قوت ساقط شود
علاج سکنجبین و شراب رز شک و شراب انار و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا از رز شک و تمر هندی و انار دانه و خوزه و لیمو خورند و

همین که دو غذا هشتها غذا شود چیزی نباید خورد و تاخیر نباید نمود **عطش**
کاذب تشنگی بسیار از سبب حرارت غلیظ در معده باشد علامت آن
کرب و لهیب و احتراق معده بود و استراحت بهوا سرد علاج شراب
حامض و لیمو و صندل و سیب هر کدام که باشد با عرق کل و بید و کاشنی
با آب سرد بیاشامند و غذا شیره و جوجا مرغ یا بزغاله خورند و صندل
و کلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار کدو بپوشند و این قرص نفیس
افعی **صفت آن** صندلین سفید تخم خیارین و کدو و تخم نوزک هریک سه درم
صمغ عربی شسته کتیرا هریک پنج درم طباشیر مفید دو درم بکوبند
و با لعاب بنکو بسرشند و سه مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب حرارت و پیوست معده باشد بواسطه تناول خربزه های
شور و خیارهای حریف و حاد و اگر از شیرینهای با فراط یا بواسطه استفراغ
مفرط علاج او سکنجبین با عرق کل و بید باشد یا آب انار یا
یا آب خوره با شیره تخم تورک با نبات یا شراب لیمو یا ریباس
تناول کنند و آب خیارکدو و آب تمرهندی نیز مفید بود و غذا حموضات
باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن
باشد که با آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و
علاج آن با آب ترب و سکنجبین مکرر قی کند و شراب خورده و نان

تناول کنند و غذا زیره باج کنند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود
بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب عوده و آتشی عوده خورده
و بجام معتدل رونده و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شرب خمر
کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات باروده معیده افشرده
اگر از حد بگذرد و گر طلاب خیار کرده با نیم درم طباشیر بیاشامند
سوء الهضم وگشنه سوء الهضم آن بود که طعام بیک هضم نشود و علامت
آن ثقل جشا و برزه و حرقت معده و غثیان بود و هضم آن با شد که
دیر بماند اما هضم شود و به این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی قی
کرد جشا آید بوی طعام احساس کند و بخشان باشد که معده در غذا
قطعا تصرف نکند و هضم نکردند و سبب این مجموع یا سوء المزاج
معده باشد یا افراط خاصه که در و جمع شود علاج آن تقویه
و تنقیه معده باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه
رديه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات
که مناسب مزاج بوده و در وقت گرسنگی صبر کند و اگر طبیعت محتبس باشد
جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کنند و بخورند و در وغن
مصطکی و نارد ین در معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد
نشستن مفید بود قیئه عبارت از آن باشد که اطعمه در معده کما نه

و هضم نشود و فاسد کرده آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع کند و آنچه
غلیظ و رسوب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن
کنجد مدد کنند تا زود تر پاک شود و چون معده پاک شود قی و اسهال
باقی نباشد و موجب ضعف بود شراب انار با نقوع یا شراب انار
و به یا نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار و زنجبیل مثقال با قرصا
طباشیر پنج مثقال یا رب به ده مثقال یا پوست پسته یکمثقال بکوبند
و با شراب سیب دو مثقال بخورند و صندل و کافور و آب قیا و کل ارمنی
و آب سورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دو
را بسنگ یا آهن گرم کرده داغ کنند و بپاشامند و بر غذا صبر کنند تا
اشتها صادق باشد و سماق با کباب بخورند و اگر سن و مزاج
و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند قی و تهوع و غثیان قی حرکتی باشد
که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در و باشد و تهوع حرکتی
باشد بی اکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت
و اسباب هریک مختلف است اگر خلط در جوف معده باشد قی
حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم رديء
غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده بخشه است یا داخل جرم اوست
صفرا بود علامت آن تلخی دهان و تشنگی و التهاب و خشکی لسان و قی

باشد علاج بسکبجین باب کرم حل کند و بخورند و قی کنند تا معده پاک
شود و بعد ازان شراب انار با عرق نعناع یا شراب حوزه یا ریباس
با گلاب شاول کنند و غذا انار دانه و رشک و سماق خورند و معده
را باب سیب دبه و صندل و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل و
طباشیر هریک دو درم ریوند کبر با عود پوست پسته هریک دو
درم سماق رشک انار دانه هریک پنج درم بکوبند و سه مثقال ازان
با شراب سیب یا به شاول کنند و اگر خلط بلغمی یا سودا وی بود علامت
آن قلت تشنگی و شورش یا ترشی دهن و نفخ با قرا قروه علاج آب انجبار
و عسل و نمک با طبیخ تخم شبت و تخم ترب وانه کی نمک و عسل
کنند تا معده پاک شود و بعد ازان کلقند و رازیانه با زنجبیل پرورده
یا هایله پرورده شاول کنند و تقویت بکوارشن عود و مصطکی و
دو دانگ مسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفت آن
کندر و مصطکی و سنبل و مسک هریک پنج درم عود هفت درم
انار دانه یازده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هریک چهار
درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هریک ده درم بکوبند
دو مثل او دبه شد بپاشند و هفت درم تا ده درم شاول کنند
که قی بلغمی و سودا وی را نافع باشد پوست پسته ورق گل هریک

چهار درم عود و مصطکی هریک سه درم مسک پنج درم بکوبند و باب
سیب بسرشند و یکمثقال شاول کنند و اگر خمیان بسبب کثرت غذا
یا اغذیه رویه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد ازان
مقویات معده شاول کنند فی دم سبب قی که بخون بیرون آید اگر انفجار
و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی
بکوبند و با رشک هریک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب
بخورند یا قرص طباشیر با قرص کبر با هریک دو درهمی با رب به شاول کنند
و این قرص نیز عقد الله کند رشحم حماض هریک سه درم ورق گل کاغذ
سماق صندل سفید هریک چهار درم شب یمانی اقاقیا کبر با هریک دو درهمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یکمثقال ازان با شیر
تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و سک ورق
و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا رشک و سماق
و انار دانه بخورند و اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع
شود موضع مادت را بپاشن و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر مر
با آب مورد طلا کنند و قرص کبر با با یکمثقال شیره تخم تورک بریان
کرده بخورند و اگر باقی و نفث خون سعال باشد بارشک و صمغ عربی
هریک دو درهمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب خورند

وکشنیز و لوز و صندل سوخته و شاخ گاو و کوهی سوخته و ناقیا و کل ارمنی
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هریک پنج درم صمغ
عربی و دودرم طباشیر دودرم کوبنده و با آب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند
و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی
احتراز کنند اگر بسبب قروح و ثبور معده باشد علامات آن واضح
میان شانها تا زیر قلب باشد و اگر در قی مده باشد چون چیزهای شور
و ترش بخورند و هیچ زیاده نشود علاج او آنست که از مخصوصات و
مالحات احتراز کند و اغذیه لزجه مثل ماش و ورزده تخم مرغ بخورد و این
قرص معمول بود تخم خاص با دشنک هریک سه درم طباشیر لولو
کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هریک دودرم نشاسته و کثیرا هریک چهار
درم بکوبند و با آب لسان الحمل یا عناب یا بنکو بسرشند و قرص کنند
شربتی یکمثقال باشد و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل انکه
از دماغ یا از کبد یا از طحال علامت شر آفت ان عضو بود و علاج
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده بسته علامت آن ناقص و
عروق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه هریک یک
درم بجوشانند و با یکدرم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو
درم با آب کرم یا انفحه خرگوش یا آب بانگو یا برنجاسف بیاشامند

یا سرکین خرگوش به آب عسل کرم بیاشامند قی کند فواق حرکتی
باشد از طبقه داخل معده برای دفع سودی و این سودی یا خلط خارج
بود یا طعام مخالف و علامت آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی
بود و علاج او آنست که بطبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل و
سکنجبین و آب کرم بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن
شربتی از بنفشه و عرق گل و سپستان با لعاب بنکو و بهدانه و روغن
بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر
صبیان را حادث شود بعد از تخمه نیز بود علاج کلقند با انیسون یا زیره
یا رازیانه بخورند و مصطکی بجایند و کوارش مصطکی و عود تناول
کنند و اگر سی کنند که قطعه بباید مفید بود و اگر بسبب تناول طعام بسیار
بود قی کند و زیره و ناخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هریک نیم درم
کوفته بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات
نفسانی مثل غضب و فجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد
و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی
که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بنکو و بهدانه و دل
کنند و غذا شیره جو با کدو و روغن گل و بنفشه خورند و موم روغن
از کدو و بستان افروزه خطمی و کثیرا و موم صافی و روغن بنفشه ساذج

و در معده و مبانی دین به ترین فواق بود چنانکه گفته اند و بدترین فواق مالیخ
من فواق و دو دم کبد تیز فواق بود و اگر سبب بزرگی و رم بود که
غراهم قعر معده شود و با بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد
علاج ان علاج ورم کبد باشد نقصان و بطلان اشتها اگر سبب سوء مزاج
معده باشد علامت و علاج آن گفته شده است و اگر سبب خلط مراری
یا خلط مالیخ بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و
مرارت و ملوحت بصاق و دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از ان
تقویت معده بسکنجبین سفر جلی و به پرورده و شراب سیب و محلات مثل
کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر سبب خلطی بلغمی لزج بود علامت ان قلت تشنگی
بود و میل باشیاء حاره و علاج تنقیه معده به قی کنند و کلقند و
ایمنون و جوارش حمود بخورند و نانخواه و خوذنه و رازیانه هر یک نیم درم
و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و هم چندان آن قند بیامیزند
و دو مثقال تناول کنند و اگر سبب خلطی باشد که در معده منعفن شود علامت
آن بخار و غثیان و برازمنتن بود علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و بعد از ان
تقویت معده و اگر سبب ان باشد که سوء مزاج معده دیرزود که موجب
اشتها شود علامت آن آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد
هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود

علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین زوفا و زیره یا جوارش آبکامه و کبر
و زیتون بسرکه و محللات و اگر سبب بطلان حس فم معده بود علامت
او نشان باشد که احساس شامل اشیاء حریفه و مالحه نکنند و او را
فواق و غثیان عارض شود علاج کلقند و رازیانه و شراب با لنکو شامل
کنند یا جلابی از رازیانه و تخم کرفس و با لنکو و کلقند بخورند و بعد از
تفتیح بحب صبر و حب فوقا با شقیقه کنند و بعد از ان بجوارشات و
معجونات حاره تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج
که عارض شود به کبد اگر حار بود علامت او شدت تشنگی و ملوحت دهن
و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت
ملمس کبد و ناریه قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی
نیز باشد علاج جلابی از تخم کاسنی و ترنجبین و اجاص و قرنجبین
با سکنجبین و آب کاسنی یا شیره تخم خیارین و نبات شامل کنند
و شراب صندل و حاض نیز شاید و غذا از شلک یا نارونه با عروق
خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
بلیمون مطبوخ خواهد یا قرص طباشیر زنم مثقالی یا سکنجبین ده مثقال
و آب کاسنی هفت مثقال شامل کنند و اگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشامند، کمی بنفشه با پیله رزه و ورق گل با شکلیه بنفشه

هریک پنج درم زنجبین مثقال درم وارد جوشانده ورق گل هریک دو درم
وکافور نیم دانگ بکوبند وباب کشنیز یا کاشنی یا بستان افروز یا تخم خطمی
طلا کنند واگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال
رب بیا سیب بخورند وغذا برنج وماش بریان کرده یا زرشک سماق
یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض گردد
علامت آن اسهال وقلت عطش وبیاض زبان وتهیج روی واجفان
وبلغم وتنفس وبیاض وغلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از زبانه
ورو با ده تریک وکلقند تناول کنند وغذا نخود اب با شیره خشک
دانه وکبک وتیهو خورند واین قرص تناول کنند ص سنبل مصطکی تخم
کرفس اذخر انیسون بادام تخم اجهل قسط مر هریک دو درم عصاره
غاقث نیم درم فلفل زنجبیل هریک درمی بکوبند وباب زبانه قرص
سازند ومثقالی ازین با ما الاصول بخورند ص پوست تخم کرفس
زبانه وکاسنی وتخم زبانه سه درم وتخم کرفس دو درم انیسون
سه درم اذخر وغاقث وحاشا وجعده هریک پنج درم سوزن طباشیر
بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطلی ونیم آید وبپیمایند
بقوام آورند وبست درم یاسی درم تناول کنند واین قرص نیز مفید
بود ص افسنتین مریوند هریک سه درم کل سرخ پنج درم سنبل

واسادون وکک مغسول هریک سه درم بکوبند وباب کرفس قرص
سازند شرتی یکمثقال بود واسادون وتمام بجوشانند وجگر را با
آن شلیل وبه نقل آن تضمید کنند وبا بنوه واکلیل الملک وقسط وسلیخه
کوشه بارد وخن موسن طلا کنند واگر اسهال با فراط بود تخم سپندان
وشاهسفرم وصمغ عربی هریک سه درم بریان کرده بگلاب ترکنند و
فرو برند وکبک وتیهو بریان کرده لسماق یا زرشک ترش کرده دانند و
بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت ان کثرت لعاب وقلت
عطش وتهیج روی واجفان وکثرت خواب وبلادت حواس وبیاض
قاروره وسوء هضم بود علاج هر روز جلابی از زبانه وتخم کرفس و
تخم خطمی وکلقند تناول کنند وغذا نخود اب با زیره بابج با کبک و
تیهو وزیره ودوار چینی خورند واطریفل کشنیزی وکل ختم وجوارشات
کرم مفید بود قرص مفید زبانه تخم کرفس هریک سه درم سنبل
تخم درم بکوبند وباب زبانه یا کرفس بسرشند ومثقالی یا ده مثقال
بسکنجبین بزوری بخورند واگر سوء المزاج یابس بود علامت تخافت
بدن وقلت دم وتشنگی وبیوست طبع وصلابت نبض وبیاض قاروره
باشد علاج شیره تخم بودک با شراب نیلوفر وخشخاش تناول کنند
وغذا کدو وبا گوشت بزغاله خورند یا حویره از شیره سپوس وبنات و

روغن بادام و ماهی تازه تبرشاید دو سوم روغن ازدو ثلث منفشه و روغن
گل دو سوم حصانی و آب کاسنی و آب نورگ ترتیب کند و بر جگر طلا کنند
ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامت آن گفته شد و یا بسبب
سده باشد که بکبد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و فساد
لون و نخافت بدن و امساک شهوت نباشد اللهم و وجع ضلع آخرین
از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت او
آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از
تخم کاشنی و تخم خبک و روباه تریک هر یک سه درم و رازیانه یکدرم
و نبات ده مثقال شامل کند یا تخم کرفس و انجره و دوست تخم کاشنی
و رازیانه و نبات بحب مزاج با قرص زرشک یا سکنجبین ساده تا
بزودی و غذا زیره یا خورند و از اغذیه غلیظه و حلاوه احتراز کنند
و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن هر از رقیق بود علاج آن
هر روز جلابی از تخم خبک و تخم کاشنی و رازیانه و نبات شامل
کنند و غذا انگور و آب خورند و تلیین ملیت کند بسنا تخم درم و تخم کاشنی
سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و تخم مثقال
معجون خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند و بامداد و شب هر یک
درم و تخم کرفس و سنبل الطیب هر یک درمی بکوبند و با آب

برجگر

برجگر نهند و معجون کرکم در این صورت نافع باشد ص تخم کرفس
و رازیانه اهل سلیخه از هر یک ده درم سنبل قسط رومی مصطکی
خافث سیر بری بادام تلخ هر یک پنج درم ریوند چینی رب السوس
هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته بیخته با شیره قند بایکدیگر
بیامیزند و بکنند تا بالاصول شامل کند اورام کبد ورمی که در کبد ظاهر شود
و سوی باشد علامت آن تب و تشنگی و ایب و عرفت و وجع
موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و
لین نفس بود و باشد که احتباس بول نیز بود علاج اولا فصد کنند
خون بحسب حاجت و قوت بردارند و هر بامداد جلابی از تخم کاشنی
و دوست تخم کاشنی و روباه تریک هر یک سه درم و نبات دو درم
هر یک ده درم شامل کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین ملیت مطبوخ
خواه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی
هر یک پنج درم جوشانیده کوفته سپوس خطمی هر یک کفی خیارچنبر پانزده
درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و بابونه هر یک ده درم
و اگر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و
شیره سه تخم و آب کاشنی و سکنجبین بزودی خورند و این قرص
شامل کنند تخم کاشنی تخم خربزه منقر تخم گشوث هر یک سه درم و طباشیر

یکمثقال ریونده نیم درم لک مغسول دری یکوبند و با آب کاشنی بسرشند و
مثقالی بخورند و در اینحالت، درم ریواند تریک و ورق کلی و بنفشه و خیارین
و ورق کاکنج و طلب و آب بستان افروز و کلاب ضماد سازند
چون از ابتدا بجاوزکند استعمال ضماد نکنند ● اگر ورم صفراوی بود علامت
آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی
و اسهال مراری بود علاج هریاد اوجلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر
و ترنجبین شامل کنند و یکیلین طبیعت کنند بمطبوخ خواکه یا اهلیله یا تفوع
یا شیرخشت و ترنجبین و خیارچنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش
خورند ● اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز
بلغمی و بیاض قاروره بود و احتباس ورم کند و اما وجع با فراط نباشد
علاج جلابی از زوباد تریک و رازیانه و تخم کاهک و نبات شامل کنند
و غذا نخود اب و نبو ماش با مغز بادام خورند و یکیلین طبیعت بحقنها
ترم کنند یا باین مطبوخ سنا بیخ درم و رازیانه و انیسون هریک سه
درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و بیخ مثقال سنجبل خیارچنبر
با هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و بعد از ثقیه اطریفل
کلقند و جوارشات مقوی معده شامل کنند ● اگر ورم سودایی باشد
و آن بواسطه شده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن

علامت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی
و رازیانه و کرفس و کاهو و زبان و نبات شامل کنند و شراب بالکاو و
کاهو و زبان لعوق کنند و غذا زیره با بیخ خورند و یکیلین طبیعت بمطبوخ افتیمون
کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ کاهک و تخم کاشنی هریک سه
درم شکر سه خیارچنبره درم بجوشانند و صافی کنند و بمجون بنج هفت
مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخود اب و شیره خشک دانه
خورند و بعد از ثقیه سکنجبین زبوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص
کهربا شامل کنند و کبد را بشمامیر و برگ و شمع و پیه بط و روغن بنفشه
و اکلیل الملک و بابونج تفتید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد
نخود مقشر و ریونده هریک سه درم و مومیایی دو درم در روغن بنفشه
بگدازند و با هم امیخته طلا کنند ● علامت کبد اکثر بعد از ورم حادث شود
علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض بپشت
یا زشوار خسپیدن و چون منفجر شود علامات آن قشریره یا اسهال
یا چیزی شبیه بدوی بود و مریض را خفتی در احشا حاصل شود و باشد
که مده بقی یا ادرار فتح شود علاج آن پیشتر از انفجار بمنضجات تقمید کنند
و شیر بز یا بزغاله و مرو و رنگ شامل کنند و چون منفجر شود اگر ثابت باشد
جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات شامل کنند و اگر

باز تب باشد شیره سه تخم با شراب خشخاش و بنفشه و شاهتره کنند
نفخ کبد علامت آن ثقل باشد و مرجع شدید و تب و حرارت نباشد
علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره شامل کنند و مسهلات
تضمید کنند **سده کبد** سده کبد بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث
می شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی مرجع و تب و علامات ورم
اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود
مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی
باشته را با آب بگیرد با سکنجبین بزوری شامل کنند و علاج انچه
در محدب کبد باشد شامل آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود
و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک و آب کاشنی و سکنجبین
خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک و ریزه باج داغ
و سکباج خورند **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج ان حادث شود و علامت آن تهیج اطراف و بیاض چون بود
و علاجش آنست که تقلیل غذا کنند و از غذیه غلیظه اجتناب نمایند
و رزشک و نخود اب با دارچینی و ریزه باج خورند و تقویت کنند چنانچه
در سوء المزاج گفته شد و احوال درین باب نمایند که این قسمه
استسقا باشد **اما** استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی **اما** لحمی آنست

برای زرد باشد
علاج لزوجه در
مقعر بود

که جمیع اعضا برآمده شود و بسبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود
این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا
بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش
گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و
مزاج کبد را سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند
کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از تنضیج آن عاجز شود و اعضا آنرا
جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض
شود علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و اشتفاخ بدن و بیاض
رفت فاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گو
باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه هریک
دو درم و تخم کاشنی و تخم رازیانه هریک سه درم و نبات دو درم
شامل کنند و غذا ریزه باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند
و اندکی ریزه با دارچینی در آن کنند و اب جوشانیده که نبات
سرد نشده باشد می خورند و استحمام با اب شور و اب کاشنی مفید بود
و بر ناحیه حمام و بر ناحیه کبد خفتن و پشت بر آفتاب کردن و نشستن
نافع باشد و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کردن و سکنجبین بزوری
و قرص زرشک و کماد یوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس

وسنبل وسلیخه را بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین بروزی شاول کنند و بوزیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیارچنبر وحب اباره تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و کلنکبین و انیسون بخورند و حب اصلی مخصوص تلیین کنند و معجون کرمک شاول کنند و اما استسقاء زقی آنست که مابین صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم همچو خیکی پر آب بود و چون دست بر آن زنند یا از پهلو پهلو ازان آواز شنوند علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و وزن کاشنی و کلقند شاول کنند و اگر با این حرارت مزاج باشد آب کاشنی شسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بسطوخ اهلیله یا آب شاه ترره و بلیله کوفته باید کرد و باید این حب اصلی تا نخالف انیسون مصطکی سقونیا هریک درمی لک مغسول محود بلسان هریک دو درم و با آب رازیانه حب سازند دو دو مثقال شاول کنند و بوزیره و انیسون و تخم سوسن و قرطمانا و میویز هریک سه درم و تخم ترب هفت درم و بنگلوز پنجاه درم وارد وجود سرکین گاو هریک شصت درم سابیده و با آب رازیانه و یا آب کاشنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم

داشتی کنند و آنرا بدل می گویند و لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعاء قولون گردد و سبب آن حرارت کبد باشد و برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز باشد کیلوس خام بجگر رود و جگر بلطیخ و هضم آن مشغول شود و ازان ماده ریاح و انجره بسیار حادث شود و موجب این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم زیر آمدن ناف بود و با آن ثقل نباشد و چون دست بر شکم زنند ازان آواز طبل آید علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و انیسون و تخم خبهک و تخم کاشنی و کلقند شاول کنند و غذا لخوذاب با شعر با دام و فلفل و زیره کرمانی و کرویا و ناتخواه خورند و روغن با بونه و روغن سپستان و بنفشه بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی دو دو و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون هریک سه درم و تخم رازیانه ده درم و تخم کرفس پنج درم و تخم خبهک ده درم و اذخر و فقاح اذخر هریک دو درم و میویز طایفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا باد و رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند و دو درم تا ده مثقال شاول کنند سوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هریک دو درم زیره کرمانی سه درم

سنبل وجعده هریک درمی بکوبند وده مثقال ازان با ۱۱ الاصول بخورند بدیان آن
کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و نیم مثقال تناول کنند واگر خواهند که
یقین کنند هیچ مثقال معجون خیار چنبر ده مثقال ازین با ۱۱ الاصول در آب
گرم حل کرده بیاشامند وچون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود
بابونه وتخم شبت وبونه وا کلیل الملک ومرزنجوش وزیره بکوبند و
با آب سداب بسرشند وبر شکم طلا کنند و نوعی ازان استعمال کنند که آنرا
حاجن گویند وعلامت آن امتلاخ وعظم بطن بود بی حد وناف وشکم
ایشان غلیظ شبیه بشکم استسقا باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث
وکاشنی ورزبانه ودرونباه تریک وبنات تناول کنند وبلیلین
طبیعت باین مطبوخ کنند سنا هفت درم رونباه تریک پنج درم
تخم کاشنی سه درم شکر سرخ وترنجبین هریک ده درم مغز خیار
چنبر پانزده درم وآب کاشنی شش شبانه پنجاه درم وپنجه پای در
شکم را بمالند وبباید دانست که هرگاه که باستسقاب وشکمی
با فراط بود باشد چاره معالجه نکنند و برونباه تریک وتخم کاشنی
وتخم آن اکثفا کنند وبنوشانند و مغز بادام خورند وتلیین باین مطبوخ کنند
سنا وبلیله کابلی واملج وبلیله هریک پنج درم وبنفشه وبنیلوفر وتخم
کاشنی هریک سه درم وسوزنطایفی پانزده درم الوسیاه وگل ختمی

هریک ده عدد وسپستان بیست عدد مغز خیار چنبر وترنجبین هریک ده درم
بعد از شربت آب کاشنی وشکنجبین ساده خورند یرقان اصفر صفراوی
فاحش بود که در لثه ودیده ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست
وحدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن پس طبیعت و
تلخی دهن بود ودر روز با خود واقع شود وعلاج آن سهلتر باشد آب
کاشنی بیست درم باده درم شکنجبین تناول کنند وخدا از شکر ومغز
بادام خورند وماهی تازه با سرکه واگر یرقان از سوداوی گرم باشد
که بعد از حادث شود علامت آن شدت عطش وسرعت نبض و
صفع قاروره ومیل آن بسودا بود وبدان زبد اصفر بود ورنگ ادرار
تیره باشد وطبیعت محبوس بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی
درم واجاص ده عدد وتمرهندی ورنجبین وبنات تناول کنند
وغذا جواب خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا
شیرخشت ورنجبین یا مطبوخ بلیله وبعد از نقیه تبرید مزاج کنند به
گردشیره تخم نورک وشکنجبین یا آب خیارکه وبا یکمثقال ورق
طباشیر نرم وغذا الوچه وتمرهندی ورنشک وبنوشانند و
مغز بادام واسفانج خورند واگر یرقان بسبب سوداوی المزاجی حادث بود
که مراره را حادث شود ومره صفرا بسیار جذب کند ودر وغلیان

پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و یبس باشد
و این نوع نفتاً حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض
شود و علامت ان نحافت بدن و خاریدن بدن و خشکی برازبود و
صفرا بقی و برازد دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد
و اگر برقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین
طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر باشد یا کرنیون جوان زهردار
یکمثقال قرص طباشیر نرم با اب انار بین شاول کنند یا مثقالی قرص
کافور با لعاب بنکوه و بهدانه با اب خیار کند و بخورند و غذا کشنیز
با روغن بادام بخورند و جگر بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز تر
یکپنج درم و کافور نیم دانک با کلاب تضمید کنند و برقان نیز
بسبب سده که میان طحال را معا حادث شود واقع می گردد و
این نوع تابع قولنج باشد اول علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیاء بارده کنند در یوزه غاف هریک مثقال و انیسون
دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین شاول کنند و اگر بسبب سده
باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد
که براز بهتر بیچ سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و استعمال
مفتحات مثل سکنجبین زوفا بی و اب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال

آن باشد **باب دوازدهم** در امراض طحال سوء امزاجی که طحال را عارض
گردد اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت بول
طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرة خاز دره و سواد براز
و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و
جلاب از تمرهندی و زنجبین و بنات خورند با قرص زرشک یا سکنجبین
بزوری و غذا زرشک یا تمرهندی یا الو چه یا بنوماش و مغز بادام
و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ اهلیله زرد و سیاه و بلیله و انجبین و سکنجبین
بزوری و این قرص معتدله رند و درمی و نیم زعفران نیم درم
ورق گل پنج درم طباشیر سه درم تخم کاشنی و تخم تورک از هریک
چهار درم کافور نیم دانک مجموع کوفته و بیخته با اب کاشنی بسرشند
و مثقالی با سکنجبین شاول کنند **سفوف** طباشیر ریوند پنج درهم
سنبل مصطکی خافث هریک درمی زرشک چهار درم بکوبند و بمثقال
شاول کنند و انجره و کبر بسر که ناضج باشد و تخم ترب و سپندان
شیطرج هریک سه درم در سرکه بجوشانند و خشک ان ترکنند و
بر طحال می نهند و یا ورق گوزپا آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر تب و تشنگی
سقوط باشد شیره تخم تورک با اب کاشنی یا اب خیار کند و با سکنجبین
شاول کنند و اگر سوداوی المزاج باشد و بود علامت آن سقوط اشتها و عدم

خشکی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم ریازیانه و تخم آن و زنیسون و گل
شاهتره کند بابت مثقال از هر یک الاصول ص پوست بیخ ریازیانه دو درم
بیخ کبر بیخ درم بیخ کرفس و بیخ اهلک هر یک سه درم سویزر طابقی ده درم
تخم خیارین بیخ درم کشوث و تخم کاشنی و ریازیانه و بیخ انگشت هر یک
سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صافی
کنند و با عسل بایشه بقوام آرند یا ان آب صافی کرده را عسل بایشه
بچاشنی نبند و بیاشامند و غذا نخود اب و شیره خشک و زنه
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند سنا بیله
سیاه هفت درم زاد فرخاف تخم کاشنی هر یک سه درم
و اوسیاه دو عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر پانزده
درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طبال را بورق تداب و
اگر بیخ کبر و اشنه و کز مجموع در سه کره جوشانیده شطیل کنند و اگر سوداوی
المزاج بایس بود علامت آن صلابت طحال و کافت و کمودت آن
و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بیخ انگشت و
بنفشه در دو باه تریک و نبات شاول کنند و غذا بنوماش و سفرباداج
و کدو با فروج فربه خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوداوی المزاج
رطب بود علامت آن تراکم بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت

عطش

عطش بود علاج آن سکنجبین نیمرسی و با الاصول مذکور تناول کنند و
غذا نخود اب با شیره خشک دانه و خلایه مشویله خورند و تلیین طبیعت
کنند بحب افتیمون و حب ایارجه اودرام طحال اگر درم طحال دموی بود
علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و حمله
و سواد وارد بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاشنی
و عناب و اجاص و بنات تناول کنند و غذا کشکاب با شیر و تلیین
طبیعت کنند بمطبوخ خوارکه و صندل و اقاقیا و شیاف ماءالشعیر
تر بر طحال طلا کنند و اگر درم صفراوی بود علامت آن حمی حاره و
عطش مفرط و رنگ چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که
با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و روباه
و قرهندی و نبات تناول کنند یا آب انار ترین با نبات و غذا جوبا
شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم
با سکنجبین ده مثقال و طحال را الصندل و ورک و کشنیز و ورق
تضمید کنند و اگر درم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم
طحال و بیاض لون و قاروره و نبض بود علاج آن جلابی از
روباه تریک و بیخ اهلک و ریازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود اب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا بیله رزده هر یک پنجدرم

تربد دو درم تخم کاشنی درازیانه و کرفس و بیخ انگشت و شکوفه کبر
و بابونه و کاوزبان هریک سه درم انجیر پنج عدد مویز طایفی پانزده عدد
شاه ترهٔ یکدسته خیار چنبر و ترنجبین هریک ده درم و بعد از شقیقه
قرص زرشک با سکنجبین بزوری شاول کند و اگر درم سودا وی بود علامت
ان تخافت وهزال بدن و صلابت طحال و خروج او از موضع خویش
و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود
علاج آن فصد باسلیق کند یا سلیم و تیمین طبیعت بجابا فتیمون یا
مطبوخ آن کند و غذا زیره باج با کبک و قرقرج خورند و بعد از شقیقه
سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند ص بیخ انگشت و بیخ کبر هریک ده
درم زراوند مدحرج تخم سپندان هریک سه درم عصاره هفت
درم بکوبند و سه درم اشنه بکوشانند و ادویه بدان بیرشند و
قرص سازند و بیکمثقال شاول کند و خردل و بیخ کبر و بورهٔ ارمنی و نطرون
بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و
کاغذی بمقدار درم بچشند و ادویه بدان بمالند و بر طحال نهند و اگر
درم طحال منفتح شود و منفجر گردد و بعده ریزد و بقی یا برازد و قع شود و در ان
شیر شتر با مدرات معتدله دهند و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود

علامت

علامت آن تمدد موضع طحال و برامدگی آن باشد و چون دست بر آن
نهند از انگشت بلغزد و باشد که بآن فرا قربود علاج آن مانند اصول
و سکنجبین بزوری و اب درازیانه با سکنجبین عصلی شاول کند
و نمک و سپوس و کاوزبان گرم کند و بر موضع طحال نهند سده طحال
حدوث آن بسبب فضلات غلیظه بود که در رحم شود علامت آن
ثقل طحال بود بی علامت درم علاج آن جلابی از درازیانه و نانخواه
رو باه تریک و انیسون و نبات شاول کند و سکنجبین بزوری و قرص
کبر مفیده بود و تخم کاشنی و کزنا مزاج هریک پنج درم و بیخ انگشت دو درم
و نیم بکوبند و سه درم از ان با سکنجبین بزوری شاول کند و باقی
معالجات سوء المزاج بجای آرند یرقان سود تغییر لون بدن باشد
بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده
حادث شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و وقت اشتها
و تخافت بدن و بطء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج
آن فصد اسلیم کند از جانب چپ و جلابی از بیخ کبک و تخم
بیخ کاشنی و نبات بکلقند شاول کنند و غذا زیره باج خورند
بعد از نضج سنا بیخ درم و پوست بیخ کاشنی سه درم شکر ده درم
بکوشانند و صافی کنند و بیخ مثقال معجون بنجاح در آن حل کرده شاول

کنند با بیله زرد و سیاه و کابلی هریک سه درم و افتیمون نیم درم و غاریقون
و بنفشج هریک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با گیرطل ما، ابجبن بسایند
و اگر امرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامات آن
قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن جلابی
از افتیمون و ورق کل و سکنجبین بزوری شامل کند و طحال را بورق
کل و فوفل و استنبتین و مقل و مصطکی تضمید کند باب سیزدهم در امراض
امعا از آن جمله قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج بواز شود
و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه می شود و فرق
بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای
خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی خلیطا باشد که با ثفل مخلوط شود
علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیشتر زود
حدوث قولنج بلغم بلزج باز پس درون آمده باشد علاج جلابی
از بابونه و رازیانه و افتیمون و تخم کرفس و کلنگبین شامل کند و بجوارشی
سفرجل مسهل تلیین کنند یا باین حب ایارجه فیقرا تریاق هریک درمی
و تخم الخطل و نمک هندی هریک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ
بکوشانند و دو درم بدان بسرشند و حب سازند و یا این حقنه
استعمال کنند سنا هفت درم انجره ده عدد خباب ده عدد سپستان

بیست عدد خشک شبت هریک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب
هریک کفی پر کف چغندر دسته روغن کنجد انجا نه هریک ده درم شکر
سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب ریحی باشد که در
امعا محتبس شده علامت آن تقدم نفخ و فراقرد شامل اشیاء
نفاخ و اثقال وجع بود علاج آن جلابی از بابونه و رازیانه و افتیمون و نانخواه و زیانه
و کلنگبین شامل کند و کوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند با تخم
کرفس و افتیمون و نانخواه هریک درمی چند بدستور دانگی و نیم بکوبند
و باب دوازدهم حب سازند و این شیاف استعمال کنند
حنظلی و بوره از منی هریک دو درم شحم الحنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود پاشیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و
شحم الحنظل و حنظلی هریک سه درم و سکنجبین درمی و نیم و مقل یکدرم
شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجره
ده عدد خباب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طایفی پانزده درم
خشک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سپوس هریک هفت
درم بجوشانند و صافی کنند و آب گاو و عسل و روغن زیت هریک
ده درم و بوره و نمک هریک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند
روغن سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هریک ده درم

تخم کرفس و سداب هریک پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید
در رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن
بماند و این روغن در شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در
موضع اصعاد واقع شود علامت آن تب و هیجان شدید و ضربان و غطش و
قی مرارسی و این قولنج تبدیر حادث شود علاج آن حقنه کنند و جلابی
از روباه ترنج و تخم کاشنی و ترنجبین شاول کنند با شراب بنفشه و
ترنجبین و غذا نخود ماش و مغز بادام خورند و یتلین باین مطبوخ کنند سنا
نیم درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی بر سیاوشان
روباه ترنج هریک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هریک پانزده درم
با این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هریک شش درم
جوینم گوشه و خطمی و سپوس هریک کفی ورق خبازی دو ورق شلغم
دسته خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین هریک مثقالی روغن بنفشه ده
درم و اگر با وجع حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه
سنا نیم درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیارکده و کدو و خبازی و شیره جو و لعاب تخم
هریک پانزده درم و روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم
استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا لزوال آب بکیلوس نشیمن

حادث

حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی خفیف یا برخاستن یا از جا
برداشتن حادث شود علاج او آنست که پای علیل بر ریسمانی بندند و
بالا کشند و ریسمان را تحریک می کنند تا امعا بموضع خود رود و جلابی
از روباه ترنج و بنفشه و رازیانه و بنات بدهند و غذا نخود آب با روغن
بنفشه و اگر باز جای خود نرود دیگدرم یا یکمثقال زنبق ناکشته فرو برند
و تره می کنند و شکم می مالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب اجتماع
ثفل و پیوست آن باشد علامت ان تقدم احتباس و شاول
مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هریک ده
مثقال شاول کنند و غذا نخود آب پرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار
درم و سپستان بیست عدد و بزرک و حلبه و حب ارش و هریک ده
درم و ترنجبین پانزده درم بجلاب بسازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از
بنفشه و روباه ترنج و تخم کاشنی و ترنجبین و بنات شاول کنند با
آب خیارکده و با شیره تخم تورک با ترنجبین و بدین حقنه یتلین کنند
بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی با بونه اکلیل الملک سپوس جوینم
گوشه لبلاب پرسیاوشان هریک هفت درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بزرک و روغن

بنفشه و خیار چنبر و ترنجبین هریک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و خذا
شیره کدم خرب و حبوبا رچرب خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب
خطمی و کشیرا مبالغه ایاوسس نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که
ثفل در امعاء علیا محتبس شده باشد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف
نبض و غش و اضطراب بود علاج او آنست که اولا قلونیا را روغن بادام
و چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و جوارش سفرجل مسهل یا
جوارش فلافلی یا شهرباران تا هفت روز و این حقنه استعمال کنند با بونه تخم
شبت تخم کرفس رازیانه حلبه هریک دو درم انجره ده عدد نشاسته پنج
جاوشیر هریک دو درم روغن زیت یا بیدانجیره ده درم شکر شش
وابکامه هریک پانزده درم بوره نمک هریک نیم درم و باید که در روز
غذا نخورند و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و
شبت و خیری در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و بابونه و شبت و کلیل الملک و حمام و خشک در
پیه انجره و سعتره و خودنه و رو باه تریک بخوشانند و در آن نشسته
شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و تخم الخطمی ترتیب کنند و
بکار دارند مغص وجعی بود که در امعا حادث شود و شکم می پیچد و آن
اگر بسبب ریح باشد علامت آن قرقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح

لیکن

تسکین حاصل شود علاج طلابی از انیسون و رازیانه و رو باه تریک و کلقند
تناول کنند یا دو درم کوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد
علاج آن کفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد در رازیانه و تخم کرفس و سداب
هریک سه درم و نانخواه و سفرجل هریک چهار درم و دشنه مثل مجموع بکوبند
و سه درم تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند
اگر بواسطه تناول اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعاء
تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آب انار و رین با نبات بیاشامند
با لعاب بیکوبه دانه برشربتی بیاشامند یا شیره تخم تورک دو نیم
درم طباشیر ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی
مالیخا باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و با برازر بلغم بیرون آید
علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم با بابین مطبوخ سنا پنج درم
بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاشنی رو باه تریک هریک سه درم غاریقون
ده عدد سپستان بیست عدد تربد دو درم خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
ده درم شکر سرخ ده درم ؛ اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا
متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت لصاق بود و موضع از درد
موضع مشتعل نشود علاج آن تلیین باشد بحقنهایی که در باب قولنج ذکر
رفت و شیفه معده کند بقی و کلقند و رازیانه تناول کنند و غذا بخودا

با شیره خشک دانه خوزنده و طفل و دو درچینی و زعفران و ستر و در آن کنند و بعد از
شقیقه جوارش کندر و مصطکی شاول کنند و آب سرد کمتر خورند دیدن
کرها که در امعا متولد شوند سبب طوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و بطول
تک متعفن شود و چون حرارت در و عمل کند گرم شود و این گرم اگر در
باشد حیات کوبند و در امعا دقاق متولد شود و علامت آن احساس
حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و برهم
سایدن دندان در خواب علاج آن چهار دو پیاپی رطلی شیر با
مثقال شکر شاول کنند غذا نخود آب با شیره خشک دانه و ستر و در چینی
خورند و روز پنجم در منه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربه و قسط مرو رنش یک
درمی و حب الیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند
اگر از ان بقیتی بماند و عمل تمام نکند آب کاهده مثقال با آب گرم بکوبند
و شیم الحنظل دانگی و نیم و فتیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف
سازند و بردارند و در آخر روز نرید کنند با شیره تمام خورند و از
شاول اغذیه غلیظه باز داشته احتراز کنند و اگر گرم همی باشد که آنرا
حب القرع گویند و او در امعا غلاظ متولد شود علامت آن صفرت
لون بود و خروج آن احیانا و هر چند چیزی خورد سیر نشود و علاج
آن در منه و برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی و نمک هندی دانگی و نیم نرید

یکدرم و شیم الحنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر بزنند و بیاشامند و از
بلبنیات و اغذیه لزجه احتراز کنند و اگر گرم ضعیف باشد شبیه بگرم
و پیره و سر که علامت آن حکه معده و غدقه آن بود علاج آن خضب کنند
باین ادویه با بونه و اکلیل الملک و درمنه و برنجاسف هر یک کوفی و ورق
سداب ورق شفتالو هر یک ده درم ورق چغندر و شبیه بکوفته
و صافی کنند و روغن مغز استه زرد الوی تلخ و ابگامه هر یک ده درم
و شیم الحنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و معده بروغن استه زرد الوی
تلخ چرب کنند و از بونه و نمک و زهره گاو و شیم الحنظل و استه آلو
شیافی سازند و بر دارند و اگر اطفال باین مرض حادث شود درمنه
بگشتال و بصر استوطی نیم درم بکوبند و با ب ورق شفتالو بر شاف
طلا کنند خر حرکتی است از معا مستقیم جهة دفع فضله و بیان آن
اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی باشد و سبب تر حرا کر
خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که معا مستقیم اید و دفعه د
علامت آن عرقت معده باشد و خروج این رطوبت علاج آن صوف
نشسته یا سوف کل ارمنی بیخ درم شاول کنند یا کل ارمنی بگشتال
بریان کرده با شیره تخم تورک بریان کرده شاول کنند و غذا کاورس
بریان کرده با شعر با دام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال

کنند صدف سوخته کل ارمنی اقاقیا کتیرا هریک سه درم کوفته بابآن الحل
یا باب تورک بیرشند و شیاف سازند و اگر بسبب نفخی خشک باشد
که دوا معا مجتمع شود خروج آن دشوار بود و موجب تزحر گردد علامات آن
تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن طلبین باشد بزرقات
شلغم بنفشه و حلمی و سپستان و خیارچنبر اگر بسبب سرمایی بود که معقد رسد
علاج آن همین معقد کنند بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه دشت و
رویاه ترنجبین و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر آجر گرم
نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال از سوء
هضم و دفع فضله سودی بود آنرا حبس نباید کرد مگر که بجد افراط رسد
موجب ضعف شود علاج پوست جوز با شهد و کلاب تناول کنند یا پوست جوز
و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر و
جو یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک و هوزه و انار
دانه و سماق خورند و اگر اسهال لزجی بود که معده را معا
نیز دعلامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرا براند
دفع معقد باشد علاج آن ده مثقال رب به یا یک مثقال قرص طباشیر
تناول کنند و یا نیم درم گل ارمنی یا رب سیب یا کشنیز بریان کرده و پوست
خشک و تخم خاص و خربوش می هریک شش درم و طباشیر سه درم انار

دانه

دانه بیان کرده پنجاه درم ورد رشک و سماق و بید و کنار و سپوس هریک
ده درم بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
با فراط بود معده را با گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و راسک و قاقله
یا سفوف سودا تقویت کنند و غذا سماق یا انار دانه و کبک و تیهو خورند و
اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز
بی صنع بود علاج آن حب الرشاد یا خرف سه درم بر سر جلابی نیم گرم
از نبات یا شاسته تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام
دفع شده است سفوف مقیئات پانج درم باب سوم تناول کنند و صمغ عربی
و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بر دفع باد ام چرب کنند
و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج و
عدس هریک کفی پوست انار و مورد و بلوط هریک ده درم نارون
کنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کافذ سوخته و اقاقیا و
گل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن بریزند و استعمال کنند بدفعات
و این قرص بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان
کرده کنار اقاقیا هریک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی
با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید باشد زیره کرمانی
در سرکه خیسانیده و انار دانه هریک پانزده درم دانه مورد سنبل

مصطکی کرویا خرنوب هریک ده درم انیسون تخم کرفس هریک هفت درم
بکوبند دوده درم ازان شاول کنند واگر اسهال سودا وی بود علامت آن
حرقت ولذع معده وخشکی دهان وکثرت اشتهای هضم تمام وقرار
ونقع بود ورنگ بیرنگ مایل بسود باشد علاج آن اول مثقیه معجونی قرص
کرد بجثه نرم وبجه انسان که مثقیه نام کرده باشند قرص طباشیر
کهربا وسنوف متعلبا ده وسنوف انار دوانه هرکدام که باشد شاول کنند
وبنکو وبارنگ وتخم ریحان وکل ارمنی وصمغ عربی وثاسته بیشاوه
بریان کنند وبکوبند وبیخ مثقال ازان با کلاب بخورند واز حموضات و
شیرینی احتراز کنند ومرغ وکبک وبیهو خورند وانار دانه کوفته ورد
نیز شاید اسهال سودی اگر بسبب انتفاخ عروق امعا بود اگر امعا دقاق بود علامت
او آنست که غلیظ بیرون آید وبعد ازان خون رقیق یا ریاح وقراقر
وزبد خارج شود واگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول
غلیظ با خون بیرون آید وبعد ازان بی خون وبیان علامت بواسیر باشد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد وقت مزاج ووقت مقتضی بود
فصد کنند وبنکو وبارنگ وتخم ریحان هریک مثقالی وصمغ عربی مثقال
بریان کنند وبروغن کل چرب کرده فرو برند وغذا کاورس مقشر با
شیر یا مغز بادام خورند وقرص طباشیر وقرص کهربا بیرمعنبر

بود وسنوف ثاسته بیخ مثقال بروغن کل چرب کنند وبخورند
اگر این اسهال سبب هیچ بود وهیچ آن نباشد که بواسطه اخلاط
حاده وحریفه که با معا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده
شود علامت آن تشنگی وپیچیدن شکم ووجع امعا بود علاج آن سنوف
ثاسته بارد وغن کل شاول کنند یا صمغ عربی وثاسته هریک دو
مثقال وطباشیر یکمثقال بریان کرده باشیر وارغ کرده بیاشامند
وغذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده با پیه بز وچربی گوشت
یا مغز بادام خورند واین جمله مسکه استعمال کنند برنج خیسانیده
جوینم کوفته دوزت هریک کفی بریان کنند ولسان الحمل وپوست خشخاش
وکلنار وزرده کل وگل خطمی وورق مورد هیچ باشند وصافی کنند و
صمغ عربی وثاسته بریان کرده وخون سیاوشان وکهربا هریک دو مثقال
بکوبند وزرده تخم مرغ بریان کرده وروغن کل با پیه بز حل کرده مجموع
باهم آمیخته بکار دارند دوسنطاریا اسهال کبدی باشد وآن خونی
صرف بود وسبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد بواسطه وقتی
دست وپای واقع شود یا صدیدی بود وسبب آن احتراق دم باشد
یا شپه پرده ی بود وسبب آن احتراق صفرا باشد یا دیسنطاریا که منکجر
شود یا قیحی بود یا غشائی بود شپه مثانه کوشت اما آنچه دموی صرف

باشد اگر تقدم امتلاء در جنباس خونی که سبلان آن معتاد بوده و باشد ظاهر
بود و باین علامات سیج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا
غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
باقراط نبوده و حبس بشیره تخم لوزک بریان کرده یا شراب صندل یا سیب
کنند یا مارشک بریان کرده و بنکو بریان کرده بروغن گل چرب کنند و
فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب
انجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند و
انار دانه یا زیره بابج یا خورده و کبد را بصندل و کلاب و آب و آب
سورد و طلا کنند اما اگر چه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست
که براز مخلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن بچیدن
شکم نباشد و چون معده خالی بود بیشتر باشد و علاج او آنست که حبس
کلی نکند و اشربه که مقوی باشد دهد و قبضی زیاده نباشد شامل
کند مثل شراب صندل و حماض و رب شبک و سیب و به و از لطیفات
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوداوی المزاج بجای می آرد تا
اخلاط بکلی دفع شود اما اگر قیحی و عفنی بود دلالت بر دیرسلگی
و علاج آن گفته شده است و رب اسهال معده می باشد و سبب
آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوداوی المزاج رطب که عارض او

شود

شود علامت آن قلت تشنگی و طعام در معده تغیر نپذیرد و هضم نکند
و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن مستحفن معده باشد بخوارشات
حاره و سفوف مقیئات و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه
با کبک و تیهو و زیره و کشنیز و در چینی خورند و اگر بسبب کثرت
رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان
بود علاج آن مقیئه معده کند قی و بعد از آن جوارشات مقوی معده
متناول کند مثل کوارش و کندر و بستها، قابض معده باشد و اگر بسبب
بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و
قوت و اقعاد را دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی یا بند خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد
و حرارت و هن محسوس شود و باشد که در قی نیز اثرات بود علاج
آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه متناول کند و غذا از ترک
دانار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و
طبیعت از آن دفع کند و غذا نیز متزلق گردد این را اسهال دماغی
گویند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن
محتبس گردد و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج
آن مقیئه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و سراب

خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و بایه که بهشت بار نخسبد و اگر
بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال
شیر و سفید و سهولت بدن وقت دم و زردی لون بود علاج آن
تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن حمل
معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا شاول زهری حار یا بواسطه
اورام واقع شود و علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج
شود بی لذع و وجع و مغص و آن را نتن و رایحه نباشد علاج آن
تضمید معده باشد بلغوا بض مقویه و مرق فروج فربه و حواشیر
نان سفید شاول کنند که حمل بر و بانه و استیار قابضه و مقویات معده
خورند و اگر اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی نزلیه باشد
بواسطه آن نقل و را محاکمت کند و زهری بیرون آید و علامت آن خروج
رطوبات بود و صفرت لون و نهال بدن علاج آن شاول اشیاء محتقنه
باشد مثل سویق مجوه و کنار و کیل و بهه و سیب و سفرجل مقیاتا مفید بود و
این سفوف نیز نافع الله سبیل مصطکی یک عدد هر یک درمی و نیم
بلوط بریان کرده سرانار رشته کرنا زک ده یک تخم خاشخاش خروب دانه بیرون کرده
موز طرائیث سماق کلنار هر یک پنج درم بکوبند و مقدار دو درم شاول
کنند و اگر سبب بره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون خذا

بدو رسد زوده دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند
و با براز صدیدی نمک باشد علاج قرص طباشیر است یا قرص کلنار
یا رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم و با رنگ و مرور تنگ
صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب در وضن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده با مغز بادام خورند
طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بگلاب
نیکو بسرشند و قرص سازند و یکمثقال شاول کنند و الله اعلم بالصواب

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود
علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت
نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب انار بن با نبات و
زرنجبین یا شیره تخم نورک با قرص طباشیر شاول کنند و تحت الکلاب
یا بنوشاش با اسفناج خورند و شراب خشخاش در بهاش عوزه
لعق کنند و صندل و کنار و سماق هر یک دو درم و کاوزبان و
طباشیر و تخم حماض و کشنیز و کل خیرو و کل ارمنی هر یک سه درم
تخم کاهو و تخم نورک هر یک هفت درم بکوبند و با آب کاهو و
نورک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب عوزه
یا شیره سه تخم بخورند و صندل و کلاب بر کلیه طلا کنند و اگر

سودا مزاج باره باشد علامت آن قلت عطش و یاس و غلظ قاروره
و ضعف شهوت باه بود علاج آن کلقند و رازیانه و کوارش کوتی
تناول کند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و کبوتر و خلفل و در چینی خورند
و در روغن خشخاش و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و با چل و فندق و
خشخاش با شکر خورند و زرد چوبه جات و خواکه با رده احتراز کنند [لورام]

کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب
و تشنگی و التهاب و صداع و بی خوابی و وجع کلیه بود علاج آن قرص
با سیلق کنند و حلابی از عناب و تخم کاشنی و رو با تریک و بات
تناول کند و غذا جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند و
شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بنکوویه دانه و موضع کلیه را نطول
و مغاث و شیاف ماهیثا و کاشنی و آب رو با تریک تضمید نمایند
یا آب کاشنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و گلاب و سوم
صافی با هم چاپیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن
وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و
تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرک بجوشانند و همچنان کرم بر کلیه نهند
و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد کبوتر و خیار
چنبر آب پیاز و قیقی کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم

گردد زده با بول پروین آید شیره سه تخم با شراب خشخاش با شراب
عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده متعادی شود مغز سه تخم و کدو هر یک
ده درم و خشخاش و شاسته و ضمع عربی و تخم خیارین هر یک دو درم
و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از این باده درم شراب خشخاش شاول
کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود آن ثقل موضع کلیه و تب قطع
بی شدة و وجع بود شیه بقولنج باشد و فرق بدان کند که خصه در این
مرض منفید نیفتد بلکه زیاد کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از تخم خیارین
و تخم کاشنی و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا بنوماش و مغز
بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مبطوخ سنا پنج درم تخم
کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق کل و بانگو و بنفشه و نیلوفر هر یک
سه درم پنج مهک چهار درم ترنجبین دو درم بیوزطایقی ده درم خیارین
صد و سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
همچنین با سنا پنج درم و پنج مهک چهار درم و بانگو و تخم کاشنی
و رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون
خیار چنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از شفته شبت و بابونه
هر یک چهار درم و بزرک و حلبه هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خیارین
هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مثقل

با آب کرم حل کنند و با مغز ساق گاو و په بط بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصاة و قروح بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل و علامات حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و ناخواه در پزه شاول کنند و روغن قسط و زیتی در موضع کلیه بمالند **اورام مثانه** اگر دموی و صفراوی بود علامت آن با وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لیب و سواد لسان و زیادت بود باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن مضمضه با سلیق کند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و خیار و شکر و تربخبین شاول کند و غذا کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و خیازی و خطمی و پوست خشخاش بکوبند و بر آن نشینند و بر عانه میز نند و ثقل آن برانجا می نهند و صندل و رو باه ترک و بنفشه و گل کنج با آب بسان افروذ ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم و تخم کدو و بنفشه هر یک پنج درم و گاو تورک سه درم تخم خطمی و خیازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از ان با شراب بنفشه و خشخاش شاول کند و ورق کنجد تر بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج شود شراب بنفشه با لعاب بنگ

ستة دراهم او ۶ دراهم بجای بیاشند بایه

یا به و تصحیح

بگوزند

بگوزند و غذا بنوشاسش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خیازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم بنت بجوشانند و در آن نشینند **وجع مثانه** بسبب قروح یا حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب سوء المزاجی گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و لیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم تورک یا اب خیار کند و با نبات شاول کنند و در روغن بنفشه در آن بمالند و در اجلیل چکانند **و** اگر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از شاول اطعمه و اشربه بارده یا علامات سرماخوش شود جلابی از انیسون و ناخواه و تخم کهک و نبات شاول کند و نخود را با شیره خشک دانه و زیره و فلفل و در رحبی جوزند و در روغن زرچبن و زیتی و قسط تضمید عانه و تقطیر با جلیل کنند **و** اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و ثقل نباشد علاج ان ما، الاصول با روغن سپند انجر شاول کنند و مثانه را با اب و فوذنه و بنفشه و روغنهای گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دمیله بود و علامت آن وجع و خروج دم و مدة و منی بول باشد و فرق میانه قرحه کلیه و قرحه مثانه بوضع وجع کنند و در قرحه کلیه مسلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوری که از کلیه آید سبز بود و از آن مثانه سفید باشد علاج آن

او را بدهد و یک مثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه با خشخاش شاول
کند و غذا بنوشاند و بخواب با مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود با
العسل با مرور شک شاول کند و اگر طبیعت محتبن باشد جلابی از رو با
تربک و لعاب هر یک پنج درم و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم و مغز
خیار چنبر پانزده درم بهاشا منده و نشاسته چهار درم و کشراو صمغ
عربی و بزرگ هر یک دو درم و کل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال با دو
درم ازان با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر پر چند
و تخم خیاره و دو درم نشاسته یک مثقال سبستان کرفس هر یک پنج مثقال
بکوبند و دو درم ازان شاول کند و در قرحه مثانه شیاف انیسون بندند
و در اجلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و ازجماع احتراز نمایند
جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید
و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب
خشخاش شاول کند با عناب ده عدد بنفشه پنج درم و بنات ده درم
بکوشانند و با لعاب بیکو و به دانه بهاشا منده و غذا بنوشانند
مغز بادام یا حریره از شیره سپوس و بنات و روغن بادام خورند
و در جرب کلیه قی و قصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه
لعاب به دانه در شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کند حرقت مثانه

اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود کهنه شده و اگر بسبب حدت بول
بود علامت آن حرارت مزاج و مادت صفراویه و تشنگی باشد
علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم نورک و شیره
سه تخم شاول کند و غذا جواب بارد و روغن بادام با بنوشانند بارد و
بنفشه و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم
تخم خطمی و خیاری هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم و کشرا
یک درم بکوبند و سه درم ازان با آب خیار کدو یا شیره تخم
نورک شاول کند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف
بادشاور اجلیل چکانند حصاة و رمل که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب
خلطی نیز بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند و بمرور زمان
منجمد گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصاة متولد شود
و الا رمل تولد کند و حصاة کلیه اکثر سببین را حادث شود و حصاة
سخیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد
مسربول و بیاض در وقت آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد
و اضاء بول و خروج رمل و سورش بود و رملی که از کلیه آید سرخ
بود و زرد و اگر از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض
آنست که بهر دو جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و تخم کهک و بنات

شاول کنند یا شیره سه تخم بابنات یا دارزیانه و رازیانه و رازیانه و رازیانه
وه درم شیره سه تخم وده درم بنات بخورند و نفاخ الخوذاب و شیره خشک
دانه با کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه
قدا تخورند و استعمال ریاضت معتدله و احتمانی کردن مفید بود
واز میوها انگور سفید و خربزه شاید خوردن و اگر ادرین تب هر دو یا یکی
نشود بدین مطبوخ تیقین کنند ℞ سنا مجده و خشک بابونه خاشا
هریک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خیارزی و رازیانه هریک سه درم تخم
کاشنی و بنفشه و تخم هلک هریک چهار درم عناب وده عدد سپستان
بیست عدد انجیر پانزده عدد برسیاوشان پنجدرم ترنجبین و خیار
چنبر از هریک وه درم و قطن را بروغن شبت و بابونه و خشک
بمالند و روغن تلب و روغن خشک در اجلیل چکانند و بابونه
و حلبه و شبت و خشک در اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خشکدانه
نیم کوفته و برسیاوشان و خطمی و بنفشه بپوشانند و دران نشینند
و اگر این علت مستحکم شود ادویه که مفتت بود حصاة را استعمال کنند
ادویهٔ مفیدهٔ مفتت بیخ کاکنج وه درم خبیثانا جدبیدستر بنجبل و از فلفل
عقارب سوخته هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شستا
دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود

صفت آن

صفت آن سه تخم وخشخاش هریک وه درم وتخم شلغم وتخم کرفس ودارزیانه
وانیسون هریک سه درم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین سادج
یا بزورشی شاول کنند یا معجون حجرالیهود یکمثقال با شیره سه تخم شاول کنند و
موضع را بروغن بابونه وخشک در روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب
بیخ کبر و بیخ کرفس وزراوند مدحرج و سعد و سلیخه هریک وه درم نیم
کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند با
باتش نرم بجوشانند پس صافی کنند وده عدد عقرب زنده بگیرند و دران
اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر
حصاة در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرفس
وانیسون و نبات شاول کنند و قطرا سالیون و فلفل سفید و سیاه
هریک سه درم و رکنجبل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هریک
چهار درم و جندبیدستر و قفاع الاذخر و حب بلسان هریک دو درم بکوبند و
بعسل بسرشند و یکدرم شاول کنند و از اده به مفتته عقرب سوخته و خایش
خشک کرده و زجاج مسحق و اسقولوفندریون باشد و کنجشکی هست که آنرا بربان
اطاعوله بلطوس گویند و آن مرغیست که دنبال دراز دارد و چون نشسته باشد
بزمین می زند و آنرا ابوالفضل و صفراعون نیز می گویند و آنرا آنچه وخلم بخورند
درین مرض مفید است و گویند اگر بچه که آنرا چهار سال بود در آن زمان

انکور زنگ میگیرد و بگسلند و اول خون او در خرخون او بگدازند که ریخته شود و میان ان
نگاه دارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و را از غبار نگاه دارند
و سخی کنند و قدری از ان با آب کرفس بیاشامند مفید بود
و اگر حصاه او در مجری قضیب باشد و بیرون نیاید باید شکاف دهن در حصاه
مثانه او به قوه استعمال کند و در رمل حقیقی با دو به قوه نباشد **جوذم**
اگر در مثانه خون بسته شود علامت ان غشی و کرب و درد تا اطراف بود
علاج ان کنجشن فصلی و زنهره سکنجبات تناول کنند و جگر خرخشک کرده و
پنیر مایه خرکوش و برنجاسف نیز مفید بود و چوب کرچوب انجیر کبود را
و اب ان در اجلیل چکانند یا بخورد و سداب بجاشانند و اب ان در
اجلیل چکانند **احتباس و حصر بول** اگر سبب ورم یا حصاه باشد علاج
ان گفته شد و اگر سبب خلطی زرج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت ان تقدم تناول اطعمه غلیظه زرجه و ثقل موضع بود و یا بول اخلاط
خام بیرون آید علاج ان جلابی از انیسون و تخم کاشنی و تخم کرفس و نبات
تناول کنند یا رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و ناخواه هریک نیم
درم بکوبند و سه درم از ان تناول کنند و در ابین قطع مثانه بروغن بابونه
و خیری بمالند و کاه باشد که حصر بول بسبب صفرای رقیق بود که در مجاری بول
فرود آید و علامت ان عرقت مجاری بول و صفره بول باشد علاج ان

لعاب بنکوده درم و روغن بنفشه نیم درم بر سر شبزنده از نبات بیاشامند
و از مدرات احتراز کنند و غذا بشوربا ماش با اسفاناج و روغن بادام تناول
از شیره سپوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول
بود و عسر بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و پشت
با شکر تناول کنند و شیره تخم ترک و سه تخم و مدرات نیز مفید باشد
کند **حصی المثانه** سبب ان بول بی اداده بیرون آید علاج
ان بهر بامداد یکمثقال کوارش کبده یا طریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و غلها
که در آن قوابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و
شاهسپرم وجب الآس و شاه دانه متساوی بکوبند و مثقالی از ان
بر سر غذا تناول کنند و کندر وجب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هریک
سه درم و سعد پنج درم و بلوط در سرکه خیسانده چهار درم بکوبند و بعسل
سرشته سه درم مثقالی از ان تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کل کاکنج مفید باشد
و از اب سرد احتراز باید کرد **و** کسی که بول در فراش کند فوذنج
فرزل وجب الرشاد هریک سه درم و کندر یکدرم بکوبند و بعسل سرشته
و مثقالی تناول کنند و از قوا که خصوص فربزه و خیار احتراز کنند و خنجره
خود را بسوزانند و بسایند و دوا کی تا دو دانگ با اب فاتر بخورند و کندر
و بلوط هریک ده درم و سعد و خولنجان سیاه و شان و قرفه و خولنجان

در اسهال هریک پنج درم بکوبند و بعسل سرشند و قرص سازند و سه درم شاول کنند
و اگر شهدانه بریان کنند و بکوبند و در میان عسل ریزند و اچانا خورند مصیبه بود
و پیلس علت یونانی و طلاب باشد و آن چنان بود که دایما تشنه باشد
و چون آب بیاشامد بانگ زنانی بی تغیر و قع شود و سبب آن ضعف کلیه
یا التهاب مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد
کند و چون ضعیف بود قوت امساک و تحلل آتش نباشد و لابزال جذب کند
و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامت
ان تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن قرص
طباشیر قرص کافور با رب سیب و رب به و سراب زرشک و پیاس
شاول کنند و غذا نرشک و عوزه و نارده و نه خورند و خلن را لعقد ل و کلاب
و آب کاسنی طلا کنند و اگر بیضه یک شب در سرکه خیسانند و بخورند ناجع
بود و گاه بود که دیابیطس سبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن
عدم علامت حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن شقیه بدین باشد
بقی و حقنهای نرم و شاول شروه و بطوس و معاجین حاره و تدهین قطنا
برو و غسلهای گرم تقطیر بول حالتی بود که میان عسر و استرسال بود و سبب
ان اختلاط بول با شد با اخلاط حاده علامت آن صعوبت بول و حرقت
آن و علامات غلبه مرار بود علاج آن تخم خیارین با شیره تخم تورک

با نبات شاول کنند یا لعاب بنکوو به دانه دو درم ورو غن بادام
پنج درم با شیر تنی از نبات و قرص سپید با شامند و غذا بنو باشش
با مغز بادام با کدو یا فروج خورند و مغز تخم کدو و سه تخم خیارین و خطمی
هریک سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ و آلو و کشنیز هریک دو درم بکوبند
و سه درم از ان بشیره تخم تورک یا با آب خیار کدو شاول کنند و اگر با
مرض بسبب ضعف با سکه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک
آید و در احراق و صبغ نباشد علاج ان اطریفل شاول کنند و غذا
نخود اب با شیره خشک و زنه خورند و با نخجیر و بیز و خوز مثقل کنند و
حب الرشاد و فودنج و کندر هریک پنج درم و مغز خوزده درم و سعد سه درم
بکوبند و بعسل بسرشند و یکمثقال بخورند بول دم اگر بسبب انفتاح عرق
بود اندک اندک آید و اگر از شقاق عرقی بود نعتبتا بسیار آید و خون
صرف تازه بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه یا شاول او و یه عرقیه با سبب
حادث شود علاج آن فصد با سیلتی کنند و قرص کهربا و کل ارمنی و صمغ
عربی هریک مثقالی با شراب سیب شاول کنند یا عنکبوت و صمغ عربی و بار
و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده فرو برند
و غذا سماق با نبو باشش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از شاول
اطعمه حریصه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه

و برگ و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کشنیز او صمغ عربی و کلنار
و تخم توتک هریک ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و
باب سماق بسرشند و قرص سازند و مشقالی شاول کنند با کلنار و نبذ و
گل ارمنی و گل قرسی هریک سه درم و کهربا یکدرم و نیم و تخم خیار و تخم
توتک کشنیز اش سته هریک چهار درم باب لسان الحمل شاول کنند و
اگر بسبب تاکل عرقی باشد علامت ان وجع شدید بود و بول اندک
اندک آید و با آن تشنی باشد و علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه

باب نزدهم در امراض اعضا شامل **ورم انثیین** اگر ورم حار
باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمره لون و ورم و حرارت
و التهاب و تشنگی و صفرة قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از غناب و اجاص هریک ده عدد نبات و تر بخمین هریک ده
درم شاول کنند و غذا جو با بنومانش و مغز بادام خورند و ورد و بید مس
و با قلا و اب کشنیز و ورد با و تر بک و کاشنی و طلخب بورم بندند
و خرقه بسرکه و گلاب تر می کنند و به ان می بندند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند با شراب بنفشه و تر بخمین و مغز خیار چنبر هریک ده مثقال
و چون مرض منحط شود با بونه و اکلیل الملک و تخم شبت و تمام
بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت ان

قاروره و پاض لون و ورم فور خاوه آن بود علاج آن جلابی از ریاتیه
و بنج مهک و کلنکبین باشد شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در و
تربد و امثال باشد باقی کنند بطبیخ شبت و بنج مهک و تخم خربزه
ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلی و کندر و روغن بابونه
ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
ورم و پاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بانکو و ترنجبین
و بنج مهک و کلقند شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و جب
آن کنند و نخود و لبلاب و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و باب کرنب
ضماد سازند و پیه مرغ و لبلاب و مغز ساق کاو در روغن زرد
و مقل با هم بگدازند و در آن بمالند **عظم و صغر انثیین** گاه باشد
کز حجیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان
بزرگ شود علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ
نشود مثل گل ارمنی و سرکه و برزالیسنج و شوکران و حرزه سرب و
آب کشنیز و حرزه سنگ آسیا و سنگ استره و اگر حصیه کوچک
شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و اب سنگ و استعمال
ادهان و ادویه مسخنه باشد **اورام قضیب** علامات و علاج آن
همچو علامات و علاج ورم انثیین است و انچه مخصوص به او باشد

درم حارعدس وکفنار دورق کل وبوست انار در روغن کل ضماد کنند ودرم
بارد بابونه واکلیل الملک وخطمی واسنه خرما در روغن بابونه قرص
وخصیه انچه ظری باشد صبر ومرداسنگ وتوتیا وشاذنه وکلنار
مس سوخته واقلیمیا فقه برهم وضماد ودر بکار دارند وانچه گشنه باشد
گذرد وکاغذ سوخته وبوست چوب سرو سوخته ومر استعمال کنند واگر زمان
شود قلد فیون وادویه اکاله نهند تا انچه متعفن شود زایل شود ولعجار ان
مرهمهای ملحمه نهند حکه خصیه وقضیب سبب ماده حاده باشد که بران
حوالی ریزد وبواسطه عرق نیز باشد علاج اوانست که عضو را باب گرم
بشویند وسفیده تخم مرغ در روغن طلا کنند یا سرکه وکافور وآب گرفش
ومایثا طلا کنند واگر ساکن نشود ارسال علق کنند وادویه جوب استعمال
کنند ولعضه وا سهال مثقیه کنند سده مجری قضیب اگر سبب بثره باشد
که در ان مجری حادث شود علامت ان عرقت ومسر خروج بول بود
علاج ان قضیب باسیلق کنند وشیره تخم تورک با نبات پاشند
وشیافها پنبه در روغن کل در اجلیل چکانند واگر سبب خلط غلیظ
باشد که در مجری باشد علامت ان عسر بول باشد وعرقت ودر
نباشد وبا بول اخلاط غلیظه بیرون آید وعلاج ان شامل مدرات
باشد اعوجاج قضیب سبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علا

آن نرک ریاضت وشامل اغذیه چنده الکیموس واستعمال لطوفات واد
که در تشنج مستعمل است واگر از به لبط ومرغ ومغز ساق گاو دوم وگیسو
لعاب خطمی در انتینج در روغن بنفشه موم روغن سازند وبدان مالند
نافع خواهد بود نقصان باه اگر سبب استرخا الت باشد علاج
ان مر روز جلابی از ریاضه وکلقند شامل کند وغذا نخود اب وشیره
حنک دانه خورند وبجب صبر وبارزه ثفیه کنند ودر روغن قسط وجزری فوزنج
در عضو بمالند واگر سبب تقدم استفراغ وتحلیل مفرط بود مر زور شیخی
ارنبت وعرق کل وکافور بان وتودری سرخ وسفید شامل کنند وغذا نخود اب
بگوشت بره وبک ودنبه وهریسه از گوشت بره وبلط خورند وجلابی از قند
وش سته شامل کنند واگر سبب ضعف بدن باشد علامت ان نخافت
بدن ورقت منی بود علاج ان شراب سیب وکافور بان با عرق ا
شامل کنند وگوشت بره ومرغ وبک وقلیه کرز وشلغم وپیاز با توابل
شامل کنند وحمام معتدل وریاضت معتدله وشراب ریحانی مفید بود
وترک جماع ورعایت کنند واگر سبب قلت منی باشد علامت
ان نخافت وپوست بدن وقلت منی بود علاج ان آن هریسه وگوشتها
فربه ونارچیل وشکر وقلایا وحلاوی از مغز سته ومغز بادام وفشه
وفستق ودبن وفسطا از مغز بادام وجوز شامل کنند ومعجون لبوب و

معجون فلاسفه خورنده و این معجون نیز مفید بود **من** مقشر تخم شاهتره
هریک سه درم شقاقل مغز پسته دانه با قلا هریک هفت درم تخم گزر تخم شلغم
و ترب هلیون هریک پنج درم تخم پیازده درم بکوبند و بعسل بسرشند و
دو درم ازان بشاول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامات آن
برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن کلقند و کلنگبین و شراب
با کشوفد بخیسل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی شاول کنند و غذا نخود با
انیسون و گربا و زعفران بود و در چغنی خورنده این معجون شاول کنند لان
الحصایر تخم گزر و شلغم و جرجیر و تودری سنج و سپند هریک پنج درم
فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کلنجک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
دو درم یا دو مثقال شاول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد
علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم تورک
و سکنجبین و شراب لیمو و صندل شاول کنند و دوغ کاو و شیر زن
نیز مفید بود و غذا رز شک و لیمو و انار و خوره خورند و اگر بسبب رطوبت
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و پاش و غلظ فاژوره شد
علاج آن جلابی از تخم گزر و تخم شلغم هریک سه درم و کلنگبین ده
درم شاول کنند و غذا قلایا مشویله خورند و فلفل و دارفلفل و بخسل هریک
سه درم مویز مهکن پنج درم و تخم پیاز و لیمون هریک چهار درم تخم

سپند دو درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند یا جاب ازلم
وجب فلفل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مشقانی
شاول کنند و اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که منی ترک کرده
باشد اودیه با هیه شاول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم
مرغ و ماهی تازه و قلایا کرز و پیاز و کنگر خورند و قضیب را روغن نارد بین
بمالند یا فلفل و حلیت و خدبه بستر هریک نیم درم مسک و زنگی مغز
پسته دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن بن تازه پنج درم
در ناوون لب بسته تا نیک بهم برآمیخته شود و در قطن و حاصره بمالند
و نظر در تناقد حیوانات مهیج این معنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود
این حقنه استعمال کنند نر رک حلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده
هریک پنج درم بکوبند و کندم نیم کوفته هریک پانزده درم بشب بسلق
جرجیر هریک کفی تخم پیازده و لیمون هریک سه درم انجیره عدد سوزنی
ده درم بجوشانند در روغن جوزه و کنجد و شیر تازه هریک دو رطل
بر سر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود
و علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج بتقویت
قلب باشد و شراب حاض و لیمو و صندل و شبت با کلاب
و عرق کاو و نان و مفرحات مقدار واجب و اگر بسبب ضعف معده یا کبد باشد

تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر سبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت
اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن شاول ادویه با هیه نفاخه
مثل تخود و شلغم و کرزه بیار و انکوزه و انجره و جرجیر و بن و فشتق بود
و کوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر سبب حرارت و یبوست
مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و قلت منی و بطوء
انزال باشد علاج آن هر روز یک طل شیر باده درم ترنجبین و
ده درم شکر پاشند و غذا گوشت بره و برغاله باکده و اسفاناج
خورند و روغن بنفشه و کدو و قثاء و قطن مالند و این خصه استعمال
کنند گوشت سرها چه برغاله چه بره و دماغ و بیضه و سپوس هر یک
ده درم بکوشانند و صافی کنند و روغن گاو و به مرغ و بط هر یک
درم بر سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر سبب ضعف قوه باشد
باشد یا بواسطه برودت رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود
فی الحال باید بهر وقت آید علاج آن شراب بانگبین و کلقند شاول کنند و نخود
با گبک و کبوتر و گنجشک خورند و بیخ و زعفران با زیره و دارچینی و اطریفل
کبیر و معجونات حاره شاول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و
مجان و عانه بمالند و اگر سبب حدت منی باشد علامت آن حدت
لذع منی بود در حالت خروج علاج آن شیره تخم خرفه و سنجبین و

شراب حامض و صندل و آب خیار که و شاول کنند و ازدیاد دو به حاره اجتناب
نمایند و در منی و مذی اگر منی با احتلام و غیران بسیار دفع شود اگر سبب
کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج
آن قبض باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب
خوزه و زرشک و رباس شاول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب
کاهو و کشنیز و خرفه و عرق کل و سیب بر روغن بنفشه و کدو با هم تمام
و در قطن می مالند و اگر سبب ضعف کلیه باشد علامت آن
ضعف سوء المزاج کلیه باشد علاج آن شراب به ده مثقال کلنار
و کل ارمنی هر یک سه درم شاول کنند و غذا خوره و سماق و در
خورند و کل ارمنی و ماقیا و طرائیث بکوبند و با کلاب بر قطن طلا
کنند و سیب و به و سیب و انار ترش شاول کنند و تخم کاهو و خیار
و خسک هر یک سه درم سعد و شه و انیسون هر یک دو درم و کلنار
و ورق کل هر یک ده درم بکوبند و سه درم از آن با سه برابر شاول
کنند کثرت شهوت از فرط شهوت جماع و کثرت بر قوت مجامعت و قلت
ضعف از آن سبب کثرت منی و استلاء بدن باشد و این معنی از آن
علامت که اگر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند در آن
تقلیل کنند اول فصد باید کرد و هر روز شیره تخم خرفه با سنجبین و شراب

خورده شاول کنند و قوع قوا کرد و آب خورده نیز مفید بود و غذا سکباج دلیمو
عدس خورند و کاهو و خیار و ماست دوغ و بقل مفید بود و قطعه سرب
موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کاهو و کلاب و صندل
کلیه طلا کنند و تخم خربزک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند
و باب سداب بسرشند و صندل و مرمر از آن باب رسانس یا آماسش
یا وجع شاول کنند و کاه باشد که بواسطه بثره کرده و او عیه و مجاری منجما
حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاده واقع گردد و اقراطی از شهوة یابد
آیه و علامت او آنست که هر چند جماع کند شهوت زیاده شود و بعد از جماع
المی احساس کند علاج آن شراب عناب و بنفشه شاول کند و غذا شهاب
و شیره منفرادام خورند با خوره و بلیمن طبیت بمطبوخ بنفشه یا لقوع
یا شیر خشت و زنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن
شدت لغوظ و تقدم شاول منفخات بود و علاج آن شاول ادویه باشد
که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و فنجنگ و انیسون و شاه زیره
خورده دارچین و فواکه اشتراز کنند غدیوها آن باشد که در خارج جماع
عارض شود و آن بسبب استرخا اعصاب و تکاسل روح بود و پیش از آن
را حادث شود که شوقی عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط ایشان را از آن
باشد علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را برخا عرض کنند و مخالط

نکند

نکند بجماع مشغول گردد و کنار و کل ارمنی و اقاقیا و دانه سماق و هریک سه درم
و صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کتیرا هریک دو درم بکوبند
باب بیب بسرشند و قرص سازند و یکمثقال از آن با شراب سیب یا
شاول می کنند و کنار و برگ و گل ارمنی بکوبند و با آب بسرشند
بسرشند و شیاف سازند و بردارند عشق عبارت از آن باشد که
بواسطه اشتیاق غشاء باطن صفاق یا اتساع مجرمین کرازبالای انثیین است
جسمی نفوذ کند بکیس انثیین فرود آید یا در خانه مجتمع شود و این جسم
ناقد اگر امعاء ثرب باشد آنرا قیلدی گویند و آن بتدریج حادث
شود و باز کشتن آن بزحمت باشد و باران فرقه بود و ثرب را آفرقه
و علاج او آنست که پشت بار خشید و دست بران نهند باز کرده و یا در آب
گرم نشینند و مصطکی و غرزوت و کندر و جوز سرو و اقاقیا و کنار و
مرو صبر و اهل حصف و اسراس و صمغ را آورده کرمانج و مازو و مجموع
یا بعضی بکوبند و باب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند و
سه روز بگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر شاول کنند و غذا
قلیا متوله مطبخه خورند و از خموضات و لبنیات و بقولات و جماع
و دویدن و حرکت عنیفه و استلاء حذاب نمایند و اگر رطوبت مایی
نازل شده باشد آنرا اماره گویند و قرد نیز گویند علامت او آنست

کما بیش المس و رقیق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک اندک آید و این نوع قطع
مزاجت کند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و
بعد ازان موضع شق را دوا کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر
شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت و بلوط و آرد جو و باقلا
و فلفل و حب الغار و ریزه و سرکین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد
سازند با حب الغار و فلفل و بوره از هر یک سه درم سرکین کبوتر ده درم
و کمون یکدرم شق و دو درم رفت یکدرم ثبت دو درم با موم و روغن زیت
مرهم سازند و بمالند و کوارش کمونی و کندر شاول کنند و جلابی از تخم
مهک و رازیانه و بادیان و کلنجبین باشامند و رازیانه و شاه بلوط طاهر
سه درم و سعد و سنبل هر یک دو درم تخم گزر و شلغم هر یک دو درم کوفته و
بیخته با دوچندان شد بامیزند و سه مثقال شاول کنند و اگر سبب ریح باشد
علامت آن قراقرلود و چون دست بر آن نهند رود باز کرده و علاج آن هم زود
جلابی از تخم کرفس و رازیانه و بادیان و کلنجبین شاول کنند و گوشت گرگ
و کبوتر صحرایی و کنجشک با زیره و دارچینی خورند جوارش کمون و سنجد نیز
شاول کنند و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کزر و کندر و کزر یا و رازیانه
و بادیان هر یک سه درم زیره چهار درم فرنجمشک دو درم بکوبند و شش درم
ازان شاول کنند و تخم سداب و خوزنه و فوج و مرزنجوش و شبث در نجاف

در تمس ضماد سازند و روغن نرجس و قسط و مازو بین و شبث و بابونه و خیری
می مالند و از اشیاء نفاخ احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظه
بزیر دو خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قرد لحمی خوانند علاج ان همچو علاج ورم
صلب باشد **باب هفتم** در امراض رحم اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس
طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت آن
ورم حار و حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و
بذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و غناب در نخستین شاول کنند و غذا خواب
بشیره خشخاش یا بنوماش و منقر با دام خورند و ناف و زمار به اورد جو و باقلا
و حصرم و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با شیر در روغن بنفشه و گلاب
طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکوبه و بدانه و روغن بنفشه و گلاب و
آب روباه تر یک حقنه کنند و بابونه و خطمی و بزرک و اکلیل الملک در روباه
تر یک را بجوشانند و در آن نشینند و رحانه و قطن می زنند تا ماده تحلیل رود
و اگر وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع می شود از انکاه استعمال
منضجات می باید کرد و چون منفجر شود شیره سه تخم و شیره تخم لوز کی با
نبات شاول کند و رحم را بلعاب بزرک و مسل حقنه کند و اگر ورم صلب سوداوی
بود علامت آن ثقل و صلابت خانه بود علاج آن هر روز جلابی از تخم مهک

ه ازریانه وکاوزبان ج بالسکو وبنباب باکل قشد شاول کنند وبعد از تنقیه کنند بطبوخ ج
افتیمون یاجب آن ج عانه وحنظل رابروغن خطمی وشبت وزبق وفروع عالیه
وپه بزوپه لبط ومغز بسباسق کاو وروغن یاسمین وچنبری باهم بپاینزند
میمالند وبرهم باسلیقون یاواغلیون یاروغن کل سرخ بگدازند ودرم
چکانند سرطان رحم کثر بعد از زنا ورام عاده حادث شود بواسطه انکه بکلی پاک
نشده باشد وعلامت آن فربان ج ورج وصلابت بود وباشد که از ان
رطوبات منتنه آید وعلاج آن مشکل باشد اما تیکن ورج باید کرد بدانکه نام
وشبت وبابونه واکلیل الملک وخبازی وورق کرنب وسلق وحلبه ورزک
بجوشانند ودران نشینند ودر اینیج وجب انقار وبزرک وبنفشه وتخم کرنب
مربک دودرم وبابونه واکلیل الملک وخطمی مربک چهار درم بکوبند وبارد
سوسن بپامیزند وبر موضع نهند وتیقین طبیت کنند باین مطبوخ شاهی
پرسیاوشان هریک نعنع ودرم تخم خطمی وتخم کاشنی مربک سه درم بنفشه
نیلوفر وورق کل مربک چهار درم غناب ده عدد سپستان پنج عدد انجیر
پانزده عدد خیار خیرو تخمین مربک پانزده درم واگر متقرح شود جلابی
از غناب ده عدد وانجیر ده عدد وسپستان پنج عدد وخیار خیرده درم
روغن بادام پنج درم بپاشامند وبشیاف اسپغول وشیر زنان
وافیون رحم راحقنه کنند فتوح رحم علامت آن ورج شدید ومزبان وفرو

دم بود وباشد که با ان تب وتشنگی باشد علاج آن قصد باسلیق کنند وسرا نبنفشه
وغناب شاول کنند وغذا بنوشاش با مغز بادام واسفاناج خورند وپوست انار
وجوب سرو وشب یمانی وورق کل بکوبند وباب مورد بسرشند و
استعمال کنند واگر انچه از رحم بیرون آید سیاه ومنتن بود حلابی از
تخم کاشنی وغناب وپرسیاوشان وبنبات شاول کنند وغذا بنوشاش
وتخود با مغز بادام خورند وشیره جوچهل درم وروغن بنفشه وعسل
هریک دودرم ومرهم باسلیقون نیم درم باهم بپامیزند ورحم را بدان
حقنه کنند یا از العسل وارد حلبه وعدس وکرسنه استعمال کنند واگر انچه
بیرون آید سفید وبی منی بود شراب بنفشه وزنجبین شاول کنند وورق
کل سرخ وبنفشه مربک دودرم بجوشانند ونیم درم مرهم باسلیقون
ودران حل کرده رحم را حقنه کنند واگر انچه متقرح شود شیره بنه
لحم بود شراب به وسیب باگلاب شاول کنند وغذا سماق یا انار دانه
خورند وارد برنج وعدس وپوست انار وکلنار وکرمانج وحنب و
بلوط ودانه سورد باهم بپایند وبارد روغن کل استعمال کنند واگر بده
از رحم بشانه ریزد شراب بنفشه وشراب خشخاش باشیره بنه تخم
شاول کنند واگر سیال مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به شاول
کنند واگر ورج رحم بغایت باشد مرد اسنگ باب کاشنی بپایند

او بارد وغن گل بقدر حاجت استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیره خشخاش بکار دارند

مشقاق رحم سبب سوء مزاج است که در حالت ولادت حادث شود یا سبب
شدة وجع طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت خفقه بجان
ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنحو باشد
و شیره منفرباد ام خورند و پیه مرغ و پیه بط و منفز کاو هریک پنج درم وروغن
بنفشه ده درم وزفت و موم هریک سه درم مرهم سازند و استعمال
کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بر وارند **قاطع رحم**
از خلطی سوداوی حادث شود و آن را بحس ملمس یابصر دریابند و از آن
رطوبتی شبیه بروی دم آید و علاج آن مثقبه بدن باشد از سودا
مذهبین بروغن بزرجس و سوسن و زعفران و مرداسنگ و اقلیمیا قبض
و روغن بزرد و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع
کرد **کوه رحم** عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت
کند شوق زیاده بود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد که در آن
موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار بن تازه
نباتات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و روغن گاو نیز
مناسب بود و مثقبه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ خواکه کنند و تخم
خیارشنبر و تخم کاهو و خشخاش پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و

درم اوان با آب انار بریزند یا آب سیب و به بر آتش تناول کنند **تنگ رحم**
سبب سوء المزاج بارد یابس که رحم را حادث شود و غذایی
که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود و علامت آن ورم عانه
و صلابت و وجع و مدة بود علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و
انیسون و کل قفنه تناول کنند یا عوارشی کمونی مثقالی یا سبحر نیم مثقال
با آب نانخواه بخورند و بوره و زیره و مقل هریک سه درم دانچرده
صد کوبند و با شیر بز بر عانه طلا کنند و روغن مثلث و بابونه یا بنه
و سیب و بریجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مر بر نجوش و تخم
و سداب بجوشانند و در آن نشینند **احتباس طمث** اگر بسبب ورم
رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب با فراط بود
علاج آن تقویت قلب و معده کنند بریوبات و مفرحات و اغذیه کثیر
الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظت دم بود یا خلط
یا بروتی که مجاری عروق را تنگ کرده اند علامت آن بیاض لون
و بطوء نبض و غلظت قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کل قفنه تناول کنند یا ریواس و شان
و مرتک طرامشیع هریک سه درم و نبات ده درم و بریجاسف و تخم

کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بکوبند
و در آن نشینند و بپیاسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز بویا و دارچینی
و فقاح او خر بلجوز سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب ثلث شود
پس در کیسه کنند و کرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و
مشک طلا شیح و قسط و یونه و اسارون و حماما و حرمل و حبه سرخ
سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هریک دو درم بکوبند و مشک دو
حبه در روغن زنبق بگدازند و او و یه را به ان بیامیزند و لصوف پاره
بر دارند و اگر احتباس طمث بواسطه قربی بود که بجاری مشک کرده باشد
باید قصد حاقن کنند و استعمال ریاضت نمایند و سکنجبین و سکباج
شاول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و مبعه یا بسه و عود و جاوشیر و اطریفل
و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر کرسی یا علک بطم و جاوشیر و مقل
و شاهنیزد تخور سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلا
عروق بود علامت ان سمن و استلاء بدن بود و از کثرت سیلان
طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر او آنست
که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق
کنند یا حاقن و مجمره بر زیر بستان نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا
و یکمثقال کل ارمنی با ده مثقال رب به شاول کنند یا صمغ عربی و بابونه

و تخم شاهسفرم هریک مثقالی و کلفار و کل ارمنی هریک نیم مثقال
بروغن کل چرب کنند و فرو برند و نخند، سماق یا انار دانه خورند و اقاقیا
و کندر و دم الاخوین و کزمانج و مازو و راسک و کاغذ سوخته مثل
بسایند و باب سورد بسرشند و لصوف پاره بردارند و اگر بسبب
رقت و حدت دم باشد علامت ان تشنگی و صفرت لون و سبب
و خفت نفس و سرعت خروج آن بود علاج آن یکمثقال صمغ عربی و
یکمثقال کل ارمنی با شراب سیب شاول کنند یا قرص کهربا و رب به
با کل ارمنی و صمغ عربی هریک مثقالی یا شیره تخم تورک بریان کرده
شاول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او
آن باشد که خون بسیار اید و با ان اندک وجعی بود علاج آن قرص کافور
و کل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به شاول کنند و کندر و
سیر و اقاقیا و دم الاخوین و کل ارمنی بسایند و باب سورد و شاخ گاو کوهی و
پشم و کاغذ و استه خرما و شاهبلوط و ملک مجموع سوخته با کهربا و
اقاقیا و دم الاخوین و کل ارمنی بسایند و با اب لسان الحمل
بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را
ضعیف کند علامت کثرت بزاق و کمی و قلت عطش و بیاض لون

وکسل وتهیج رودی وحض بود علاج آن جلابی از بنج مهک وبانگو ودارچینی
وبنات شاول کند وغذا نخود اب با گبک وتیهو وزیره ودارچینی خورند
وشقیقه بجب ایاره وایاره جالینوس بکنند یا ستانج درم وبانگو
دانه یانه مریک سه درم وشکر ده درم بکوشانند وبنج مثقال معجون
خیار چنبر دران حل کرده بیاشامند وبعد از شقیقه حاجات کرده
وقت استعمال کند وسرمه وکهاز وبنگار مریک سه درم وطین محتوم وزیره
کرمانی مریک نیم درم بکوبند وباب سماق بسرشند وبردارند واگر
بسبب غلبه سودا بود کربو استطان آن فوقات عروق گشاده گردد وعلامت
آن تخافت بدن وتشنگی دهن وزبان وغلظت قاروره وسوداوی
بود علاج آن شرابات بانگو وشراب کاوزبان باآب کرم بیاشامند
یا جلابی از بانگو وبنج مهک وگاوزبان وبنات شاول کند وغذا نخود اب
باشیره منقا بادام خورند وبعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون
ومعجون بنجاح کند وبعد از شقیقه استعمال حاجات کنند سیلان اب
از رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن
صفرة لون وضعف بود وان رطوبات بنوبه آید علاج آن شراب خیل
ولیمو وسیب وبه شاول کنند وقلیا، متوسط ومرغ خورند ومعجون مفرح
وجوارشاب کرم شاول کند واگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شود

استرخاء بطون آن کند باکه بنه نوبه ان ملوث کنند ودر اقتاب نهند تا
خشک شود ومعلوم کردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علامت
آن حمرة لون مستفرغ وحرارت وتشنگی وغلظه قاروره باشد علاج
ان حقنه صافی باباسلینی کنند وقرصهای حالبه شاول کنند وخرنوب و
جفت وبلوط وماز وی سوخته بکوبند وباب سورد آمیخته بردارند واگر
صفرا غالب باشد علامت آن صفرة لون مستفرغ وتشنگی
بوده باشد که آنرا دقتی نیز نبود علاج ان آب انار بن باشکر وتخم بنجکشت
وبلیلج مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله وفواکه بکند وبعد ازان حاجات
استعمال کند واگر سودا غالب بود علامت آن غلظه وسوداوی بودن لون
علاج آن جلابی از بانگو وگاوزبان وتخم کاشنی وبنات شاول کند
غذا نخود اب باشیره خرنوب وانه خورند وشقیقه بمطبوخ افتیمون ومعجون
بنجاح کند وبعد از شقیقه صمغ عربی چهار درم بریان کنند وباب آنرا
بخورند وغذا سماق باگبک وتیهو خورند وخون سیاوشان وسماق
مغسول قدم الاخوین وگیاه ولبلاب وشب یمانی وکهاز وتخم توتک
وگل ارمنی بکوبند وسه درم ازان باآب سماق یا لسان الحمل یا آن
کنند وقشور کنار وپوست انار وزیره مساوی بکوبند وباآب مورد
بسرشند وبرقطن وبعانه کنند عقرة وعسر جبل زنی که آبستن نگردد

اگر سبب بروده قوی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و بواسطه
آن منی بر رحم واصل نشود که منجمد کرده و ازرا استعداد قبول صورت نباشد
علامت آن قلت و عدم جمع دم طمث و دیر و دیر آمدن و لون صاحبش سفید
بود و نبض او صلب و معالجات علاج آن هر روز جلابی از زرباینه و
بانگوه شاول کنند غذا نخود آب و شیر و خاک دانه و بعد از تنقیه
بجب صبر و حب اباره کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق غاریقون
و مثروذیطوس و معجونات و جوارشات گرم شاول کنند و قلابا بشوطه و
اطعمه که در آن قوابل باشد خورند و روغن بنفشه و ناردین در قطن و
تامه بمالند و استعمال قرنجات کنند فرزجه زعفران و عود و خب بابونه
و سماق هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از ظهر بصوف بردارند
چند روز متوالی الفجه خرکوش زهره های دو بگ و شیر با الفجه فرکوش
و سرگین او با عنصل بکوبند و با عسل بسرشند و بردارند و بعد از استعمال
فرنجه اگر مجامعت اتفاق افتد احتباس کرده و اگر مقارب سبب ابراج
گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و غلظت و سواد حیض بود و بسیاری موی زیار
علاج شیره تخم نرگ با سکنجبین یا نبات شاول کنند و غذا نخود آب
و زیره با بوج بگوشت مرغ و بزغاله خورند و سپستبط و مرغ آبی و ماکیان

بگذارند و صمغ بطم در آن حل کنند و بردارند و اگر سبب پستی منفرط باشد
علامت آن نهزال بدن و قلت منی و پهوست فرج بود علاج آن شراب
بنفشه و خشخاشش با عرق کل و پسته و بنکو و بارشنگ شاول کنند غذا آب
گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین
بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر سبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق
منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی
از بانگو و زرباینه و کلقند شاول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد تنقیه
بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هریک نیم درم بکوبند
و هر روز بده درم از آن رحم را حقنه کنند و سپستبط با بیه و سماق
و مغز تخم خربزه بسایند و با روغن ناردین بردارند و مشک و سنبل
و حضی الثعلب و نشاره عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت
بکنند باندک زمانی بهمان حالت بماند تا منی در رحم قرار گیرد
و چون جدا شوند زنان را برهم فشارند و زنی که بغایت فربه بود
بیبات راکع با او مجامعت کند تا ایستن شود و علامات منی گرم
شوداین بود که سفید و مزاج و براق بود و عکس بران نشیند و بوی
آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامت جبل آنست که بعد از جماع
منی بیرون نیاید و زن بمیان ناف و فرج وجعی احساس کند و از

جماع متنفر شود و از جماع الم یابد و انزالش نشود و حیض منقطع گردد
و تپیدن و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع دوام و خفقان و تاریکی
چشم و شهوه فاسده او را عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند عسل
آتش نزده با آب باران بخورند اگر بچیدن شکم حادث شود دلیل
استسقی بود و سیر بردارند اگر طعم و بوی او را زود هن بشنود استسقا
نباشد و زنی که مبتلا استسقا باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر
و اشتهای او صحیح باشد و در طرف راست ثقلی یابد و پستان
راست بزرگ شود کثرت استسقا اگر زن استسقا شود امانکه نزاید
و اشت و منقطع شود و ان اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عنیفه و ضربه و منقطع از آن محترز باید بود و اگر آن اسباب داخلی
باشد اگر رطوبتی باشد که از خارج قم رحم کند علامت آن استسقا
رطوبت بود از رحم و تبیح اجفان و کرث برودق علاج آن شرابهای نکو
دهد، الاصول و شراب بزوری شاول کنند و قلایا بتوبله و برنج نرم نخور
یا و از چیزی خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحبها و
ایارجات تنقیه کنند دو درم اسفیدباج و مسک و سنجبر نیا شاول کنند و زرنباد و دو
هریک دو درم و لولو و کهربا و عود هریک سه درم داشته و سنبل الطیب
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی شاول کنند و جند بیدستر

درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و سنتر و انجدان و خولنجان هریک
درمی بکوبند و مثقالی از ان میخورند و رحم را بخالیه و حلوق و روغن زنبق چرب
کنند و اگر استسقا بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه
و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه نفاخه بود علاج
آن جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین شاول کنند یا ماء الاصول
و نقاخ نخواب با شیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و ورق
و حلیتش و جند بیدستر و مارزه و طباشیر هریک درمی و زنجبیل ده درم و
مسک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی شاول کنند و قطن و عانه و فتیل
بروغن خیری و زنبق و نارویین چرب کنند و شکم را بان چهل خورند و اگر استسقا
بسبب لاغری بود چنانکه از غذا او چیزی زاید نماند که غذا جنین شود علاج
ان شاول اغذیه سمنه بود مثل سرسبه و عصیده و روغن کاو و شکر و تهین
بروغن بنفشه بادام کنند و بعد از غذا استحمام بخیه بود و اگر بسبب احتباس
طمث بود و زیادت آن غذا جنین می شود و چون محتبس باشد غذا او نشود
و منقطع شود علاج ان استفراغ مدرات بود غیر ادویه اگر بسبب فربهی
زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از
مسک طرامشیع و پرسیاوشان و نبات شاول کنند و شکم و پشت بروغن
بنفشه و سپستان و بابونه و بنفرسای کاو چرب کنند و با بونه و شبت و

مزبور بخوشانند و اکلیل الملک بجوشانند و بجه بدهند بشرب و کنجد بشویند و
شو نیز غلطه آرند و چون غلطه خوابه آمدن بینی و دهن بگیرند تا قوت مدوده
و چنین بیرون آید و سم اب و اشتر و خر دود کند و اگر بسبب هوای سرد
یا برودتی بود که موجب تکاثف تم رحم گردد بحمام گرم بنشاند و بر اب شستک
نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود روغن بنفشه و صندلین و کلاب در شکم
و ثبت بمالند و اب انار بن با نیز بچین بیاشامند و اگر متقاطیس در دست
چپ گیرد یا بسید راست بندد اسان بزاید و گویند اگر چهار مثقال
پوست خار خیز بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس مشیمه و بچه
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون اید تا موجب هلاک
حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شود و نفس او متواتر بود علاجش آنست که جلابی از مشک طراشیر
در سیاوشان و اهیل هریک سه درم و تخم خرفه و خودنه هریک دو درم
و بنات ده مثقال شاول کنند یا قنه و جاوشیر رجند بدستور و زهر
گاو دست وی بگویند و بکدرم ازان با اب گرم بیاشامند و عطسه از بند بینی
و شو نیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و اهیل و زنباوند و ورنس و
عرق بگویند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم الحنظل و قسط و
خشک هریک سه درم و مرکدیم بگویند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و

خانه طلا کنند یا مرد جاوشیر و سکبینج مساوی بگویند و حب سازند و
درم از ان فرو برند و پوست نار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین نپرد
بیرون نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره و پاره کرد
و این عمل خطرناک بود احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم
کرفس و رازیانه و بسباوشان و مشک طراشیر و نبات شاول کنند
و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است و چه
علتی بود شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن
سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کند بسبب انصباب مادهٔ
باریاح غلیظه و فرق میان آن و حمل ان کنند که پیش از وقت حرکت
جنین حرکتی محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر
بود و با استعفا طبلی نیز شبیه شود و فرق بدان کنند که در وسواس خلق
و خبث نفس باشد و علامات استعفا نباشد علاج هر روزه جلابی از
رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و کلقند شاول کنند و ما
الاصول مداومت نمایند نسوف شحم کرفس دوده درم زیره در سرکه خیسانیده
دوده درم مازو کوفته در بخسیل و انیسون هریک چهار درم بگویند و با مثل
آن قند بیامیزند و دو درم با سه درم شاول کنند و غذا زیره با ماج
و کوفته با توابل خورند اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و بیهوشی

ان اورم شده بسبب آنکه منی او را وعیه خویش مجتمع شود و بگندیدن رو به تحلیل کرده
و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود
و این علت بدور و نوبه باشد و اکثر زمان غربه را حادث شود و علامت آن
صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و ثقاوت نبض
باشد و علیله احساس بخاری کند که از خانه مرتفع شود علاج آن در وقت
حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و کف نمکین باشد و کباب بر دوی
او زنند و صیحه در گوش او افکنند و اشیاء طیبه از او دور دارند و چرهای نشستن
مثل نفط و کندش و قنه و جفت بید ستر و سیر و پیاز بیویانند و عنبر و مشک و
روغن بابونه و سپستان بمالند و هر روز چلابی از بالنگوی و بابونه
و بنفشه و کلقند شاول کنند و غذا لخوداب با شیرهٔ خشخاش که او را خورند و طبیب
را آشنا و شکر نرم سازند و چون نضج ظاهر شود ابارهٔ فیقرا و تربد و صبر بقوطری
هر یک یک درم و جب السرو و غاریقون و مصطکی هر یک نیم درم و شحم الحنظل
و منتل و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته باب رازیانه بسرشند و حب سازند
و فرو برند و بپارهٔ ماء جبنها شفیه تا مه کنند و بعد از شفیه شروع و بطوس و ماء الاصول
شاول کنند و از بقول و خواکه و اطعمهٔ بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند
و بعسل آمیخته بعضو مبرور زنند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و نرگس بوشانند
برگ کاسنی و خرفه و شبیث و ورق خبز بخوشانند و در آن نشینند و ناف را

بروغن نرگس و خام تر بهین کنند و اگر با آن اختباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن
بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و شحم کرفس و رازیانه و ابهیون هر یک سه درم
و شحم خام و برزک هر یک دو درم بکوشانند و با روغن شبت و بابونه هر یک
شش درم چاپیزند و درم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از زرنیخ
تعرفی در کنند باب چهارم در امراض معقده و اسیر زیادتی بود که در افواه
فروج معقده حادث شود و آن یا مشابه ثولول بود و آنرا ثولولی گویند یا
شبیه بامکور سنج بود و آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود و آنرا توتی
گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد
و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق و یا صافن باشد و اگر
خون از بواسیر نیاید منضجات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب بیارد و منتل
قدری روغن استه زده او و شقتا لوا استعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن شود و بتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر با سیلان دم لین طبیعت
باشد قرص کهربا و رب سیب شاول کنند و غذا سماق یا انار و دانه‌ها
مرغ یا کبک خورند و جب لبد و کهربا و صمغ سوخته و کل ارمنی هر یک دو
درم و پیله سیاه و آمله هر یک پنج درم و شحم کنند تا سه درم بکوبند
و دو درم منتل با ب کنند تا شسته حل کنند و دو به بدان بسرشند و حب
سازند و سه درم از آن بخورند آخر طرائیث کلفا بجفت بلوطا پیله سیاه

بکیله آنقدر هریک پنجدرم دانه بود و دو درم بکوبند و مقل پنجدرم بیاب ورق سرو حل
کنند و او دیه بران بسرشند و دو درم شامل کنند و اطریفل صغیر و اطریفل
مقل مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و
خیازی و تخم شبت بکوبند و روغن گل و بنفشه بسرشند و بر موضع نهند یا ورق
کرنب بکوبانند تا مهرا شود و با روغن گل و سپیده تخم مرغ و طلوچی
ایفون بهم می سایند تا بیجو مرهمی شود و استعمال کنند اگر خواهند که
خشک شود لوبیا اندوجت و بلوط و جو سرو و کندر کوفته مجموع یک یک
روز به آب انگور بجوشانند و در ناون بسایند و بر موضع نهند و بعقل و
کندر و راتینج و حرمل و مخ گرگ بکوبند و اگر بورق سرو و سرب و بنجال و مر
و شحم الحنظل و پوست مازو و مقل و پیاز و وه کنند پژمرده کرده و بهترین
علاج نواسیر آنست که قطع کنند یا داروئی چون شافیون و دیگ بر دیگ
نهند تا منقطع شود و بعد ازان پیه بط و پیه مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو
و گوسفند بشستر و روغن بنفشه و کثیرا و خطمی کوفته باهم آمیخته مرهم سازند
و استعمال کنند اورام معده اگر وری چون خیر او نواسیر معده را حادث شود
علامت ان تب و عرق موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد کنند و
بمناب و اجاص و بنفشه بجلاب سازند و غذا بنوشاند و جوشانیده شعیر و شعرم
خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و ره با و ترنجبین بآب بکوشانند و صافی کرده با

روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سپیده تخم مرغ و روغن گل
و طلوچی ایفون باهم بسرشند و بکار دارند یا سپیدان بیخ درم و کندر
درمی و نیم و اقلیمیا قضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم
و استعمال کنند و اگر مزمن شود مرهم و اخلیون بنهند اصور فروجی چنین
باشد که در طرف مقعد مستقیم حادث شود و از ان صدید آید و اگر غیر
نافذ بود بشکافند تا انچه در و باشد بیرون آید و دم الاخوین و سعتر
و شب یمانی و کلنار هریک چهار درم و صبر و کندر و غرز روت هریک
سه درم و زنجار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند
اگر نافذ نبود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از ان استعمال
کنند شقاق مقعد بسبب پوستی مغرطا یا کندشتن ثقل یا بس بود علاج
آن شراب بنفشه و ترنجبین بآب کرم چاشنی منه و غذا بنوشاند با
کدو و اسفناج خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شاذنه و مرهم
مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بلوط و مغز ساق گاو با روغن بنفشه
بیامیزند و بکار دارند و اگر با شقاق وجع و التهاب باشد اسپیدان
رصاص یکدرم کافور دانگی بسپیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب برگ
تربک و کاشنی و ترک و خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کثیرا و روغن بنفشه
مرهم سازند و بنهند و اگر از ان خون بسیار آید علاجات دم بکار دارند

اسهال خاشر آنست که ریح و غلیظ بی ارادت بیرون آید و حدوث او
بسبب قطع یا خشک یا قطع بواسیر بود علاج پذیر باشد و اگر بسبب اشتر خاصره
عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلابی از بانگوور زرشک و نبات
شامل نمایند و غذا انگوداب با شیره خشک دانه بگوزنه و قطن بروغن
قسط و زنجبیل بمالند و شاهسفرم و ورق خار و تخم ترب بکوبند و دران
نشینند و معالجات استعمال کنند **برد مقعد** اگر مقعد بسبب اشتر خاصره
شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست برو نهند باز کرده و علاج
او آنست که جوز بهره و اقاقیا و جفت و بلوط هاز و بکوبند و دران نشینند
و مقعد با آب سرد و با آب لسان الحمل آلوده کنند و جوز بهره و اقاقیا
و مازو و قشور کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق
خورند و از لبنیات و حمام احتراز کنند و اگر بسبب ورم باشد علاج
آن گفته شد **باب نوزدهم** در امراض پشت **حدبه** اگر فقره از فقرات
پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و
اگر بداخل آنرا قعس گویند و اگر بجانبی مایل شود آنرا التوا گویند و سبب
آن ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغط فقره را
از موضع خود زایل گرداند و علامت آن تب دایم و وجع شدید و تشنگی
و تشنگی و قاروره نازی و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و

جلابی از عناب و روباه ترنجبین و نبات شامل کنند و غذا انگوداب
خورند و تلبین طبیعت کنند به این مطبوخ بستانند فوفل و بنفشه و بنفشه
تخم کاشنی تخم خیار تخم هریک سه درم روباه ترنجبین هریک پنج درم ترنجبین
نیم کوفته یکدرم خیار چنبر و ترنجبین هریک پانزده درم و چون وجع ساکن
شود و ورم زایل گردد کنجد مقشر سه درم ورق مزرنجوش پنج درم
بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و به مرغ و بط
و مغز ساق گاو هریک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند
و فقرات بروغن قسط و نارد دین بمالند **ریاح افرسه** همین علت باشد که
بسبب ریحی غلیظ حادث گردد و علامت او آنست که با دوب و تشنگی
نباشد و بعد از وجع پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلابی از
انیسون و رازیانه و تخم هلک و کلنگبین شامل کنند و غذا انگوداب با
شیره خشک دانه و زیره و دار چینی خورند و تلبین طبیعت بمطبوخ
سورنجان کنند یا باین حب سورنجان و زیره هریک مثقالی صبر اسقوطری
و دارچینی حب الیل غاریقون انیسون هریک نیم درم مقل مصطکی هریک
دانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد
صفت آن ما، الاصول تخم رازیانه تخم هلک هریک بیست درم تخم کرفس
کرفس تخم غافث هریک ده درم تخم کرفس و رازیانه و شبت و انیسون

شدید

میکس نیم درم در چهل رطل آب بجوشانند تا بنیمی آید پس صافی کنند و با صل الصوام
از نه دانه درم از آن مداومت نمایند و پشت و مرزنجوش و تمام و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت بیمار زنند و روغن خروع
و دهنات بالنه تا مدت چهل چهار درم و خشک ده درم بجوشانند و روغن
شیره بروزنند چنانچه آب برده و روغن بماند آن روغن در پشت
می مالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را برقی باز
بموضع خود برند و قسط و کبریت و سنبل و مر و کرنب و سلیخه مساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند **وجع فخذ** در پشت اکثر از کثرت بلغم و برودت
مزاج باشد علامت آن بیاض لون و قاروره و لبطه و نبض و علامات
غلبه بلغم بود و لبعه از خواب و امتلا شاول فواکه و بقول باروده اشته او کنند
و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از انیسون و بیخ کلک
و کلنکبین شاول کنند و غذا نخواب و شیره خشک و انه خورند و بعد از
نضج مبطوخ سورنجان و جب آن و جب صبر ثقیه کنند و بقی عادت کنند
و از شاول فواکه و امتلا اجتناب نمایند و روغن قسط و
خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا بنجوشش شاول کنند و اگر وجع
لعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال تره و حمام معتدل
و تمهین بروغن بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن

کشنده و کاهو باشد که در پشت بسبب استیلاء عروق او بود علامات
آن همه لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن
فصد باسلیق باشد و شاول جلابی از خیار و کدو و بادرنجبویه و ترنجبین
با آب انار و ترنجبین با تمر هندی یا بنبات و غذا بنخودش با شیره بادام
و استفاج خورند و در مواضع باردره ساکن شوند **باب پنجم** در وجع
تعرق و مفاصل **وجع الورک** علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود و پشت
پیکان و حالان و پای استادگان را حادث شود علامت آن ظهور
رگها باشد که گرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از رو باه ترنجبین و خیار و بنبات و خیار و بیخ کلک خورند و غذا بخودش
و سفرجل با دام خورند و بعد از نضج شقیه بمبطوخ افتیمون و جب آن کنند و
بعد از شقیه این عروق را فصد کنند و برقی بمالند تا باریک شود و از ای
بران به پیچند و محکم به بندند و از غذا غلیظ اجتناب نمایند و
پای را بریاضت نفرمایند **وجع الفیل** آن باشد که ساق و قدم
بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن
مادهٔ سوداوی بود که بساق و قدم بزرد و علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود علاج فصد باسلیق کنند و در حقیقه و وثوبت
قی کنند و یقین طبیت بمبطوخ افتیمون و جب آن کنند یا باین جب فیطرون

باریک شحم الحنظل هریک دانگی و نیم زنجبه مثقالی مقل کثیرا مصطکی هریک دانگی
بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از شش ساعت قصد مابض کنند
کنند و بعد ده و آرد شبلم و خاکستر کرنب با آب زیر بر ساق طلا کنند و بساق
تا زانو بعصابه محکم ببندند و از غذیه غلیظ و کثرت مشی و آویختن پا احتراز
نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن حلقت دهان باشد
بی حرارت و کمودت علاج ان جلابی از تخم خبک و رازیانه و کلقند تناول
نمایند و غذا نخود اب بشیره خشک دانه خورند و بعد از نضج شقیقه بحب صبر
و حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول
کنند و خلخل و زنجبیل و کندر هریک سه درم و قرد ماه کرویا هریک چهار
درم بکوبند و با مثل آن عسل پیما میزند و دو مثقال یا سه مثقال می خورند
و صبر و کندر و اقاقیا و مرو تخم اسبست بکوبند و بسرکه بسرشند و بپاها
طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند عرق الب
وجعی بود که از مفصل درک ابتدا کند و از جانب وحشی قدم تزول
کند و تا انگشتهای پا رسد علاج آن هر روز جلابی از انیسون
و تخم کرفس و رازیانه و تخم خبک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود اب با
بشیره خشک دانه خورند و بعد از نضج شقیقه بمطبوخ افتیمون سورنجان
و حب آن و حب صبر کنند و بعد از شقیقه مزرنجوش و بابونه و ورق

و اکلیل الملک هریک ده درم و تخم سپندان پنجدرم بکوبند و بقدر پنجدرم آب
حل کنند و دو دو به ان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت
و قطر یون و تخم کرفس و خاشا و سعتر و جعده قوقی بجوشانند و در آن
نشینند و در حمام بر آن می ریزند و با تخم کرفس و خمام و فودنه و عاقرقرحا
هریک ده درم و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هریک پنج درم و بونه
ارسی و قسط و حب الرشاد هریک دو درم بکوبند و زفت دو درم
بروغن زیت بگدازند و دو دو به ان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت
نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند خبک سپوس خشکیده
سداب شبت با بونه سداب هریک هفت درم قطر یون با یک
درم بوست پنج کبر پنج درم حلبه و بزرک هریک چهار درم زیره سه درم
خیار چنبر با نزده درم بوره نیم درم آب کامه ده روغن زیت یا سوسن
هریک ده درم و از معالجه این مرض طول نشوند و بحقنه و مسهل و قی
مکرر شقیقه کنند و بروغن قسط و ناردین و خیری تدهین کنند و اگر منتهای
شود داغ کنند مفاصل و تقرس اما مفاصل الما باشد که مفصلهای دست
پای را حادث شود و تقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب بود و
سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این
ماده رود بتحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ باشد و علامات

ماده دموی وجع دمزبان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج فصد کنداب
مخالف و جلابی از عناب و رو باه ترنجبین و تخم کاسنی و بنات شامل
کنند و غذا نخود با شیره منقز بادام خورند و اگر تب باشد جواب
و عناب و موضع وجع را بصندل و کلاب و لعاب بنکو و سرکه و آب
کشنیز و آب کاشنی و آب بستان افروز و تورک و بوت خشخاش
طلا کنند و تیلمین کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم ورق گل پنج درم رو باه
ترنجبین و بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی تخم خیارزی و خطمی هریک سه درم
سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هریک هفت درم مغز خیارچنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل
تخم لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و
برف بر آن ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس
صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و
صفره قاروره بود علاج آن بسکنجبین و آب کرم قی کنند و جلاب
از تخم کاشنی و بنفشه و عناب و بنات شامل کنند یا اب انار و
یا تمرهندی با بنات و ترنجبین و تیلمین طبیت بمطبوخ فواکه یا قرص
بنفشه یا این مطبوخ کنند سنا هفت درم بنفشه شاه ترہ تخم کاشنی
هریک پنجدرم عناب ده عدد سپستان و آلوی کیل هریک پنج عدد

تمرهندی

تمرهندی و ترنجبین هریک ده درم خیارچنبر پانزده درم و استعمال صاحب
باره کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و
بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و بایه که با وجع استعداد کنند و اخلاط
غلیظ بضماد نیفتد استعمال نکنند و در ان مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن
شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو و با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظت و
بیاض قاروره و قلت وجع بود و بمسخنات تسکین باید علاج آن مرهم
جلابی آرد از بابونه و بیخ مهک و انیسون و کلنکبین شامل کنند و غذا نخود با
شیره خشک و دانه و خلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از تنقیح تلمین
بحب سورنجان یا حب شیطرج باین حب کنند صبر اسقوطری سورنجان
تربد بروغن بادام چرب کرده هریک درمی بورنیدان ماهی زهره از
هریک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مثقال
مصطکی هریک دانگی بکوبند و باب کرس بسرشند و حب سازند
حب شیطرج هلیله زرد و تربد هریکی درمی ابارده فیقرا مثقالی شحم الحنظل
انیسون نانخواه تخم کرفس یکسیخ مثقال هریک دانگی شیطرج خرد دل
زنجبیل وج هریک نیم درم مثقال را در اب گرم حل کنند و ادویه بان گیرند
وحب سازند و این دوشربت بود و باید که در ابتدا جهای قوی ندهند

کرماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بکلی بتدریج تلطف کنند و از فواکه
و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز نمایند و زراوند و حب الغار مجوف
خطیا نا هر یک ده درم داشق و جبر و زیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند
آخر برزک و مرور تلک و تخم شاهسفرم و سلیخه و منخاث هر یک
درمی زنجبیل و زعفران هر یک نیم درم نطول شبت بریخاست مر زنجوش
حاشا سعتر فودنه جند قوقی بجوشانند و بران نشینند و شرود لیموس
و تریاق کبیر شاول کنند و تهیین برد و ضمادهای گرم کنند و اگر ماده سودایی
بود علامت آن صلابت و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت
و بطوء نبض بود علاج آن مرروز جلابی از بیخ چهک و کاوزبان و بالنگو
و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا انخوداب با شیره خشکدانه خورند
و بعد از نضج بجب سورنجان یا حب شیطرج با این حب شیه کنند ص
هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک درمی فلفل
دار فلفل زنجبیل و خولنجان هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی مثقال
دانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و این دو شربت بود یا قبل این
مطبوخ کنند ص سنا شاه تره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه
و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک بیخ چهک و بالنگو و کاوزبان
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار

درم

درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در انه ازرد ناده و سه جوشش بزنند پس
فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خلنجبین هر یک ده درم در اباره قبقرا یکدرم
در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غارده درم و
قسط دمرو و بوده ارمنی هر یک سه درم و حرف چهار درم بکوبند و بارو عن
یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها و مغزهای مانند و اگر ماده این مرض
مرکب باشد علامت آن باشد که از اشیا بارده فقط و از حاده فقط
شنا دی شود و بعضی علامات ماده حاره و بعضی علامات بارد باشد و
علاج آن بجب ماده مرکب باشد تعدد مفاصل اگر مفاصل صلب و سته
شود چنانچه حرکت نتواند کرد مرروز جلابی از بیخ چهک و رازیانه و کاوزبان
و نبات شاول کنند و غذا انخوداب و شیره خشکدانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخها و جبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و بیه مرغ
و بلاو و لعاب حلبه و برزک و خطمی بالند یا کنجد با آب مرزنجوش سرخ
کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء اثب و جماع
و آب سرد و شاول اشیا بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بعضی
مداومت نمایند و معجونات و جوارشات حاده شاول کنند و گویند اگر
کفتاری یا روباهی زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند بعضی

باشد واستعمال نطولات وضمادات از نشیت و رازیانه واکلیل الملک وخاشا ونعنام
ودورق غار وبرنجاسف وشاهسفرم نافع افتد واما شفی حوالنه مقابله
ثالثه بدانکه حمی حراره غریبه باشد که در قلب مستقل شود وازانجا بواسطه
شرایین منبث گردد وجمیع بدن را گرم کند وضرران باعضای طبیعی لاحق شود
واجناس عالیه حمی سه است حمی یوم وحمی دق وحمی عفن زیرا که ترکیب ان
از ارواح واعضا واخلاطات پس اگر حراوت اولا تعلق بروح گیرد انرا
حمی یوم گویند واگر منبث باعضا شود حمی دق واگر لاحق اخلاط شود حمی عفن
وبیان هریک درسه باب گفته شود باب اول در حمی یوم وآن نمی باشد
مگر اول روح گرم شود پس ازان قلب وشرایین وجمیع اعضا منبث گردد
واین تب ازاسباب بادیه منحفه حادث شود مثل ملاقات آتش واصابت
وشاول اشعه حاره وانفعالات بدنی واعراض نفسانی وشاید که تب مکرر
پیش نباشد وشاید که تا سه روز یک شود وتا هفت روز نیز کشیده اند وعلامت
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد ودر نبض وبول تغیر بسیار ظاهر نباشد
وحراوت او شدید نباشد وباآن حشونت زبان وتوارد نفس نباشد
استدادو انبساط رو ناقص نکند وباان علامت حمی عفنه نباشد اما انچه
از حراوت آفتاب باشد علامت ان التهاب وتشنگی وحراوت ملموس و
نفس جلبه بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشیند وصندل وکلاب بوی

وشربتی از تمرهندی وترنجبین وبنفشه هریک ده درم باسکنجبین بیست درم
باعرق کل وسپند باب سرد چاشانیده وتفدا کشاب باد شفاناج خورد
وشغل بکاهو وخیار کند وواجاص وانار مزه کنند وچون تب زایل شود بجام معتدل
روند وتهیین برو غن بنفشه وکه وکنند وبسیار نشینند واگر بواسطه شاول
ادویه حاره یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن وزبان
وتشنگی وحراوت موضع کبد وسرخی روی وچشم وسرعت نبض وحدت
قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی وعناب واجاص وبنفشه
باب انارین وبنات باشیره تخم تورک وسکنجبین وبلیلین بلعیت
بتقوع خوراکه کنند وشراب عوره ورپاس شاول کنند واگر بسبب عفن
باشد علامت آن صدت ونادیت بول وعلبه یبوست وصفرنبض وزردی
روی وخمور چشم بود علاج آن ازاله عفن کنند بهر حیله که باشد وشرابی
از شراب صندل وحماض باعرق کل وسپند تشریب نمایند واستعمال
مشمومات بارده کنند واگر بسبب غضب بود علامت آن برامدگی
روی وسرخی چشم وعظم نبض بود وباشد که باآن رعشه نیز باشد
وعلاج آن شراب ریشک وشراب صندل وليمو وآب انار وبنفشه بود وهر
گدام که خواهند شاول کنند وغذا انار دانه یا غوره خورند وازخمر احتراز
نمایند واگر بسبب بی جوابی باشد علامت آن ثقل وخفقان وتکدر بول

و صفرا نبض و صفرت و چه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش
با عرق کل و سپستان و غذا جوابکده و دواسفانج خورند با شیره منقر
بادام و روغن بنفشه و کدو و در سرجانند و زرکش و شاهسفرم بپوشند و اگر سبب تب
باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و صفرا و ضعف نبض
و بول رقیق مائی بود علاج آن اشتغال مرطبات و استعمال تهیین و حمام بود
اگر سبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بضوف انار و سیب و ورب جمانجه
گفته شد است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت شراب
صندل و خلاف و سیب و بید با عرق کل و بید و کاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی
بخورند و اگر سبب حصاف جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام
یا طلاقات غبار یا اغتسال با آب سرد شود و موجب حبس حرارت و تولد تب
بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمره قارورة و تشنگی و اضطراب
بود علاج جلابی از تخم کاشنی و عناب و بنفشه و نیلوفر و تخم خبین و بنات با شاهسفرم
و بعد از صورت حمام و تبریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع
خواکه یا مطبوخ خواکه تلیین کنند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر
تب از تخمه حادث شود قی کند و طبیعت بمطبوخ با حقنه نرم دارند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن بید بمالند و اگر سبب جوابی
مفرط که موجب عدم تحلل شود علامت آن لطوبت و انسداد و اختلاف نبض و

تفاوت قارورة بود علاج جلابی از تخم کاشنی و تخم خبین و بنات شمول کنند و
تهاونهای مقشر با بنفشه با دام خورند و استحمام و تقلیل با کول و مشروب کنند و اگر
سبب کثرت استحمام با حمام گرم بود شیره تخم نوزک با آب خیار کده و با
سکنجبین ساده و یا قرهنده می با بنات خورند و غذا کشکاب با کده و اگر سبب
زکام مزمن باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و بنات بجلاب سازند و
اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع خواکه
تلیین کنند یا بترنجبین و بنفشه مربی **باب دویم** در حمی دق و آن بحرارت
حرارت با عضای اصلی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب افناء رطوبت شود
و مراد از آن سه است نیز اگر حرارت غریبه متعلق بر طوبات شود که در عروق
صغار موجود است آنرا مرتبه اول گویند و اگر ان رطوبت را فانی کند و
متشبث بر طوبات شود که در اعضا نیز له ظلمات آنرا مرتبه ثانیه گویند و
اگر این رطوبت نیز فانی کند و ملاحق رطوبات شود که اجسام اعضا به ان شد
آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام
و اسهال و خطاء طبیب و خبط مریض را حادث شود و ابتدا کمتر از آن شود
علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت
قوی و اضطراب و کرب شدید شود و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد
نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند تحول و سهولت بدن و باریکی

تقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و زنگ روی اعضا زایل شود
و سرخی در روی و گردن باریک کرده و کوشش کوچک شود و در بول رسوبی
باشد امید بران شود اما در ابتدا علاج پذیر باشد و علاج آن
آنست که در مسکن باریک و جهت شمال و کنار آبها مسکن سازند و بروز ق
پهن کرده و منفشه خیسانند و خیش کنند و کلاب و کافور پیش خود نهند و در تر
و تر طیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیره تخم تورک یا اب خیار یا بنات خورند و غذا جوآب با انشاج
و کدو و فروج کوچک و ماهیان ریز خورند و سرطان و بزغاله بغایت نفیع بود
و تر همین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاشنی و تورک و خیار
و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص اورند و اله
و عریزه و انگور خورند و سینه و جگر بعسل و کلاب و اب بنات اج خورند
طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیا حاره و مجففات احتراز
نمایند و سعی کنند که هر چه که باشد بخواب روند و بحمام معتدل روند
و باب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو و بدل شستن مفید بود و احیانا سفوح
بارد استعمال کنند و اگر این تب بواسطه سهر لفوا حادث شده باشد
شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بهکوه و بهدانه و عرق کل دست خورند
و استحمام و تهیین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت

نقرص

بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز نفیع بود کل ارمنی شاه بلوط باریک
چهار درم ورق کل تخم خاص طباشیر صمغ عربی هر یک درمی گرد با داده سوده
هر یک سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم کافور
یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و با لعاب نیلوفر سرشند و مثقالی تناول کنند و
باید که هوا را از هوای گرم و از هوای سرد محافظت نمایند و تقویت
قلب و کبد و معده بکنند براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و از ادوار
خوش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال ان استماع کنند و از فکر
و غضب و جوع و عطش تحرز نمایند و قرص کافور تناول کنند صفت اقراص طباشیر
ورق کل صندل سفید ورب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو
و بهدانه مجموع مغشه هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کشنیز هر یک دو درم
تخم تورک یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنکوه سرشند و قرص
سازند و یکمثقال بخورند و چون علامات زوال ظاهر شود قرص کافور با شیر
زنان و شیر خر بهند و به قناعت اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت
مرغ و بیک و دراج و سیب و به و امرود و کاشنی و لعاب بهدانه و
قرع را پخته نهند و عرق آن بگیرند و هر روز نیم درم از آن تناول کنند
غلیظ مفید بود فصل پنجاه و پنجم در بیان آن که بر مزاج غالب شود و حواس
و اگر بر مزاج غالب شود و حواس را ضایع گردد و باشد که بسبب استرخا بسیار و استعمال

تبرودت با فراط حادث شود علامات آن قبول و قشف جلد بود و التهاب و
اشتهاء و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد
بمثل شراب کاورزبان و شراب انار عنب و شراب سیب شامی و
اغذیه کثیر الغذا مثل هریسه و مرغ و بیضه و زرده تخم مرغ و آب گوشت
بره و بزغاله و حلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و خضابهای
مسخنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و شونیز و بیهن
بروغن بنفشه بادام و پیه مرغ والله اعلم **باب سیوم** در حمیات عفنه
و آن عبارت از تبی باشد که حرارت او لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند
و آن سخونت بقلب و روح متعادی شود پس لبابرا عفن سازد و این
حرارت که لاحق خلط می شود خالی نیست که آنرا متعفن می گرداند
آنرا سوخته خشک گرداند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر
متعفن می گرداند به پنیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق
اگر در داخل عروقست ازان حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار
است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود
لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل خلط
و کبد و طحال و مرارة ازان حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده
در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل، رود و تب زایل

گردد تا آنگاه که ماده باز جمع شود و اگر آن ماده صفرا بود غب خالص گوید
و اگر بلغم بود بلغمی نامند و اگر سودا بود ربع و تعفن در خارج عروق در
اورام بود و ان تب عرضی باشد این انواع حمیات منفرده باشد
اما حمیات مرکبه ترکیب ان یا از اجناس متباعده بود همچون ترکیب
حمی دق و حمی غلظی یا از اجناس متقاربه همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی
بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با
غب دایره یا ترکیب آن از اضاف نوعی واحد بود همچو ترکیب دوره
و دوغب و چنان مرکب گفته شود و بدانکه عفونه بسبب غذایی رديء الجواهر
باشد مثل عدسیه یا غذایی که مستحیل بدی طبایع نشود مثل بات و خیار
یا غذایی که مثل انچه عدسیه از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل
فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث شود حمی مطبقه
بتی است که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است
اول متزایده یعنی هر روز که باشد زیاده شود بسبب انکه مقدار دم
و رطوبت او بسیار بود و عفونت زیاده از تحلیل باشد و این صنف
بدترین اصناف بود **دویم** متناقصه و او آنست که هر روز که اید نقصان
پذیرد بسبب انکه تحلیل از تعفن زیاده بود **سیوم** متساویه و او بسبب حال
بود نه زاید شود و نه کم بسبب آنکه تعفن و تحلیل برابر باشد که این تب تحریره

و سرسام مشتمل شود و اگر درین تب ثفرات سیاه و سبز بدین ظاهر گردد
دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و عین و انتفاخ عروق و
خبث نفس و حمرت و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلا نبض بود
و با این تب قشریه بنا شده و اشتداد بطریق تب کند علاج این دو فرقه
اول یا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوة و احتیاج
و اگرچه بدفعات بود و حجامت و ترطیب نیز شاید و سر و فرق خلالی
از غاب و نیلوفر و تخم کاشنی و بنفشه با تر هندی و تر بخچین و بنفشه
شاول کنند و غذا کشنیز و غاب خورند و میانه روز شربتی از بنفشه و
عرق بید و کل و بنکو تشریب کنند و اگر سرفه نباشد شراب خوزه و
ریباس و بیموعنید بود و طبیب را محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و تر بخچین
تلیین کنند و سر و فرق و ران و زبان لبسر که و کلاب بشویند و لعاب تخم
وبه و دانه در زبان بمالند و در پنجم یا هشتم استهال طبیعت کنند باین
مطبوخ سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاشنی و ورق کل هر یک پنج درم غاب
ده عدد سپستان بیست عدد الوی سیاه ده عدد الوی کیلی پانزده عدد
شیرخشت و تر بخچین هر یک ده درم بهند و شیاف خیار چنبر بدهد
کنند و اگر احتیاج افتد این خفته استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم
سپستان سی عدد تخم کوفته کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ در دو من بنفشه

پانزده درم

هر یک ده درم اگاه پنجدرم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه
و نیلوفر و غاب و سپستان و بنات شاول کنند و تلیین طبیعت بنفشه
مربی و تر بخچین و خیار چنبر هر یک ده مثقال کنند سوداوی از کثرت و
غلیان خون حادث شود و علامات این همین علامات بود و او از حمی
یوم اقوی باشد و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید و قبض
بود و اقتصار بر ورات حامضه و اگر احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه
و تر بخچین کنند حمی محرقه تبی صفراوی باشد که اورده ان در عروق
منتشر شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق تب اشتداد
کند علامت ان تشنگی و اضطراب و بی خوابی و خشونت و صعوبت زبان
و صداع و هذیان و قرور قشن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره نارنجی
بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه
و تر بخچین و بنات شاول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر
سرفه نباشد میانهای روز سکنجبین و شراب حاض و بیمو شاول کنند
و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و بنقوع آن کنند و اگر از مطبوخ شفری باشد شراب
ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساذج ده درم شاول کنند با آب برف
اگر سرفه باشد سنا مکی پنجدرم و بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و تخم خطمی

هریک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و شیرخشت در بنجبین یک
پانزده درم و مشمومات با رده استعمال کنند و اگر بی خوابی بود وقت خواب
شراب خشخاش لتی کنند و در تبریه و تلبین کوشنده و بعد از شقیقه شیرخشت
تخم نورک و شیره تخم کاشتی با بنجبین شامل کنند و نقوع زرد و انوتیر مناسب
بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبریه بشراب حماض و لیمو و صندل
کنند و مزوره از ترنجبین و آلوکیسی دانه دار و زنه و خارخ با فرفیون خورند
قب خامس تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق منعفن شده
باشد و این تب روزی آید در روزی نه در زمان او از چهار ساعت
تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشعریره و نافض بود در زمان
سرمای او اندک باشد و باشد که مرکب از دو تب باشد و هر روز
آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض
سریع و قارورهٔ نارنجی بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشتی و
بنفشه و نیلوفر و بنات شامل کنند یا آب انارین با ترنجبین و بنات
خذا جو با ترنجبین یا الوچه خورند و تلبین طبیخ کشنیز با این مطبوخ
در شستم یا دهم سنا و ورق کل هریک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاشتی
تخم خیارین هریک سه درم آلوی سیاه و کل هریک بیست عدد عناب
ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هریک ده مثقال با این جمله

استعمال کنند سنا یکمی هفت درم ورق کل پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشتی هریک
سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هریک بیست عدد سپوس
و خطمی و خبیزی گوشه هریک کفی لعاب ورق چغندر و شسته خیارچنبر
شکر سرخ هریک ده درم روغن بنفشه ده درم و شراب ورد و بنجبین
و شراب دینباری یا شراب بنفشه مصفی بود و بعد از استفراغ
صفرا شربه بهروزه مثل آب خیارکده و شیره تخم نورک و تخم کاشتی
شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین شامل کنند و اگر در طبیعت حسی
باشد نقوع خواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر زم و سکنجبین تلبین
کنند ص قرص طباشیر ده درم مرنجبین ده درم و نیم تخم کدو مغز دو
و نیم کشنیز اصفر عربی خشخاش هریک نیم درم بکوبند و لعاب بسوبسر
و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره
و لیمو و پاس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق کل و بنفشه
شامل کنند و مزوره زرشک و انار دانه و ترنجبین با فرفیون خورند
حمی ملغمی تابعه از رسوا طبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج
عروق منعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص
که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هفت ساعت بود
و اکثر آن هجده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بواقی

وغلیان وصعوبت ماچاض لون وتهیج رومی وحبس باشد وزود گرم نشود
وتشنگی داشته باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی وبیخ
ورازیانه وکلقند شاول کند یا سکنجبین وکلقند وغذا جو وکنجد یا اندک
رازیانه خورده ومیانه رود شربتی از نبات وعرق کل وکاوزبان
وتخم شاهسفرم بیاشامند وسکنجبین سادج ورودری وشراب
لیمو وشراب کاوزبان وبالنگو ونیلوفر بنوشد به وقت نوبه اطبخ
مثبت وترتیب وبیخ کهک انسکی وسنبل وملک قی کند وچون ماده
نضج یابد باین مطبوخ تلیین کند سنا بیخ درم بیخ کهک بالنگو کاوزبان
هریک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاشنی بوست بیخ کبر هریک
سه درم ترنجبین دوازده درم شکر سفید دو درم نارمین درمی ونیم سوبز طایفی پانزده
درم کلقند ده درم خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم واگر مزاج
قوی باشد بمثقال اعاده فیقرا برسر این مطبوخ کند وبعد از دو روز
یا سه روز تحریک کند به این حب ترنجبین کرفس انیسون هریک
سه درم ملک هندی دوازده عدد غاریقون نیم درم بکوبند وبا آب
رازیانه بسرشند وحب ساخته بلع کند وتقویت معده وکبد کلقند
ورازیانه کند واگر متعادی شود حب اعاده وبه قرص ورد وقرص
غافث واشال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث

ترنجبین

ترنجبین هریک شش درم طباشیر ورق کل سنبل طیب هریک دو درم سبد
وبا آب رازیانه قرص سازند ویکمثقال با سکنجبین نیروری دهند شاول
شاول کند واگر ازرده خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین نیروری
شاول کند صفت سکنجبین بزوری تخم کاشنی وکشوث ورازیانه هریک
سه درم عصاره غافث دو درم بیخ کبر ورازیانه وکرفس هریک پنج درم
انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کند وشبانروزی در دو رطل آب و
ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل آید وبار طلی
با عسل پاک بقوام آرند صفت تنقیه تنقیه یعنی لازم نیست که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما
با آن سر با وفا نقض نباشد ودر شبانروزی شش مساحت فاتر
وبازداشتاد کند وتشنگی باشد ونبض سریع بود وقاروره غلیظ
باشد وکدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی وبیخ کاشنی و
بیخ کهک ورازیانه وکلقند شاول کنند وغذا جو با نخود خورند
وبعد از نضج تمام تلیین به این مطبوخ بکنند شنبار مکی پنج درم تخم کاشنی
رازیانه بیخ کهک ورق کل بنفشه نیلوفر هریک سه درم سوبز طایفی
ده درم عناب ده عدد اجاص بست عدد ترنجبین وخیار چنبر هریک
پانزده درم وبعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد درمی وسقمونیا دانگی

تحریک کند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج
آن همچو علاج نایبه باشد اما قرص غافت در این قسم مناسب شفیده
حمی ربع اید بی سودا وی بود که ماده آن در خارج عروق تعفن کند و این
تب روزی اید دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت شده
و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع مکوس گویند و
تب ربع از سودای طبیعی یا از اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از
حمیات عفنه باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این
بدترین ربع بود **علامات** ربع آنست که ابتدا انبساط کند و کسر اعضا
و سرما اقوی و چون گرم کند کرما ان با افراط نباشد و آنچه از اخراط
خون حادث شود علامت ان حمرت و غلظ بول و تشنگی با افراط
و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام
حادث شود و آنچه از اخراق صفرا بود علامت آن آشیب و اضطراب
و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی
حادث شود و آنچه از اخراق بلغم باشد علامت ان لین نبض و
غلظ بول بود و دیر از تر باشد و لیب و اضطراب کمتر
و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از اخراق سودای طبیعی بود
علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت خارجه بود اما علاج

این تب اطبا تا چهل روز مبالغه آن مشغول نمی شوند و غذا زیره با آب و
نخود آب با کیک و تنهو خورند و از اشربه بسکنجبین زوری و سادج
و کلقند اکتفا نمایند و از اغذیه خفیفه و مولدات سودا مثل قدید
بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامت غلبه
خون باشد فصد اکحل یا باسلیق بعد از انضاج و اگر خون غلیظ و سیاه
باشد بسیار بیرون کنند والا زود به بندند و بعد از چهل روز بنضج ماده
مشغول شوند و هر روز جلابی از تخم خبهک و تخم کاشنی و کاوزبان و
بانگو و ورازیانه و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب و تنهو باشد با
شیره خشک و انه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تمام بلیلین مشغول
کنند بدین مطبوخ سنا مکی هفت درم بنفشه چهار درم بانگو کاوزبان
تخم کاشنی ورازیانه و کشوث واسطوخودوس و بنفشج و بیلسه و
نیلوفر و ملوخیا هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم و رق کل چهار درم
بیلسه زرد و کابلی و افتیمون هر یک هفت درم شاهتره دست و اگر
نباشد سه درم تخم ان نبه دو درم غاب ده عدد سپستان سنجد
ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز بمطبوخ
افتیمون یا حب ان یا معجون بخاج یا شاهتره و بانگو و کاوزبان تناول
کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود **اما** انچه از اخراق صفرا باشد

جلابی از بنج بهک و کاوزبان و تخم کاشنی و اجاص در بخچین و بیاب شاول
کنند و بعد از نضج تمین کنند باین مطبوخ سنا مکی درم بیست و تخم
کاشنی هریک چهار درم پوست اهلیله زرد پنجدرم مویز طایفی
درم و خیار چنبره ده درم یا هفت درم بانگبوه و کاوزبان هریک چهار
درم بکوشانند و صافی کنند و معجون کاج بیخ مثقال در آن حل کرده
بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیله کابلی بنفشج اسطوخودوس
افتیمون ورق کل سرخ هریک درمی نمک هندی کشیرا هریک دانگی
مصطکی نیم درم کشیرا را با آب حل کنند و او ویه باقی بکوبند و بدان بسرشند
و حب سازند و علاج انچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بنج بهک
و زرنباد و تخم کاشنی و کلقند شاول کنند و غذا انخوداب با شیره
نمک دانه خورند و بنبین طبیخ باین مطبوخ کنند سنا مکی بیست درم
و سیاه و افتیمون هریک هفت درم تربد دو درم زرنباد تخم کاشنی
تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بنفشج هریک سه درم بانگبوه
هریک چهار درم مویز طایفی دو درم خیار چنبر پانزده درم شکر شش ده
درم و درب ربع طرفه آنست که در روز نوبه امساک کنند و هیچ
نخورند یا چنان کنند که وقت نوبه معده خالی باشد و اسهال در روز
راحت کند و طبیخ را مجنس بگذارند و اگر مجنس شود بشل سنا و شکر

سرخ

سرخ و تربد بخچین و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تمین کنند و با انجبین
سکنجبین مصفد بود و فرو دس سپرباخوداند کی و بنفشج شکنند و
مرق آن شاول کنند و اجیانا شربت بنفشه و تریاق کبیر بخورند و این
معجون نافع بود سنبل وچ هریک پنجدرم فلفل زنجبیل جلنبش هریک
درمی نانخواه سلیخه هریک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
شاول کنند و رعایت حال طحال و کبد بفرص زرشک و ماء الاصول
و سکنجبین بزوری کند و بباید دانست که این تب مرض بی خطر است
و امانت از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج
رسکته و فالج اما این تب دراز می کشد چنانکه گویند که تا دوازده
سال نیز می باشد قسم ربع لازمه یعنی سودا وی بود که ماده آن در عروق
منتفش شده باشد و بدان نافض و قشعریره و عرق نباشد و
بنوبه ربع استداد کند و در باقی از زمان فاتر بود و علاج آن همچون
علاج ربع باشد و در و قصد ضروری باشد و استعمال مسخنات و ادویه
قویه در و کمتر باید کرد و اضداد لازم باشد قسم خمس و سدس و سبع
تب خمس آن باشد که سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه
و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تب از مواد غلیظه
متمانه شود و شبیه بربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا

چنانچه در ربع گفته شد دو روز نوبه تخم ثبت در تب هر یک سه درم و گنگر زرد
دو درم ورک فرنج تب بجوشانند و یکدرم مک ده درم عسل در آن
حل کرده بیاشامند و بران قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد
حمی انبا بوس تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کند در باطن و ملمس گرم
باشد و در آن تشنگی و لیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود و علامات
آن هر روز جلابی از بالنگو در آبزیانه تر کرفس و کلفشد شاول کنند و بعد از نضج
بابشیره خک دانه خورند و بعد از نضج شقیقه کنند باین حب صبر اسقوطری
تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل و انگبی کوبند و با آب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با کمی زوری
ده مثقال شاول کنند و باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی بود حمی یقوریا
تبی که در باطن حرارتی شدید و محسوس شود و ظاهرا حرارتی نباشد بلکه
برودت باشد با آن تشنگی و لیب و اضطراب عظیم نیز بود و ماده این تب
بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بنفشه فرو در آبزیانه
و تخم خبک و کلفشد شاول کنند و بعد از نضج تلبین بمطبوخ خبازی خیسانند
یا باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنجدرم
تخم کاسنی سه درم تربد یکدرم سکنجبین خودوس سه درم عناب و انجیر
و انجیر کمی هر یک ده دانه در آبزیانه با نمکو کاوزبان هر یک ده درم نیم چهار جزء

قرنجفشن

قرنجفشن هر یک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم بعد از نضج کلیتند
و اینجوش شاول کنند یا در آبزیانه تخم کرفس و انیسون هر یک ده درم بجوشانند
و با ده درم گل قند بیاشامند حمیات مرکبه حمیات مرکبه آنست که
ترکیب آن بسیارست چنانچه ترکیب دایره بالانه و دایره با دایره و لانه
بالانه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که از اخلاط دیگر
نباشد و اگر از اخلاط دیگر نیز باشد و قانون معین دارد شطر الغب است
و غب غیر خالص ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که مرکب از غب دایره
و بلغمی لانه باشد یا از محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره
یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم
و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلال باقتضاء
و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر
الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود
چنانچه فرق و تمیز میان نوبه هر یک توان کرد و در غب غیر خالص صفرا
و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبه هر یک شوان کرد و این
تب عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید
داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس
درین تب اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و

و پنج مهک و نیلوفر هر یک سه درم و اجاص ده عدد و بنات ده درم شاول کنند
غذا جوانه کی نخود خورند و بعد از نضج بلیلین باین مطبوخ کنند ص سنا مکی
بلیله زرد و کابلی هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی را زیانه مهک
هر یک سه درم اسطوخودوس و بنفشج هر یک چهار درم بنویر طایفی دو درم
اجاص دو عکیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
و بعد زرده و روغن بنفشه بقوام یک بین قرص کنند ص بنفشه دو درم بلیله
زرد هر یک سه درم رب السوس بیم درم سقمونیا نیم دانگ مجموع کوفته
بآب لبسر شسته و یا جلابی از نبات شاول کنند اگر علامات بلغم غالب باشد
سه روز جلابی از تخم مهک و ریازیانه و کلقند شاول کنند و غذا جو و تخود
خورند پس اگر احلاط مجتمع کبد یا طحال شود علامت آن ثقل شسراسیف
یمین باشد مدرات مثل منیون و تخم کرفس و تانخواه با جلاب ضم کنند و اگر
منفجر کبد یا طحال بود علامت آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات
بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از نقیه سکنجبین بزوری و ساده با کلقند شاول
کنند و قرص ورد نیز نافع بود ص ورق گل ده درم سنبل پنج مهک هر یک
پنج درم تخم خیارین و کاشنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب ریازیانه
و یکمثقال با سکنجبین شاول کنند و اگر متعادی شود بقرص غافث تحریک
کنند و معالجاتی که در بلغمی دایر ذکر رفت بکار دارند حمیات مخلط چنان باشد که

آماده و رسیده و نوبتی متعین نباشد و علامات آن مخلط باشد و درین تهیه
طریقه آنست که تخمین و حدس معرفه و ترکیب خلطه و غلبه یکدیگر و تغیر
دیگر و نقص آن در خارج عروق و داخل ان حاصل کنند و علاج چنان کنند
که کاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و کاهی بسکنجبین و تقویت مشغول
شوند و ماده آن کرخطان آمیخته باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفراء و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول
شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشند
معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که
چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و
حدوث غشی بسبب آن باشد که سواد خام در بدن متفرق باشد و چون
بقلب رسد بود سطه شدت حس ان و مجاورت قلب موجب غشی
گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید و تهیج وجه
و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بروی
زنند و اطراف بپیچند و شکم برقی می مالند و سکنجبین با آب کرم بدهند
شاید که قی کند و هر روز جلابی از تخم کاشنی و ریازیانه و کاوزبان و کلقند
شاول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند
و غذا جو آب باشد خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه سکنجبین دو درم

و زنانه قنطوریون بابونه بنفشه نیلوفر خرنج ختمی هریک سه درم و زنجبیل
دسنه سپوس کفی خیار چنبر بادزده درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم
روغن زیت بکاهه هریک ده درم نمک و بوره ارمنی هریک نیم درم
و اگر این تب از زیاده صفرای گرانی یا زنجاری حادث شود علامت آن
عطش و کرب و اضطراب بود و بدو رغبت اید علاج آن هر روز انار ترش
یا ترنجبین یا بنات و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با انار یا ترنج
هندی خورند و تلیین طبیعت مطبوخ فواکه یا تقوع فواکه کنند و ضماد
و کلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج بدفع کوشند تا بسبب ضعف غشی زیادت
نشود حمی ربع و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و بروز رها کند و
یومیه آنکه بروز آید و بشب رها کند و این بدتر باشد و غالب آن باشد
که بعرق گشاد علاج آن سکنجبین ساده و کلمتد تناول کند یا جلابی از
تخم کاهو و خیار و خبک و بنات و غذا جو با تخود خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و معجون خیار چنبر کنند و در نهاری غذا بشب خورند اما
باید که ممتلی نخسبند بلکه بی حوایجی مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند
و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه حمی که در وبا
شود سبب او آن باشد که هوا متعفن افتد و مزاج روح کند و موجب

تعفن

تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا متکدر
شود و باران کم آید و حیوانات و کیه الحس مثل نقق و هدهد و خطاف
بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب
و موش و مار بروی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غشیان و وجع حدقه و
عظم طحال و غش و عرق و براز متعفن بود علاج آن فصد کنند و هر روز
شربتی از ترنجبین و بنات یا سکنجبین یا کلاب باب سرد تشرب
کنند و شراب عنوزه و رزشک در پاس و صندل و لیمو و خاص مفید بود
و غذا سماق و رزشک و انار با فروج خورند و مشغل بحیوضات و
شغلات کنند اگر رطوبات بدن بسیار بود و تلخین و تبرید نبقید نفعید
تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تلخین در
حال بهتر از تحریک بود حمی جدری و حصبه بدانکه مادهٔ آبله خون و بلغم غلیظ
حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد
و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری
در دولت وخار بدن بینی و تخس اعضا و حرکت عین و اضطراب و تشنگی
و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و مادهٔ حصبه صفرا باشد و او را
از جدری بود و آنرا انتهی نباشد بلکه با پوست راست بود و او را سلم او

یعنی سرخک

آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامت آن قرمزیست
بعلامات حدوری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن متحمل باشد
فصد کند و اگر طفل باشد حجامت کند اما چون ابتدا بیرون شدن باشد
نشاید و تحریک و تیلین طبیعت باید کرد و هر روز شراب عناب و بنفشه
با شکر ترک شامل کند و غذا جوابعدس و عناب خورند و خود را گرم دارند
و آب سرد نخورند و شکر ترک در فراش بریزند تا تمام بیرون آید بعد ازان
خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استشاق آن جهة تزویق طبیعت
اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و سویز طایفی و عدس بجوشانند و بیاشامند
و خود را گرم دارند و بجوشانده انجیر و زرد و کشنده و ابله چون تمام بیرون
آید گاو درش در فراش بریزند یا کیسه بزرگ به دوزند و گاو درس در آن
کنند و بر روی آن خسبند و بجوشانده کزدو کنند یا چوب کز بجوشانند و
با کلاب بر اعضا ریزند یا ورق گل تنخ کنند و بر اعضا مالند و عصاره
شنجم و عان و کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند
اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر است با شراب صندل بخورند و
اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطع طبیعت را تحریک باید
کرد و در لین طبع غذا شیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده با خشخاش
بریان کرده شامل کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال

کنند

کنند و اگر بیوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب کرم حل
کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در جواب اندازند و پیش از بن قصر
کنند و در تبخیر و تطفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس
و عوزه و لیمو و شراب کادی مفید افتد تدبیر ناقه چون ناقاهة حالتی
است میان صحة و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی
پس باید که تفقد حال ناقه کند و احوال و اعراضی که او را حادث شود
متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظت و صبغ
و صداع و ثقل سر و حبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بران کند که
بقیتی از مواد باقیست باید که بحسب تدبیر و معالجات که ناقه از ان شبک
نیاید مشغول شوند و بمیلنات غیر قویه و تقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر
نرم باسکنجبین مفید بود و چون چهار روز از زوال بت بگذرد و فروغ
بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روزی بگذرد و مزورها
کر مناسب مزاج بود با گوشتهای سبک شامل کنند و از اغتذا و جوع
و شامل مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد استحمام مناسب بود
و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تانی بمسکن
رود و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و غضب و فرح مفرط احتراز کنند

واگر هضم کامل نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار می‌خورد و تقلیل
نمی‌کند و قوت معده سکنجبین سفرجلی و غذا از زیره بادام یا انار و امثال آن
خورنده و کوارش مصطکی شامل کند و تا بدین دو قوت حاصل نشود قناعت
نکنند و چون قوت گیرند هیچ‌گاه زیان ندارد و بسته‌یج در غذاهای
غلیظ تصرف کنند و اشتهای هوا شد مقاله رابعه در امراضی که ظاهر بدن
بدان حادث شود مشتمل بر هفت باب باب اول در ورم و ورم خلطی
و اشتهای و غلظی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و
این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مایه یا بلغم اما ورم که ماده آن دم باشد
آنرا خلطی خوانند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و
بود حمره بلغمی یا بلغمی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند
اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز شود سلعه و ورم
سوداوی اگر داخل عضو باشد و سولم خود سرطان گویند و اگر سولم
نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابه گویند و اگر
ظاهر نباشد عند و آنچه از مایه باشد اگر عام باشد استسقا
زقی و اگر خاص بود قیلا مایی و آنچه از بلغم بود اگر مخالط عضو بود ورمی
تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخ گویند و پیدا ورم هرسه گفته می‌شود
ورم خلطی از ماده دم حادث می‌شود و علامت آن تمدد و ضربان و

اشغاف و تب و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکمودت مایل بود علاج
آن در ابتدا فصد کند از عرقی که مناسب بود چنانکه اگر ورم در اعالی
بدن باشد قیفال بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب
بنفشه و نیلوفر و صاب شامل کند یا اب انارین و بنات با شیر
تخم تورک و سکنجبین و غذا جوابت خورند یا بنوماش با سفرجل و
بیدمشک و طبیعت مطبوخ خواکه یا منقوع آن کنند و اگر ورم متعاقب بود
یعنی سفرغه اعضا ارنبه مثل پس گوش و زیر نعل و بین ران در ابتدا
بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات در ادویات کنند
مثل صندل و کلاب و نوفل و ماء قثا و کل ارمنی و ماء شاهتره و
کاهو و بستان افروز در استعمال و ادویات نیز مبالغه نمایند
و بعد از چهار روز که مواد بریزد و محللات مثل بابونه و خطمی و روغن بنفشه
و حلبه و اکلیل الملک با ادویات بها میزند و چون ماده ریخته باشد
محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می‌شود محللات با منضجات
مثل بزرک و مرزنگوش و حلبه و انجره و شیر استعمال کنند و علامات
جمع شدن ماده اشتداد و وجع باشد و چون نضج یابد منجر گردد
با دویه یا با آهن و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر
نهند فرو رود و بعد از ان که منجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مر

مدّه استعمال کنند اما اگر ورم در مفرق اعضا رئیسه حادث شود یا از ضرب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن بابونج استعمال کنند و قطعا استعمال سپرزات و رادویات نکنند و ضمنی از فلغمونی است که آنرا شقاقولس گویند و او آنست که ورم منحط نشود نه بتحلیل رود و نه جمع شود اگر از ان فاسد جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا متالم نماند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود بعد از ان کرسنه با کلاب طلا کنند حمره و ورمی باشد که ماده ان صفراوی بود علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود و براق باشد و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بر دارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج ان همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در و تبرید بیشتر باید کرد و در تلطیف بیشتر ورم خو و از او و چیزی گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با ان حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر و نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج آن سرو ذ جلابی از پنج جهک و رازیانه و کلنگبین شامل کنند و غذا نخود اب و شیره خشک و انه خورند و بعد از نضج بلغمین طبیخ کنند بجب ایارج و معجون

چهار چهره مسهلات بلغم بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود سلعه ورمی غلیظ بود که از اخلاقی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بیضه‌ی می باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و اباره و لوغاذیا و استعمال مرهم و ماخلیون و اگر بتحلیل نرود ابکشا فذ یا اده و به محرقه مثل فلدفیون و دیگ بر و یک نهند و چون منفجر شود کبد که غلاف اوست بیشاره بیرون آید و مرهمهای مدمله بکار دارند طحال ورمی سوداوی بود و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که اید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در تحت آن محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر باشد علاج ان در ابتدا فصد کند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود حب افتیمون بگیرم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته بآب کرفس سرشته حب سازند و در اول حدوث این ورم را ادویات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با کوبیدن

مفعول ایارج و اخلیون و اگر صلب باشد و ادویه در آن اثر نکنند قطع از آن
قطع کنند و اگر منقیح شود تو تیا شسته و طین مختوم و کل ارمنی و وج
کل مت وی بکوبند و با روغن گل بران نهند یا سرطان نهری بگیرند
و بسگالند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال
کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در اوایل طلق سنی نمایند
خنازیر ورمی بود مشابه به سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و منعقد
بود و صلب تر از سلع بود و پیشتر در کردن و بن ران واقع شود علاج
آن مثقبه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه کند و
ادویه محللهٔ استعمال کنند مثل مرهم اخلیون یا آرد جو و تربس با بول
کودکان یا اروبا قلا و اروجو هر یک بیست درم و ایر سا و رفت و
شمع و بپه بلط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر تحلیل نرود تبگالند و
بعد از ان ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشنه کرسنه هر یک نیم مثقال
قفا، الکار و ورق غار یازده هر یک سه درم حلک بلطم چهار درم بکوبند
با بول کودک استعمال کنند اخر به خوک و راسنج و بول شتر ضماد سازند
و نوعی از خنازیر است که بر پوست نیک ظاهر نباشد و این بدترین
خنازیر بود و علاج آن قطع باشد اما باید که به احتیاط قطع کنند تا عروق
و شرایین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی بماند خلد فیون استعمال کنند و

بعد از ان ادویه ملحمه بکار دارند ورم صلب آنرا ستیرو سن خوانند و از
مادهٔ سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مهروات
با فراط کرده باشند و مادهٔ منجر شده علامت ان صلابت و عدم وجع
باشد و لون ان همچون لون بدن باشد اما انچه از مادهٔ سودا بود لون او
همچون لون اسرب باشد علاج آن مثقبه بدن باشد از بلغم و
سودا و استعمال ادویهٔ محللهٔ مثل پیه مرغ و بلط و عرس و روباه و منغر
ساق کاد و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری ضماد بزرگ و مرهم
خطمی هر یک ده درم حلبه پنجدرم انجرمیت عدد با هم بکوبند و نهند اخر
مقل اشق جاوشیر پیه شیر و روباه با هم بکوبند و استعمال کنند غدد
آنرا دشبد گویند و فرق میان او و سلعه آنست که او در میان عضوها باشد
و ازو غلافی نباشد علاج آن مثقبه بدن باشد از بلغم و سودا و نیم
و اخلیون استعمال کنند و بعضی از ایکوبند و قطعه از سرب در ان بندند
و اگر کوچک باشد بفشارند تا انچه در و باشد بیرون آید پس اسرب
در ان بندند و اگر در بن گوش باشد انرا فوجیلا گویند و از انجا خلزون
و پیه پی نمک طلا کنند طاعون ورمی بود که در اعضا، عددی مثل
حصبه و دمّلی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از مادهٔ سمی باشد
که عضو را فاسد کند و رنگ آن متغیر گرداند و باشد که از ان عضو

مترشح شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه زودتر آن بیرون
دهند باشد فعال بود و در بن دوم فصد کنند و قوت قلب مثل شراب
خاص و لعیجو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا حساء سمک و سرکه خورند
و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و کل بستان افروز نهند و
در مواضع باروده ساکن شوند و صندل و کلاب و کافور بپوشند و بر سینه
طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر ان موضع را چامت کنند و
ماده جذب کنند و بعد از ان با آب گرم تر بپوشند مناسب باشد **نفخه**
در حی ریحی بود و علامت او آنست که همچو جنگی پر باد بود و چون انگشت
بر و نهند فرو رود و در زمان باز حال اول رود و محسوس گردد و گویند
دیت دارد بزرگ باشد چون دست بر و زنند آواز کند علاج آن
جلابی از تخم کاشنی و سداب و در زیانه با کلقند یا کلاب شاول کنند
و غذا نخود اب با شیره خشک و انه خورند و توابل در آن کنند و مجمره
بر موضع نهند بی شرط و روغن با بونه و سداب در آن بمالند یا تخم
کرفس را بجوشانند و با نخواه سر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند و
روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی بماند و استعمال
کنند **دبیله و خراج** دبیله دری بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد
و صلب بود و با آن وجعی نباشد و دران سواد خشه مزبره جمع شده

باشد و خارج آنست که در مدت جمع شده باشد از اورام و حرف آن
و حرارت باشد علاج آن بتلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب
باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و
مواد رديه بيرون كنند و بعد از ان مرهمهای مدمله بکار دارند و گویند اگر
نیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گردد و الله اعلم
باب دویم در ثور بثرا نیز همچو اورام بود بعضی دموی بود همچون ثرا
و دمل و بعضی صفراوی همچو نمله و بعضی بلغمی و بعضی سوداوی همچو خراج
تو لول **دمل** بثره بزرگ باشد و ماده ان دمی بود که با آن رطوبتی خاسده
آمیخته باشد و از رده ات هضم و کثرت شاول کوشت و شیر بی متولد
شود و به ترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و غذیه
بدن مطبوخ خواکه یا مطبوخ هلیله و از کوشت و شیر بی خصوصا خر از نیما
و علاج آن همچو علاج اورام کنند **ثرا** بثره ی پهن باشد که مایل
بحمرت باشد و حکاک و کرب باشد و بتوجع حادث شود و سبب
آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم بورقی بر خیزد انچه دموی باشد
سر خ و کرمتر باشد و در روز اشتداد کند و انچه بلغمی بود در شب
حادث شود و اشتداد کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت
بمطبوخ خواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغم بتلیین اکتفا نمایند و فصد کنند

و بدن را با آب گرم و سپوس و سرکه و گلاب بشویند **نبات الفیل** بثوری چند خورد
باشد که در شب حادث شود و با آن حرارتی عظیم باشد و علاج آن فصد کنند و بجام
زوند و اندام سپوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تکمین کنند **نمله و جاورسیه**
نملهٔ بثوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن شود و به یکدیگر متصل گردد و با آبله
بصفرة اما جاورسیه بثوری باشد شبیه بگاورس و اصل آن سرخی
سران آن سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود علاج مرد و شقیقه کند از صفرا
و روغن بنفشه ترنجبین و عدس و اقاقیا و صندل آب گل خشخاش با آب رو با
ترنجبین طلا کنند و اگر مقرح گردد و متمادی شود قرص اندر و خون طلا کنند
مازو کندر شب یمانی مر هر یک سه درم قلفطیس درمی زراوند ده درم
بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب
می سایند و طلا می کنند **ملاحی چند** مازوی سبز مرداسنگ زرد چوبه کنار
زراوند طویل قنبل بکوبند و با موم رومی بیامیزند و استعمال کنند **جمره ثوری**
چند پهن شد که بغایت سرخ باشد و با آن شورشی و المی عظیم بود و دانند
آن صفرا بود که با دمی رقیق آمیخته باشد علاج آن شقیقه بدن کنند از صفرا
و نجمه بر موضع نهند یا بشرط ما سواد مستفرغ شود و باقی علاج آن بهمچون
علاج نملهٔ باشد **نار فارسی** ثمره چند باشد که حادث شود و زود خشک شود
گردد و با آن حکه و حرقه باشد و در اندرون آن آبی سنگ بود و در ابتدا ظهور آن

خطبا

خطبا سرخ و طاووسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن فصد و کافور با آب
بنگ و صماد سازند و مازو و فلفل با سرکه نیز مفید بود و از حلاوی و کوشت احتراز
کنند **نفاطات** آبله چند باشد که در اندرون آن خونی یا آبی شک باشد
و آن از غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند و شقیقه بدن و دم
تکمین کنند بشراب غناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و
ترخشی و انار خورند و نقطه را منفجر کرده اند تا آنچه در و باشد بیرون آید
و مرهم اسفیداج و مرده سنج بنهند و اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال
کنند **عرق مدنی** ثمره باشد که حادث شود و شکافته کرده و از ان همچو رگی بیرون
آید و گاه باشد که با ان احساس حرکتی همچو حرکت کرم کند و بعضی گویند کرمان
خود کرمی باشد و بتدریج دراز کرده و اگر بگشند بگسلد و ان نهایت
باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر
و خراسان و حبش بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع
شود و بواسطه حرارت منعقد کرده و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند
علاج آن فصد باسلیق کند یا صافن و شقیقه بدن بمطبوخ افتیمون و
خوقا باکند و بعد از شقیقه شاول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و دانند
آنرا بصندل و کافور و صبر طلا باید کرد و چون بیرون آید تعلیق اسرب
به بندند و هر چند دراز می شود با سرب می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود

والار

فعلهٔ ان زنان باب کرم در روغن نرگس و بنفشه و لعاب بیدانه طلا کنند تا
باسانی بیرون آید و خاکستری سودرم و مرداسنج پنجدرم با موم در روغن
بیا میزند و بمالند و اگر بیکسله بلکه فندق آنچه باقی باشد بیرون آرند و
لبه ازان مرهم مدله بکار دارند **سفعه** قرحه باشد که در رویی سر
حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشکریشه
شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه ازان صدید آید آنرا شیرینج
گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق
یا فوخ مناسب باشد والا حجامت کنند از پس سر و ثفیه بدان بمطبوخ
بابلیه و شاه ترہ بکنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام
تلخ و نشده چوبه هریک بیست درم بکوبند و پنج درم مقل داخل نموده در خل خمر
حل کنند و همه باهم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب
کاشتی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا نرم او ند طویل و کلنار و
راتینج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق او بشکافند
آنار و مرداسنگ و خایتر مفید بود و آنچه خشک باشد و بدان همچو پوستی
سفید باشد از ماده سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و اسفناج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد
براسترہ بخراشند و علی ترا ان نهند و صبر و مرداسنگ با روغن

گل

گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلفل فیون با سرکه طلا کنند و نوعی از تصفیه
که آنرا شهدی گویند و درآن سود اخبا باشد که در آن خبری همچنان شهد
ظاهر بود علاج آن ثفیه بدان کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر است
که ازان رطوبتی همچو غالیه کوشت آید علاج او آنست که مجبه بر آن
نهند تا آنچه در ان باشد بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ با روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است که نهایت سرخ باشد بحدی که
بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته و انذروت هریک سه درم
و کبریت یکدرم بکوبند و با خل خمر طلا کنند **ثولول** ثبره صغیره ایست که
نهایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا
و علاج آن ثفیه بدان کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و لبک نیز با سرکه
طلا کنند یا شیر انجیر خام یا شنجگشت با سرکه و آنرا با آهن قطع کنند و
اگر خواهند که قطع نکنند دیگ بر دیگ و فلفل فیون نهند با شنان سبز
زهره گاو و زنجار و شحم الحنظل و نوشادر و آهک آب نزده بسایند
و با شنان طلا کنند و نوعی است که آنرا حدسی گویند و رنگ آن سرخ
باشد و اکثر بر روی و پیشانی ظاهر شود آنرا بورق مورد و آب شونیز
طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه
طلا کنند **لمجبه** ثبره باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و ازان

صلبه یا آبله علاج آن شقیقه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مغل و زرنباد
و زنجبار و فرفیون و سوزنج و دارچینی خساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند
قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن بوده و رنگ آن سیاه
باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن
در ابتدا فصد کنند و شقیقه بدن از سودا و اخلاط غلیظه پاک کنند و آنرا با هلیله زرد
و صمغ و آلوچه کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه دب و مر
در روغن بنفشه بمالند یا سورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا اصلاح
دندان صابیم در روغن کندم معجنه بود و چون فرصن شود قردمانا سوخته
هر یک دو درم از هر سه کبریت نرد و هر یک پنجدرم نخود پاک برتر
شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز
نمایند **توتیه** بثره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود
علاج آن شقیقه بدن کنند و از اشیاء حاده طریقه احتراز نمایند و مرهم
زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه نهند
بهرب بثراتی بود که با آن حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالیخ
و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک شود و از میان برود و بعضی تر باشد
و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و سر و روز جلابی از عناب و سپستان
و بنفشه و تخم کاشنی و تخم خیار و خرفه و بنات و قدانبوماش و تخود و شعر بادام

خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و تربد پاک شوند یا این مطبوخ
سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم سوزنی طابقی ده درم شاهتره
دسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یکدرم الوسیاه و کیل هر یک
بیست یا ده عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت
فرو کرفتن باشد افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا
بجوشد پس صافی کنند و بیست درم خیار چنبر و زنجبین پانزده درم بر آن
کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ما الجبن با افتیمون مفید آمد
صفت او هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر اسقوطری
هر یک درمی مقمونیا بریان کرده یانیم دانک مغل دانکی بکوبند و با آب شاهتره
حب سازند و بعد از شقیقه چیزی بر آبا ادویه مجتمعه طلا کنند **دوا** کبریت زرد
پنجدرم سوزنج قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند **اخر**
زنبق منغول خرزهره قسط اقلیمیا فصد کنند شش متساوی بکوبند و با روغن
کل و سرکه طلا کنند و بوره منغول کبریت کندس خرزهره قسط خارزده
بسه سایه بکوبند و با روغن کل دهات و سرکه طلا کنند در حمام و
بعد از آن بابلی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند
و بعد از آن صندل و کلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روزه اینچنین
کنند و مقیمون بر روغن بنفشه و کدو کنند و با دانه بلخ و مرو سنا و مرداسنگ

هریک سه درم و کنجد پنج درم بکوبند و بروغن گل و خل خمر طلا کنند **حکایت** سبب خارات
حاده و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کند و نقوع فواکه
با تمرهندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند
و گلاب و خل خمر و آب سلق و خیارین در اعضای مالند و اگر بسبب اخلاط
باشد اسهال طبیعت کند و اگر بخارات باشد که تحت الحلبه متمغن شود
علامت آن تبزی را که مدن بود و درین نوع استحمام با آب دریا و ادویات
شور مفید بود و بول کودکان در اندرم مالیدن مفید بود و سفرنا با جام و خیاشن
بکوبند و با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم مایل حادث
شود علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد **باب سیم** در جراحات
و فروح جراحت تفرق اتصال باشد کلحم زاید حادث شود و علاج آن
آنست که آنرا از غلبه و روغن و سومی و امثال آن نگاه دارد و ناخیری در التیام
نیفتد که مانع التیام باشد و آنرا چنان به بندد که پیکه یکدیگر متصل گردد و اگر
متصل نشود بیاید شد و روغن و اگر جراحت غایر باشد ذرورات
مجلیه و مجففه استعمال کند مثل کندر و صبر و اندرود و زراوند و ابرسا
و نوشادر و اگر در آن وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل بر شبید و استعمال
کند و پنبه کهنه در آن کند تا آنرا چرک پاک شود و اگاه ذرورهای مرهمهای
استعمال کند **فصل** که گوشت بروید کندر صبر زرنب ابرسا هریک دو درم

مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند **ذروری** مغیث خون
بسا دشان مترزوت زعفران مساوی بکوبند و در آن بندند و جراحت آنست
که با اورم و گرمی و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد و
علاج آن فصد با سلیق باشد و تناول شربتی از تمرهندی یا آب انار بین با
نقوع فواکه و اگر استخوان کوفته شده باشد ضماد جرا استعمال کند و اگر با
ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز و روباه ترنجبک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت
فاسد شده باشد مرهم زنجار نهند **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود
اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست که از هوا سرد و آب سرد نگاه
دارند و آنرا بروغن زیت می مالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از رطوبت
ورم ایمن شوند بعد ازان مرهم روغن و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند
و اگر ورم شده باشد قلقدس بکوبند و با روغن بنفشه و گلاب بیامیزند و بنهند
درم و شادنج درم و قشور کندر شش درم و زفت سی درم با یک رطل
سرکه بجوشانند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند
او استعمال کنند و دو بار در روز بنهند و اگر آن جراحت مرجب
نشیج شود عصب را قطع کنند تا به باغ منتهی نشود و بروغن داغ کنند
و قشرات را بروغن بنفشه و به مرغ و شنرسای کاو بمالند و اگر بر سر
جراحتی واقع شود و بنواحی نرسد و باغ نرسد علاج او آنست که صوفه زیت

بیالایند و بران نشند و سه روز نگذارند تا از دوم ایمن شوند و بعد ازان داروهای اکال استعمال کنند جراحات شرق جراحتی که بر شریان بود بدرو واضح شود علاجش آنست که فربه بسگ و کلاب بیالایند و در جراحت آکنند و اطراف جراحت بمرهمات قویه طلا کنند و ماز و بسوزانند و بخل خمر غلیظ نیالایند و بحراحت نرسانند یا سنگ کج که آنرا جص گویند و قبار اسیا باسفیده بیضه بیامیزند و بپشم خرگوش بدان آلوده کنند و بدان نهند و ببندند قروح بسبب جراحات منفتحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آن را صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا قیح گویند علاج او آنست که اگر دمل و قیح بسیار بود و طبیعت کند بسبب غلظ وقوت و حاجت دارد بکثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کند و در بیه مجلیه و مجففه مثل مرداسنگ و زنده جوبه و ورق و مک و پوست انار و کلنار و مغبذ رود و مرهم استعمال کند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کند و مرهم مرداسنگ بکار دارند و اگر در بن قرحه تنک باشد فتیله مرهم بدو درسانند ناصور قرحه باشد که کهنه شود و زه مال نپذیرد و آنرا ناصور گویند و قعر آن منسوخ بود و گوشت آن سخت و سفید باشد و گاهی آنرا رطوبات روان باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و در اعضا بالا بندد و دران آکنند یا بگلاب خاکستر زده بشویند و اگر منفتح

بشکافند و گوشتهای رویی زایل کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند و الله اعلم ناصور مجوف درکسر و جلع و عرق و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن اول فصد و تبلین طبیعت کنند و عضو را محکم گیرند و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و اعضا را گرم دارند و کلاب تر کنند و بران نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد دور دم بیاشامند مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه نرجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر باکره و رمی باشد مثل آب کاشنی و آب کشنیز طلا کنند و ببندند و اگر ازان خون آید کندر و مر و خون سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد بجای نهند و ببندند و معالجات جراحت بجای آرند قلع آنست که منفصل از جای خود بیرون آید و علامات او آنست که منفصل از هیات خود بگردد و هر کسی که او را بیند بشناسد کرد علاج او آنست که منفصل را بر فق بجای خود برند و بعد ازان تسکین وجع و ازاله ورم کنند وفق آنست که منفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد وهن آنست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصالی حادث شود و علاج همان است که عضو را بر فق بجای

واگر از جای رقه باشد باز جایی نشنند و مورد و مغاث و خطمی بسحق کنند و بارزه
تخم مرغ طلا کنند یا ورق کزو و مورد و سرو و سپیدار و گل ارمنی و شکر و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند واگر با آن دردی باشد فصد کنند
و ماش و مغاث و کفنار و اقاقیا و فوفل با سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند **خربه و سقطه**
اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا
کنند واگر دردی باشد فصد کنند و نیم درم سوسیابی با آب کرم بگزرنده با
روغن مس و طین مختوم و لک هریک نیم درم بر سر بکوذاب کنند و بگزرند
واگر خربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و
سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و کفنار و پوست انار تر
سرکه و گلاب بکوبند و بپاشند یا ورق مورد و کفنار و پوست انار تر
شکم واقع شود و ازان تزلف دهد حادث گردد فرض کهربا و فرض کفنار با
رب به شامل کنند یا کفنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هریک درمی
بکوبند و با رب سیب شامل کنند واگر بر عضل واقع شود با بزرقه و اکلیل
الملک شبت و خطمی بکوبند و با آب و ثفل ان استعمال کنند واگر
بر عصب واقع شود روغن زنبق و بنفشه درمنا یا دیمن بمالند و اگر ازان اسود
عصب حادث شود مقل و خطمی و مرو رشک با زیت طلا کنند یا پوست
نهند و اگر کسی را تبخاریانه رو داده باشد پوست کوسفندی که فی الحال نازاده

باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا فرقه گنان بگلاب آب سرد
تر کنند و بر و نهند و اعضاء او نیک دلک کنند **نشوک و فصل** اگر بگمان
در عضوی رود و آنرا بگلبتین بیرون آرند و صبر و اندوت و کندر و مر
در آن کنند و اگر خار و ابکنه در عضو رود و بیرون نتوان آورد فرزام
مدحرج داشق کنند برنج نی و علک بطم و زفت و راتینج بعضی یا مجموع
با عسل طلا کنند **تحوج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و خشن
ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و فرقه بگلاب تر کنند
و بدان نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند
یا روغن گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بدان افشانند یا مرهم مرداسنگ
و اسفیدباج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران
نهند و اگر بسبب عرقی حادث در حالبین و حانه و اطراف اینشین سحوج حادث
شود روغن خشخاش بمالند و اسفیدباج و مرداسنگ و روغن بید
و گل و بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب غناب و بنفشه شامل
کنند و از گوشت و شیر پرهیز فرمایند **حرق اعضا** اگر عضوی بآتش بسوزد
علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران آویزند و فرقه گنان بگلاب
تر کنند و بران اندازند و مدام بکوبند و بپاشند و بر آن طلا کنند
گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیدباج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر

بسیب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده
و خاکستر دکلاب سرد کنند و بران نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیدباج یا بوره
بمالند یا پوست بچه با سفیده مپخته و اگر عضو بواسطه بلاد ربسوزد آب خیارکند
یا شیره تخم تورک با سکنجبین شامل کنند و او وبه خام و کدو و اسفاناج
خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات
آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور مالند و اطراف بسبب زرده
سرما سخت چون بعضو برسد پوست سخت کند و سام به بندد و فرارت
دوم و کجامات محتقن کرده و موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما سبب
و عضو متورم نشود اعضا را پوستین و نمد گرم کرده بندند و بجام گرم
روغن و خود را بنهایت گرم کرده بندند و نخود آب با گبک و بنفشه و کنجد
با شیره خشکدانه و تواشیل خورند اما اگر عضو متورم کرده باشد و شب و
گاه کنند مرد کلیل الملک و سپوس و نمام و شلغم و کرنب و شبث و مرزنجوش
و بزرگ و برنجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم دران نهند و اگر
سیاه یا سبز شود نیشترهای عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان
روان شود و بعد ازان گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از زدودن
آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که آنچه با
بفتد اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و دران نهند و ببندند تا آنچه

متعفن

متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه تریاک و ورق خطمی و خبازی بکوبند
و با روغن بنفشه بران نهند و بعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند اشتقاق اصابع
سبب بزرگ شدن و خاریدن آنستان از خفقان فضلات و نجارات بود
بواسطه برودت هوا و علاج او آنست که کلنجد و سکنجبین بزوری بنوشانند
کنند و نمک و سپوس و سلق بجوشانند و آنگشتها بان بشویند و بابونه و
اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجر بجوشانند و آنگشتان دران
نهند یا انجر در شراب بجوشانند و ضماد سازند و اگر زبک آنگشتان تبره
شود و نیشتر بزنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند اشکله
تعفن وقتی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا
سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورامی رديه که ماده آن سمی باشد
پس اگر فقط که زنگ عضو متغیر می شود و نضارة ان زایل می گردد آنرا
تعفن باشد اورا بلغوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه
طلا کنند و ضماد عروق کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت کنند و
علق کنند و اگر تابستان بود در مسکن بارده ساکن شوند و خیارکند و
بپرهیز پیش خود نهند و کاهو و کاشنی و خیارو خیارکند و تناول کنند علامت
تعفن آنست که عضو سیاه شود و سترخی گردد و ان زمان او و به اگاله
استعمال کنند تا کوشت متعفن زایل گردد و پاک شود و آن زمان مرهمی که

که گوشت رویا را استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود و زیاده شود دواع کنند و اگر
بنهج معالجه بنشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب پنجم**
در جذام و امراض جلدی جذام علتی بدست و مسری است از آن
جهت حضرت رسالت ص فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض
را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود
و مزاج و هیئة و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بجدی
که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم
شود بر آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حرارت مفرطه و سوداوی
المزاج گردد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتدا
جذام حمرة لون بدن بود خصوص روی و مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق
نفس و بحه صوت و باریک شدن روی و ریختن مو و عرق و خشکی
و خوابهای هایله و ستبر شدن لبها و ظهور عقد در اعضا و تر کیدن ناخن
بود علاج آن در ابتدا فصد و احجام و الحلین و رک پس کوشش کنند
و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغش انجامد و هر روز جلابی از نیلوفر
و شحم کاشتی و بانگو سه درم با بنات و ترنجبین هر یک ده درم
شاول کنند و غذا نخود و بنو مانش با شیره منقا بادام و اسفاناج خورند و
بعد از نضج تمام بمطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا مطبوخ افتیمون و غاریقون

یا یاره و شحم الحنظل تلیین کنند و بعد از سه هفته که از شقیه بگذرد با هم لجین
این صفوف بها شامند هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون
سه درم بسفایج و افتیمون قابض سطوخودوس و کاوزبان هر یک چهار
درم نمک نبطی و سنگ لاجورد هر یک دو درم و نیم بکوبند و سه درم
از آن شربتی با شد و بعد از شقیه مکرر استعمال کنند و با بونه و شبت و
بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بر آن می شویند و روغن
بنفشه و کدو و بادام میمالند و بپرهیزند از ماهی و خرس و لبط و مرغ و نغر
سان کاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه
و شیر و ماهی تازه خورند و حمام از شاسته و قند در و غن بادام
نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه اجانا شاول کنند و
گوشت افعی و حمزی که در آن افعی مرده باشد و شیر بزی که جوان
و سرخ بود و عظیم صعب افتد و از بقول کاهو و کاشنی و خیار شنبر
باشد و در مواضع حاره رطبه سکنی سازند و از جماع و مساکن
بارده پرهیز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن
قصد و اسهال بود و می در هفته دو نوبت و بدن را بدین ادویه طلا
کنند گربت قشر هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک پنج درم
بکوبند و با آب ورق جوز طلا کنند **آخته** مازو سوخته مویز هلیله سیاه

سوخته بلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت برآن باشد که بسوزاند
ایشان جدا شود برص سفیدی باشد که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت منفرده
و غلبه بلغم و سوداء المزاج باید که آن عضو را حادث شود علامت آن باشد که رنگ
چون براق و سفید بود و موی که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع
از دیگر بشره فروتر باشد اگر سوزن در وی فرو برند بجای خون طوبتی
سفید بیرون آید علاج آن سر روغن جلابی از زیره و بابونه و بالنگو و رازیانه و
تخم کرفس و کلنگبین تناول کند و غذا نخود اب با نوابل خورند و بعد از تنقیح
استفراغ بلغم بحب ایارجه کنند یا بدین حب صبرا سقوطری مثقالی تربه
بسفیدها هر یکی زهره ایارجه فیقرا هر یکی درمی شیم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگی
صمغ نفطی دانگی و نیم حب الغبیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس شبرنه
وجب بسایند و بعد از آنکه فرو نهد شربتی کرمانشکر بیاشامد و بعد از
شقیقه اطریفل کبیر و مثروذیطوس تناول کند و زنجبیل و فرفیون و شونیز
دوبرابر و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا
کنند و رنگ و نقطه سفید و خربق سیاه و سفید و میویزج و تخم ترب و فصل
الغار زیر سفید بود با ادویه مفرحه مثل ذرایح و عسل طلا کنند و تا نیمشب
تخم ترب و سرگین کبوتر و مازیرون با سرکه طلا کنند و اگر سفید نشد آب
مازو طلا کنند پس آب زنجبیل و بعد از آن حب الحدید و مروارید آب پوشانند

بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا رقیاس و سنبل و خت جدید
هر یکی درمی و بوره و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند
بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محترقه که طبیعت آنرا دفع کند
و بهق زرد زایل شود بخلاف برص و علامت آنست که سخت سفید و
برنگ نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن بر وی فرو برند خون
برآید و موی آن موضع سیاه بود و اگر سرگین آن مدور بود علاج آن هر روز
جلابی از زیره و بابونه و بالنگو و کلنگبین تناول کنند و بعد از تنقیح استعمال طبیخ
تربه و غاریقون کنند و قی کردن نیز سفید بود و بعد از شقیقه ادویه که در برص
ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی که درشت باشد بمالند و بعد از آن شیم الحنظل
قسطریون باریک طلا کنند سفید بود بهق اسود نشانهای سیاه باشد
که در بدن ظاهر می شود بسبب صفرای محترقه و این مقدمه جذام باشد و علامت
آنست که چون او را بمالند چیزی همچو پوس از انجا جدا شود و رنگ آن
مایل بکبرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
وجب آن بگنند و استحمام و تطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و
خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت و زنجبیل طلا کنند کلف نشانی بود
که بر روی افتد و مایل باشد بسیاهی و آن بسبب سوداء و اخراق اخلاط
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون

رجب یاره و بیدزشقیه تخم خرزه و جرجیر و خبث و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب
معصفر طلا کنند یا بیخ نی و تخم رتب و جرجیر بریک درمی و کندنس سه درم بکوبند
و با سرکه یاره یا خلاد و عدس و پوست تخم مرغ و شبح سوخته و اشنان
بکوبند و با آب کرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن یک
سه درم و تخم رتب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها کنند و روز
دیگر بالی که در آن سپوس و پوست بادشان جوشانیده باشند بشویند یا
پنبه بجا بگذارند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان و برش
و نمش خیلان خالیا باشد و برش نقطهای خورد سیاه بود که
روی افتد و نمش قطعه سیاه مسدیر و کاه باشد که همچو کلف پهن شود و
سبب خال دم محترق باشد که از فوهات عروق بیرون آید و مجتمع شود
و سبب برش و نمش دم سودا وی بود و علاج آن مضمد و سهل طبیعت
بود و بعد از شقیقه یا دویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال یا دویه
زایل نشود سوزنی در در زنند تا خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند
بعد از آن آدویه مذکوره طلا کنند یا دوشنام حمرتی قیح باشد شبیه بدین
مجذوم که در وی ظاهر شود بسبب احتباس بخاراتی که از دم منعقد شود
علاج آن فصد کنند و اسهال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد
و آنرا با آب کرم و سپوس بشویند و اگر نرم نباشد بصابون طلا کنند و با آب

کرم و سپوس بشویند و آب سرد بر نشاند و از مساکن با رده اخیر از نباتات
آب قروح و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرداسنگ بروغن
گل بر ده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و اسفیدباج با سرکه و زهره گاو
طلا کنند یا مرداسنگ و اسفیدباج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما حمره و سیاهی که بسبب ضربه و سقط حادث شود و بعد از
سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند ارمنی با سرکه طلا کنند یا بوره
بشویند و علک انبا طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود شکافند
و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما دشمه که به نیل و مداد و امثال
آن کرده باشند و خواهند که زایل شود آب کرم و سپوس و بوره بیابند
بمالند و علک بطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب کرم و
نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندنس و صمغ آلو
با سرکه طلا کنند و سوزن در آن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک بسوده
بمالند و بعد از آن بوره و علک بطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگ بدیک
بندند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله بنهند شیخ جلدرس
اگر پوست سر منتخ شود و در آن جوبها پیدا شود بسبب عفونات
آفتاب یا استفراغ بسیار از قی یا اغتسال با آب سرد علاج
آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان

در پنی چکانند و بر سر بالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجویشانند و سر آن
بشویند و لعاب بنکو و خطمی طلا کنند و اگر با ان حمره و خارش بود و سبب
ان امتلاء دماغ باشد علاج آن شقیقه دماغ کنند بجب ایارج و حب
بنفشه و امثال آن و بعد از شقیقه ادویه مذکوره استعمال کنند تقشیر جلد
اگر پوست بشره بغایت خشک شود از ان چنری بچوسبوسه جدا شود
سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر
کاوزبان و بیخ کهک در بخمین شاول کنند و غذا بتوماش و بخود با شیره
منقر با دام خورند و بعد از تنقیح اسهال طبیعت کنند با بین مطبوخ هلیله زرد
کابلی هریک پنج درم سنا هفت درم بنفشج ترنجبد ورق گل نیلوفر تخم
کاشتی بیخ کهک هریک سه درم اسطوخودوس چهار درم اگر سیا
و سپستان هریک پنجاه عدد عناب ده عدد منقر خیار چنبر و بخمین بر
پانزده درم و بعد از شقیقه ترطیب بدن بما الجبن و کثرت استحمام و بدن
بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق کاوکنند و از اغذیه غلیظه و مولدات
سودا احتراز کنند و درین مرض اهمال ننمایند تا بجذام نینجامد باب ششم
در امراضی که تعلق بموی دارد بحرارت سبوسه باشد که در سر حادث شود
بسبب بخارات که از سوداوی یا بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن شقیقه بدن
کنند از خلاط و بعد از شقیقه هر روز سر باب خطمی مفید و برگ چغندر و آرد

باقلا

باقلا و ورق کنجد و اندکی بورد بشویند یا سر تراشند و بروغن گل و اندکی
سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیموليا با شکر طلا کنند و اگر با شعاب علتست که
موی بر نرود و اگر پوست نیز با موی جدا شود از اده الجه گویند و حدوث این
علت از اده رویه باشد که در نهایت شتر استعمال یابد و غذا از بری
منع کنند و ان اده اگر دم محترق باشد علامت ان حمرة لون و عظم و سرعت
نبض و غلظت قاروره بود علاج ان فصد کنند و شراب عناب و آب
رمانین شاول کنند و موضع را با آب زوفا، ترنجبد ورشت بمالند یا نه
عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود
ان علامات غلبه بلغم بود علاج شقیقه بدن بجب توفیا و مطبوخ ترنجبد و بلغون
کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصل مفید بود و موضع را بجبة الخضرا
و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و با دام تلخ و حب الیان طلا کنند و اگر
از اده سوداوی بود تلبین طبیعت بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کنند
و موضع را بسیر و پیاز و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و نخاع
سم نبرد و بر بیخ سوخته با روغن نبق و نارو بن طلا کنند و اگر از
ماده صفرا بود علامت آن صفرة موضع و پوست و تشنج جلد آن بود
و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع با سیلق و برگ
بید و سپوس بشویند و شقیقه بمطبوخ خواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شکر

و نشستین و بعد از نقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سپس بگویند
و با سرکه طلا کنند یا شیره سوخته و حنظل و جوشانده و کف دریا بکوبند و با روغن
زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بیامیزند و طلا کنند یا سرگین
آن موضع بمالند سوی برمیاندازد و دانچه ما اینجا علاج بود و در آن آنجا
بروغن بنفشه و کدو مناسب بود و اما اگر ریختن موی بسبب فضل سام باشد
روغن استعمال نکنند و بورد و زهره کاوه و نمک و شیره سوخته و قیصوم
سوخته بمالند یا نیخ نی داسته خرما و سمه مجموع سوخته بار و روغن زنبق طلا کنند
اثنار شعر کاوه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان نکار و خانی بریزد
چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامات آن مقدم اسباب محلله و
مقامات امراض بود علاج آن شامل اغذیه چیده الکیموس کثیره الغذا
بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرور شنگ و تدهین
بروغن بنفشه و اگر بسبب فضل سام بود یا بواسطه پس و کثافت جلد
علامت آن جمودت و غلظ شعر بود و موی را بقوت برتوان کند علاج
آنها مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام
سوخته و شیح سوخته بازیت بیامیزند و طلا کنند و اگر فضل سام بسبب رطوبت
بود علامت آن دقت و سرعت انشار بود و آن موی بگیرند پیش از آنکه قوت
کند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت

و بعد از دلک بر بخار سف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره
کاوه و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل
طعام کنند و اگر بسبب تکلخل بدن و سقم سام موی بریزد زیرا که بخاری
که با موی است مستغرق شود و علاج آن استعمال روغن اقحوان و بنفشه
و بابونه و بادام باشد تا جلد را کثیف گرداند صلع آنست که موی سر زایل
شود و اگر در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب
و علاج آن همچنان باشد که از پیش ذکر رفت سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت عزیزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود
اگر پیش از آن سفید شود شقیه بدن کنند از بلغم و هر هفته قی کنند و از
اغذیه بلغمی احتراز نمایند و فلانا و حنوبله و گوشت برشته و کبک
تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و اجیانا اطریفل
و بابونه مرتی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات
استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب
یبوست کثرت استحمام مفید بود در روغن بنفشه و کدو و لعاب بهدانه
و بهدانه و مرور شنگ طلا کنند و اگر با فراط باشد شقیه بدن از
سود و ابا به کرد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد و هو خمسة
اگر خواهند که موی دراز شود بورق گنجد و کدو بشویند و روغن

مورد و روغن خار بمالند و مورد و کل و آنکه بکوبند و بر موی بریزند و اگر
موی ریش را برو کم باشد یا دیر برآید حب الغار و حبة الخضرا و نخود
تخم بپوسانند و دران موضع بمالند یا خایه با په کرک و خرس و شوینز
بمالند و اگر خواهند که موی برجانه و بغل برنیاید بخون سلحفاة یا مرغ
یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و تخم و آب کاهو بمالند و اگر خواهند
که بی استره موی بسترند آهک سفید را با آب نرده و طلی بزنیخ و خاکستر
از هریک پنج درم و کل خطمی ده درم بکوبند و با آب کرم طلا کنند یا
باید که پیش از انکه طلا کنند و بعد ازان موضع را بروغن کل بمالند یا
پانزده درم وزنیخ سه درم بشیره جوشانیده سحق کنند و طلا کنند و بعد ازان
با آب با قلا بشویند و اگر خواهند که موی جید شود مردار سنگ ده درم
و مازو و آنکه هریک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلبه و آنکه
و ورق سرو و کرنانج بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی بار بک
نشود یا آرد جو و با قلا و تخم خربزه بشویند. و اگر خواهند که سیاه
شود و سمه چهار درم خانچ درم لبا بند و بروغن چرب کنند و با آب
گرم بسر شند و رها کنند تا خمیر برآید و در شب بر موی مالند و با مداد
با آب مورد بشویند آخر شقاقل و کل با قلا سحق کنند و روغن شیره بر آن
کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد

بعد ازان در موی مالند آخر تخم درم لادن و بیست درم روغن مورد و اندازند
و شبان روزی بگذارند پس بایش نرم بجوشانند و در موی مالند
آخر بهار جوز مقل بیهدانه و بار و روغن زیت در موی مالند
آخر جوز سرو در سرکه خوابانیده دوازده درم مازو در زیت خوابانیده
و هر سیاوشان و شب بمانی و اقاقیا و آنکه هریک شش درم
سوخته پوست جوز تر هریک ده درم بکوبند و با آب بسرشند و بمالند
و اگر موی چنان نماید که چربست و دستار و کلاه را چرب کند تقی
عادت باید کرد و بعد از تقی اطریفل شاول کنند و سر با آب دریا و
آب نمک و پودنه بشویند یا سپوس و نوشادر با مورد و بلوط و جوز
سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ بشره اگر خواهند که
روی پاک و سفید کردد هر بامداد سکبنجبین با شراب شاهی یا گلاب
شاول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظ و خرفه
احتراز نمایند و آرد با قلا و نخود و جو و ترمس و ماش با دانگ نیم هریک ده
درم و کثیرا پنج درم بکوبند و به شیر بسرشند و در روی مالند یا تخم
و تخم خربزه و پوست ترمس و اشنان و اندرون خیار کدو بروند
مساوی بکوبند و با آب جوطلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ
شود گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و خرفه و امثال آن شاول کنند و استحمام

کند و در وی با آب گرم بمالند و اسفیدباج و رصاص و لک در وی بمالند فصل دو
لون اگر بسبب فساد مزاج طحال باشد علامت ضعف این اعضا بود
علاج آن تقویت ایشان عضو بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود همچو درمان علاج آن
گفته شد و اگر بسبب کثرت شاول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانکه از کثرت
اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود و از شاول ادویه حاره ضعف
لون و ازهای بد و اکل طین همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از آنچه
که موجب آن تغیرست اجتناب نماید و اصلاح غذا و استعمال حمام کند و
ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سپوس دارد با قلاد نخود و تخم لی و اشنان
در وی بمالند و اگر بسبب کثرت هموم و اوجاع و مرض و شدت کرب و
اغذیه جیده و الکیموس کثیره و اغذا شاول کنند مثل گوشت بره و بزغاله و
مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و
پرورده شاول کنند و از ریاضت و تعب احتراز کند فساد رایحه ابدان و
تغیر رایحه معاش و منتن عرق است و سبب آن حدت و عفونت اخلاط
و مقویات بدین عرکات سرد مر اخلاط همچون عرکت جماع و ناطرفل مثل جلاب
و شاول آن چیزی که او را خاصیتی باشد در تحریک سوداء در ابدان بظاهر بدن
همچون سبزه و باذروج و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و انچه مشابه این
باشد و علاج آن آنست که پاشند هر روز تخمی از تخمهای بادرنجبویه

و نبات و سکنجبین و عرق کل و سپد باب سرد شاول کنند و تلبین مرطوب نرم
نوازد یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و اضطراب احتراز نماید
و سر در دوب بیانی بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و گوز بوی
و مرداسنگ بکوبند و بران بمالند یا مرداسنگ و انه کی کافور با گلاب بسایند
و طلا کنند یا ورق گل و تونیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی
چهار درم و قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت
حاجت پاره بسایند و بران بمالند و کنگر و نقیع زرد الو بوی خوش کنند
و اگر رایحه معاش و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند
و مبطوخ همیله شقیقه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در آب
سرد بنشینند و اگر وقت دست مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار
و توتیا و خلاسوخته و پوست انار بسایند و بکوبند و بران افشانند و اگر آن
موضع متقرح شود بسبب عرق تیز بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی
کرمانج بکوبند و بران افشانند و با آب مورد طلا کنند یا مرد هم رزده چوبه
و اگر بوی سر ناخوش شود شقیقه بدان بجب اماره و قرص شقیقه کنند و تونیا
و ورق سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد طلا
کنند **مقاله خامسه** در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر ان مشتمل بر چهار
باب باب اول در زهر و علاج آن همچنانکه معرفت نافع واجبست تا استعمال آن

و معرفت علامات زهر واجبست تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خایف باشد از آنکه
او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و بر کرسنگی
و تشنگی و بر جایی که محل توهم باشد حاضر نشود و چه اثر زهر در بن حال بیشتر
و زود تر باشد و بباید دانست که زهر در شیر نهاد و در تخم‌ها و خرماهای
خریف و مالح و چغری که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این توهم باشد
باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و سفرود و لیطوس و تریاق کبیر و تریاق
اربعه با خود داشته باشد و اجتناب نماید و همه مردم باید که تا چیزی نشناسند
نخورند و ننوشند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و نزدیک
آشیانه نقلی و کلاغ نخسبند و در آب و چشمهای روان مثل رود غسل و
گلاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر یا بکیفیت
بود یا بجوهر انچه بکیفیت بود یا اکال بود همچون زنجار یا مسخن و مهلب همچون
فرفیون یا مخدر و مبرد همچون افیون یا مسدد همچون مرداسنگ و انچه بجوهر
تاثیر کند همچو حجر الیتس و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که
قطعا خواب نکند و قی کند و معده را پاک گرداند و شیر بخورد و سعی کند که
معلوم شود که چه زهر بود تا علاج کند و بهوی دهن و بقی استدلال توان
کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا عرفت و لذع و التهاب و تشنگی
و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است قی کند و روغن گل و بنفشه

و نقوع خواکه و لعاب سپستان و شیر و روغن بادام و مرغ کاوه قرص کافور هر کدام
که باشد بهر سرد کند و پاشامنده و جغاری و کاشنی و خیارکدو و خشخاش و
خوزه و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب الفار و
طین مختوم هریک سه درم و ابرسا و دو درم بکوبند و نرمیت بیرشند و
مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند ص بنفشه و نیلوفر هریک سه درم
خطاب دو عدد سپستان مغث عدد سپوس جوینیم کوفته کفی روغن بنفشه یک درم
و اگر چنانچه ثبات و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر
بارد بود شراب کهنه یا سیر و سداب پیاپی شامنده و تریاق اربعه یا لیطوس
مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قرد مانا و قسط و سداب هریک
درمی حلیت چهار درم بکوبند و بعسل بیرشند و مثقالی بخورند و اگر
با سموم مقاومت کند شکونه با قلاوا بهل و برنجاسف و کوشت و اشوهک
و سرکین خرگوش و تخم شنبلیله و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و منفر
خرگوش و آب و تر سیب و کل ارمنی و بدانکه زهر یا معدنی بود همچون
زرنیخ و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار و برادهٔ
آهن و زنجبار و اهک و زاج و شب یا حیوانی بود همچون و زراج و ارنب
بحری و برغ و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شوا مسموم یا نباتی
بود همچون بیش و قردمانا و سنبل و الیان و بیوعات و مازریون و بنگ و بیلادر

و خرنهره و خرنق و بابت ترنج و تربه رزده و سیاه و خار یقطون سیاه و افسنتین
و نیج و جوز ماثل و شوکران و کماه و کندش و منزنا را کرده کرفته معدنیات در نیق
انچه معصعه باشد قاتل بود و از شرب آن درد شکم و اسعال و اسهال دم
و ثقل لسان حادث شود علاج آنست که تخم شبت و رنب بجوشانند
با اندکی بورج و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر و اکر با آن سیج باشد سفوف
طین یارو و فن کل و شیر دوغ کرده بخورند اما زیتی ناکشته قاتل نباشد لیکن
درد شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه و اکر زیتی کسی در کوش بخچد
موجب تشنه و اختلاط عقل و وجع شدید بود تدبیر آنست که پیک پای
بایستد و سر را میل دهد و بر می جهد و دهن کرم در کوش چکاند و بخچد تا
مطه آرد و اکر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص در کوش کنند و می کردانند
تا بدان متعلق شود و بیرون آید زنجرف هرک موش باشد و اعراض او همچو
اعراض زیتی مصعد بود علاجش همان مر اشیخ از شرب ان قهر نیخ
و مسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و قولنج بدن حادث شود علاج ان
تخم کرفس و شبت هریک دو درم بجوشانند و بوره نیم درم و سکنجبین
درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش شنجرفی
مهل و خلافلی و شهریاران در پنجمل پرورده هرکدام که باشد بخورند
و غذا اسفاناج بکوشت چرب بزغاله خورند و علامت آن اسهال طبیعت

ادرار بول باشد اما جیسین نوعی از خشکی باشد و از شرب آن
خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بنکو و به دانه تناول کنند و اکر
طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند سفید باج
از شرب آن قوانق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تشنه و مزاج و اشتر علاج
اعصاب حادث شود و زبان سفید کرده و بول سیاه کرده و یا مزج علاج
آن بطبیخ شبت قی کنند و روزی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس
و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد پاره بخورند و مزاج
بر سران آشامند و اکر مفید نفتد حقنه کنند زنجار و زیرنج از خوردن
آن بجیدن شکم و قروح امعا حادث شود توده از آبهک وجع معده
و خشکی دهن و مسر بول و اسهال دم و خناق و غش و برودت اطراف
حادث شود و اکر بول کنند آبهک با بول بیرون آید علاج مجموع نبرک
و جرجیر و خبازی بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و
لعاب بزرک و مرور شک خورند و مرقهای چرب با خبازی می خورند هم
آهن از خوردن ان وجع شکم و لهب و صداع و خشکی دهن حادث
شود علاج حسو چرب و شیر و روغن خورند و روغن کل و بنفشه با
سرکه در سر مالند و اکر طبیعت بسته شود مرققات مسهله بدهند علاج و سکه و عفن
از شرب آن سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و سکه و

باشد وحموا، چرب **شاتیات** پیش بهترین مهرهاست و از شرب آن مرد مبتلا بدرد
دود وارد و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و بار و غن کنجد بیامیزند
و مکرر قی کنند و بعد از این تریاق کبر و مثرود یا طوس خورند و پادزهر لیامنیده و یا
اندک مشک بخورند و تریاق پیش برند **کبرت قرص سنبل** از شرب آن سوداوی
زبان و اعراض سرسام و بول حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
قرص کافور با گلاب دو دو نخود بخورند و آب خیارکده و یا شیره جوز و کنجد
بنکو خورند و روغن بادام نیز با برف سرد کنند و بماست ترشش نیز مفید بود
فرفیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب لذع معده و فواق حادث
شود علاج آن قی کنند و شاول روغن و سکه و استعمال معالجات قرون
سنبل بتوعات نوع نباتی بود که او را شیری بود همچو شیر انجر چون بچکند
از و ظاهر شود از بتوعات انچه مشهورست هفت است شبرم مازریون
مشرو و اقیه غرطینشا و هود انه حنظل و اراق و از زین الیان که قدری شاول
کنند اسهال مفرط پیدا شود و تهران در ابتدا بشرب شیرو روغن و سکه
کنند و بعد ازان از قابضات قرص طبا شیر بست و قرص کهربا با ریب و قیب هند
و کوینه و دو درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب ان آب ف بر بدن باید ریخت
و سه درم شیر خشخاش قاتل باشد و شاید آن نادر خلاص یابد **سقونیا** دو درم ان
قاتل باشد و کسر غایه آن دوغ و برف کنند و دیت و در پاس شاول کنند **مازریون**

دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال و م و لذع احشا و فواق و الم
بدن حادث شود علاج او انست که شیرو روغن لبیار بخورند و اگر مغبه نیفتند تریاق
کبر یا مثرود یا طوس یا تریاق ارجه یا تریاق طین مجوم شاول کنند و بعد از سکون
قی و اسهال آب کاشنی با سکنجبین خورند و غذا از مشک **دفلی** خورند شرب بسیار
از آن مهلک باشد و اندکی از ان موجب کرب و التهاب و انتفاخ بطن باشد علاج
آن قی کنند و بعد از ان لعاب بنکو و بدانه و مرو و مشک با روغن کل شاول کنند
و بچگنت بجوشانند و با شامند و شیر خیشاو و چربها خورند و حلوا، عقیده
بود **بلادر** اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت نمی یابند لیکن بعضی را از آن آسیب
و خرقت هم معده و لذع امعا و بثور دا بلها در دهن و لب حادث شود و
گویند باد زهر آن متغیر جورست علاج آن آنست که بر و غن کنجد و آب گرم قی
کنند و بعد از ان شیره جو با روغن بادام خورند و نخوا مش با کدو و اسفناج
و منفر با دام شاول کنند در روغن منفث در بینی چکانند و نقوع خواکه و آب انار
مرتبا شامند و در آب سرد بنشینند **کمدش** شرب آن موجب غشیان و
حمق بود غرقی سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد با سیلان عرق
سیاه موجب اسهال و حمق و تشنج و خفقان و خرقت زبان و خبث و تلخ
بسیار بود **تربد** زرد و سیاه نیز چنین بود و علاج مجموع قی باشد و شاول
شیرو روغن و اسهال از بوبات با رده و اقراص با رده علاج کنند **بوبات**

از شادنج مغزهای کره کرفه مثل مغز جوز و فندق و فستق خفقان و غشی حادث گردد
علاج آن قی باشد و بعد از آن شامل کنند حموضات را خیون موجبات
و گزار و خدر بود و دوار و خوارق و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود
و دوم از آن قاتل باشد خصوص اگر با شراب خورند علاج آن قی کنند و
جندبیدستر و حلتیت و فلفل را اهل مشاوی گویند و دو مثقال با شراب یا
با شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن فستق و بادرنج بمالند و اگر طبیعت بسته
شود حقنها بکار دارند جندبیدستر اگر گنده شود زهر قاتل باشد و از آن
اعراض سرسام حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد از آن شامل حموضات
مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو یا برف بزر بنج و خشخاش را از شامل هرود
منفعه قروح امعاء و سعال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب
بنفشه و خشخاش و لعاب بیدانه و بنکو شامل کنند جوز مائل یکدرم از آن
زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و فکر و حرارت عین و عرق سرد
باشد علاج آن قی باشد باب کرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن
شراب ریحانی شامل کنند و روغن زیت و بادرنجبویه بدن بمالند
بسروج اعراض او همچو اعراض جوز مائل باشد و علاج او آنست که نگذارند
که بخواب رود و موی سرش برمی کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و نمک
و عسل یا با کرم بیاشامند تا قی کند و روغن گل و سرکه در سر بمالند

شوکران از شراب آن خفاق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود
علاج آن قی کند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سیه و قردمانا
انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن کاو با افسنتین شامل کنند و شکم
با آرد کندم تضمید کنند عرق الثعلب رو باه ترنک سیاه موجب مکوث بدن
و ضرر و خشکی زبان و خوارق و قی دم و هیچ بود علاج آن قی کنند و بعد از آن
شیر خر یا شیر بز با عسل بیاشامند و با دام تلخ نیز مفید بود و نخود آب
مرغ خورند کشنیز هر که بسیار خورد او را دوار رسد و اختلاط
عقل و بحه صوت و غشیان و سکر و غشی حادث شود بزرقطونا هر که
بسیار خورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد کرد و ضیق نفس و خفقان
و ضرر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبخ ترب و شبت با
عسل و بوره و بعد از آن زرده تخم مرغ با فلفل و نمک و عرق مرغ خورند و
افسنتین و فلفل دوار چینی با شراب مفید بود کمکاه انچه سیاه و طاووسی
باشد و از انچه آن کریه باشد قاتل بود اعراض آن خفاق و ضیق نفس و
قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند باب ترب و پونه و
سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا انگاه بخاری بیاشامند
و تریاق اربعه و سنجرینا و جوارش فلافلی و کمون با شراب بخورند کب
خرکنجد چون بغایت افشرده باشند و سرد شده باشد از آن هیچ حادث

شود و قاتل باشد علاج آن قی و شیفه معده باشد والله علم بالصواب
جوارش قوارنج یک درم قاتل باشد و از ان درج مثانه و درم قطب و خانه
و پیچیدن شکم حاد شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و کاه بود که هیچ و
غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن کنجد و اب
گرم و بعد ازان قی شیر با لعاب بیدانه و سپستان و یا اب لوزک با مسکه سا
کنند و بیرقهای چرب در روغن بادام و پیه بط و زرده پخته و عسل منیه بود
در روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در اطلیل چکانند **دارفلفل و جرا**
از شاول آن قی در دل حادث شود و تپر آن قی باشد بلطیخ شبت
در روغن کنجد و استعمال معالجات ذرایح **صفادع** از اکل آن خفقان و
تاریکی چشم و کبودت لون دهد و رد و خرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج
حادث شود و علاج آن قی کنند باب گرم و زیت و بعد ازان بحمام گرم
روند و عرق کنند و بدن را بروغن قسط و نارد بین و زنبق بمالند **سوداء منفوخ**
چون گوشت بریان کنند باید که سر و یک پوشانند تا هوا بر آن وزد اگر
پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث
شود علاج آن قی کنند و پس ازان رب سیب و به با طین محتوم بخورند
و معالجات هیضه بجای آرند و دران روز از حمام و خواب احتراز نمایند
سمک رد از خوردن ماهی سرخ خصوص که در جای نمی نهاده باشند قولنج

وضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی
تریاق اربعه و سکنجبین مصاد و فلافلی و صرف آب مفید بود **مراره وحشی** زهره افعی
قاتل است و معالجه دران مفید نیفتد امامی الجمله قی متواتر کنند بشیرو روغن
و آب گرم و بعد ازان تریاق کهربا شربت بنفشه و بطوس و پادزهر ده و از ا مسک
بخورند **مراره نمر** زهره پلنگ قاتل است اما اگر از شاول آن سلامت
بماند رواید توان داشت و اعراض آن قی گرانی و بیرحمان بود و بوی مر
از دهن و پیتی شارب آن آید و علاج آن قی متواتر باشد و بعد از
قی طین محتوم پنج درم حب الغار پنجدرم و پنیر مایه آهو پنج درم و تخم
سداب و مر هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال از ان
کنند **مراره سمک** بمقدار عدسی قاتل باشد و علاج آن روغن کاو
با دارچینی و خطمی نارونی هریک مثقالی و پنیر مایه خرگوش نیم مثقال
بخورند **طرف ذنب ایل** سر و دنبال گاو کوهی زهراست و ازان غشی و کرب
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد ازان فتق و فستق تناول کنند
دم ثور اگر کسی خون گاو پاره بخورد او را خفقان و غشیان و غشی حادث
گردد علاج آن بحقنه و مسهل باید کرد و قی کردن درین نشاید و او دیه که
در بسته شدن خون در معده میفتد باشد تناول کنند مثل انجر خام و تخم
کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر و چوب انجر و شیر و انجر و فلفل

وتنج انجدان و پنیر با به خرگوش با سرکه و شیر بزنیز مفید بود **عرق دواب**
از شرب عرق چهار پایان حضور اب خضرة و تورم ردی و زبان و دهان
عرق نشتن از بقل حادث شود علاج آن قی کند باب کرم و روغن کنجد و
بعد ازان تریاق طین مختوم شاول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود
لبن لقاح شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و مضمضه
و پیچیدن شکم حادث شود علاج آن قی کند و روغن نارین کرم کنند
در معده بماند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق
سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیر با به خرگوش با دقیقه سرکه کهنه یا عناب
یا فوذنج درم یا حرف با سرکه باشامند **باب دویم** در گزیدن حیوانات
و مهران اگر کسی را چیزی بگزد و بداند که ان چه بوده است باید که جای
موضع گزیده را محکم ببندد و محل زخم را بمکد بعد ازان که مضمضه بسرکه
در روغن گل کرده باشد یا بمجمه بمکد و اگر وجع نهایت باشد حجامت
و ارسال علق بکنند و سرگین بازو کبوتر و فوذنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر
با بول و سرکه بدان موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرایی
و برگ بزو خرمیان و مشک طرامیثا و حلیت نیز مفید بود و تریاق
کبیر و اربعه و شروه و یطوس شاول کنند و با عراضی که ظاهر شود اگر توان دانست
که کدام نوع بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص بدان است استعمال

کند

کنند چنانچه گفته می شود **نوع حیات** مار بانواع است و بدترین آن افعی است
و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد ازان
جدیه و متورم شود و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق
سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج
او آنست که سر جراحت بیشتر فراخ کنند و مجمره بران نهند و مضمضه
بشراب ریحانی کنند و بعد ازان بروغن گل و اکاه مص کنند و دندان
نمایند و بعد ازان ادویه جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت
و جاوشیر و فربیون بان موضع نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم
بشکافند و بدان موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد خالی
از لکف نباشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند و تریاق کبیر و شروه و یطوس
و تریاق اقاقیا شاول کنند و سیر و پیاز و کندنا و خرمل با شراب کهنه بخورند
و افیون و تخم کشوث و تخم فلفل هریک ده درم در زاوند مدحرج
چند پدستر هریک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم از ان
با شراب شاول کنند و روغن کنه و کوشت را سوی خشک کرده قطوران
سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا نخوابد زود زود
میان شیر نشیند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاقات استعمال
کند و اگر موضع لسعه خاص متاذی شده باشد ادویه واضحه بکار دارد

وگویند اگر پاره بجری بخایند و آب آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند
منفعه افتد و سداب و سرز نجوش هریک سیب و مخلصه و حلتیت با
شراب در وضع مسموم منفعه بود و بول آدمی نیز آورده اند معجون نافع
جب الغار ایرسا زنجفیل زراوند مدحرج هریک پنجدرم سداب بری
وکندر هریک چهار درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب
بخورند وگویند اگر مهره مار بر خود بپاویزند وب بنوشند دافع تشنگی باشد
لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت تر باشد و از
گزیدن عقرب خفقان و استرخا بدن و برودت اطراف حادث شود
وگاهی احساس سرما کنند وگاهی احساس لیب علاج او آنست که
بالای موضع ببندند و آنرا بمکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند با
حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و بزرگ و کبریت و نمک
و لعاب بطم بر آن طلا کنند وگویند اگر موش یا صقع زنده بگیرند و
بدو نیم کنند و بر آن موضع نهند مفید بود و انچر خام و لعاب برگ
و خطمی با نمک و عصاره سداب و بادرنج و بیخ حنظل و عصاره
جندقونی نیز مفید بود و بیخ کبر و استیتن و زراوند و کاشنی
بکوبند و بعسل بسرشند و بصبی را دوا کنند و دیگران چهار دوا کنند
دهند با سیر و جوز هریک ده درم و سداب و حلتیت و مر هریک

پنجدرم با انچر بسرشند و سه درم بخورند و قرقرحا و حلتیت و سعد و بادرنج
من مجربات الحضرت النوریه فی لدغ العقارب مخلصه در آب بجوشانند
و موضع ملدوغ در آب نهند یا خاور زهر حیوانی باماه بر وین بعزق کاغذ بان
بسایند و بدان موضع مالند و بگنجین با شراب مفید بود و از ادویه منفعه
خصوص کرفس اخراز نمایند و گفته اند که اگر کسی کرفس خورده باشد
و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادرنج خورده باشد
مضرت بدو نرسد و نوعی از عقارب که آنرا اجراره گویند و آن عقربی
خورد باشد و دنبال او زمین کشد و زهر آن کم باشد و آن در
نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از
یک دو روز اثر کند و ازان نادر خلاص یابند و اطبا را بنی معالجه آن نفصید
کنند و فی الحال شیر بیاشامند و موضع را بحجه مص کنند و بگنجد پیوسته
قرفیون طلا کنند و حوالی آن را بطین ارمنی و سرکه طلا کنند و این نوع باقی
دهند کاشنی بری خشک و برگ کبر و خطمی و استیتن و کشنیز خشک
مساوی بکوبند و با آب سیب بسرشند و دو درم ازان با شراب سیب
بنوشند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه
با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور دهند
و اگر طبیعت محبتس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد قیفال

کنند و باب کاشنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا عوره و انار خورند ش
زنبلا و عنکبوت زنبلا نوعی از عنکبوت باشد و بروی نقطهای سیاه بود
و خوبک دهن او دو شاخ بود که بدان بگزد و او را اصناف است:
زبن آن مصری باشد و آن شبیه است بپروانه و بعضی سرخ باشد
بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن زنبلا آنست که گوشت
را بمکند و بگام رونده و آب کرم بدان بزنند و موضع زخم را ببرد نمک
و خاکستر چوب انجیر و قلیه و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند
و این تریاق شاول کنند ص فلفل زنداوند ایرسا نارد بن عاقر
قرحا و خوزیره کرمانی بوره از هر سه نارمشانه خرکوش از هر چهار درم
عسل بسیار بقوام معتاد بکوبند و با آب کبر سرشند و دو درم شاول
کنند و از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقرشکم و قشعریره و بروده اطراف
و اشتار قیب حادث شود علاج او آنست که بگام روند و عرق بکنند و
شونیز و سداب هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی عنکبوت
هست که از عذب گویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن جمله
موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود و علاج
آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار کدو و سکنجبین شاول کنند
و بمین طبیخ مطبوخ خواکریا نقوع خواکر کنند و اگر آن موضع متقرح شود

زهر قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که او را
فهد گویند و او عنکبوتی سفید بود که بر و نقطهای سیاه باشد و دست و پای
او بغایت کوتاه باشد و گس گیرد و از گزیدن آن حکاک حادث شود
اندر انجفض و روغن گل طلا کنند و بنج کرفس در سرکه بجوشانند
و بدان بزنند و نوعی دیگر هست که قوایم او بسیار دراز بود و از گزیدن
آن قرحه معده و قی و غشیان و قولنج حادث شود و علاج دفع آن
همچو علاج دفع زنبلا بود فلنه نامه است همچو فراوی خورد و از گزیدن آن
رعاف و نفث و بول دم حادث شود علاج آن رب سیب و بید با آب
برف شاول کنند و شیره تخم تورک و آب کاهو و کاشنی و خیار
کدو بپاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع گزیده
را با آب کاهو و صندل سرخ و فادزهر طلا کنند زنا پیر زنبور بزرگ است
بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه بود و بعضی شبیه بدون باشد
و این دو صنف بدترین زنا پیرها باشند و بعضی کوچک باشند و
علاج گزیدن زنبور آنست که موضع گزیده را بسر شیشه یا سوزن فرو خ کنند
و مص کنند و شراب صرف در دهان بگیرند و سپس شاول
کنند و آب رمانین و آب خیار کدو و پاشامند و موضع را با آب
خیارزی و باد و رج در روغن بنفشه طلا کنند یا آب بنکوها انجر و سرکه با

خورده وگل یا سرگین گاو با ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین است
و زنبورهای خورده اسلم باشد و نحل نیش در عضو رها کند عضایه بپارسی
گرپا سوگویند چون بگزد و دندانهای خورد باریک سیاه در موضع گزیده
رها کند و زهر او آنست که دندانها بیرون آرند و گویند اگر قرپا ابریشم
در آن می مالند و دندان بدان رسد بیرون آید یا خاکستر در دهن
بدان نهند و موضع را مص کنند و در آب گرم نشینند و تریاقی که در گزیدن
زنبور یاد کرفت بخورند سام ابرص نوعی از وزغ خانست دارد کوچکتر باشد
و تیره و نقطهای سیاه بود و در مواضع خرابه باشد و او نیز چون بگزد
و دندانها در عضو رها کند علاج او آنست که پاره قرنز سرکاری بکنند و در آن
موضع می مالند یا بزر قطونا و صمغ ضماد سازند و شبانروز نگذارند
و برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن
مار باشد سلاحفه لاک پشت بعضایه چهارپای دارد و دندانها
کوتاه بود و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن
او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود علاج
او آنست که موضع را بمجمه مکرر مص کنند و شیر با لعاب بیخ کبر و به دانه
با شیره تخم لوزک با روغن گل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرهمهای
چرب خورند و عسل و رانیج بسیار مفید بود و گوشت صفدع و خایه سلحفاة

موضع طلا کنند الاربعة الاربعین هزارپای باشد در گزیدن او سرگین و سنگ
طلای کنند و نوعی از دواست که او را در او نیشی باشد و چون فرو برد
عضو بگذارد و خود بیفتد و حرکت نکند علاج آنست که از انگبین
بر آن موضع نهند و زراوند و خطمی نادویست بیخ کبر با شراب بخورند
صفادع انچه بری باشد گزیدن آن سهل باشد و علاج آن همچون علاج
زهرهای سرد بود اما انچه بحری باشد سرخ بود و از گزیدن آن ورمی عظیم
ظاهر شود و گویند بر جمله و بر مردم افتد و اگر شوانذر سیدنفخه بدهد و مصروف
رساند علاج آن تریاق کبیر و مثروذیطوس خورند و معالجات گزیدن
رتیلا استعمال کنند والله اعلم باب سیوم در گزیدن آدمی و چهارپایان
اما آدمی اگر محرور مزاج باشد و گزنده بود و گزیدن او بدتر بود علاج
او آنست که زیت بران موضع مالند و آرد باقلا و سرکه با بیخ رازیانه
و عسل یا پیاز و عسل یا خاکستر زرد و سرکه طلا کنند و اگر مسهوم شود مردار
و قند و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ گزیدن
جراحت چنگال این حیوانات را بترا وند و ابریسم و عسل طلا کنند و بعد از
آن بسرکه بشویند و مرهمی از ابریسا و زنجار و چرک لقره و توتیا مس
و شمع و زیت بمالند عض گرگ و سگ در ان موضع سرکه بمالند و پوره
ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و سداب و باقلا و باد ام تلخ بکوبند

و با عسل طلا کنند یا ورق خیار و فوفنه با سرکه و نمک یا شراب و ابکامه بران
کلب کلب سگ دیوانه باشد و از کردن آن وسواس و انکار کرده
و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی دهان حادث شود و از مردم و جای
روشن گریزد و اعضا خصوص روی سرخ شود و در وی تفرح پیدا شود
و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون آب به بیند بترسد و دور شود
باشد که آواز سگ کند و خورد که مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد یا کسی از
فضلات آب و طعام ایشان بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را
این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از شصت سال
نیز گفته اند که حادث شود و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ
دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و
چشم او سرخ بود و گوشها آویخته بود و چون ستان براه رود و آواز او
گرفته باشد و چون شخصی بیند حمله کند و سگان از وی گریزند و کسی را سگ
بگزد باید که نیک تحقیق کند که سگ دیوانه بوده است یا نه تجربه بدان کنند
که پاره نان بخونی که از آن موضع آید پیش سگ اندازند
اگر بخورد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جو در کوبند و شبی بران
موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا بجورد و بمیرد سگ دیوانه
بوده است علاج او آنست که جراحت بگدازند که ملتحم شود بخلاف جراحتی

از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت را فراخ
کنند و مجمجه کرر مص کنند تا خون بسیار بیاید و بپالایند و هر چیز با سرکه بدان
نهند یا حلتیت و آب چغندر با نمک و زنگار هریک سه درم و نوشادر
دو درم و فلفل بیست درم و اسفیل بریان کرده شانزده درم و مقل
چهار درم و نحاس موحشه چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند
این تدبیر شود را بعد از باید کردن تا جذب سم کند بخارج اما چون هفته گذرد
شقیقه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کند با این حب سنبل یخ درم
هلیله کابلی هفت درم افتیمون شقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون
نیم درم بسفایج و حجر ارمنی هریک مثقالی بکوبند و با آب بالنگو بسرشند
دو مثقال از ان شربتی باشد یا هلیله کابلی دو مثقال و غاریقون
یکمثقال و نیم افتیمون هفت مثقال و نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال
و حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال و ماء الجبن یا افتیمون
نیز مفید بود و غذا ماء چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و
شیر و شراب کهنه بپاشامند و آبی که خورند باید که چند نوبت اندک
گداشته و در آن اندازند و باید که حیلت کنند تا آب نخورد و الا هم هلاک
باشد و گویند اگر پوست کشاری با از پوست سگ دیوانه آب خورد نافع بود
با انابی که از زرد خالص بگیرند باشند و بپوست کشاری پوشند و از ان

آب خورند و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت نافع بود و تریاق
کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کند **صفت** دواء السرطان سرطان نهری
زنده در دیگ مسین نهند و بیزند روغن آن بگیرند و دو درم از آن
درم خطمیا و پنجدرم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در دوم دو مثقال
و در سیم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الدرایح نیز نافع بود و صفت آن
دواء الدرایح یکمثقال سه سر مغشه یکمثقال زعفران سنبل قرنفل از چنبی هریک پنجدرم
بکوبند و با آب بسرشند و قرص سازند و یکدرم از آن با آب بخورند و از سرکه
و حمام احتراز نمایند **عض متساح و سگ آبی و ماهی سیاه** موضع گزیده را از بعسل
و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه بر آن بمالند و بعد از آن که پاک شود سه مثقال
و پنه گاو کوهی نهند و اگر پنه متساح بدست آید بهتر بود و باقی علاج او همچو علاج
عض کلب خیر کلب بود **عض خوک** و اگر از گزیدن گربه وحشی حادث شود پیاز
فوذنه با شونیز و کنجد ضماد سازند **عض راسو** اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز
بخورد و ضماد کند یا گربه خام ضماد کند و شراب صرف بیاشامد
و اگر پوست را سوختند و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود **عض جرذ پم** دردها
هوام و طرد حشرات بهایم اگر سیستبر و فوذنه و پنجگشت در خانه و نزدیک
رفته نهند هوام بگریزند و تخم بچوب زردوانه و تخم خیک و قنه و فوذنه و
مثل او سکبیج و حلتیت و حب الغار و اشنه و قرون و اطراف و جوز هوا تا همین

خاصیت دارد

خاصیت رد و نگاه دارندش لفق و طاوس و مرغان و خارپشت و گاو و گوسفند
گوسفند کوهی را رمه و گربه در خانها نهند بود و اگر ریسمان بقطران آلوده کنند و
گرد مرغه بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دود از مرغه
حشرات نزدیک چراغ گردآیند و پیش مرغه نیایند **طرد حیات** از دود کردن
شاخ گاو کوهی و پشم نر و موی آدمی و سکبیج و رفت مار ان نگریزند و اگر
موضع را با آب نوشادر و غرول آب زنند مار بمیرد و آب دهن روزه دار
خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند بمیرد **طرد عقارب**
از بیخ و آب تب یا با دروج عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب و کنزب
و سم خر و زنبور و پنه بز در روغن گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین
خاصیت دارد و اگر میعه و زنبور و لبک کوفته و پنه گاو با هم بیامیزند
و بر در سوراخ عقرب بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترنجبین
کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید **طرد برغش** اگر خطل
سداب بکوبند و در خانه بریزند گیک بمیرد و اگر چوبی به پنه خارپشت
بپالایند گیک بدان جمع شوند و از گرد و درق خربزه و گیکوش بگریزد
طرد پشه اگر بچوب سرو و برگ جوز و شونیز دود کنند و سرگین گاو و کنزب
و غربال دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و غرول و شونیز بجوشانند و در خانه
بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن تب مالند پشه بر آن ننشیند **طرد نمل** مورچه

از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو و دود و کبریت و قطران بگریزد **طرد دوابّ**
اگر زنبور در شیر حل کنند و بمالند تا مگس نگزد و ببرد و اگر زنبور دود کنند
همچنین بود و از بوی کندش بگریزد **طرد زنبور** اگر سیر و کبریت دود کنند
زنبور بگریزد و اگر بدن بآب خیارزی و حنظل و زیت چرب بمالند زنبور بر آن ننشیند و
نگزد **طرد ارضه** اگر برهنه و کلنگ و کشنیز خشک و فوذنه بسوزانند و بشمیر
بگریزد و اگر بوی حنا دود کنند خاص بگریزد و اگر افسنتین و فوذنه و بابونج
در میانه خانه بریزند ساس بگریزد و در آن نیفتد **طرد دقل و قمل** اگر مرداسنگ
و فرفیون و برزالبنج و بنج کرب و بصل الفار و مرگ موش و جثة الحیة در
هر کدام که باشد در چیزی کنند و موش بخورد و بمیرد و اگر موش را خایه بکشند
یا پوست بکنند یا گوش و دنب ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند **طرد**
راسو از بوی سداب راسو بگریزد **طرد بهایم و قمل آن** ورق آزاد درخت و
خرزهره و جمع بهایم را بکشد و اگر سنگ و گرگ و خوک خرتن سیاه بگریزند
و خانق الثعر کبیری بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که
گرگ را بکشد و با دارمنج و خرزهره و وباء را بکشد و گرگ در جایی که
باشد بگریزد تمام شد فن اول در قسمی طب بحمد الله و حسن توفیقه **فن دوم**
در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله **مقاله اولی** در ذکر بعضی
ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب **باب اول** در ذکر طبایع ادویه و تأثیرات

آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تأثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن
شود و از حرارت غریزی او متأثر شود و اگر در بدن تأثیری زیاده از کیفیتی
که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در وی کیفیتی
زیاده تأثیر کند اگر آن تأثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد
و اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه باشد و اگر مضرت
رساند لکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه بود و اگر ضرر آن
بهلاک رسد درجه رابعه باشد چنانچه او در بیمه و باید دانست که
تأثیرها شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون بنگ که ضماد آن
سوختن و اکل آن نه و بعکس این همچو سفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد
آن نه و شاید که تأثیر خارجی و داخلی مضاد تأثیر داخل او بود همچون کشنیز که
در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و مانند بعض ادویه را قوتها
مختلف باشد و شاید که آن قوت چنان مستحکم باشد که آتش آنرا
تحلیل نبرد همچون ذهب و شاید که آنش را تحلیل برد اما بطبخ تحلیل
نرود همچون یاقوت که در وی قوت قابضه و محللة است و بطبخ تحلیل نرود
و هیچ کدام زایل نشود و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لکن بغسل زایل نشود
همچون عدس که بطبخ قوت محللة او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و
شاید که قوت منضجه او ضعیف بود چنانکه بغسل زایل شود همچون کاشنی که

بشم و مبردات و شبستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل رود و تبریه باقی
و چون ادویه معرفه بسیارست و صرف و کیفیت و خاصیت از آ
فوانین میت دوکران تطویل می انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال
بیشتر اکثافی نماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترکند
بابونه افسنتین فندق اسفند سعدت پوست ترنج نخود زوفا نرانسطون
اشنه کرسنه بزرگ لادن شاهتره وانچه در درجه دویم ازو مشترکند
بوره دو خرابرسا یاسمین اظفار الطیب حبه هزارجشان حلبه فراسیون
کندر سلیخه تمام صبر مصطکی قوی ثبت وانچه در درجه سیوم ازو مشترک
اند استیقل شونیز دارفلفل قسط قرنفل سعتر فودنه شر
فلنجشک سعد قسط قردمانا مرزنجوش طرامشیع افتیمون شکر اسارون سنبل
اهل کرویا مرماحورا انیسون عرعر زنباد افتیمون کرفس رومی زوفا
خشک حماماز اذخر زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت نخجوان خبدبیدستر
فوج دارچینی دارفلفل بهارخاست خیطیثا دارونج سقمونیا وانچه در درجه
چهارم ازو مشترکند حلیله آمله بلوط خیارچنبر حلیله اثمد اجاص اسفاناج
پسته سنبل کل سرخ وانچه در درجه دویم ازو مشترکند کلنار ورنیک
وزرد الو و نیکوولسان الجل دوم الاخوین و حماض و امرود و انچه در درجه سیم
از برودت مشترکند کاهو کشنیز حماض تورک زعرور کاماز و صندل کافور

فرق کندکشنیز و رنجبار با میران الجل فلفل
فرود اسداب بری و دوسه
درجه اول از برودت مشترکند

وانچه در درجه چهارم ازو مشترکند جوزماشی افیون تنبک سیاه دویه کرکند
اول از رطوبت مشترکند آلو نخود اسفاناج کاوزبان مغات خیارچنبر وانچه
در درجه دویم از رطوبت مشترکند مرنجکوش تورک بنفشه بنکو ورزد الو
زوفا ترانجبین وانچه در درجه سیم ازو مشترکند اهکا هو وفطو ادویه که در درجه اول
از یبوست مشترکند خرفندق حلبه رغوان اشنه بابونه حبه الخضرا بنفشه
پرسیاوشان وانچه در درجه دویم ازو مشترکند مرکاوریوس حاشا
صندل کلنار کندر حماض سوسن کل سرخ زنجبیل دارفلفل نهارجشان دارونج
حبه حب بلسان ابرسا دم الاخوین اسارون بوره اثمد انیسون
پرسیاوشان بید بنفشه افتیمون خیطیثا انجره حب الیان بلیله آمله اسفیدل
افسنتین وانچه در درجه سیم ازو مشترکند اهل سقمونیا مشترشونیز
افاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط خبدبیدستر دارچینی قسط
زعرور حبه قرمانا وج سعتر زوفا خشک فودنه زراوند مازو فراسیون
فلنجشک سماق زنباد حماماسرو زیره ناخواه سعد کبریت مرزنجوش
کبر نمک کرفس مشک طرامشیع وانچه در درجه چهارم ازو مشترکند
آهن کندش هوبرنج مامیران غرول سداب بری فلفل سهلات صفرا
بلیله زرد زنجبیل مرهندی بنفشه افسنتین سقمونیا لباب آجاص
حبه کل سرخ شیرخشت سهلات بلغم شحم الحنظل قنطریون ماهی زهرج

غاریقون حب النیل خربه خرمل بسفایج مهملات ۵ ا ایلیه کابلی و سیاه شاهتره
افتیمون اسطوخودوس حجرلازورد بسفایج غاریقون کشوث حب النیل آمله
منقیات تخم ترب و برگ آن کندش کنگر خربق مویزج تخم بشت پوست
تخم خربزه تخم خرچنگ هندی لوپیا اسرخ آب کدو مرمانا العسل تخم
مازریون بوره سکنجبین مقشات ادویه که رشته و بکشاید زنس ادخر شاه تره
غاریقون زراوند افتیمون قنطوریون انیسون سعتر قردمانا اسطوخودوس
خودفاودنیا افتیمون خبطیانا زیره ابهسا نانخواه حماما فراسیون بابونه
وارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند کبابه کرسنه حاشا کشوث
حرمل ملطفات ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند اهل اسقیل حاشا
سرکه اسطوخودوس حب النیل افتیمون انجره بوره چندبیدستر خردل
قرطم سیاوشان بابونه وارچینی حجره وج زوفا خشک قسا ستر
قردمانا خودنه زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس مشک طراشیح آب
تمام سداب نانخواه سکبیج حافر قرحامندات ادویه که ادرار بول و
حیض کند اهل افتیمون ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون
برنجاسف قردمانا بابونه فسط کبابه پرسیاوشان چندبیدستر فراسیون
عروق عودفاودنیا خبطیانا نانخواه جاوشیر تخم کرویا وارچینی حجره سداب
سعد مبسوسه سلیخه تمام زوفا خشک مشک طراشیح کرفس مرزنجوش

کمادریوس

کمادریوس حبة الخضرا منفتات ادویه که حصاة را بریزاند اسارون
برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خاکشیر پرسیاوشان تخم سیاه مجرا بهیدد
بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه قابضات ادویه که طبیعت را ببندد برنج
بلوط سیب باقلی جوز سرو بنج کادریوس ادخر تخم کل مورد خمرا کلنار
دم الاخوین زعرور تخم ورق زرامرود طباشیر مصطکی کهرباطین
محقوم کندر کزوبا مازریون سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم بازرنگ
بنفش مطلقات ادویه که خلط و صلابت را تحلیل برد کمادریوس کرچاشا
زراوند اکلیل الملک وج خربزه تخم جعده جاوشیر انیسون
پرسیاوشان اسقیل بابونه رو باه تریک برنجاسف اوخر باقلا اسارون
افتیمون خطمی رفت صمغ بطم لادن تمام سوسن ترمس قثاء الحمار خارقنه
مرزنجوش خودنه خروع ملینات ادویه که اورام و صلابات را نرم
کند اصطرک بزرک را تنج مثقال سعد روغن خروع و نبه بیه بط بیه مرغ
مغز ساق کادو کوسفند رفت صمغ بطم منضجات ادویه که اورام
و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک بزرک زعفران ابهسا کرب صمغ
بطم لادن مربعه انجره موم خطمی مرور مشک مفتات ادویه که نضج و
پخ را بشکند و تحلیل برد افتیمون سیاه بنکشت جاوشیر تخم کرویا
ریحیل وارفضل حماما زیره زراوند نانخواه کندر رزنباد کرفس کرویا

ستر سعد فلفل قرد مانا **معرفات** ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند با نخل زرنیخ
نراج سرخ و سبز حرف البان بتوحات سرکین کبوتر آهک قسط سنبله
فرفیون صابون سداب فوذنه راسن قلقطار سیر دارچینی **ادویه** که تکلین حج
کنه افیون سپرک تورک سفیده تخم مرغ بیخ بروح کشیراث سته صمغ اسفیداج
ادویه ادویه که سرکیان کندر و خواب آرد کاهو شبت افتوان زعفران حما
لحاج مر شقاقل اصطرک ث اسفرم **ادویه** که کرم شکم دکوش بکشد بیخ
کابلی افسنتین حبه زوفا خشک کرویا حرف فوذنه قنبل سرخ شونیز
ورق شقاقل تورمس **ادویه** که منع اسهال دم ورق نفت کند اثمد
زرنیخ باد روج بلوط بسد کلنار دم الاخوین لحم کل حصفین کل ارمنی
کهربا کافور کندر سرسان الجمل زیره مصطکی نعناع شاسته بادیان
ریوند شاه نه جوز سرو کشنیز زبد البیض **ادویه** که قروح را مندمل کردند کحار
اثمد صمغ الوا اندروت اسفیج ورق بلوط دم الاخوین نفت زراوند سرسان الجمل
زیره ایرسا صبر طین مختوم **ادویه** که قروح و دسنخ را پاک کند اهیل
نمک الجامه ایرسا عسل راتینج حب بلسان **ادویه** که گوشت زیاده آرد و
زایل کند اندروت اشنان نمک مرداسنگ توتیا مس صدف سوخته
زنگار **ادویه** که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته اندروت سوخته
سوخته آهک شسته **ادویه** قلیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لؤلؤ

لاروده کافور کاذی زبان بهسیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم
زرنباد زعفران دارچینی کل سرخ درونج بلیله بسد بابنگوی بادروج تمر
هندی انارشیرین صندلین ریباس شقاقل قرفه فستق زنگفره عنبر عود نعناع
سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عود فاوانیا نمام نیلوفر مورد اسطوخودوس
اترج ابریشم آمله بهمنین بسفایج جوز انار مشک ناریخ **ادویه** بوت تریخ
که مقوی معده باشد بوت تریخ آمله بلیله بابنگوی جوز بویا دارچینی بلیله
کل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشک طرانجبین نعناع سعد
سلیخه سماق سعتر جل قرنفل قرفه فاقده اوخر ساوج هندی **مقویات قلب**
اثمه اظفار الطیب حب السان جوز بویا دارچینی حماما کشوث مصطکی نارجین
قرنفل عرقه خاف **ادویه** کزبر چربلیون حب الخضرا کرفس کبجه
الزام باقلا خولنجان دارچینی بسباسه چلغوزه فندق فستق
کشرا حلیتث قسط زرنباد خصیه الثعلب شقاقل زنجبیل سوریجان منصوره انیسه
کبوتر کنجشک کبک سعتر گنجشک دیره دینروما یه شترشیر میش انگور انجیر
نارجیل مغز بادام مغز خوبه **باب دویم** در حبوب گندم گرم و رزت مدرجه
اول و نان او بهترین نانها بود و غذا، تمام و نیکو دهد و نان نمک غذا
کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده نان و نان نازی غذا، تمام دهد و دیر گوارد
و کلیچه فربه کند اما سده آرد و معده را مفرح باشد چو سرد و خشک شود

بدرجه اول و غذا کمتر از گندم دیر هضم است چون قابض و سرد بود و کشکاب سرد و
مرطب بود **برنج** خشک است بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلاف
داود غذا لطیف بسیار دیر هضم زود گوارد و او را بزعفران در روغن بام
پزند یا با شیر و شیرینی خورند **کاورس** برنج بارد یابس است و غذا اندک
دیر هضم قابض باشد و مصلح او شیر و روغن بود **عدس** بارد یابس است سکین و
تغلیظ خون کند دیر گوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب
آن عفونی و جرم آن قابض بود و آنرا با چغندر خورند **باقلی** بارد یابس بود
عدار اندک دیر هضم و اب او لطیف بود و دیر هضم و حلق و امراض سینه را منفعه
بود اما نفاخ باشد مصلح آن نمک و سفرباشه **کوذ** حار رطب است
غذا بسیار دیر هضم و تقویت باه دارد و تقیح کند و صفاء لون و تسمین
بدن بدید آورد و آنچ سیاه و سرخ بود گرم تر باشد و در آش خورند
لوبیا قریب بنخود و در اندرون بول اقوی بود **نخود** بارد رطب است
دیر کیموس او محمود بود تنها گرم و سرفه را منفعه بود و دندان را مضر باشد
و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار رطب است دیر گوارد و فساد
خلط کند و سده و ریاح دهد اما وقع پیوست کند و فربهی آرد و قوت باه
دهد و مصلح آن شیر بز است **خشخاش** بارد رطب است سعال و خشونت
حلق فرزاید و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچ سیاه باشد محذر بود و سبات آرد

بزرگ حار رطب است نزار و سعال را مفید است و قوت باه دهد و شادونه حار
یابس است مجفف و مصدع بود شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را
منفعه بود و مصلح آن شیرینی باشد **قرطم** خشک و از باشد حار یابس بود
مسهل ملغم باشد و باه را بشکند **تخم ریحان** حار یابس بود مفرح و
مقوی قلب بود و وسواس و خفقان باز دارد **باب سیوم در لحوم و ادویان**
بهترین گوشتها گوشت گوسفند و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده
و بسیار موی به از اندک موی و چراگنده به از مغلوف بود و گوشت
گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت
پیش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بز غاله سرد و تر باشد
گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود و گوشت کهنش
بغایت بد باشد گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود گوشت گوساله
معتدل و زود تر هضم شود گوشت شتر گرم و خشک باشد
بهتر بحال جذوم است گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است و لقوه
و فالج را مفید بود و گوشت اسب گرم و خشک بود و سرد و دیر هضم
با بیخت و گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل خورند
گوشت خرگوش گرم و خشک است و قابض باشد و گوشت گاو کوهی سرد
و خشک و غلیظ بود و او لی آنست که از آن اجتناب نماید گوشت مرغ

جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خود سن از رطوبت کمتر بود گوشت
کبوتر گرم و تر باشد و مقوی باه بود گوشت کبک و کنجشک و فاخته و
تیهو و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه گوشت مرغابی و بط گرم باشد
و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و به گوارد و ماهی شور گرم و
خشک و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بود بلکه از رطب
و شیر گاو خونی و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل
بود و شیر میش چرب تر از و بود مسکه حار رطب است قابلین کند و قوه
گرداند و سعال و خشونت سینه را مفید بود روغن گرم تر از و بود پنیر سرد و
تر باشد تر طیب بدن و تسمین کند و مصلح او شیر بز باشد پنیر خشک گرم و تر
و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام باشد کشک سعده
را قوت دهد و قابض باشد ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند
و معده و دماغ را مضر بود و مصلح او نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین
سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند اوغ تبرید کند و قابض باشد
و غذا نیک دهد بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین خایه
خایه مرغ خانگیست خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و قوت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و سودا خلط باشد و بیضه کنجشک و کبوتر
مقوی باه باشد باب چهارم در فواکه و شیرینی انگور حار رطب است

خون نیک ازان حاصل شود و قرحه کند و سینه و شش را نافع است انار
بشاشه آرد است و تشنگی آرد و بیگرد و سیز خوب نیست و قوت باه
دهد و بهترین آن انگور سفید بود که پوست آن تنک بود و انجه دو سه روز
از چیدن آن گذشته باشد نفع آن کمتر بود و دانه انگور سرد و خشک باشد
و آب انگور گرم و تر و پوست انگور هم سرد و خشک است میوز به پوست
مایل باشد معده و جگر را مفید بود کشمش ازین لطیفتر بود خوره سرد و خشک
است تسکین صفرا کند و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد
و مجاری را پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط غلیظ در اریول کند و بشش
پیدا آرد و مصلح ان جوز و بادام باشد و انجیر خشک از رطوبت کمتر
بود ثمره نخل سرد و قصب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض
بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ کند و تسمین بدن کند
و غذا بسیار دهد و مصلح ان بادام و خشخاش باشد و خرما گرم و خشک
باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و دماغ بر دوت بود و از و سودا تولد کند
و مصلح ان سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد تسکین صفرا
و تلیین و دفع قاره صدیع و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد و مقوی
طب و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری را پاک گرداند انار ترش سرد و
خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا بود و دافع عطش و اگر با تخم

مسهل صفرا بود بزرقش بارد یابس است ومفرح ومقوی معده ودافع خمار و
قابض بود وتولید قولنج کند واگر شیرین باشد باعتدال اقرب بود و
شیرین معتدل بود ومقوی قلب ومعده ومفرح ومانع عفونت بود و
باسموم مقاومت کند واگر ترش باشد دفع تشنگی کند وقابض باشد و
سرد وخشک بود امرود بارد یابس بود وارنیب وبه غذا بیشتر دهد و
ادرار کند وقوت دل ومعده وتسکین عطش وغثیان کند شفتالو بارد
رطب است ودفع حرارت وتشنگی کند ودیر گوارد ومولد حمیات عفنه
وبلغم باشد شهدالو بارد رطب است ودفع حرارت وبخر وتلیین بود و
اما در معده فاسد شود وخون بد ازو حاصل کردد آلو بارد رطب است
وتلیین کند ومعده را مضر باشد قراسیا الی بالی را گویند بارد یابس بود
اگر شیرین بود تلیین طبیعت کند واگر ترش بود معده را مضر بود
توت بارد رطب است تسکین عطش وخون ودفع خمار کند ودر معده زود فاسد
شود ومعده را مضر بود ترنج مفرح است وپوست آن حار یابس
مقوی معده ومفرح بود وبوی دهن خوش کند وگوشت آن حار رطب بود و
غذا بسیار دهد ودیر گوارد وحماض آن بارد یابس بود وقوت معده ودل
ومنع خفقان وغشی وغثیان صفرا کند وتخم آن حار رطب است مقاومت
باجمیع سموم کند وبوی ترنج دفع مضرت دیا کند وپوست آن اگر در شراب

مانده

مانند دفع صداع خماری کند نارنج لطیف تر بود وخواص آن همین باشد
وپوست آن هم چون بریانی بمانند دفع صداع خماری کند لیمو
در طبیعت وخاصیت همچون ترنج بود زیتون واگر نارسیده باشد بارد
یابس بود ومقوی معده واگر رسیده باشد بحرارت مایل بود واعصاب
واوتار مفاصل را مضر بود جوز کرم وخشک ومقوی باه ومصلح بمولد
اخلاط ومفسد معده باشد جوز هندی نارجیل است وحار یابس است
لکن حرارت آن بیشتر از پوست بود واگر تر باشد حار رطب بود
ومقوی باه ودافع برودت باشد واگر کهنه باشد کرم وخشک بود
فندق حار رطب است وبقولی کرم وخشک غذا اندک دهد وقوت
باه ودفع مضرت زهر باکند بادام حار رطب است غذا بسیار دهد
منی بیفزاید وسینه ومجاری پاک کند ومصلح او شیرینی باشد واگر تلخ
باشد بپوست مایل بود ومفتح ومقطع ودافع قصول بود فندق کرم و
خشک است ومقوی باه بود وسعال بلغمی وکزیدن هوام را مفید بود وپوست
آن مقوی معده ودافع غثیان بود بین کرم وخشک بود ومقوی باه
وکرده بود ومعده وطحال را مضر باشد وبخر آرد پسته سنجد باشد
بارد یابس ومانع اسهال وقی بود بنق کندر است وطبع او بارد یابس بود
وفایده او تبرید وقبض باشد خشاب بقولی متدلست در کیفیات اربعه

و بقولی بارد است در درجه اول معتدل در رطوبت و یبوست و غلظت و رقت
و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند سپستان بارد رطب بود ملین حلق
و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است تقویت معده کند و گند و
و شکین عطش و منع قی را مسهال کند و معده بکند یا غرغره بارد یابس است مقوی
معده و مانع قی و ساکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر باشد و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد رطب بود و تولید
رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است خیار و خیارزه بارد رطب است
بو بهین آن تقویت و باغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مفرح بود اسفیدواج
بارد رطب است تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مفرح بود و مصلح آن
شیرینی بود بنفشه حار رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار
و تقطیع بلغم کند و اگر جوان قی کند دفع بلغم کند قند حار رطب است شقیقه آلات
سینه و شانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود
و بلغم را مفید بود نبات از همه لطیفتر باشد زنجبین مفتدل است در حرارت و برودت
و رطب است درجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه و آلات نفس را
مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از زنجبین
کمتر است و در تلیین بیشتر گزانگبین حار رطب و مقوی معده و مقطع بلغم بود و در تفتیح
مجاری کند و باه را بشکند عسل طبع آن حار یابس بود و بهترین آن عسل سپید

خوش بوی بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع پرودت بود و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد خاکنگبین
حار یابس است و فایده آن همچون فایده عسل بود بلکه اقوی و در کسر و باع
و انفتاح قولنج نافع باشد و الله اعلم باب پنجم در بقول گاهی بارد در
تشنگی نباشد و زود هضم شود و خون نیک از آن متولد شود و خواب آرد و
منع تولد منی کند و جشم را مضر بود گاشنی بارد بود و مایل به یبوست دافع
تشنگی و شکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته مفتح بود اسفاناخ
بارد رطب بود غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سینه را مفید
کرنب حار یابس است اب آن مسهل و مدر است و بلغم آلات صدر و دماغ
را نافع و جرم آن قابض و معقد و مولد خون بود و مصلح آن گوشت گوسفند باشد
سرخ بارد رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند تبلله
الحمقا تورک باشد و از تبلله مبارکه نیز گویند بارد رطب و دافع تشنگی
و حرارت بود و التهاب دب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر
بود مرزنجوش حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن کبدین عقرب
را مفید بود بانگو حار یابس است و مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان و
مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند
ترهٔ خرفا نوعی از دست مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار یابس است

و معوی معده و کبد و طحال بود و کرم بکشد و تقویت باه کند **طرخون** حار یابس است و نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق باطل کند **سپستان** حار یابس است دارد را بول و طمث کند و معده را مضر بود **کرفس** حار یابس و منضج و مدر و مقوی معده بود طبع را مضر بود **کشنیز تر** بارد یابس است تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را نافع بود و باه را مضر باشد **کندنا** حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آرد **سداب ستر** رطبت کرم و خلط را تقویت معده کند و باه را بشکند **شلتم** حار رطب است مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و گوش را مضر بود و خدر بنگوده **کز** حار رطب است خدر آرد بسیار خوردن و مقوی باه و مقطع بلغم بود و دارد را بول کند و سینه و حلق را مضر باشد اندک کودرده و بردی الکیموس بود **ترب** حار رطبت آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و منضج و مقوی اشتها و جرم آن دیر گذرد و زود منتفض شود و مقوی بود **چغندر** در طبع او خلاف کند و طحال را مضر بود و محلل و مفتح بود بواسطه بورقیتی که در وست اما بردی الکیموس بود **پیاز** حار رطب است مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اخلاف آب و هوا بی نظیر بود **سیر** حار یابس است باه را بشکند و ادرار بول و بلغم را مضر بود و مقاومت با ضرر سموم کند

و چشم را مضر بود **کنگر** حار رطب است مقوی باه و شقیقه بدن و مجاری آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش گرداند **اسپاس** بارد یابس بود تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع تشنجات و بخارات را مهمل کند و مقوی معده و قلب باشد **کدو** بارد رطب بود و ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت نرم کند و معده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزاست آب آن حار یابس و مطلق است و جرم آن بارد یابس است و قابض و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد **کبر** حار یابس است محلل بود و قرص الثا و طحال را مفید بود و دارد را ملطف کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد معده طحال کبد را و بلغم را از معده زایل کند و اشتها آورد و الله اعلم **اب کشم** در تولید بلغم حار یابس بود تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت مضم کند و کثرت استعمال آن مضعف باه و مضر بود **سرکه** بارد یابس بود قمع صفرا و منع عفونت و تصفیه حرارت و تسکین هیجان و تشنگی کند و اعصاب و مبرود را مضر بود **خلل** حار یابس است جگر معده را قوت دهد و باه را بشکند **پنجبل** حار یابس است باه را بشکند و بلغم و رطوبت را زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند **دارچینی** حار یابس است تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و

استم کند زیره و کرویا حار یابس بود باد ها بشکند و بلغم زایل کند و معوی معده
باشد بانخواه حار یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و کرده و مجاری بول
را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار یابس است تقویت دل و جگر
و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود نشوتر حار یابس
است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة را زایل کند کشنیز خشک بارد یابس بود
و قابض و مانع تخار و صداع بود و فی وجث، حامض را مفید بود رازیانه
حار یابس است و باد ها بشکند و سده بگشاید و معوی اصبر بود و الله اعلم

باب هشتم در ریاحین و طیوب گل سرخ سرد و خشک است و معوی اعضای
باطن و بوی آن معوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین حار یابس اند و کفر
و لقوه و فالج را مفید بود بنفشا سوم گرم و خشک باشد و بوی آن خواب
خوش آرد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل است و مایل بحرارت صداع
را ببرد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کرداند خیری و بلوفر
بارد در طب اند صداع گرم را مفید بوند خورد بارد یابس بود و ورم و عفن
آن سوی سیاه کند بنفشا فرفیون بارد یابس بود و صداع را مفید بود
صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عقرب را مفید بود مشک حار یابس بود
و معوی دماغ سرد و مفرح و معوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز
کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و معوی

دماغ و حواس را مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و معوی قلب و دماغ
و مفرح بود و خاصیتش آن بوی دهان خوش کند و حزون آن رطوبات
معده کم کند و قابض باشد خایه مفرح است بویدن آن سکوت و
مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و
احتقان بدان او جاع رحم را مفید باشد بابونه حار یابس است نفخان و
حمیات عارضه و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس بود
و معوی معده و دماغ بود و مفتح سده و او جاع طحال و یرقان را مفید بود
لادن حار یابس است موی بر دهانه و چون بخورند او را بول کند و جنین
میت بیرون آرد و بلغم زایل کند زرنباد گرم است بدرجه سیم و در رطوبت
و یبوست معتدل بود مقالهٔ ثانیه در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر
بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان
تریاق به آنکه کسی که ترکیب ادویه می کند باید که ادویه نیک تازه جامل
کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا
جدا بکوبد تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبد و به بیزد وزن همه
درست کرده و همه را با هم در هاون سنگی کند تا با هم آمیخته شود
و اگر بعسل معجون کند عسل خوش طعم خوش بوی را کف بگیرد و ادویه
در آن میان بیزد و نیک بهم زند و در ظرف بیزد و باید که ظرف مملو

شیاشد و سرطرف بپوشانند تا بیرد شود و تا هفته هر روز یکبار زمانی سرطرف
بر می دارند تا بخار آن برود و ازرفاده و غلیان امین شود و اگر قرص می سازند
اگر در آن صبح تا شد بکوشانند و داده در آن بسرشند و الا با بی داده
چنانکه داده بهم ملصق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و تا خشک شدن هر روز آنرا باز می کاوند تا کرم نگیرد و اگر مطبوخی نخواهد
کند مثل ضماد آنرا بپوشند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چهار تخمها
نیم کوفته در دیگ بریزند و بعد ازان تخمها و بعد ازان فواکه در عقب آن
گیاهها بریزند و بنفشه و بنفشه و سپستان و شکوفه و در آخر بنفشه
ریخته و اگر افسنتین در مطبوخی کنند آنرا در خرقه کتان به بندند و در وقت
فرو کردن در دیگ اندازند تا دو سه جوشی بزند پس بیفشارند و همچنین
و شیرخشت و خیار چنبر را بخوبی بسایند یا به آب گرم حل کنند و بعد ازان
که مطبوخ را فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن بریزند و اگر با مطبوخ سر داده
باشد مثل ایارج و هیره و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند
و حب سازند و فرو بزنند و در عقب آن مطبوخ بپاشامند یا کجه
ازان مطبوخ بر دارند و سر داده در آن بریزند و بپاشامند
و در عقب آن مطبوخ بخورند و اگر تخمی چند بریان کنند در خرقه نو
بریان کنند یا ساده را نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و تخمها در آن بزنند

در هم می زنند چندانکه بوی آن به مد پس فرو گیرند داده و به حجری مثل
توتیا و گل و حجر لازورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند
با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند و خشک
کنند و بعد ازان بسایند و صلا داده و به حجری مثل مذکورات و اقلیمیا و جنت
حبه بدین طریق شوینند و داده و به کرباس سوخت مثل سرطان و سبد و تخم با
در کوره آب نار سیده کنند و در کل گیرند و در تنور نهند و سرطان
اول دست و پای جدا کنند و شکم تنگ فندق و با آب و نمک و خاکستر
زرد بشویند و بعد ازان با آب خالص بشویند آنگاه استعمال کنند و
اگر در جواب بزنند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که ابگینه شود
در کوره نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند
در آب خلیه اندازند و بعد ازان بسایند و صدف و شبح چون
سوزانند در کل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که سوزانند نزدیک
گیرند و در طرف مسین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر
مس سوزانند آنرا تنگ سازند و بلیله و آمله بکوشانند
و صافی کنند و آب آن در دیگ مسین می جوشانند و ان صفیح
مس را گرم می کنند و در بن آب می اندازند تا بیت و یکبار چنین کنند
بعد ازان فرو گیرند و انچه راسب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش

نهند و قدری پول کاویران ریزند و چت و یکباره دیگران آن ضفایع را کرام
کنند و دران اندازند و روی این را با آن روی ضم کنند و ببندند
و خوانند و هم چنین سوزانند اما سوختن تغره چنان بود که تغره بوستان ببندند
و لبه ازان و راب نمک بجوشانند و در کفچه اهنین کنند تا محرق شود
و اگر بسوزانند کی گیرد یک درم اندازند که سوخته شود و سرب را
نیز چنین سوزانند و اگر زر سوزانند آنرا بوستان ببندند و پاره سرب
نیز با آن ببندند و بان بگدازند پس رها کنند تا سرد شود و باز کنند
و پاره دیگر سرب بان ببندند و راب نمک در کفچه اهنین کنند و
می جوشانند تا راب مثل شود پس در ناون کنند و بسایند اما
مقدار زمان انتفاع قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق
کهنه بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این
مرکب بالمضرت بعد ازین مدت تظهور می رسد و تا سی سال قوت او
در تزاید بود و بعد ازان قوی باشد اما پذیرد تا شصت سال اگر
همچون معاجین کهنه بود اما تریاق لولیایت قوی باشد و استعمال آن در
سوم دادویه قاتله و نهش هوام و اخاعی کند و تریاق غرزه و شهرو دس
بعد از شش ماه استعمال کنند و وقت آن تا هفت سال باقی باشد و در
اخاعی دادن و خون و عنصلی بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال

موثر باشد و فلونیا روی در شصت بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن
تا سه سال باشد و دواء المسک و مفرح و مثل دواء المجانین و انفلطیس
از دو ماه تا سه ماه نیکو بود و حب و معاجین و جوارشات مسهل مثل
معجون خیارشنبر و شهریاران و سفرجل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان
کرد و تا دو ماه نیک باشد و قوت سقوف تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها
تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال
توان کرد لیکن چون بوی او متغیر شود بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و
موبیایی که هر چند کهنه تر شود بهتر بود اما شیر در روزی که بسازند استعمال
توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی بود و مطبوخ فی الحال که بجوشانند
استعمال کنند و چون ده ساعت بر و بگذرد ضعیف شود اما انتخاب
تریاق بدانکه بنگرند تریاق بدان کنند که کسی دوایی مسهل قوی مثل سقمونیا
و شحم الحنظل بخورد و بعد ازان نیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از
انکه ابتدا کرده باشند منقطع شود تریاق نیک است نیم درم بخورد
فروسی دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر و سلط کنند اگر خوردش
نیرد تریاق نیکوست والا یا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق را تا سال استعمال
کنند و قوت و ضعف آن مدانند استعمال نباید کرد اما مقدار ادویه آن
در گزیدن مار افعی و کلب کلب یکمثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در

مقوّی نیم درم زنجبیل دانگی و نیم بسرکه و کسی که دوای سمی خورده باشد
نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی را که درد سینه و سعال خرمرا باشد
یا درد معده و امعا و احشا و شهوت کلبی و ناقض بی تب بود دو دانگ
بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم درم تا یک درم
بخورد و باب سداب و کسی را که قولنج باشد نیم درم **باب دوم** در
تریاقها **تریاق کبیر** و آن تریاق فاروق گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعه
باشد در مقاومت باز هرها و دویهای قتال کند و مقوی دل و دماغ
و کبد بود و قروح امعا و سهال و نفث دم و بواسیر و مغص و قولنج و درد
سر و درد معده و استسقا و کرم شکم و صمم و ضعف بصر و ادرار بول
و ظلمت کند و ضعف بصر و جذام و برص و حکه و داء الثعلب و جمیع
امراض سوداوی و بلغمی را نافع است صفت آن اقراص عنصل چهل و شش
مثقال قرص افاعی و قرص اندرخون هریک بیست و چهار مثقال فلفل و دار
فلفل هریک بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری ورق کل ابریسم
خاریقون بب السوس روغن بلسان هریک دوازده مثقال زعفران
بنجشل بزیوند قطر اسالیون قسط فلفل فودنج جلی فراسیون قسط مر
اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کنکرزند مشک طرامشیع قشاع اذخر
صمغ لبلم سنبل الطیب جعده هریک شش مثقال مسیه سایده تخم کرفس

سیسالیوس

سیسالیوس حرف بابلی کاذریوس نانخواه کافیطوس عصاره الیتین
نارین انغلیطی شیح جبلی ساذج مرجیطنا زوفا نانه طین مختوم زراوند فخوذ
حماما وج حب البلسان قوصنع عربی فرفاد وانیون اقاقیا مریک چهار مثقال
دو قوقه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر باذاورد قسطریون مریک
زراوند مدحرج وطویل هریک دو مثقال غسل کف کرفه ده رطل سرکه
ریگانی پی غش سه رطل و نیم انچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره را
بگدازند و ادویه کوفته را بروغن بلسان ملتوت کرده شده و در عسل
و شراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی کنند و ظرف محلوسازند و در
دود فرسر آن برمی دارند و بعد از سال استعمال کنند و بعضی بعد از شش سال
گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** و از اعتصل
نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در خمیر گیرند و بریان کنند پس از خمیر
بگیرند و باب آن راست کنند و یا هم چندان دقیق گرسنه یا نیم پخته و
بروغن گل بمالند و آن را قرص سازند **قرص اندرخون** مصطکی و از شقاقل
قصب الذریره سلیخه قوا سارون عود بلسان هریک شش مثقال قاقله
اذخر زعفران هریک دوازده مثقال افسنتین بیست مثقال دارچینی دو مثقال
از هریک بیست و چهار مثقال بکوبند و به حریر بیزند و بشراب ریگانی یا نیشه
هیوزی بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و از اقراص سازند

۲ قسط و سنبل
۲ ریوند چینی

قرص ماغی | افیی جوان ماده اشقر سرهین حاصل کنند و ماده را جدا نمایند
که او را چهار پیش بود و جوان را جدا نمایند که نهایت متحرک بود و شرم
و چشم او سرخ بود و بایگه در بهار صید کنند و در روز از سر و دنبال او
مقدار چهار انگشت یک دفعه جدا کنند و پنداز نند و باقی را پاپ کنند
و بشکافند و پاک بشویند و در دیگ کوزه نهند و آب در ریزند و نمک
و شاخهای بید در آن اندازند و می جوشانند تا مهرا شود و گوشت
و استخوان از هم جدا گردد و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند
با ربع آن کف بدا میزند و با هم بسایند و با مرق بسرشند و دست بروغن
بدان چرب کنند و چون دو روز بگذارند تا بید در ظرفی ابگینه کنند و نگاه دارند
ترياق عزيز خايم مقام ترياق كبير باشد ص هامر سنبل هندی ساج
لک مایشا قرنفل دارچینی ۲ قیمون بقسط مر خبیثا ما هر یک دو درم مثقال
فقاح او خر عصاره لجة البيض مثقل از رق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا زرنباد
کبریت خام تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون انیسون نارد ین شکوفه
زرکل باقلا تخم کرفس دوقو اقیتون سنبل اطیب هر یک سه مثقال کبرا
خشخاش سفید فلفل سی مثقال بزر البنج پنج دهشت مثقال سلیخه ورق
کل قرص اندر و خوردن هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال و اندر بر
سمن شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان پنج و چار مثقال فقاح جدا

۲ دارچینی

مثقال

مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال انچه
کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در سراب حل کنند و با سه چند او دیه در سل
بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال شامل کنند ترياق اربعه زهر مار و با
خلیط و صرع و لقوه و برقان و خفقان را مفید بود ص خبیثا ما روی
حب الغار زراوند طویل مرساوی بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند
شربتی یکمثقال باشد ترياق الاقمع فلفل انیسون فرنجمشک قاقله هر یک
دو درم مرافیون حب الغار هر یک هفت درم خبیثا زراوند طویل
جدوار عنصل مر یک چهار درم نارد ین عاقرقرحا فرفیون مر یک دو درم
چند بیدستر یکدرم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند مثردولیوس از تریاقهای بزرگست و منافع بی شمار دارد سلیخه
قرنفل فلفل سفید و سیاه سورنجان حبه السیر بری دو قوا کبسل الملک
خبیثا نارد عن بلسان مثقل از مر یک هفت درم اسارون سنبله مشقور
چهار درم و نیم سنبل کندر هفت درم فردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
او فرقط سیاکوس کافیطوس قنه دار فلفل عصاره لجة البيض جندبیدستر
جاوشیر ساذج میعه مر یک هشت درم مرزنجوش عاقرقرحا فرفیون تخم سداب
زنجبیل دارچینی علک بطم کبرا هر یک ده درم فستق نارد ین مصطکی
صمغ عربی قردمانا افیون بزر البنج ورق کل مشک طرانجبین هر یک پنج درم ادویه

بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و
بعد از شش ماه بخورند **بزرگ دارو** شربتیست تریاق و مثل فلونیا دارد
ص زعفران بزر الینج سفید هریک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون
قرفرس هریک پنج درم سنبل سیمابه هریک پنج درم شاهتره
سازج قرنفل هریک چهار درم لولی نا سفته نوشادر سنجد سداب بری
مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هریک درمی تخم سپندان عاقرقرحا
دارفلفل هریک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هریک دو درم
زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هریک شش درم چنانچه گفته
شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند **تریاقی** که دفع هر زهر
کند انجر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک بیست درم سبز ترنجبین
درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجر بها بیزند و سه درم شاهتره
کنند بی تاخیری **آخر** زراوند طویل و مدحرج هریک درمی و نیم افیون
مرسپندان زیره هریک درمی شونیز پنجدرم خطمی نا سه درم سداب
دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجیر بسرشند و مثقالی شاول کنند **باب**
سیم در مفرحات مفرح معتدل لولی نا سفته بسد لود خام کاوزبان یک
ده درم گرد با تخم کاهو کشنیز هریک پنجدرم صندلین طباشیر هریک شش
درم فرنجمشک افیون ورق گل هریک شش درم درونج زعفران هریک

دو درم

دو درم سازج هندی زرنباد با بکو خشخاش بنفشه گل ارمنی هریک چهار
درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و
مثقالی شاول کنند **مفرح یاقوتی** لولی نا سفته هشت درم سداب چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بابکو صندل سرخ بهمن سفید کل محتوم ریوند چینی
هریک دو درم ورق زر مثقالی مجرلاژورد مثقالی و نیم لعل عقیق گهربا
نیلوفر زرشک کشنیز تخم کل عود پوست ترنج کاوزبان بهمن سرخ
تخم کاهو کافور عنبر اشهب هریک سه درم طباشیر صندل سفید
ورق گل هریک پنج درم سازج زرنباد درونج هریک درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم موحشه یکدرم انگه بیله کابلی هریک پنج درم
گلاب و قند از هریک منی شراب سیب و یه آب انار شیرین هریک
بیست درم **مفرح حار** قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک
درونج هریک دو درم زرنباد دوکبابه دو فاقله هریک پنجدرم بابک
عود اشنه سازج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی
عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم آبلج در آب بخیسد
جوشانیده و خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته و بعسل پاکیزه
بسرشند **مفرح بارد** ورق گل طباشیر بهمن سفید کاوزبان هریک دو درم
کشنیز خشک صندل از هریک نیم درم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر

دو درم زنگ را نه پرون کرده سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا بسد هریک یکانگی بکوبند
و بیشره شده بسرشند اغر خفقان گرم را مفید بود بسد لؤلؤ کهربا کاو زبان کل
ارمنی هریک دو درم شکر یکدرم شده ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
اغر خفقان سرد را نافع بود کاو زبان دو درم بیخ هریک شش درم زرنباد
شش درم بکوبند و بعسل بسرشند اغر ضعف قلب و خفقان و غشی را
بود مصطکی دو درچینی دو درفلفل تمام فرنجمشک یادرونج ساذج هریک پنجدرم
کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لؤلؤ و طباشیر هریک دو درم و نیم
بانگوهشت درم مشک یکدرم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بیلیله بسرشند
دوا المسک جلیل خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد
درونج نهمین ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبه ستر هریک درمی لؤلؤ
ناسفته کهربا بسدا بریشم خام بمقراض چیده هریک درمی ورنیم زنجبیل دار
فلفل هریک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل با بیشره شده بسرشند دوا
المسک دیگر خفقان سوداوی و سوداوی المزاج قلب را مفید بود سنبل مر
ساذج هریک دو درم زعفران بانگواه تخم کرفس هریک چهار درم عنبر
واقسنتین رومی هریک شش درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
درمی ورنیم انوشروان دو مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و بدن
بود و بوی دهان از رنک رومی بشکوفند ص ورق کل بیخ شش درم شقاع

درم زعفران قرفه زرنب دارچینی فاقده سنبل جوزبوا بسباسه هریک دو درم
مصطکی قرنفل اسارون سنبل هریک سه درم بکوبند و بپزند دانه یکدرطل
خرطل آب بجوشانند تا باقلیی آید پس صافی کنند و با دو خرطل شکر قوام
آرند و دو دیه کوفته دران آویزند و بچوب سپیدبزنند فلونیا رومی فونج و خفقان
و دوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنجدرم فلفل سفید نبرا بیخ هریک
پنت درم افیون دو درم نطرا سالیون سنبل هریک چهار درم تخم کرفس
سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب لبان فرفیون هریک درمی بکوبند
بروغن بلسان ملموث کرده نند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه
درمی بخورند فلونیا فارسی خفقان و فونج و دوجاع رحم و کثرت احتقاقا
نافع باشد ص فلفل سفید نبرا بیخ هریک پنت درم افیون دو درم
زعفران پنجدرم سنبل مرعاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر درونج
هریک پنجدرم لؤلؤ مشک هریک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند
و بعسل سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه شاول کنند باب
چهارم در معاجین و اطریفلات معجون بنفشج مسهل سودا و اخلاط غلیظه
باشد هلیله سیاه بلیله آمله هریک ده درم اسطوخودوس زرد هریک
پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی بیخ مثقال معجون تبه فونج کهنه دوره
پشت و باه را مفید بود سقمونیا یکمثقال تربده مثقال خیربوا فاقله زنجبیل

دارچینی قرنفل زنجبیل از هریک دو مثقال مجموع بکوبند و بعسل
شربتی بپزند **معجون خیارچنبر** تربد پنج و چهار درم منقی ده درم نمک هندی
هفت درم رب السوس هفت درم را زیانه و انیسون مصطکی هریک دو درم
و نیم عسل خیارچنبر پنجاه درم فانید پنجاه درم روغن بادام صد درم ادویه را
بکوبند و بعسل و فانید بسرشند **معجون جوارش کلیه** و مثانه پاک کرداند و از آن
کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع هفت درجب کاکنج هریک پنج درم تخم
پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد **معجون عقرب** کلیه و مثانه
را از خصاة و رمل پاک کردانند عقرب سوخته سه درم و نیم خیطبانا یکدرم و نیم
زنجبیل یکدرم فلفل دارفلفل هریک دو درم تخم کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار
درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دانگی باشد **معجون حلتیت** ریع و کندر
عقرب در تیلار مفید بود حلتیت و فلفل هر ورق سداب منتاوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد **معجون کاکنج** قروح کلیه و مثانه را
مفید بود بزر انیخ تخم کرفس را زیانه هریک سه درم حب کاکنج پنج و
پنج عدد کشرا چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد
معجون شربات قولنج و نفخ معده و امعاء را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی خولنجان
مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هریک چهار درم دو نیم مقوی
سه درم زبد حب الخیل هریک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و

با سه چندان ادویه عسل پاکیزه شربتی دو مثقال باشد **معجون فلاسفه** و آخرا
مادهٔ الحیوة کوبند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع
و مفاصل دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید فلفل
دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مرو اصل
بابونه چلغوزه جوزهندی حبة الثعلب هریک ده درم سونیز طباشیر سی درم
مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند **معجون برشتا** اوجاع قولنج و مدد را
مفید بود فلفل سفید و سیاه هریک پنج درم بزر انیخ افیون مصری هریک
دو درم زعفران پنجدرم قرنفل و سنبل و عاقرقرحا هریک مثقالی بکوبند
و با صد و پنجاه درم عسل پاکیزه در ظرفی ریخته کنند و بعد از چهار ماه مثقالی
بخورند **معجون مسک** مرح و بروت کبد را مفید بود و سه درم بکمتا به قمکر
سلیخه سنبل سافج هندی لک ریوند خیطبانا هریک دو درم زعفران
یا تخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود قرنفل مر هریک نیم درم
بکوبند و با سه چندان ادویه بعسل بسرشند و شربتی یکدرم باشد **معجون**
درد اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل چهار درم سوسن آسیا گوشان
هفت درم ریوند چینی لک منقول هریک سه درم و نیم مر زعفران نیم
نیم درم کوفته و پخته بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال بود **معجون ارایحه** درد
وریاح را مفید بود و قولنج بکشاید **ص** مصطکی دارفلفل قرنفل زنجبیل خولنجان

سفونیا کمون سداب خولنجان قرفه را متساوی بکوبند و بعسل با شیره قند سرشند
شربتی مثقالی بود معجون وج دمعه و سپلان اسگ را مفید بود وج حلیت بکعبل
را زیانه متساوی بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی شاول کنند معجون لبوب
منی بفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و زنگ
روی نیکو گرداند مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب زلم و فندق و فستق و
نارچیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم کرز و جوجرو تخم پیاز و
شلغم و اسپست و بهمین وزن بخچیل دو درم فلفل و کبابه و فلفل و قرفه هر دو
چندی و شقاقل و خولنجان و تخم ایلیون با عسل سه چند ادویه بیامیزند و مثقالی
یا دو مثقال شاول کنند معجون بادیه کی مزاج سرد و او جاع معده و کبد
و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حبض بگشاید و ثقیله بدن کند از
اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سینه و حلق نفس و او جاع سینه
و صداع و صرع و خفقان را مفید بود و صبر اسقوطری پانزده درم لعوق
پنج درم زعفران دار چینی وج مصطکی حب بلسان روغن بلسان فخر
فلفل دار فلفل خیلیا مرقفاع از هر کدام هر یک دو درم قسط مر کاکله بوس
افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم
سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چند ادویه بسرشند و بعد از
شش ماه چهار مثقال شاول کنند معجون سنجانی او جاع ثلوس و مفاصل و

قرن الشاه را مفید بود سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره
پوست پنج کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست بیلسه زرد هفت
درم تخم کرفس را زیانه فلفل سفید ورق خانمک هندی ستر هر یک دو
نیم ورق کل کشنیز خشک محمودة الخچیل هر یک سه درم ترمه پنج درم روغن
بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یکدرم تا پنج درم مانند
معجون دری رعشه فالج سکته جمیع امراض باده را مفید بود زنجبیل عاقر
قرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق سداب حلیت و خیطا
زراوند حب القار جندبیدستر شیطرج خرذل هر یک پنج درم عسل بقدر
پنج مثقال ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد سخریا
جمیع امراض باده و ریاح غلیظه و سوداء الهضم و سوداء الاستمراء و قولنج
و صرع بول و او جاع استخوان را مفید بود جندبیدستر افیون دار چینی اسارون
دوقو هر یک دو درم فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه و نیم مثقالی شاول
کنند بطریغل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی
نیکو کند و باه بفزاید هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل دار فلفل
هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه و شیطرج هندی مغاصل
سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمین هر یک درمی بکوبند

و برو غن بادام ملموت کرده شوند و بعسل بسرشند شربتی و دو درم اطریفل صغیر
با سلیخه زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملموت
کرده شوند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل کشیزی صداع و بخارات معده
را مفید بود با سلیخه کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل
بسرشند اطریفل افتیمونی امراض سوداوی را مفید بود و موی سیاه دارد
و دیر سفید شود با سلیخه کابلی با سلیخه آمله هریک دو درم سنا یکی افتیمون نیم
هریک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی افتیمون نمک هندی
هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی مثقالی باشد اطریفل
مقل بواسیر را مفید بود با سلیخه کابلی با سلیخه آمله هریک دو درم بکوبند و
مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و دو دیه بدان
بسرشند اطریفلی که بر حمی امراض بلغمی را مفید بود با سلیخه کابلی مقشر
با سلیخه آمله هریک دو درم بیخ کابلی پانزده درم شیطرج سه درم سنا و بیخ
زنجبیل هریک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت درم قسط
سه درم غاریقون شش درم مصطکی افتیمون قرنفل جوزبوا خیربوا
هریک دو درم فلفل و زرنباد مشک هریک چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و چهار درم شاهل کنند آنگرم دو درم زرد کدو دانه را
بکوبند بیخ کابلی مقشر دو درم تربد قسط جاپنل هریک پنج درم پنبل

ترمس شبج افسنتین افتیمون بیخ نفطی فرفیون سفید شحم الحنظل سعد هر
هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی دو درم با آنگرم
مدبنی را مفید بود با سلیخه کابلی با سلیخه آمله مقشر بیخ پنبل قنبل سنا وی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی سه مثقال باشد باب پنجم در اشربه و لعوقات
و مربیات و رب و سکنجبینات شراب بنفشه بنفشه صفراوی و سعال
و دوات الجنب و دوات الصدر را مفید بود و نیمبن طبع دارد بدین طریق
که سر بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و
هر یکمن آن را دو من قند بکاشی نهند و بقوام آرند شراب بنفشه قمر
مبرد و مرطب بود و صداع و سعال کرم و حمیات صفراوی را مفید بود
و صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است شراب عناب نعلبوم و ناشیرا
و حصبه و جدری را نافع بود عناب کرکانی یک رطل در چهار رطل آب
بجوشانند و صافی کنند و با شش رطل بقوام آرند شراب بهی مقوی قلب
معده و قابض بود و تشنگی نشاند بهی رسیده پاره کنند و دانه ازو
بیرون کنند و در ماءالرمان سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با شش رطل
بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال
بازدارد و آنرا همچنین ترتیب دهند شراب انار ترش صداع و تشنگی و قی
صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار هر یکمن و نیم و با شش

چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرند **شراب ورد** دهمیات صفراوی را مفید بود
و تشنگی عطش و تلهب طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره کنند و
ده من آب گرم بر سر آن ریزند و یک شبانروز بگذارند پس نیک
بمالند و در دیگ ریزند و می جوشانند تا طعم و بوی گل باب دهد پس
صافی کنند و هر یکمن آب را دو من قند بگذارند و بقوام آرند چون
بعد از انکه صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند از شراب ورد مکرر گویند و اسهال و
قایه را پیش بود **شراب نوا که** معوی قلب و معده را حار یابس و دهنی صفراوی
را مفید باشد به وسیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و
زعرور و نشاسته متساوی بسایند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب**
دیباس اسهال صفراوی و دهمیات حاده و تشنگی را مفید بود و معوی معده
باشد دیباس بکوبند و آب از بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب بوت**
اوجاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند **شراب خشخاش** سعال و زلق
و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند
و در دیگ سنگین بجوشانند و مردم هرون آرند و بدست می مالند
تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** معوی قلب و معده
بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمان فرو

کردن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و برشند و پس فرو گیرند
و شراب حاض و نارنج نیز همچنین سازند **شراب صندل** مقاصری
بسایند و بپزند و صاف کنند و بدست می مالند تا بنیمه آید و صافی کنند و
یکمن قند بقوام آرند **شراب نعناع** نشیان وقی و فواق را مفید بود **ص**
یکرطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و با دو رطل قند
بقوام آرند **شراب زوفا** ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را
اخلاط پاک کند انجیر سفید پنج عدد سوزنطانی پنجاه عدد بنفشه چهار درم
برسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنجدرم بیخ پهک و ذوفا خشک هریک
هفت درم مجموع را دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید پس صافی کنند
و با یکمن قند بقوام آرند **شراب دینار** شرابی بسیار منفعت است
سده یکشاید و برقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلهب طبع کند
ص پوست بیخ کاشتی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کاشتی پانزده درم تخم سه تخم ورق گل ده درم
ریونده چینی سه درم مجموع نیم کوفته را دو من آب بجوشانند و ریونده کوفته
در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا بنیمه آید پس با دو من قند
بقوام آرند و اگر بعد از انکه بقوام آید ریونده کوفته بر آن ریزند و بجوشند

پانزده درم

اقوی بود **شراب بنفشه دوسی** پوست تخم کرفس پنج درم پوست تخم کاسنی پنج درم
پوست تخم درزمانه ده درم تخم کاسنی هفت درم تخم درزمانه پنج درم سه تخم
ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا بیکمن آید و بیکمن
قند بقوام آرند **شراب بنفشه** را سهال دموی و نفث و ذرب دم را معین بود
و کبد و معده را تقویت کند انجار هفت مثقال قرطم پنج مثقال صندل سفید
و سرخ هریک چهار مثقال صندل بسوهان بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند
و بیکمن قند بقوام آرند **شراب بنفشه دوسی** امراض سودا وی و بلغمی را نافع
بود اسطوخودوس سرخ بیاوشان هریک ده درم عود الصلیب و تخم کرفس
کاوزبان درزمانه تخم خطمی هریک پنج درم سپستان سی عدد خوبه
طباشیر پنج درم بنفشه ورق گل هریک هفت درم در شش رطل آب
بجوشانند تا باثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند **شراب بنفشه اخری** هم
سینه و دماغ را نافع بود اسطوخودوس پنج درم نیلوفر پنج درم بابونه
کاوزبان همچنین قند یا عسل رطل **شراب افسنتین** سقوط اشتها و ضعف
معده را نافع بود افسنتین صد درم در دو رطل آب بجوشانند
تا یا رطلی آید و صافی کنند و به در خمر کنند و بریان کنند و آب آن بگیرند
شش رطلی و شراب و عسل هریک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام
آرند **شراب بنفشه جوشن** جهة ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل

٣ شراب بنفشه آب بنفشه بگیرند و بجوشانند که تا باچهار یک آید و دو درم قرنفل دران اندازند و با قند بقوام آورند صح

و خایج و لعوه و کسر ریاح و ادرار بول آب انگور نیک صد من گوشت
بره بچه فربه پنج من در دیگ کنند و می جوشانند و عود ده درم زعفران
و مصطکی و خولنجان و جوز بویا هریک پنج درم و قرنفل و سبا سه درم بیاورد
و سعد از هریک سه درم و سلیخه در پنبل و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل
و کبابه هریک درمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و
می جوشانند تا گوشت هرا شود و بعضی بالکلی و نضاع تیز ریزند و لحظه
لحظه ان کیسه را بدست می مالند و می افشارند بعد زمان فرو گیرند و
صافی کنند و مشک و دارچینی و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و
بر سر آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آورند **میبه** ضعف معده و کبد
و قی و تشنگی را نافع بود به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون
چوبین یا سنگین بکوبند و بدست من ارزان آب بگیرند و ده من شراب
صافی بستانند و ثقل را شبانروزی دران بخوبیانند و صافی کنند و آن
ثقل را با آب بجوشند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و بیرزند و آن آب
با هم دیگر در دو دیگ سنگین می جوشانند تا نیمه آید پس دیگر بار پیمانه
و با پنج من شد یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار
و کبار و زعفران و ریشه دارچینی هریک سه درم و مصطکی و نخ سپستان هریک دو
و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم می مالند

تا نوت با آب و دو پس بیرون آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل
کنند و دران بریزند و بزنند تا مرکب شود تا نوت خواصش چنان باشد که
آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند **سکنجبین صفراوی** اشتهاب حمیات و تشنگی
طبع و عطش را مفید بود آلوچه و در آب بخیسانند و صافی کنند و آن
آب صافی می جوشانند تا بقوام آید و بیشتر ریوب بدین طریق بود **سکنجبین**
سفراوی حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سکر
سفید رطلی بانیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرند **سکنجبین تخم بری بارد**
استسقاء سوداوی و حمیات حاده را مفید بود **ح** تخم کاشنی پنجدرم
سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاشنی ده درم بیخ را زیانه پنجدرم نیم کوفته
در سه رطل آب بخیسانند شبانروزی بعد ازان بجوشانند و ثلث بماند
بماند و صافی کنند و با یکمن قند در رطلی سکر بقوام آرند **سکنجبین تخم بری حار**
سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و
رازیانه و کاشنی و کشوث و انیسون هریک پنج درم پوست بیخ رازیانه و
کرفس و کبر هریک هفت درم غاشا ریوند چینی هریک سه درم چنانچه
گفته شد بسازند **سکنجبین تخم بری بعسل** تخم کاشنی و رازیانه و کرفس و کبر
سه درم تخم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاشنی هفت درم پوست بیخ
رازیانه پنجدرم **سکنجبین سرجلی** تقویت معده و گیدکند و آشتهاآورد و

سده و بگشاید و نافذه را مفید بود یکمن آب به و یکمن شکر و سرکه رطلی یا کمتر
بجوشانند بقوام آرند **سکنجبین عضلی** ربو و سعال بلغمی و سده و گیدو
و لطال و فالج و لقوه و لیسر عنش و امراض بلغمی را مفید بود سرکه عضل ده من
شراب صافی ده من عسل سه من در ظرفی کنند و در پنجپل و دارزیانه و انیسون
و حلتیت و عاقرقرحا و فوذنه و سداب و فلفل هریک ده درم و تخم کرفس
و کمون و قردمانا هریک پنج درم نیم کوفته در میان آن بریزند و هفته در آفتاب
نهند و بعد ازان صافی کنند و نگاه دارند **سرکه عضلی** عضل را بگذارد
بگذارند و خارج و داخل آن پاک کند و یکمن ازان آب داده من سرکه
شصت روز در آفتاب نهند **سکنجبین بابونی** حمیات محرقه و معده و گیدو
را مفید بود اب انار مزبح من آب زرشک یا غوره یا رباس یا سرکه
بجوشانند و یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند و هر یکمن ازان
یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **سکنجبین بونه** او جاع و سده
کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهارده درم غاریقون نرمه نیم آن
تخم کاشنی هریک هفت درم زنجبیل یکدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب
بجوشانند تا یک رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آرند **انیسون سکنجبین**
سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت را نرم کند سپستان
و دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز چهار چشم بادام

درم در سه من آب بجوشانند تا بیکمن آید و بار طلی شکر بقوام آرند **لعوق ریه** سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه پاک کند ذوفا ارسا هریک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا بار طلی آید و بار طلی قند بقوام آرند **لعوق سینه** السعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند جب اشقر ده درم نیخ هلک چهار درم راژیانه انیسون هریک سه درم بنم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا بار طلی آید و بار طلی عسل بقوام آرند **لعوق طباشیر** سعال و قرحه ریه را مفید بود وضع عربی قاطه هریک شش درم کتیرا هریک ده درم طباشیر چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیارین درم خشخاش هفت درم بکوبند و بار طلی عسل دهت درم روغن بادام بیاویزند **لعوق حلبه** سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود وضع عربی کتیرا نیخ هلک نشاسته هریک دو درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هریک پنج درم حلبه چهار درم شش دهت درم بکوبند و در میان رطلی شیره خشخاش کنند **لعوق عنصل** سعال رطب و ریه را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا هریکی درمی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند **لعوق چلغوزه** قروح ریه و لفث دم و سعال بلغمی را مفید بود چلغوزه مقشر کتیرا ایرسا وضع عربی هریک ده درم بزرک بریان کرده مغز بادام تازه پرون کرده هریک هشتاد درم باهم بسائیده و بروغن کاو بجرب کنند و در

میان

میان عسل کرم ریزند **لعوق رب السوس** سعال مزمن را مفید بود رب السوس کثیرا قشر منزبادام تخم را زیانه متساوی بکوبند و در میان عسل ریزند **الاصول** فالج و لقوه و صرع و استسقا و وجاع مفاصل را مفید بود پوست نیخ کرفس و راژیانه هریک دو درم نیخ اذخر پنج درم تخم کرفس راژیانه انیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل ققاع اذخر جب بلسان سادون خیطیثا هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک سه درم سنبل تخم اسپند هریک سه درم میوز طایفی دانه پرون کرده بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بانکمن آید و بانکمن شده بقوام آرند **آخر** اختناق رحم را مفید بود قلت بکشاید پوست نیخ کرفس و کبر هریک هفت درم پوست نیخ راژیانه ده درم تخم کرفس و راژیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود قاقلا و نیاحب الرشاد هریک سه درم میوز طایفی پانزده درم **آخر** حصاة کلیه و مثانه را مفید بود نیخ کرفس و کبر هریک پنج درم و باقلی هندی و تخم خیار هریک هفت درم پرسیاوشان پیاز دشتی هریک سه درم میوز طایفی ده درم انجیره ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بانکمنی آید و با رطلی شده بقوام آرند و نیخ دو درم هجیر ایهود بکوبند و با آن بیامیزند **آخر** سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود پوست نیخ راژیانه هریک هفت درم نیخ اذخر

کرفس دو م

خطاع او فر هریک پنجدرم مصطکی سنبل هریک درمی و نیم لک عود بلسان
از هریک دودرم باد آورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق کل هریک
سعدرم مویز طایفی پنج درم انجره ده عدد درد و من آب بجوشانند
تا بایکمن آید و بایکمن شد بقوام آرند کلقند مقوی معده و دافع غثیم
بود ورق کل سرخ یکمن وردست بمالند تا بژمرده شود و یکمن قند خلاب
سازند و بر سران ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه که کم می شود بیفزایند
میریزند تا چهل روز بگذرد و کلنگبین نیز چنین سازند نبقه شکر سفید
نیک بمالند و چنین آنرا یکمن شیره شد بر سرش کنند و در آفتاب نهند
سیبی مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست بازکنند
و در دیگ سنگین با شیره شد با آتش نرم بجوشانند و به هر گاهی میزنند
سازند اما آنرا پاره کنند و از مغز آن پاک کنند بادام مغزی سرخ شده و تلخ
پاره را نصف بود مغز بادام مقشر دو و شاب بجوشانند و سه روز
کنند پس بیرون آرند و در غربال بجوشانند و در ظرف کنند بابیله پرورده
معده را تقویت دهد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن
را تیز گرداند و امراض سوداوی را نافع بود بابیله کابلی صد عدد در
ظرفی کنند و آب و خاکستر زده بر سران ریزند و هر سه روز آب خاکستر
تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کفی جوز نیم کوفته

بجوشانند تا پخته شود و انگاه بیله بیرون آرند و در دو مسله تور افشانند
و در ظرفی چینی با کاشی نهند عسل کف کرفته با شیره شد بر سران ریزند و
بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سران ریزند و یکبار دیگر بجوشانند
زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و انگاه پاره
کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب ثلثی شود و در ظرفی کنند و عسل
بر سران می ریزند تا پرورده شود ثقاقل عربی یاه بیفزایند و کلیه و شانه
را نصف بود ثقاقل ده روز در آب خیسانند پس بیرون آرند
و با عسل بجوشانند و در ظرفی بریزند تریج مربی مقوی معده و منفرح
باشد تریج را پاره کنند و ترشی از و بیرون کنند و بعضی بوست آنرا نیز
بازکنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل
تا ماهیت او میت شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سران ریزند جوز
مربی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد تیز کنند
و پوست داخل و خارج ازان بازکنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی
کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم
اوجاع رحم را نافع بود قاقله صغار و کبار بیبا سه دار چینی هریک
چهار درم زنجبیل دارفلفل قرفه قرنفل زعفران هریک ده درم اسطوخودس
سنبل مصطکی هریک دو درم جوز بویا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند و

و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد **جوارش سفرجلی** مسهل و مقوی معده بود و تلخ
بکشاید و باد را بشکند بر سینه و دل پاره کند و در دود من خل خمر بکوبند
بکوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام
آرند انگاه زنجبیل و دارفلفل و دارچینی هریک دو درم و هیل و قاقله و زعفران
هریک سه درم و مصطکی پنجدرم و سقمونیا نیم درم و زنه سی درم بکوبند و بدان
میان بزنند تا با هم آمیخته شود انگاه فرو گیرند و بر سنگی یا تخته که برای
این کار نیک باشد پهن کنند و بعد از آن آنرا چرب کرده باشند بگذارند
تا خشک شود پس بکاره پاره کنند و شربتی یکمثقال باشد **آخر** بردارند خمیر
گیرند و در میان انگشت نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان با یکدرم
سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی
ازان یکدرم باشد **سفرجلی قابض** ضعف معده و قی و سهال را نافع بود
بهار سیده و سه کوفته در خل خمر بخوشانند چنانچه هر سه شود پس صافی کنند
و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هریک چهار درم و تخم کرفس
و نانخواه هریک درمی و زعفران دو درم بکوبند و بدان بیامیزند چنانکه گفته شد
و شربتی مثقالی باشد **جوارش مرزه** قوی کننده و اوجاع معده را نافع بود بود
ارمنی زیره کرمانی فطر اسلیون زنجبیل فلفل هریک دو درم و نیم سنگ یشم
کرده پنجدرم مغز بادام برک سداب هریک ده درم بکوبند و فرمانیک دانه

پرون کرده بیست درم شبازروزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس بیالایند
و با عسل بیامیزند و دو برابر ان سرشند شربتی پنج مثقال باشد **آخر** دوازدهم
دارفلفل سی درم فاینه یکمن و نیم جوزه و کنجد مقشر هریک پنجاه درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال بود **جوارش عود** تقویت معده و ازاله رطوبات و بلغم
کند قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران هریک درمی
عود فلفل هریک نیم درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بسرشند شربتی
یکمثقال بود **آخر** سنبل بخم کرفس انیسون مصطکی هریک درمی عود سه درم جوزبویا
یکدرم مرو با جوزسه درم ورق کل قصب الزریره هریک دو درم **جوارش بسباسه**
بر دوت معده و سوء هضم و ریاح غلیظه و بواسیر را نافع بود بسباسه قرنفل قاقله
صغار و کبار زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون هریک پنجدرم فلفل و زنجبیل
هریک دو درم **جوارش مصطکی** بر دوت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب
را نافع بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند **جوارش فی**
صفات بلغمی و سوداوی و بر دوت معده و فواق بلغمی را نافع بود زیره کرمانی
شبازروزی در سرکه خوب ساییده و خشک کرده بریان کنند و چهار
درم ازان با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هریک سی درم و بوره ارمنی
ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند یکمثقال شربتی بود **جوارش عاقر**
ذهن و فکر صافی کند و رنگ رویی نیکو گرداند فلفل دارفلفل بیسله کابلی

بعینه آنچه بپوست سر هر یک چهار درم قسط سعد حب افتار هر یک پانزده درم
و با عسل بلادر ورد و خن کاو هر یک پانزده درم بسا بیزند و بعسل بسرشند جوارش
انزرج بضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند پوست ترنج زرد
بدرم فلفل جوز بویا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک درمی شنگ
دانگی بکویند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا بوا سیر و مغض و زعفران
عرق بریان کرده زیره و سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک ده درم مصطکی
سه درم پوست هلیله کابلی برو خن کاو بریان کرده نیم درم بکویند و بگلاب
جوارش سعال اسهال بازدارد سماق ده درم دارتنج مغز بوزیدان خشخاش
دشبرین هر یک سه درم صمغ عربی کلنار هر یک سه درم بکویند و بگلاب
بسرشند شربتی بکمثقال بود جوارش شنگ خشخاش و صندل قلب و سعد و
شنگ نیم مثقال قاقله خیرو اقرنفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک ده درم
سه درم زعفران دو درم قند مثل جمع بکویند و بعسل بسرشند جوارش
سقنقور سقوی باه و کلیه بود تخم هلیون و پیاز و شلغم و اسپست و کندنا
و جرجیر و انجره و ترب هر یک سه درم حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد چلغوزه
حب الرشاد اسفیدل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل
هر یک پنج درم جوز بویا همین هر یک دو درم سقنقور پنج درم قاقله
بوزیدان جمع ادویه بکویند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد جوارش

معده و سودا را بسرد و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوز بویا زنجبیل دارچینی
بسباسه زرنباد مشک زعفران مساوی بکویند و بعسل
بسرشند شربتی بکمثقال بود جوارش شهریاران بر رودت معده و کبد را مفید
بود و قوتی را بیکبار بدو طبع نرم کند ص سنبل طرخ زنجبیل فلفل دارچینی
زرنباد قاقله صعتر و کبار قرنفل سادج بسباسه دارچینی مصطکی سنبل
سلیخه تخم کرفس دارپانه انیسون هر یک شش درم افتیمون نرمه هر یک
دوازده درم سنگوبنا ده درم قند شصت درم بکویند و بعسل بسرشند
شربتی بکمثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود
ص فلفل دارفلفل قرنفل جوز بویا هر یک سه درم کندر پانزده درم
زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمع بکویند و بعسل
بسرشند شربتی مثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید
بود ص فلفل دارفلفل قرنفل جوز بویا هر یک سه درم کندر پانزده درم
خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمع بکویند و بعسل بسرشند
آخر کندر شصت درم فلفل دارفلفل هر یک ده درم زنجبیل خولنجان هر یک
دوازده درم جوز بویا قرنفل هر یک پنج درم مشک نیم درم جوارش فلافل
برودت و اوجاع معده و سوء استمرار و حمیا حامض و شهوه کلیه و یرقان
غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک بیست درم سیاوس

و عود طباشیر دو درم حاشا سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سنیچه اسارون
راسن هر یک درمی بکوبند و بسبل بسرشند شربتی دو درم **باب ششم** در قرصهای
مسهله و قبره **قرص طباشیر دار** ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم
صمغ عربی خشکاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند و
شش ماشه **آخر** ورق کل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم
نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند **قرص طباشیر سقمونیا** حبیبات جاوه
و لیسوغ و عطش یا سفید بود ص طباشیر زرشک ورق کل صمغ هر یک دو
و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاشنی و تورک و صندل هر یک نیم درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند **قرص طباشیر لب** ورق کل پنجدرم
تخم خاص شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم
بکوبند و بلعاب بسرشند شربتی بمثقال بود **آخر** صمغ عربی تخم خاص بریان کرده
نشاسته هر یک دو درم ورق کل سه درم طباشیر مساق زرشک کل سنی
هر یک درمی و نیم **قرص زنگ کبیر** حبیبات بلغمی داورام کبد و سفید و اسفید
بود عصاره زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین هر یک شش
درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل خافت
روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند و باب بنکو

بسرشند

هر ک مثقال درم
راز یابج دو درم
حب الصنوبر زعفران
تخم خاص مغز بادام
اخیون ج سرطان

هر یک مثقال درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند بآب
بگیرند و همان بسرشند **قرص مغث** مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و رمد را نافع بود
بنفشه دو درم تربد یکدرم تخم خیارین یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بیان
کرده نیم دانگ ریوند نیم درم بکوبند و باب بسرشند و این شربتی باشد
آخر بنفشه سه درم تربد تخم خیارین هر یک سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی
دو درم باشد **قرص کافوری** فروح کبد و شانه را مفید بود تخم کرفس شده دانه ۳۰
هر یک سه درم حب کافوری نیم درم تخم خیارین شنبر بیست درم بکوبند و
باب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی بود **قرص خشخاش** فروح زبره و درد سینه
را مفید بود ورق کل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیرا تخم خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر پنج درم **قرصی** که سل و گنث و م را نافع بود کل ارمنی شکسته
کل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر سازج هر یک
پنج درم نخ مشک سه درم بکوبند و باب کاوزبان بسرشند شربتی دو درم
آخر تخم خیارین شنبر پنجدرم تخم خربزک تخم خرفه هر یک چهار درم طباشیر
سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک درمی **قرص فلنجوزلی** که
ناصور و دندان و گوشت بن دندان را مفید بود ص آبگک آب هندبه
و صبر هر یک سه درم ثب یمانی و افتیمون هر یک دو درم و نیم زنجبیل سرخ

و زنجبیل زرد هر یک دو درم نوشادر چهار دانگ مجموع بسرکه بیذ و بنطرفی
مثقال در اقحاب خشک کنند و بوقت حاجت بسرکه حل کرده طلا کنند تا خوان
برود **آخر** زنجبیل سرخ و زرد و آبگک و مازو و ثب یمانی مجموع برابر بسرکه
بسایند و ماه در اقحاب صیف نهند و هر روز هم می سایند تا
منجمد شود و قرص سازند **باب ششم** در جهاب **حب ایارج** مشقیه و دافع کند
از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود ص
ایارج فیقرا تربد سپید حب الیل مرکب درمی غاریقون اهلیلون هر یک چهار درم
شحم الحنظل تخم هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند
و این شربتی باشد **حب ثاب** او جاع معده و امراض دماغ و طلب بین
را نافع بود صبر اسقوطری سه درم پوست هلیله زرد ده درم کل سرخ
پنجدرم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب قرص
بسرشند و شربتی دو درم باشد **حب شبیار** صبر اسقوطری سه درم
تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق کل هر یک درمی بکوبند و باب
بسرشند شربتی مثقالی باشد **حب فاغا** صبر اسقوطری مصطکی مقشر
افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم الحنظل هر یک درمی بکوبند و باب قرص
بسرشند شربتی یکمثقال **حب صبر** او جاع کبد و طحال و مغاصل و فالج و لقوه
را مفید بود و مشقیه دماغ و معده کند از بلغم ص صبر اسقوطری مثقالی

یکدرم حب الیتل غاریقون انیسون هریک نیم درم شحم الحنظل یک درم هندی هریک
ونیم مثقال کشنیز هریک دانکی بکوبند و باب کرفس حب سازند **حب سوریجان**
مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری زرنباد مفید ماهی زهره و تلخ
وری سوریجان یکمثقال کشنیز شحم الحنظل هریک دانکی حب الیتل غاریقون
هریک نیم درم یک هندی دانکی ونیم بکوبند و باب کرفس بسرشند و
این شربتی باشد **حب مقبّه** مقبده و باغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر
معده را مفید بود بنفشه دو درم زرنباد یکدرم زرد الوش مقل زرد هریک
نیم درم انیسون دانکی سقمونیا بریان کرده سیم دانک بکوبند و باب قرص
بسرشند و این شربتی باشد **حب سقوطرا وسی** صرع و مالیخولیا و امراض
بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی هریک پنج درم
درم صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس افسنتین بسفایج غاریقون
هریک سه درم شحم حنظل یکدرم وبیم قرنفل خودنه هریک درمی بکوبند و
باب بسرشند وحب سازند شربتی سه درم باشد **حب مقل** اوجاع
اوجاع معده را مفید بود هلیله سیاه هلیله آمله هریک دو درم بکوبند
و مقل شش درم در آب حل کنند و او دیه بدان بسرشند شربتی دو درم
باشد **حب خافت** حیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود صبر اسقوطری هلیله
زرد و عصاره غافت مساوی بکوبند و باب بسرشند شربتی یکمثقال

بود **حب سکبنج** قولنج و اوجاع امعا و ابا سیر را مفید بود و حیض بگشاید
سکبنج یکدرم کرفس اذرون هلیله زرد هریک پنجدرم و زرنباد چهار درم
شحم الحنظل سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی سه درم باشد
حب اطعمهٔ کبیر صداع باردرا مفید بود و شقیقه و باغ از بلغم کند هلیله کابلی
شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنجدرم
ابارهٔ فغرا زرنباد هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس و اسارون
وانیسون هریک دودرم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد
آخر زرنباد دودرم صبر اسقوطری حب الیتل هریک درمی شحم حنظل سقمونیا
هریک دو دانک بکوبند و باب بسرشند و شربتی مثقالی بود **حب مسهل**
مسهل سودا بود افتیمون دو درم غاریقون نرم فراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک درمی بکوبند و باب را زیاده
بسرشند و این شربتی باشد **حب غاریه** تولید کیموس کند و بول بگشاید و طبیعت
نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی هریک
درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند
بمقدار نخودی و هریک حب ازان نوشی اسهال کند **حب شیطرج** اوجاع
مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طبث کبابه زرنباد دو درم صبر اسقوطری

آخر ابارهٔ بسفایج از هریک
دو درم افتیمون سه درم
غاریقون و اسطوخودوس
نمک هندی با آب نمک
حب سازند شربتی
سه درم بود باشد

هریک درمی قاینده چهار درم بکوبند و باب کرده بیرشند شربتی سه درم باشد
حب ایارج افخر اطلال سر و معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم بلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و باب کرفس بیرشند شربتی
دو درم و نیم باشد افخر نرمدا یارج فیقرا هریکی درمی نمک هندی نیم درم
شحم الحنظل دانکی و نیم بکوبند و باب بیرشند و این شربتی باشد
حب سعال سعال را کز از حرارت بود مغز بادام مقشر تخم خیارین
مقشر تخم خربزه مغز خشخاش هریک درمی رب السوس دو درم با قلی
سه درم بکوبند و بلعاب بنکو بیرشند و حب سازند و در زیر زبان نهند
افخر سعال را کز از برودت بود حب مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب
السوس تخم کرفس تخم رازیانه مساوی بکوبند و بلعاب بنکو بیرشند همی
که بوی دهن خوش کند جوکبا قاقله قرنفل کاکوله در چینی خولنجان
هریک درمی بکوبند مشک دانکی بلعاب حل کنند و دویه بران بیرشند
و حب سازند افخر لوبیا تریخ ورق تریخ خربنجنک سنبل قرنفل جوزبوا
نارمشک هیل زنجبیل کبابه لبسا سعد هریک ده درم مشک یک درم آب
مهم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و تولیخ و رد جلاع
مناصل و لغوه را مفید بود معدکی زعفران حب بلسان سنبل ابا دان
سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری پنجه درم

بکوبند

بکوبند و با سم پاشند و یکمثقال از ان تناول کنند ایارج ایوس شحم الحنظل جایزلنون
بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا فرفیون هریک شانزده درم نشاسته
افتیمون مقل کاکولیوس سلیخه قرنفل سعد درم مرسک زراوند
طویل فلفل دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر
چهار درم بکوبند دو مثقال از ان شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل
بسفایج افتیمون کاکولیوس سلیخه مصطکی باقیات هریک چهار درم و
یکمثقال ایارج فاغونیا شفیه بین ادرقضلات غلیظ ازه کند و ساکته و
خلج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و دوار الشعلب و دوار الفیل را مفید بود
و داء جاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس
و امراض کلیه و مثانه را مفید بود شحم الحنظل پنجدرم اسقیل بریان کرده
غاریقون سقمونیا حاشا و ج فرفیون سیاه سبر بری موغاریقون افتیمون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج
سکبنج جندبیدستر مرفطراسالیون زراوند طویل افسنتین فر
سنبل خاکاز نجبیل خیلیا اسطوخودوس از هریک دو درم افتیمون
کاکولیوس مقل صبر اسقوطری از هریک سه درم بکوبند و بعسل بیرشند
شربتی چهار مثقال بود یا حبابی ازدا افتیمون و بسفایج سه درم و روغن بادام و
بلیله کابلی و کاوزبان و اسطوخودوس ایارج بوزیدس داء الثعلب را

مفید بود و شقیقه بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل یکدرم بزرک
۱ درم صبر اسقوطری پنجدرم خولنجان سکبنج جاوشیر هریک هفت درم قطر
اسایون زراوند مدحرج فلفل انیسون ۱ درچینی زعفران زنجبیل حبه مرمز
دودرم و چنانچه گفته شد سازد دهند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود
ایارج ابن سینا امراض مزمنه دوازده جامع مفاصل و عرب عضل و کلب کلب
و تشنج و قولنج را مفید بود شحم الحنظل پنج درم قرطاسیون ۱ سقوطرا دو درم
سقونیا فلفل دار فلفل غربی سیاه هریک پنج درم بصل العذرا بریان کرده
کادریوس صبر فرفیون زعفران خیلیا نا فطراسایون انیشون جاوشیر
هریک ده درم و حبه دارچینی سکبنج مرسبنل ۱ خرزوده حبلی زراوند مدحرج
هریک ده درم بکوبند و بعسل سرشند و بعد ازشش ماه شربتی یکمثقال با شد
ایارج شمس الدین غربی سیاه یکدرم شحم الحنظل مثقالی صبر پنجدرم بلیج اسود
دارچینی و نیم غاریقون مثقالی بگذارد منی نیم مثقال ورق کل دارچینی فلفل سفید مثقالی
زنجبیل دو مثقال وج هامارسارون خاشاب عبان ستر نجم کرفس
ذوفو نجم گزر هریک سه درم کاوزبان دو درم نجم شاهنوم نجم وبنک
بالنگو نجم اترج بقداع هریک دو درم افیون دو نیم بکوبند و بعسل سرشند
شربتی یکمثقال با شد بعد از شش ماه ایارج که مقوی بصر باشد و صداع
و علل کبد و معده و طحال را مفید بود من شحم الحنظل ده درم کادریوس

سیلخه

سیلخه فلفل سفید و سیاه هریک دو درم صبر اسقوطری مزر عفران هریک درمی
سقونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی
چهار درم باشد باب دهم در سقوفها سقوف انارده ضعف معده و امعا
و تشنگی قوی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره
کرمانی درسرکه خوابانیده بریان کرده فرنجوب سماق دانه مورد
کنار دو سیسوشاه بلوط کشنیز بریان کرده قرط هریک پنج درم بلوط
دو بهم بیامیزند اخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره مرکب
سیسوشاه کنار کشنیز بریان کرده فرنجوب هریک پنجدرم حک
هریک دو درم و نیم سقوف سقونیا اسهال و معص و زحیر ضعف معده و روده سیر
را مفید بود عرق بریان کرده سی درم زیره موصوف ده درم بزر
شحم کدنا بلیله سیاه و زرد خوابانیده هریک پنجدرم مصطکی دو درم
مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سقوف شش اسهال و هیضه را
مفید بود بنکو مرورنک شحم شاهنوم هریک یکدرم مجموع بیامیزند
کرده نشاسته صمغ عربی کل ارمنی هریک دو درم بکوبند و پنج درم با
کلاب بخورند سقوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود من سماق
دانه زرشک هریک سه بریان کرده ده درم دانه مورد پنجدرم خرنوب سی
درم صمغ عربی کتیرا دو درمی بکوبند و مثقالی بخورند سقوف شک مقوی معده

و عاقرقرحا بود زرشک و انار دانه و سماق بریان کرده و نانخواه و زنجبیل ابرد
دو درم بکوبند **معجون زرد** بسیار ها بشکند نانخواه کرده با افسنتین تخم کرفس هریک ده
درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دارفلفل هریک نیم درم قند پنج مثقال **آخر**
اشنانرا آرد و یک روزی بگوکنند و زنان را که ابستن باشند میفید بود و زیاد
تخم کرفس هریک درمی نانخواه کنند هریک سی درم چند پنج ستر نیم درم زیره کرمانی
دو درم کنجد ده درم قند بست درم **آخر** سرعت خروج منی را که از حرارت بود
میفید بود بنگ دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند **آخر**
لدفع عقارب مفید بود ریونده چینی زدا وزه طویل پنج کبر عاقرقرحا هریک ده
درم بکوبند شربتی سه درم باشد **آخر** لقرص وجع مفاصل را مفید بود سورنجان
ده درم قند پنجدرم زعفران دانگی **آخر** او جاع و ضعف معده را نافع
بود لقطاع قاقله سنبل سرماخور سعد هریک دو درم مصطکی تخم کرفس وزوفا
کوهی هریک سه درم سنگ اذخر هریک درمی بکوبند و سه درم بخورند
آخر فواق که از امتلا باشد زایل کند فطراسالیون سعد کوهی هریک درم
آخر سدده و صلابت طحال را مفید بود تخم کاشنی کرمانی هریک پنجدرم
تخم فجگشت یکدرم و نیم بکوبند و سه درم بخورند **باب یازدهم** در مطبوخات
و نقوعات **مطبوخ فجرا که** مسهل صفرا و خلط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید
بود بسنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم تخم کاشنی نیلوفر هریک بست درم خیارشنبر

عدد سپستان آلوسیاه آلوبکلی هریک بست عدد تمرهندی ده درم ورق گل
درم ترنجبین خیارشنبر هریک پانزده درم **مطبوخ اهلیله** مسهل صفرا بود سنا
پنجدرم بنج مهک سه درم اهلیله زرد و کابلی هریک هفت درم تخم کاشنی
نیلوفر بنفشه هریک سه درم سوزبرطانیقی ده درم عناب ده عدد سپستان
آلوسیاه هریک بست عدد خیارشنبر ترنجبین هریک پانزده درم **مطبوخ قسم دوم**
مسهل سودا و غلیظ سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود سنا
اهلیله زرد پوست اهلیله کابلی و سیاه ورق گل افتیمون هریک هفت درم بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی از هریک چهار درم بالنگو کاوزبان اهلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج بنج مهک تخم کشوث شاهتره هریک سه درم ترنجبین دو درم سوزبر
طابقی ده درم مجموع خمیرار افتیمون در بنج رطل آب بجوشانند تا دو
رطل آید دو وقت فرو کرفتن افتیمون در خرقه کتان ببندند و در آن آب
تا دو سه جوش زنند پس ترنجبین بانزده درم و خیارشنبر بست درم آن
حل کنند **مطبوخ عاقرقرحا** مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست اهلیله زرد
دو درم پوست اهلیله کابلی اهلیله سیاه هریک هفت درم اهلیله آمله
هریک چهار درم سوزبرطانیقی ده عدد آلوسیاه ده عدد کاوزبان نانخواه
خافت اسطوخودوس هریک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم عاقرقرحا
یکدرم افتیمون ده درم **آخر** پوست اهلیله کابلی و سیاه و تمرهندی هریک

درم جبلیه آمله خاف افسنتین کاذر بان با لنگو هریک چهار درم الوسا
بست عدد سوپر طایفی بست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کاسنی
بنفشج هریک سه درم مازریانه قرنفل افسنتین سانج هریک درمی تخم خربزک
دو درم افتیمون هفت درم بخوبشانند وصافی کنند وغاریقون و صبر سقوطری
هریک درمی ملحی نفطی مجرلازورد هریک دو دانگ شحم الحنظل و انگبین نیم
ده درم برسران ریزند و بپاشانند **مطبوخ خیارچنبر** اخلاط قیقونیا
صفرا حاد دفع کند پوست اهلیله زرد هفت درم تمرهندی سوپر طایفی هریک
پانزده درم الوسیاه عناب هریک ده عدد ورق گل بنفشه درم خیارچنبر
پانزده درم **مطبوخ خرزهره** دافع الجنب و داء الجاع صدد و سعال را مفید
بود سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد
سوپر طایفی پانزده درم بیخ کبک سه درم برسیاوشان تخم خطمی ورد خا
وخبازی هریک چهار درم جوشانده نیم کوزه شش درم شکر ده درم
مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و داء الجاع مفاصل را مفید
بود سنا هفت درم بیخ کبک سورنجان روباه تریک هریک پنجدرم
مازریانه تخم کاشنی بنفشه هریک سه درم انجیر و عناب هریک ده عدد سپستان
بست عدد کلقند خیارچنبر ترنجبین هریک ده درم **مطبوخی** که جمیات محرقه
داء الجنب را مفید بود سنا مکی بنفشه هریک پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب ده

عدد سپستان بست عدد تخم کاشنی و خبازی هریک سه درم شیرخشت ترنجبین
هریک پانزده درم **مطبوخ صبر** صداع سوداوی را مفید بود افسنتین ده
درم صبر اسقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند
و روزه در اشتاب می نهند و شب جایی گرم و بعد از سه روز صافی کنند و
بست درم از آن با ده درم روغن بادام بپاشامند **نقوع اهلیله**
مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید باشد پوست اهلیله زرد ده درم آلو
سیاه عناب هریک بست عدد سپستان سی عدد تمرهندی بست درم
بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو هریک سه درم خیارچنبره درم ترنجبین ده درم
در سه رطل آب گرم شبانروزی بخوبیانند و در طلی آن بپاشامند
نقوع آلو مسهل صفرا بود آلو سیاه آلوچیلی هریک بست عدد عناب ده
عدد تمرهندی بست درم زرد آلوی خشک سی درم ترنجبین و بنفشه هریک
ده درم در یکسر آب خیانند **نقوعی** که ادرار بول و طمث کند تخم
خربزه کوشه هفت درم تخم کرفس مازریانه هریک دو درم و نیم
بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در اشتاب نهند و چهل
درم از آن بپاشامند **آخر** بقیاء را مفید بود و امراض حاده را عروق
را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هریک سی دانه سوپر طایفی بست درم
تمرهندی سی درم تخم کاشنی کشوث شیرخشت هم نیم کوشه هریک سه درم

بر ظرفی کنند و آب بر ان ریزند و در آفتاب نهند و شب جایی گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از ان باده درم نبات یا ترنجبین چاشنی کنند **اب دوازدهم** در حقنها **حقنه** که در امراض حاده استعمال کنند **ص** انجرده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جوشانیم کوفته ده درم سپوس خرنک هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا بماند سه رطل آبه وصافی کنند و شکر سرخ ده درم در ان حل کنند و اگاه ۳ روغن بنفشه یا کنجد بر سر ان ریزند و استعمال کنند **حقنه** که وجع پشت و قولنج را مفید بود حلبه بزرک هر یک ده درم عناب انجر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خرنک با بونه شبت هر یک کفی نانخواه را زیانه هر یک سه درم در چهار رطل اب بجوشانند تا بانلثی آبه وصافی کنند و بوره یکدرم خرنک دو درم و مقل نیم درم و عسل و روغن کنجد هر یک ده درم با ان ضم کنند **حقنه** سفلی ۳ نیکوکه درم و برودت اعضا را مفید بود مقل اشق سکبنج هر یک نیم درم جاوشیر چند بید ستر هر یک درمی نانخواه را زیانه تخم کرفس کشوث هر یک درمی از هر یک دو درم حلبه خرنک شبت با بونه هر یک هفت درم در سه رطل اب و سه رطل شیر نر بجوشانند تا بانلثی آبه وصافی کنند و با روغن کنجد و روغن کاو و عسل از هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حرارت غاده را مفید بود جوشانیده نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد

سپستان سوزبانی هر یک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه و نرنجبین هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم **حقنه** که نفرس و مفاصل را مفید بود شاهتره قیصوم رند اوند هر یک کبر قنطریون وزی سپندان مقر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم الحنظل مازریون هر یک نیم درم روغن کنجد یک درم **حقنه** که قولنج بلغمی را مفید بود خرنک با بونه اکلیل الملک شبت هر یک کفی حلبه حوصل هر یک هفت درم کندم بیدانجر خرنک دانه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم را زیانه تخم کرفس درمی سپوس خطمی قنطریون هر یک پنج درم انجر ده عدد سداب تر دسته مسل ده عدد نرنبو و خیری انجامه هر یک ده درم بوره از همه یکمثقال سکبنج یکدرم جاوشیر نیم درم **حقنه** که سیج و قولنج را مفید بود کنار بوطا هر یک ده درم کلنار دانه مورد دو ورق کل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند در آب لسان الحمل پانزده درم زرده پنجه بریان کرده ده درم با روغن کل ده درم بزنند و اقا قیا یکدرم و لبه و کاکنج **حقنه** هر یک درمی دانه شسته بریان کرده و دم الاخوین هر یک نیم درم عصاره لحیه التیس نیم درم کوبنده با ان ضم کنند **حقنه** که قولنج ریحی را مفید بود شحم الحنظل یکدرم قنطریون باریک پنج درم ورق سداب نرونه هر یک شش درم سنر پنج درم بجوشانند و صافی کنند و عسل ده درم

وجند بسته وسکبیج وچاوشیر هریک نیم درم آن ضم کنند آخر بابونه
هریک دو درم سداب خشک دوازده سپوس زیره سداب هریک هفت درم
سکبیج سه درم مغل چهار درم شجم الحنظل یک درم بوره نیم درم انگبه دو درم مرد
زیت پانزده درم حقنه کردن امراض حاده استعمال کنند غاب ده عدد
پست صد عنقه چهار درم انجزده عدد خطمی وسپوس هریک کفی کوشته
وآب چغندر سی درم روغن گنجد بیست درم انگبه دو درم بالان ضم کرده
استعمال کنند باب سبزدهم در شیاف وفرزجها شیافی که قوابع کبابه وجعده
شبزنده کاو بوره وقثاء الحمار متساوی بکوبند وشیاف سازند آخر
بوره ارمنی نمک هندی شجم الحنظل متساوی بکوبند آخر برباح غلیظ را مفید بود
زهره کاو بوره قثاء الحمار هریک دو درم بکوبند وبشکر سرخ بسرشند آخر
محرورى مزاج را مفید بود در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند مرهم بخشین
نیم درم بوره ارمنی صابون حنظلی نمک هریک دو درم بکوبند وبشکر معقود
بسرشند آخر قوابع بلیغی را مفید بود سکبیج مغل بوره شجم الحنظل را متساوی
بکوبند وبشکر بسرشند آخر درحمیات واماض حاده بکار دارند نمک
هندی بوره خطمی متساوی بکوبند قوابب کشنیز بسرشند آخر زعفران
خون الاخوین را مقصد بازدارد ومزاج قوی کند زعفران متساوی بکوبند وباب کشنیز
بسرشند آخر مزاج قیما بزرالبنج صمغ عربی برنج بریان کرده هریک درمی

بکوبند

بکوبند وباب مورد بسرشند فرزجه که جنس بکشاید وداو جاع رحم را کاراز
برودت بود نافع باشد کندر مغل قشه هریک دو درم جاوشیر اشق
زعفران جندبیدستر هریک درمی مصطکی سبعه رد روغن سوسن باب غاریقون
مرغ وبلط هریک سه درم صمغها بگداشته وپیه بگدازند وباقی بکوبند
وباهم بیامیزند والصوق بردارند فرزجه که اشتاق رحم را مفید بود پیه
مرغ وبلط زعفران سنبل حماما مصطکی هریک درمی روغن بلسان آویشن
هریک سه درم شمع شش درم فرزجه که روغن خون را مفید بود مرارقیا
هریک دو درم صدف سوخته کلنار شسته فرفیا سوخته ثب یمانی زعفران
هریک درمی افیون نیم درم بکوبند وباب بسرشند وبردارند آخر مزاج
بیونه لادن زعفران کافور کل ارمنی متساوی بکوبند وباب بسرشند
الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث بازدارد ورق کل پست انار مورد وغ
پست طلعه بگداشته وباعصاره لجه ایتس استعمال کنند فرزجه که منعف
رحم را مفید بود حب بلسان روغن ناردین هریک سه درم قرنفل جوزبوا
کتان سوخته هریک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که زیادتی
را مفید بود شجم شبت وکرفس وسداب وقثاء الحمار متساوی زیره خاما قسط
سبعه سنبل وملک ابناط اشق جندبیدستر متساوی بکوبند وباروغن
شبت وبابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث بازدارد وشب یمانی نیم درم افیون

ترجم

بزر و بیخ هریک دو درمی آخر هردو را بکوبند بیخته و کل ارمنی هر یک
دو شانزده سائیده و بردارند فرزجه که فرج را گرم کند تخم مازریون بروغن بنفشه
یا نیلوفر بردارند فرزجه که فرج خشک کند و خوشش کند شکر و زعفران در سرکه
بجوشانند و قرصهای کنان دران اندازند تا آب ان بکوهد و چیزی و خشک
شود و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از ان بردارند
از جاع فرزجه که فرج تنگ کند شاخ اذفر یکدرم مازو دو درم بکوبند و
فرو نشوب تر کنند و بدان پالایند و خشک کنند و پاره از آن بگذارند
فرزجه که رطوبت فرج بازدارد مازو تخم حماض هریک دو درم سرب خام
از هریک نیم درم بکوبند و حقنه و کفاریجوشانند و فرقه بدان تر کنند و
بران اویزند پالایند و استعمال کنند باب چهلم در روغنها روغن
از این منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را معین بود
و شرب و ضمادان اوجاع امعاء قولنج را نافع افتد و اشتیاق جماع
و اوجاع رحم را و در اطیل چکانیدن کلیه و مثانه را نفع دهد قطب الدین
ورق غار سعد عود بلسان سافوج اذخر اسن اهلیله مورد قرطمانا مرزنجوش
هریک بیست درم بکوبند و دو دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر ان
بایستد و بیخ رطل روغن گنجد بدان بریزند و بر آتش نهند تا بجوشانند پس صافی
کنند و بسفل روی و فرانجل و بیخ هریک سی درم نیم کوفته کنند و با آب و شراب

و این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند و این روغن بنفشه را شصت درم
با آن ضم کنند و می جوشانند تا آب بر دود و روغن بماند روغن قسط منوی
صعب زاد و جاع بارده را سفید لوف قسط قرفه اشنه ابهل سافوج
هریک ده درم مرتجه درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خیسانیده و بیخ
رطل آب بجوشانند تا بانیمه آنرا و بیخ رطل روغن گنجد بر سر آن ریزند
و می جوشانند تا روغن بماند آخر قسط ده درم سلیخه شش درم ورق
صرا جوز شصت درم نیم کوفته شبی در شراب خوب بیذه و رطلی و نیم
روغن گنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس
صافی کنند روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه
دوازده من بکوبند و ده من آب بجوشانند و روغن گنجد دو من
و نیم بر آن ریزند و می جوشانند تا روغن باقی ماند روغن بابونه بابونه تازه
بجوشانند و در سایه خشک کنند و یکرطل ازان و ده رطل روغن
گنجد اندازند و در افتاب نهند و روغن افشتین همچنین کنند اشنه
بابونه تر با خشک یکمن و چهار من آب بجوشانند تا بانیمن آید و صافی
کنند و با یکمن روغن گنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن و بادام
مقشر با گنجد مقشر چهار من در تغیه کنند و در زیر فرانش نهند تا ورق گل
خشک شود انگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند

و بعضی گفته‌اند رطلی ورق گل بهت بمالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و
بآفتاب نهند **روغن بنفشه** بنفشه تازه یکمن بادوم من بادام چنانکه گفته شد بسازند و
روغن نیلوفر و نرگس و شقایق همچنین کنند **روغن گاو** گاو نر پوست بکنند و
مغز آنرا بیرون کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من ازان آب در یکمن
روغن کنجد بجوشانند **روغن مصطکی** مصطکی ضعف و دو درم معدود را مفید بود و صلابت
نرم کند یکرطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن می‌جوشانند
تا گداخته شود **روغن آمله** نفوذیت و تسویه شعر کند آمله پوست پنج عدد برشاخا
هم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند
روغن خاره دافع الثعلب و اوجاع باره را مفید بود ورق حب قار در روغن
شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند **روغن خیک**
عسر بول و درد کرده را مفید بود زنجبیل چهار درم خشک ده درم در رطلی
آب بجوشانند تا یا نیمه آید در رطلی روغن کنجد بران ریزند و می‌جوشانند
روغن زنبق امراض باره را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در ظرفی کنند
و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و اذفر همچنین کنند **روغن نسرین** اورام
را تحلیل بود و صلابات نرم کند سلیخه قسط حب الیان مصطکی هریک
ده درم قرنفل قرفه هریک پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل

نوسن ورق کرده با روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در آفتاب
نهند و بعد از ده روز دیگر استعمال کنند **روغن سداب** بردت کلیه و مثانه
و رحم و استرخا اعصاب و ریاح را مفید بود یمن ورق سداب
چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن
مرزنجوش همچنین کنند **روغن نعنع** که بوی سبز و در آرد کرده سداب
حبابا زوفا قسط هریک سه درم لادن یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند
تا یا نیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن بنفشه بجوشانند **اخر** داته
مورد تخم کرفس برگ مورد تخم خیندر کل شقایق پوست جوز تر لادن
سیاوشان متساوی بکوبند و چنانکه گفته شد بسازند **روغن بابونه** که بوی سیر و
امراض باره را مفید بود مقل دو درم اشق جاوشیر بنفاج حب الیان
مغز بادام هریک پنج درم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند
باب پنجاه و دوم در سعوطات و عطوسات و غراغر و سنونات **سعوطی**
که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر زنان
متساوی با هم چیزهای دردنی کشند **آخر** صداع گرم را مفید بود طباشیر
دو درم نشاسته کافور هریک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بر کشند
آخر صداع بارده و لقوه را مفید بود چند بید سرخ جاوشیر زعفران
زهره گرگ متساوی بسایند **آخر** فالج و لقوه را مفید بود صبر سقوطری

تا یا رطلی آب یا رطل روغن
کنجد باید کرد تمت

مساوی بکوبند **آخر** جدام را مفید بود در فلفل با میران شیطرج هر یک ۱ درمی
مشک طراشیر بنگ هر یک سه درم بکوبند و بار دفن کنجد بکشند **عوطی**
کرلقوه و فالج را مفید بود شحم الحنظل فلفل اسطوخودوس چند یک بستر کمش
مساوی بکوبند و در روغن بنفشه بنهند و به بویند **آخر** شونیز چند یک بستر شحم
الحنظل فلفل هر یک ۱ درمی کندش صبر هر یک ۲ درم مرزنجوش سه درم
آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر از هر چنی مرزنجوش
غرقی سفید چند یک بستر مساوی بکوبند **آخر** سیاه وصداع را مفید بود
غرقی سیاه مرزنجوش هر یک ۲ درم اسکتان خرزهل کندش شونیز بیخ
گل هر یک پنجدرم مشک ۱ دانگی فلفل دارفلفل هر یک سه درم **غرغره** که قصلات
از دماغ فرود آرد عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هر یک ۲ درم خرزهل فلفل
هر یک چهار درم انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند
و به ان غرغره کنند **غرغره** که حلق و ذکیره را مفید بود عدس کفی خراب
ده صد روباه تریک یکدرم بجوشانند و باده درم اب کشنیز تازه
در اب توت ۲ درم در ان حل کنند **غرغره** که ذکیره و حلق را نفیج و
منقبض گرداند شیر سی درم خمیر ترش ۲ درم مرور تریک پنجدرم **غرغره**
که سقوط لهات را و جاع حلق را مفید بود شبت ورق گل عصاره بلخه انیسون
دراز العسل بجوشانند و به ان غرغره کنند **مضمضه** که قلاع را مفید بود شنیز

خشک

خشک و عدس هر یک ۲ درم طباشیر یکدرم بکوبند و با اب کشنیز بیامیزند
و بدان مضمضه کنند **مضمضه** که صفوت لثه و دهن را مفید بود شب یمانی
مازو هر یک ۲ درم شحم گل چهار درم مرکیدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند
مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خرزهل مساوی
بکوبند و با اب کرم و سرکه بیامیزند **مضمضه** که درد دندان را مفید بود دهن
خارپاچ خار و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند **سنونی** که دندان
را از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنجدرم نوشادر
اوخر مصطکی هر یک ۲ درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا نه درم
و مسواک و دندان عابلند **سنونی** که دندان سیاه شده را پاک کند
شنبل ۲ درم فلفل چهار درم هما سه درم ساذج ۲ درم مازو
سوخته هشت درم **سنونی** دیگر صدف شاخ گاو کوهی سرطان مجموع
سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته شش درم
بکوبند **سنونی** که بوی دهن خوش کند و ثه سخت کرداند و دندان پاک
کند شاخ چوب زرچوبنم کوفته همه سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک
۲ درم عاقرقرحا کبابه شمره کرهر یک پنجدرم شب یمانی ۲ درم فرفیون یکدرم
سماق چهار درم **سنونی** که ثه سخت کرداند و رطوبات ان را بل کند کلنار
فوفل نمک سوخته هر یک ۲ درم نوشادر ۲ درم مویز سه درم مازو یکدرم

سنوفی که قرص لشه راو سبلان خون ازان بازدارد و شمره گز سنگ مریک
درم مجشا لیقس طین محتوم اهیل مریک درمی دارچینی نیم درم آخر فوذنه ده درم
شب بیانی پنج درم سنوفی کوفته ان منخرک را سخت کند شاخ گاو کوبی
وه درم نمک سوخته پنج درم زعفران مرسنبل مصطکی سداب مریک دو درم
سماق کلنار مریک درمی سنوفی که بن دندان سخت کند قحم عود کرنا نرج بوره
ارمنی زنبد البحر را مساوی سنوفی که درد دندان را کند از برودت بود مضیه
اشد فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا سیر نرج زنجبل مریک چهار
درم اقر سیر شونیز مریک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بره دندان نهند تنخ
حشه سیر نرج پخته شبت قسط دوالی کرفتع دستان کند ثب بیانی دو مثقالی
بکوبند و بران دندان نهند چنانکه بنده انهای دیگر رسد و زبانی جبر کند که
برانجا اقر نیشتر در اطراف دندان فرو برد و نرج و مازو و سیر نرج و ثب
بیانی و دار فلفل بسایند و بشمع و قطران بسرشند و بدان نهند اقر عاقرقرحا
در سرکه خوب سائیده چهل روز و بعد ازان بسایند و فیتر در حوالی دندان
فرو برند و زین دوا نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و لطوخات
طلائی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه اشتران باب خربزه
پرورده اردج سیر نرج نی پوست عدس اردبا طلا فوفل زنبد البحر با میران نخود
بادام تلخ مساوی بکوبند و باب ترب و شیر و حران بسرشند و طلا کنند

اخر ترمس با قلا نخود جو کرسنه تخم خربزه هریک چهار درم قسط بادام
تلخ ابرساب عنبان زنبد البحر زنده ده عروج هریک دو درم فلفل
تخم ترب کندس مریک درمی سرکین کنجشک اندروت مریک درمی و نیم
بکوبند و باب سپوس بسرشند طلا که بهق سپید را مفید بود زنجبیل
دو درم کندش شیطرج مریک پنج درم بکوبند و بروغن زیت بسرشند
طلائی که بهق را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست پنج کبر تخم ترب روناس
خردل مساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلا که بهق سپید
و سفید را مفید بود کندش خربق سپید سیر نرج سنجد با مریک دو درم
شقاقل مست درم روناس شیطرج خردل مازریون تخم ترب تخم الخطل
از مریک اشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلا که جرب را مفید بود
کبریت فلفل مردار سنج چرک ثوره زنداوه خربزه مساوی بکوبند و
زیتی در زیت بگذارند و همه با هم بیامیزند و طلا کنند دو آفتاب بیش
ساعت رها کنند و باب آشتان بشویند طلا که جرب و قوبا را مفید بود
زنجبیل قلیبا زرنیخ مرا قیا حصف سعد شیاف ماهیزه زعفران
کل ارمنی بکوبند و باب کشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاده را
مفید بود هندبا بونه اکلیل الملک هریک سی درم ورق کل فوفل
بنفشه اردج هریک چهل درم بکوبند و بروغن کل بسرشند و بدان نهند

ضمادی که ضعف کبد را مفید بود سنبل مصطکی قشنیز مصر جعفل قنارش
لاذن هریک دو درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و در وی بسرشند ضمادی
که حرارت قلب و کبد را ساکن کند شمع سپیدی سی درم روغن گل و بنفشه
هریک بیست درم بگدازند و در ناودنی کنند و با گلاب و آب تورک و آب شنبلیله
و کاشنی و بیدمشک افزوده و خل خمر نیک بسایند و بدان موضع نهند ضمادی
که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم و باقلا آرد
کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه زرک بابونه سنبل هریک پنجدرم بکوبند و در طلی
و پنجر در سرکه خوابیده تا حل شود و بدین ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن
بنفشه و بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا
مفید بود اخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خوابیده و قسط چهار درم
و بادام تلخ ده درم و بیخ کبر سی درم بکوبند بار و غن خیری و آن سرکه و
انجیر بسرشند و در حال حاجه طلا کنند و دو ساعت بگذارند ضمادی
که نفرس و وجاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سپیدمغات خطمی بیخ
جوسور بخان متساوی بکوبند و بار و غن گنجد و سپیدانه بسرشند و سرکه بسرشند
ضماد سکونه اگر برقم معده نهند قی آرد و اگر بر ناف نهند اسهال و اگر بر زیر
نهند ادرار بول کند بیخ کابلی وقشار اکمار هریک سه درم فربق سپید مرداسنگ
از هریک چهار درم پیه بز پنجدرم اردی زیت ده درم شمع پنجدرم بیهمامیزند

واستعمال کنند ضمادی که کسر و قلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هریک پنج درم
مرخطی از هریک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سپیده بسرشند آخر
ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هریک ده درم شب یمانی را سنن کند زیک
زعفران هریک پنجدرم بکوبند و باب مورد بسرشند اخر ماش بیست درم لاذن
و گل ارمنی هریک ده درم زعفران سه درم بکوبند و باب کهنه و گلاب بسرشند
ضمادی که پستان را بر حال خود بگذارد و بزرگ نشود آرد جو ودع سوخته
مساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز بپالایند ضمادی
که شیر از پستان کم کند در وی سرکه اکلیل الملک و آرد باقلا با قلاب فرو نه
بسرشند ضمادی که ورم پستان را مفید بود باقلا جوجله خطمی کتک هریک
ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسپیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که سفعه را
مفید بود زنگار اشق زرآوند مقل مزدل نشاج مساوی بکوبند و بار و غن گنجد
و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سفعه مزمنه را مفید بود نمک سوخته
نشاج سوخته گربت مازو زرده چوبه مرداسنگ زرآوند نطولی که سپرزگام
گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هریک پنجدرم نیلوفر پوست خشخاش ورق
کل بابونه هریک کفی بکوبانند و سرکه بران فرو دارند و بر سر بزنند نطولی
که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مزرنجوش بنفشه هریک نیم
درم خام ورق خار شیح هریک چهار درم آخر مابنجویان مفید بود بنفشه نیلوفر

خطمی و ترنج پست ورق کاه بهخاری روبه و تریک تخم خشخاش گل بنفشه با کوزه
پنج درم بسپنان پست صد و پنجاه درم بکوشانند و سر به بخار آن آرزه و آب صافی آن
باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند خطمی که صداع گرمی را نافع بود با بونه اکلیل
الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب مقداری بکوشانند
خطمی که قولنج و عسر بول و ریاح باده درم را نافع بود خشک با بونه اکلیل الملک
شبت جمله دو ماه تریک خطمی رازیانه سوسن بنفشه پوست خشخاش هر یک
کفی بجوشانند و در آن بنشینند باب ششم در ادویه چشم که از اعضاء
نزول و اشارصفف صبر و عناب و سپستان را نافع بود و مقوی بصر باشد
در طوبت چشم زایل کند توتیای هندی توبال مس و مس سوخته لولو ناسفته
سپید ساذج اقلیمیا زرصبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک
دو درم ساذج مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک
درمی و نیم مشک دانگ کافور نیم دانگ نشادری اقلیمیا زرنیخا و صبر مس سوخته
توبال مس شادنه مغسول هر یک درمی و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر
جوز بسبل و ظفره دو معه و حکه چین را نافع بود اقلیمیا نقره زبدالبحر از
دو درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی و ساذج هندی از سپیدار
رصاص فلفل دار فلفل چندبیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یکدرم
صبر اسقوطری پنجدرم اشنه نمک هندی هر یک درمی مابران نوشادر

رند و جوه هر یک سه درم لوبت اسپیدار رند و چهار درم نمک طعام دو مثقال
عصاره مابیان پنجدرم بنجی کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زرنیخ البحر
هر یک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جمله
فلفل دار فلفل هر یک دو درم شحم الحنظل نیم درم قرنفل اسنه هر یک درمی
روشنایی سنبل و ظفره و جوز و بسباس و قلفل دو سه و عشار را نافع بود
ساذج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل
هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه و زبدالبحر هر یک هشت درم زعفران
نوشادر از هر یک درمی نشادری مس سوخته ساذج هر یک پنج درم فلفل
زعفران شحم الحنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا
زرد دو درم کحل زعفران تاریکی و خارین و آب ریحان چشم را نافع بود
زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل سپید دانگی و نیم دار فلفل یکدرم نوشادر
نیم درم مازو سوخته سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی البصر بود
هفت درم مازو شسته پنجدرم اقلیمیا ذهب مغسول لبد لولو ناسفته هر یک
سه درم زعفران نیم درم شادنه دو درم کحل ساذج تقویت بصر کند و
مژه برویاند سرمه شش درم مازو شسته چهار درم اقلیمیا ذهب دو درم
زعفران و لبد هر یک پنجدرم ساذج یکدرم فرنجمشک قیراطی لولو دانگی
و نیم کحل بنفسجی ظلمت و حکه دو معه را نافع بود شادنه دو درم خون سیاوشان

صبر و سنبل و قرنفل هر یک
چهار درم درم بکحل
نمک اسپیدار هر یک دو درم

قاقله مشک هریک دانگی پرسیاوشان مس سوخته مازو هریک درمی سنج
دو دانگ سنبل ارفلفل هریک نیم درم کافور دانگی **کحل توتیا** بیاض اقل
کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرکین سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان بحری
هریک چهار دانگ اثمد پنج درم شاذنه لولو ناسفته هریک نیم درم توتیای
هندی سه درم زنگار نوشادر فلفل ارفلفل سنبل قرنفل هریک دانگی
ونیم مامیران نمک هندی هریک دو دانگ **کحل خبر** جوب و قروح راسفید بود
توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم ونیم شبح سوخته لولو اقلیمیا
زرنقره هریک درمی **کحل ریاحی** مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب
وسبل را نافع بود اثمد و توتیا هندی و توبال مس و شبح سوخته هریک
چهار درم ماميران یکدرم **کحلی** که سبل اسفید بود پوست هلیله زرد زنجبیل
هریک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم شاذنه مغسول دو درم
پرده حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای کرمانی و
پوست هلیله زرد هریک پنج درم زنجبیل و ارفلفل سه درم و نیم انبج ماميران
هریک دو درم بکوبند و با آب غوزه هفت روز بپرورند بعد ازان
خشک کنند و بسایند **ناخ** توتیا زرد چوبه هریک ده درم هلیله زرد
زنجبیل هریک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم **پرده ی** که حرارت عین
را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی سرمه هریک پنج درم

بسایند و بگلاب و خل خمر بپرشند و در خرقه کنند و می شویند و می
مالند و چه ازان فشک کنند و با دو دانگ کافور سنجی کنند **پرده ی** که رمد را
مفید بود سنج هندی مس سوخته افیون سبا سه هریک هفت درم
صمغ عربی سی درم اسفیداج شصت درم بسایند **پرده اسود** اوجاع **انقلب اصل ادرم**
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران
دو دانگ مرنجبرم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی
چهل درم توتیا هندی قاقله مرقشیشا هریک درمی سرمه مپت درم نبات
دو دانگ حضض جبه کلنار و سنج هریک دانگی **پرده کافوری** توتیای کرمانی
مغسول پنجدرم کافور دو جبه **پرده ی** که بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا
شش زده درم اسفیداج دوازده درم افیون کشیرا صمغ نشاسته یکدرم
دو درم اندزوت هشت درم **زرد را صفر کبیر** اوجاع عین را که از طرب
بود مفید باشد اندزوت بشیرخرپروده پنجدرم ماشا دو درم صبر
تخم کل زعفران هریک پنجدرم افیون چهار دانگ **زرد را صفر صغیر** رمد را
مفید بود اندزوت پنجدرم وش سه دو درم نبات صمغ عربی هریک
درمی **زرد را صفر صغیر** رمد چشمان و ریاح و دردپنج را مفید بود اندزوت
پرورده دو درم شیاف ماشا دو درم وش سه چهار درم زرد را صفر
کبیر سه درم باهم بسایند **زردی** که رمد کهنه را مفید بود اسفیداج

اقلیمیا فضه هریک دو درم شاذنه مشغول مس سوخته هریک سه درم وبیم کبریت
شش درم سپید دروج هریک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم
درم لؤلؤ زنده البحر نبات نشاسته هریک چهار درم زردوری کرده سعد
وظلمت وحکه را مفید بود آب رازیانه پنجاه درم قیطر زهره زهره کلنبک
وفرفیون وکبک هریک سه درم مشک کافور هریک نیم مثقال بسایند
ودراب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس بیخ کنند علکا
زهره را مفید بود اذذوت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند
اکسیران قروح عین را مفید بود سازج مغسول لؤلؤ اسپد توتیا
برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هریک دو درم سرمه مرقشیثا زنده البحر
هریک درمی زردوری قروح عین را مفید بود شاذنه مغسول اسپرغم
سوخته هریک دو درم پوست پسته مغز شسته پنجدرم زردوری
کرچاض را مفید اشد سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرکین سوسمار شیح
سوخته زنده البحر متساوی بسایند شیاف قیطر ظفره را مفید بود شاذنه
دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم خلنجار سوخته
زنجار هریک سه درم افیون دو درم ونیم بکوبند وبا سیندو باب
رازیانه بسرشند وشیاف سازند ودر سایه خشک کنند وبوقت
حاجت بسنگی بمالند ودر چشم کشند شیاف نیلوفر جوز وحرارت وظفره

را مفید بود اقلیمیا ذهب اسپیدج هریک ده درم کبریت احمر هریک پنجدرم
لبد لؤلؤ خون سیاوشان هریک چهار درم مس سوخته زعفران شسته
هریک دو درم زرد چوبه یکدرم زنجبیل سرخ نبات افیون اقاقیا
هریک نیم درم بکوبند وباب برسرشند وشیاف سازند شیاف مرادات
ظلمت وضعف عین را مفید بود انزروت صبر زعفران هریک دو درم
زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هریک درمی بسایند وباب
سداب برسرشند وشیاف سازند اخر زهره عقاب وباشه وروباه
وخرس وشباط مساوی بسایند وباب رازیانه برسرشند شیاف درج
ظفره وسبل وباض را مفید بود کحل زنگار سازج هریک درمی ونیم
اقلیمیا دو درم اشق شکنج دارفلفل هریک پنجدرم اشق شکنج
بگزینند وباقی بکوبند وبه ان برسرشند شیاف اسود درج وسبل
را مفید بود اسپیدج چهار درم صمغ عربی کبریت هریک درمی اقاقیا
مغسول پنجدرم سنبل افیون هریک چهار دانگ مرنیم درم شیاف
که درم عین ورمد ودمعه را نافع باشد وحرقت وسبل را
بود اقلیمیا ذهب اسپیدج افیون مس سوخته صمغ عربی هریک چهار
درم مرسنبل نشاسته هریک درمی ونیم اقاقیا مغسول پنج وچهار
درم بکوبند وباب دو باه تریک برسرشند شیاف اسپغول حرقت وانبذ

سفید بوده صمغ نشسته کشیرا هریک دو درم اقلیمیا فضه درمی افیون یکدرم سفیداج
شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند **شیاف احمر** رمد را مفید بود و شیاف
مغول شش درم مس سوخته چهار درم لبد لولو کهربا سریخ هریک دو درم
صمغ عربی کشیرا هریک پنج درم و خون سیاوشان و زعفران هریک پنج درم
صمغ بنجویا نقد و باقی لبا بند و بدان بسرشند **اخر** جرب و سلاق و سل
و استرخا، جفن را نافع بود شاهترزه و درم زنجار دوازده درم
قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم سفیداج
و بشراب بسرشند **شیاف اخضر** بیاض زایل کند زنجار درمی و نیم سفیداج
اشق نشاسته صمغ عربی هریک درمی بکوبند و با آب مذاب بسرشند
اخر جرب و سبل و بیاض و اثار قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیا
فضه طلا افیون هریک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هریک
دو درم اشق بنجویا نقد دو برابر کوشته بدان بسرشند **شیاف اصفر**
غشاوه و ابتداء اب را مفید افتد مرزنوش شیاف ماهیاشهر
هشت درم مرجوق ارمنی فلفل سفید هریک چهار درم زرنیخ زرد
دو درم زعفران درمی و نیم **اخر** غشاوه و سلاق را مفید بود و قوه جهاز
و مقوی بصر باشد اقلیمیا ذهب اقاقیا هریک پنج درم روغن بنج
دو درم افیون مر هریک پنج درم صمغ عربی زنجار هریک چهار درم اسفیداج یکدرم

شیافی که در ابتداء رمد مفید بود و وجع ساکن کند شیاف ماهیاشهر دو درم
زعفران افیون جفنش صمغ عربی هریک دو درم کشیرا اندروت هریک چهار
درم چندبیدستر درمی لبا بند و باب بسرشند و شیاف سازند **باب**
چهارم در مراهم و ذروره تا **مرهم اغلیون** خازیر و اورام صلبه را بتحلیل برد
مرداسنج دو درم لبا بند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس صافی
حلبه و بزرگ و خلمی از هریک بیست درم بر سران آریند و می جوشانند
تا بقوام کرده و پس فرو گیرند و برهم می زنند تا مرهم متناسبی حاصل شود
مرهم کافور گوشت بر دیا ندوریش خشک کند شمع سفید و اسفیداج
هریک دو درم روغن گل چهار درم کافور اندکی نیفشده تخم مرغ دو عدد با
بیامیزند **مرهم سیلقون** گوشت بر دیا نه زفت را شمع هریک پنجدرم
قنه چهار درم بارزیت بگذارند **اخر** مرداسنگ خون سیاوشان آرد
زراوند مدحرج هریک نیم درم صبر زفت رودی را شمع هریک پنجدرم
روغن کنجد **مرهم زنجفر** خازیر و سرطان را مفید افتد مرداسنگ پنجدرم
قنه اشق هریک سه درم طین بلسم شش درم شمع ده درم زنجفر چهار
درم بارزیت یا روغن کنجد مرهم سازند **مرهم خل** فروج را خشک
کند و گوشت بر دیا ند مرداسنگ سه درم بارزیت و سرکه هریک چهار
درم بسایند و دو درم رزوجوبه لبا بند و بالای آن ضمد کنند و برنند **مرهم سنجار**

کوشت زرد بیدانجیر کند و قرحه خشک کرده علک بطم را بیخ هریک پنجدرم بنگار
دودرم با روغن بنفشه بیامیزند مرهم نوده اکلله و حرف آتش را سفید بود آهک
بشویند دیا روغن بنفشه بیامیزند آخر آهک شصت چهل درم تخم خیارین
و شمع هریک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلبه و خنازیر
و سرطان و طاعون را سفید بود شمع را بیخ مقل ازرق مرداسنگ هریک
پنجدرم جاوشیر بنگار قنه هریک دودرم اشق هفت درم زراوند طویل
مسحه هریک سه درم انچه کوفتنی باشد بکویند و باقی را بزیت بگدازند و هم
سازند مرهم اسفیدباج کوشت بروباند شمع ده درم روغن گل پنجدرم بگدازند
و اسفیدباج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح مزمنه و سرطان و
اورام جاسیه را سفید بود بزیت هریک رطلی مرداسنگ
نیم رطل قلقطار چهار درم با هم بسایند مرهم سابونج قروح شقاقی و دردناک
قروح و قضیب را سفید بود روغن گل و بنفشه هریک هفت درم شمع شش
درم اسفیدباج هفده لجته الیتیس شاذنه مغسول گل ارمنی هریک دودرم
افیون مصری پنجدرم مرهمی که کوشت بروباند و قروح رطبه را خشک کند
مرداسنگ شش درم کلنار رو سنجد سرخ زرد چوبه خون سیاوشان
شبح سوخته ثلث بیانی اقلیمیا فضه هریک درمی با شمع و زیت بسازند مرهم
احمه مرداسنگ ده درم بسایند و بیست درم زیت بگدازند پس کندر

وقنه دانه زرد و خون سیاوشان و زفت هریک دودرم بسایند و با آن
بیامیزند مرهمی که اخراق قروح معده و کرنبن دواب را سفید بود
مرداسنگ یکدرم اسفیدباج پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند نوعی مرهم که
را سفید بود شمع سفیده کوبان شتر گداخته هریک پنجدرم زفت روغن
دودرم غطرا سایمون درمی آب کرنا ده درم مرهمی که حرف آتش را
سفید بود جثث ثفره اسفیدباج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه
هم بزنند مرهمی که کوشت زاید ببرد و اورام منفجر کرده دلق دراب
خوب بسایند و با هم چندان صابون در ماءون بسایند و با ربع آن زرد چوبه
بیامیزند دیگر بدیگ دوابی اکال بود و عفوت و اکله و کوشت زاید بتازگی
کند زنجبار سرخ زرد هریک شش درم آهک آب نزده پانزده درم
زنگار مر دودرم و بخل خمر بسر شنند و قرص سازند و خشک کنند قردوی
که کوشت زاید بخورد آهک آب نزده پانزده درم زنجبار سرخ زرد
قلقطار هریک دودرم کندر را قلیمیا فضه فرنی سفیده هریک سه درم
دنگه دارند زفت آهک پنجدرم زاج دودرم قلقطار توتیا مس مرداسنگ
جثث رصاص هریک مثقالی قردوی که بواسیر و قروح را سفید بود دودرم
درم از فوتنیا مساوی قردوی که کوشت بروباند و قروح خشک کرده مبر

ده درم کندر کلنار هریک پنجدرم زردی که خون بازدارد و جراحات خشک کند
از زردت دم الاخوین کلنار کندر زردی که زخم شمشیر و کارد را مندمل کند بود
و خون بازدارد مرصبر از زردت دم الاخوین زنجار را تنبیخ اشق متساوی
زردی که فروع را مندمل گرداند صبر کلنار روسنج مغسول اقلیمیا مغسول
متساوی نفر صبر کلنار مرمازو زرد چوبه باقرقرحا دم در حلاوی و مسهلات
حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند نانه را مغسله اشد فقد کمین با خاکی
آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند و دیگ و قیه
بادام مقشر کوفته در آن ریزند و زنند و بر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوایی
که گرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و
سه رطل عسل و بست درم گلاب و یکدرم زعفران در طلی آب باهم بیامیزند
و بران ریزند و بریان کنند پس خشخاش و شترخشت در آن ریزند و فرو گیرند
اخراج آرد شسته یکمن در سه رطل آب ده ده درم گلاب و یکرطل روغن
گنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند و بریزند عصیده تمر مقوی
بعد غرغره خوب دانه بیرون کرده دو من یا دو من آب بجوشانند تا
حل شود پس فرو گیرند و بست بمالانند و بهالا بندند و بار طلی قند در طلی عسل و
یکدرم زعفران بجوشانند و گاگ خود را کرده بیچند آن قدر که باید و آن
و با یکمن روغن گنجد بریان کنند و جوز و بادام و خشخاش مجموع معتدل و آن

میان کنند سمن مغز بادام فندق و خشخاش و بن و چلغوزه و شده دانه یکجو بندند
و بعسل بسرشند و هر روز مقدار بست درم با سی درم بخورند سفوفی که قربه کند
بادام فندق مغز بن کنجد خشخاش هریک بست درم کسیلا ده درم مغز
مثل مجموع یکجو بندند و بست درم شاول کنند سمنه که محرر دی را مغسله بود بخورند
شبانروزی در شیر گاو خوب پخته و سی درم ازان با پنج نشسته
و خشخاش و کندم و جوز و کمبسات و شده هریک سی درم و بادام مقشر پنجاه
درم یکجو بندند و هر روز سی درم یا چهل درم ازان در شیر نجوشانند و بخورند
و بگام روند اخر بخورند با طلی عرف سفید تا بخواه هریک دو درم کسیلا چهار
درم زیره کرمانی فلفل هریک دو درم یکجو بندند و با مثل ان آرد سفید بسرشند
و بنانی پخته و با شیر و شده حسو سازند اخر مغاث جوز کندم بهمن زرد
کثیرا خشخاش کرفه با هریک سه درم یکجو بندند و با آرد کندم و شکر بیامیزند
و هر روز بست درم ازان با شیر و شکر و روغن حسو سازند مسنی که هزار
که از اکل طین حاصل شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن زرنباد یکجو بندند و
با شیر و شکر حسو سازند و بعد ازان بگام روند حقنه که قربه کند کلهٔ بیش قربه
بشناند و یکجو به و نیم رطل و نیه دو رطل شیر و تخود و برنج شسته و کندم
هریک دو رطل نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مجموع نهر شود و بپالایند و درم
ازان با آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هریک ده ده درم بیامیزند و

کنند بعد از ان کوفته بر انداخته باشند و بخواب روند در ماهی پنج نوبت چنین کنند
که موجب فربهی باشد والله اعلم **باب پنجم** در مسغرات حالبات
روغن کاغذ سوخته شونیز کاروکوهی سوخته انذروت گلنار خون سیاوشان
کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مرمازو سوخته نسب یمانی هریک درمی کافور دانگی
بکوبند و درینی دمند **اخر** پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته
هریک دو درم بکوبند و باب سرد بسرشند و قیله سازند دو درم نهنی نهند
اخر کاغذ سوخته اقاقیا نسب یمانی کافور هریک پنجدرم زاج رامک لسان
الحمل مازو سوخته بسرکه بازنشانده هریک دو درم عصاره بلخه انبیس سادج
هریک هشت درم گشنیز خشک سوخته هریک هشت درم بکوبند و باب
لسان الحمل بسرشند **حالبات قی** ادویه که قی صفراوی بازدارد زرشک
انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه عوزه هریک درمی بابونه شقاقل نیم درم
بکوبند و مثقالی ازان باب سیب یا به بخورند **اخر** قی بلغمی و سوداوی بازدارد
ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست شقاقل مصطکی عود
خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک دو
درم بکوبند و دو درم ازان با یه بخورند **اخر** قی دیرینه را مفید بود انار
دانه ترشک دو درم مصطکی نعناع هریک درمی در رطلی اب بجوشانند تا
بانیمه آید و صافی کنند و جوده سیک هریک درمی بسایند و بر سران ریزند

و بخورند **اخر** سیک قرنفل سعد هریک دو درم کرمانج مازو پوست انار کندر
هریک پنجدرم افیون ذاکی بکوبند و بهرب به بسرشند شربتی یکدرم با
ادویه که باشتها کل خوردن قطع کند زیره کرمانی ناخواه انیسون فنجم گرفس
هریک دو درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنجدرم بکوبند و مثقالی بخورند
اخر فاقد صغار و کبار قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک سه درم
سنی درم بکوبند و چهار درم با پنجدرم بخورند **اخر** مصطکی دو درم عود خام
دو درم زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلقند بیامیزند و بهر نوبت
بخورند **ادویه عرق** اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن مالند
عرق بیاید و اب نیشکر نیز چنین بود **اخری** عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند
و بمالند **اخری** بنفشه و اب سرد بیاید و اگر مازو ی سوخته با روغن گل در بدن
مالند عرق به بندد **اخری** گل ارمنی مرداسنج بروغن گل بپزد و بدن بمالند
و با اب سرد در بدن مالند عرق مازو دارد **اخری** گلنار مورد مازو مساوی
بکوبند و با اب غوره بمالند **اخری** گل ارمنی ورق گز بکوبند و بروغن مورد
بمالند **ادویه حل** بهمن سرخ کشیرا استقوذ زهره گاو در سنبادر روغن بنفشه هر
مثقالی لولی نا سفته فرفیون سفید فلفل سفید از هریک نیم مثقال بکوبند و بعسل
بسرشند و سه روز پی در پی هر روز مثقالی بخورند بعد ازان مجامعت کنند که
موجب حمل شود **فرزجه** مثقال چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر کهربا

هریک درمی مصطکی سه درم با هم بیامیزند و بصوفه بردارند انجوری بیامیزند با فرگوشش و
سه کبر او سماق هر یکی درمی بکوبند و بغربال بیزند و بعسل بسرشند و بردارند
انجوری دیگر خوان حماستین سماق اکلیل الملک هریک سه درم فرد نانخواه درم
بیاورند و سرخ و شمع و ورد خشک سنبل هریک دو درم با سفیده بیضه بیامیزند و
بعد از ظهر بردارند بخوری که نافع بود موی فرگوش سداب دارشیشان هشتاوی
بکوبند و بارد خشکاو بیزند و در مجمره آتش نهند و بزیر کیرند انجوری دیگر برای
جوز سره مسیه سرو ج و مازو هریک پنجدرم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب
کشنه بسرشند و حب سازند بعد از ظهر مان بخور کنند دوایی که چون استعمال
کنند چنین منقطع نشود زرنباد و روغ مازو چند پسته حلیت و طباشیر مریک
درمی زنجبیل دو درم عسل دو برابر همه درم مشک نیم مثقال بسابند و بعسل بسرشند
دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود قسط فلیون شیخ
هریک دو درم افیون نیم درم مرقلفل هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بمثقالی
مجامعت بعد از نهار بخوری که در استعمال ان استه لال چوبند گذاشتن خواهد شد
کندر حب بمان هریک دو درم مرکیه درم و نیم مسبه قرنفل دارچینی هریک درمی
چهار درم سانج هندی نیم درم بکوبند بسرشند و حب سازند و در مجمره
آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی ان دینجار از دهان و بینی بیرون آید آشتن
خواهد شد دوایه که مسکر باشد و کاه باشد که جهت اخراج بیکانی یا دواعی باشتی که

در حالت هشیاری طاقت نمی دارند به ان محتاج میشوند افیون پنجدرم خشخاش سیاه
درم تخم کاهو پست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بار طلی آید و نیم رطل
گندم پاک بجوشانند تا آب تمام میت شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و
مثقالی از ان هر که را بدهند بیخود شود انجو خشخاش سیاه تخم کاهو هریک نیم
مثقال بزدانج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی
از ان مسکر بود و اگر اشنه در شراب بجوشانند بیخود کند و چون خواهند
که افاقی شود شب بگشانند و بدهند یا در زیانه در شراب بجوشانند و اگر
مستانی شود از ان تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند که مست زود هشیار شود
هر که گنه با کلاب بدهند یا دوغ کاو یا برف یا شربتی از شراب غوره
برف سرد کرده اگر چهار روز مان در شراب بجوشانند و از ان شراب
کسی را بدهند دشمن شراب گردد و اگر مگس خشک شده را بگی بسابند
و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر سکنجبین و مثقال هریک مثقالی و
شب پیانی و شیح و کعب خوک و زیانه هریک مثقالی سوخته با هم بسابند
و بآب زیانه بسرشند و برا حلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و
هر که مجامعت کند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل اگر بر قضیب مالند
همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دهان پلنگ سوخته و سرگین
گبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد و انگی را بسابند و زن

بخود بردارد موجب دشمنی گردد و اگر با خلوه و کاوزبان و لوز و دماميران و مرمان خورد
و مزبخوش و سترجانبی و عود خام و بسد هریک مثقالی بکوبند و بشراب سیب بیامیزند
بسرشند و مثقالی بنباشتا بکسی دهند که عاشق باشد عشقش زایل شود
و اگر همین سرخ و طالیسفر و بستان افروز و تخم خام و کشوث و پنجگشت و
فراسیون و فاوانیا و قیصوم و کندش هریک مثقالی بکوبند و بآب جنابی
بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از ان بسایند و
کسی را دهند که عاشق فلانی باشد عاشق شود و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن
گنجد بر ذکر طلا کنند بعد از انکه بسیار مالیده باشد بزرگ شود و اگر قضیب بنجیری
درشت بماند و بعد از ان نفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین
بود و اگر عاقرقرحا و درم با ده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا کنند
همین عمل کند و اگر شیر شتر در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در ان
اندازند و بر می گیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک شود دیگری بر دارند و بکار
کنند و اگر عجوه و سوده و راسن و قرنفل و رانک هریک درمی مشک دانگی
بسایند و صوف بشراب تر کنند و بر این ادویه چنان بندند و بخود بردارند
فرج را تنگ گرداند و اگر مشک و شکر در عفران در شراب ریحانی
بخوابانند و خرقه بدان تر کنند و بردارند فرج گرم گرداند و اگر کباده با بنفشه
در دهن گیرند و اب آن بر قضیب مالند موجب لذت شود و اگر خلفل و پرسیاوشان

باسمه تعالی یا مقلب یا محول برذکر طلا کنند همین عمل کند و الله اعلم بحقایق الامور و نزد الفرج
والسرور قد تمت النسخة الشریفة فی اوائل شهر
ربیع الثانی سنه ۱۰۷۶ کتب العبد الحقیر الفقیر
المذنب محمد محسن خاتون ابادی
تم بالخیر

در حد قدیم

فایده قدیم دو گونه بود یکی بقیاس دیگری مطلق قدیم بقیاس چیزی باشد که زمان او بیشتر از زمان دیگر بوده باشد اما قدیم مطلق بر دو وجه باشد یکی قدیم بود بحسب زمان دویم قدیم بود بحسب ذات آنچه قدیم بود بحسب زمان چیزی بود که وجود او در زمان یافت شود نامتناهی چون وجود عقل و قدیم بحسب ذات آن هستی بود که وجود او را مبتدا نبود و آن واجب الوجود است حد باطل باطل رایی بود بر خلاف آنچه پسندیده عقل باشد و حد رجا رجا شوق بچیزی بود که در آن نفعی رسد حد خوف خوف بازپس شدن دل باشد بجانب پشت از هر چیزی که بوی خواهد رسیدن حد اراده اراده شوق نفس باطقه بود بچیزی که در خوردی بود

سفر

هر که خواهد که صحت بروی باقی باشد باید که بر غذای حقیقی ملازمت کند چون نان گندم پاکیزه که بدان آفت نرسیده باشد و گوشت گوسفند نیک و از سیوها و ترها که اخلاط را سودا نه یا خون غلیظ تولد کنند دوری نماید و از سیوها بانچه دانگور شیرین اکتفا کند و طعام نخورد الا وقتی که اشتها صادق باشد و غذا در این وقت منع نکند و بر گرسنگی صبر کند و چون در بدن خلطی فاسد پیدا کرد و به شیقه آن مشغول شود و از امتلا دوری نماید خاصه از غذاهای غلیظ از ابو علی منقولست که امتلا کشنده است خواه از

طعام

طعام و خواه از شراب و چون خلطی واقع شود باید که بتقلیل مدارک کند و از بقراط منقولست که افراط در خوردن و ناخوردن دو در چیزی گرم کننده یا سرد کننده یا در حرکت خفرت بجهة انکه هر بیماری دشمن طبیعت است از جالینوس منقولست که بسیار کسان بواسطه مژه‌های بد فراغ خوب خورد الفساد و هند همچنانکه بسیار کسان مزارع به خود از مژه‌های خوب بصلاح آرند از حکیمی عرب پرسیدند که طب چیست گفت پرهیز کردن و رعایت اعتدال بجای آوردن جالینوس گفته که باید که غرض تو در همه حالات اعتدال بود و بدترین چیزی بیدن ادخال طعام بود خاصه تخمه که از غذای بد بود و اگر در شب امتلا واقع شود و خواهد که خواب کند پیش از خواب حرکتی لطیف باید کرد تا غذا از فم معده بقعر معده رود و شیخ رئیس گفته که حرکت خفیف بعد از خوردن طعام غذا را در معده بنشاند و مرویست که در زمان انوشیروان حکیمی بود از و سوال کردند که ما را نصیحتی کن که چون بدان عمل کنیم ما را بطبیب احتیاج نباشد پس آن حکیم ده وصیت کرد اول انکه پیش از انکه بجامه خواب در آید فضلات خود را دفع کند دویم انکه در هر دو روز یکبار بحمام رود که حمام خلطی چند از رگها بگشاید که قوت دارد بدان نرسد سیوم انکه در هر ماه یکبار یا دو بار قی کند چهارم باید که میوه خام نخورد پنجم بادزهر مهیل

عادت نکنند و روحی صابون که جامه پاک کرداند اما زود از هم فرو ریزد ششم
جماع بسیار نکنند که آب زندگانی را در رحم بریزند هشتم جوانان با پیرزنان مجامعت
کنند که جماع ایشان چون نهرات هشتم قصد نکنند الا وقتی که ضرور باشد نهم
طعام نخورند الا وقتی که اشتها صادق باشد دهم باید که همنوز اشتها باقی باشد
که دست از طعام باز دارند پس این کلمات را باب زد نوشتند و بدان
عمل نمودند ۴ اصحاب تجربه گفته اند که چیزی چند حجت از ماکولات که میان
ایشان در اکله واحده بلکه در روز واحد جمع نتوان کرد گفته اند ماهی تازه
با گوشت مرغ جمع نتوان کرد زیرا که خوف آن است که در روده ان تولد کند
دیابه نا سوره انجامد و گفته اند که اکل سمک را با مباشرت جمع نکنند که
خوف حدوث لقوه است و سمک و لبن را جمع نکنند که مورث قولنج بود
و لبن و حمام رطن را جمع نکنند که خوف حدوث لقوه است و مجامعت
و حامض را جمع نکنند که مورث جرب و بعد از طعام از شرب آب بسیار
اجتناب کنند که موجب فساد طعام میشود در معده و بپالیسته او می شود که
که موجب لقوه و صداعت و در حمام مباشرت نکنند که خوف نزول آبست در
چشم و باید که در اکله واحده بلکه در روز واحد دوغ و غوره و ماش و غوزه
نخورند و جمع نکنند و همچنین دوغ و غوزه با شفتالو و مشمش و انار ترش جمع
نکنند و نمک سوده را با گوشت بیخ جمع نکنند و بقول ربله را با فواکه رطبه جمع نکنند

مگر

مگر بقول خریف باشد که جمع کردن جایز است و پنیر و شیر و فواکه رطبه را جمع
نکنند و خربزه را با حامض و قابض یعنی مثل حصرمیه و سکباج جمع نکنند و سمک
تازه و پنیر تازه با شیر جمع نکنند و ثوم و بصل و خردل جمع نکنند و ماست و عسل
با هم جمع نکنند و از سرکه که در ظرف مسین کرده باشند اجتناب کنند و از شیر
و روغن که در ظرفی که فلعی کرده باشند نبوده باشد اجتناب کنند و باید که
نمک سوده با سرکه و شیر نپزند و با ماش اسفیدباج بیض مطبخ جمع نکنند و
گوشت مرغ با ماست نخورند و ترب با ماست نخورند و سیر و پیاز با پنیر جمع
نکنند و خربزه با عسل جمع نکنند و انگور بر بالای کله نخورند و انار بر بالای هر
نخورند یکی از سنته ضروریه اعتدال هوا است پس باید که بنحوی مسکن
بود که بدن را بلرزاند و نه چنان گرم بود که عرق کند و باید دانست که طعام
که دیر تر بود رود هضم شود و از معده زود بگذرد و بجگر رسد و بر گهاند
و گوشت هر حیوان که در خایین صلب بود دیر هضم شود و میوه نیز همچنین است
و گفته اند که چون آدمی صحیح بود مزاج وی معتدل بود پس حافظ صحت
را واجب است که از چیزهایی که از حد اعتدال تجاوز کرده باشد دوری نماید که
بنای حفظ صحت بر اعتدال نهاده اند و اگر کسی تواند که بکلی از میوه ها احتراز
کند از بسیاری مرض ایمن گردد و اگر نتواند از میوه ها بانچه پخته و انگور شیرین
اقتصار کند و میوه بر بالای طعام نخورد و هر گاه که استمرای واقع شود باید دید که از

خوشت فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد بسببی که مخصوص او بود مستفرغ کند
و در استفراغ مواد مبالغه نشاید و تقصیر نشاید اما تدبیر مشروب بسیار معلوم شد
که آب بجهت انکه لطیف است بزود بدن نمی گردد بلکه غذایی غلیظ را تمک می
دهد تا آن می شود تا زود کهنه نگذارد و بدن بر ساند و بهترین ایها آب
چشمه بود خاصه وقتی که آفتاب بر آید بر آن تابد و از چشمه بقوت بیرون آید
و بر باد شمال گذرد و خیز کند و دور آید و بر بیشه و معدنهای فلزات
گذرد خاصه در وقت کردکان و انجیر دور و جوان نباشد و بر سنگریزه
گذرد و صافی بود و وزن سبک بود و سرش پوشیده بود و آن را طعمی
غالب نبود و چون آفتاب بر او نتابد زود گرم گردد و چون آفتاب از و
گذرد زود سرد شود و از معده زود گذرد و بر معده سبک باشد از چنین
آب بقدر اعتدال بکار دارد و وقتی که غذا از معده هضم شده باشد و
اگر پیش از هضم آب خورد غذا را خام کند و خام در رگها بگذارد و سده
پدید آید مگر غذایی که خشک بود چون نان و پنیر که طبیعت بجهت هضم ان آب
رطوبت دارد و اندک جایز بود و چون آب خورد آب سرد باید که حکما گفته
اند که آب سرد بعد از طعام قایم مقام کوشش است الا کسی را که معده و
جگر او سرد باشد یا او را علت عصبانی باشد یا سعال دایم باشد
که نشاید و باید که بعد از حرکات سخت یا اعراض نفسانی آب نخورد و وقتی

گوارنده خواب گرم بر خیزد و وقتی که در حمام گرم بود و بعد از طعام گرم آب
نشاید خوردن و در تدبیر حفظ صحت بتعدیل حرکت و سکون باید نگریست که حرکت بر دو
قسم است حرکت نفسانی و جسمانی حرکت نفسانی از امراض نفسانی گوید نشاید
چون غضب و غم و ترس و فرح و امثال اینها اما حرکات جسمانی که آن را
ریاضت خوانند بقراط گفته که باید و ریاضت بهتر از منفعت دارد و خورد
که مسهل اخلاط پنک دهد و ادویه کند و ریاضت اخلاط فضلی را دفع کند بدان
که مضرت بدن رساند اما گرم و خشک مزاج را نشاید و ریاضت
کردن چنانچه بقراط گفته است که مزاج گرم را واجب بود که ریاضت اندک
کند و ریاضت نکشنده و اگر ریاضت کشنده باید که غذا نرم و لطیف باشد
و ریاضت باعتدال باشد که اگر از اعتدال تجاوز کند رطوبت غریزی تحلیل
پذیرد و موجب ضعف و لاغری بدن شود و اگر بریاضت مشغول گردد و دایم
سکون ورزد بدن را سرد کرداند و بلغم متولد شود و هضم قاصر گردد و
غریزی ضعیف شود و موجب امراض گردد و تدبیر حفظ صحت بتعدیل اعراض
نفسانی است فرح روح نفسانی را قوت دهد و خلط را باعتدال باز آورد
و خون را زیاده کند و بدن را فربه کند و باین واسطه بدن را موافق
بود اما فرح ناگاه موجب مرگ مفاجات بود و از جمله اعراض نفسانی یکی
غضب است بدن را گرم و خشک گرداند و صفرا در حرکت آرد و خشک سازد

وقت باشد کرب آرد و تپها که از غلبت اخلاط بود و رعشه و غشی آرد
و سرد مزاجان را مضر بود اما طعم همه بدن را زیان دارد خاصه سرد
مزاجان را و مردمانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود هم آن باشد
که وبق پیدا کند و سرد مزاجان را سرد تر کردانند و حکم بر تنس و خران و دهم
و طعم تنویک است بهم اندر تدبیر حفظ صحت بتعدیل استفراغات و اخلاط
و انواع استفراغ کسانی را شاید که بدن ایشان قوی بود و خون در تن
ایشان بسیار بود و رنگ و روی ایشان سرخ بود و رگها سطبر بود و از عنصر
افراط کرده باشند این قسم کسان شاید که با استفراغات مشغول شوند
اما پیران و کودکان و ضعیف مزاجان را و اول از ان دسانی که معده و جگر
ایشان ضعیف بود بهیچ حال استفراغ مباشرت نکنند مگر که ضرورت بود و در
تابستان و هوا گرم فصد نکنند و در سرما سرد نیز نشاید رگ زدن و
همچنین اسهال و استفراغ اما حجامت را فواید بسیار است مساعد باشد
و از بدن فضلاتی چند که قوت دارد و بدان نرسد دفع کند و حرارت غریزی
را بر افروزد و بدن را پاک کند و باه را تیز کند و خشکی نشاند و اشتها
باز آرد و رنگ رو سرخ کند چون باعتدال بود و اگر از اعتدال تجاوز کند
روی را زرد کند و حرارت غریزی را ضعیف کند و خشی آورد و تب آورد
و گرسنگی بجای نرود و وقتی که سخت سیر باشد نرود و بگذارد تا شام کند تا

هضم معده بیابد بعد از ان بجای رود و چون فایده حجامت منحصرست در انکه بدن از
هوای آن حرارت لطیف اکتساب کند باید که عرق بسیار نکند و آب را معتدل
سازد و چون از حجام بیرون آید بروغن گل با اندک بار و غن گل کرده بدن را
چرب کند و بخواب مشغول گردد و بعد از خواب شربتی مفرح معتدل چون شربت
خاص و عرق بیدمشک بتجرع کند در تدبیر حفظ صحت بتعدیل خواب و بیداری
ابو علی گوید که فایده خواب انست که حواس ظاهر و باطن را آسایش بخشد
و در هضم زیادت کند و همه خشکیها زایل کند و خواب خوب آنست که
بعد از هضم طعام باشد و اگر غذا از معده فرو نرفته باشد قدری حرکت
کند تا غذا از معده فرو رود بعد از ان بخواب رود و بر کرسنگی خواب نکند
و از خواب روز احتراز کند و بهتر آنست که اول بر است بخوابد
بعد از ان بر است چپ و بر شکم خفتن هضم را نیک باشد و بدترین
خواب بر پشت باز خفتن است که رنجهای مختلف آرد و مثل سکته و خانق و کابوس
و از بیداری با فراط دوری کند که دماغ را ضعیف کند و چشم را تاریک
کند و اشتها زایل کند در تدبیر حفظ صحت در فصل بهار بقراط گفته که در فصل بهار
خون زیاده گردد و از انچه باید زیادتی کند و در جوشش آید و رگها از اخلاط
گرداگرد در اعضا بدود و موجب رنجها گردد پس بر حافظ صحت واجبست
که بقیه بدن مشغول گردد جالینوس گفته هر کس در بدن او فضول بسیار متولد شود

باید کرد در اول بهار به شقیقه مشغول کرد و پیش از آنکه خلط در بدن منجمد گردد و در
بگدازد و باعث ناریه پزد و موجب رنج و الم گردد و در فصل بهار از هر چه
تیز و شور بود دوری جوید و هر چه گرم و تر بود نشاید بکار داشتن چون
مزاج فصل بهار گرم و تر بود و تری زیاده کند در بدن و از اعتدال بدر برد و شش
غذاهای لطیف باید و میل بخورهای معتدل باید نمود و زود هضم و از امتلا بپرهیز
کند و شر تهای سرد بکار دارد و در تدبیر حفظ صحت در فصل تابستان بداند که
هوای تابستان گرم و خشک است و بدین فصل میل بخورهای گرم و تر باید کرد
و غذا اندک و لطیف باید خورد که زود هضم کرده و از معده زود بگذرد
و در این فصل حرارت میل بظاهر بدن دارد و در اندرون کمتر باشد
بواسطه آن هضم ضعیف کرده و احتمال غذای غلیظ نکند پس غذای لطیف
باید چون گوشت بزغاله و مرغ خانگی که بسیر که پخته شود یا با آب غوره یا سیب
ترش و از بقول مثل کاهو و ترهای سرد و از میوها سیب ترش و شیرین و
آلو و انگور میل کند که شیخ فرموده که در این فصل تقلیل غذا واجب و در ترک
ریاضت کند و آسایش اختیار کند و جامهای نازک و بیشتر سبک و نرم
پوشد و در این فصل جماع مضر بود و از قی و اسهال و شرب دواء احتراز
باید کرد و در تدبیر حفظ صحت در فصل خریف در این فصل جهد باید کرد که از امراض
مختلف ایمن گردد و باید که غذاهای که اخلاط محمود از آن تولد کند بکار دارد

غذائی که در وی حرارت اندک و در رطوبت لطیف بود بکار دارد چون گوشت
گوسفند یک ساله و احتراز از چربهای خشک باید کرد که طبیعت این فصل سرد
و خشک است اگر در این فصل چربهای سرد و خشک بکار دارد مزاج از اعتدال
بیرون رود و در این فصل حرارت عزیزی بواسطه گرمی تابستان ضعیف شده
باشد باید که از خوردن آب سرد احتراز کند که حرارت عزیزی را ضعیف
گرداند و در حمام با آب سرد غسل نکند که دماغ را زیان دارد و موجب نزله
و زکام گردد و در استحمام با آب سیترین فاتر کند تا در طبع افزاید و بدن را
قوت بخشد و در خانهای سرد خواب نکند که هوای سرد بدن را لاغر
کند و در این فصل از میوها دوری نماید که از میوه خون شبک متولد گردد
و قابل عفونت و فساد بود و از فسادان فساد مزاج لازم آید و اگر از
میوه ناگزیر بود پرانگور شیرین و سیب شیرین و کشمش و انجیر و میوز
اختصار کند و در این فصل استفراغ فضول از بدن واجب خاصه بول
و کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک باشد و از قی در این فصل
احتراز کند و شیخ رئیس گفته که قی در این فصل موجب تب بود و در رطب
بدن مبالغه نماید و در تدبیر حفظ صحت در فصل زمستان در این فصل برودت
و رطوبت غالب باشد باید که در این فصل از چربهای سرد و تر احتراز
کند تا در مزاج برودت و رطوبت غالب نشود و از حد اعتدال بیرون

غذایان کو درین فصل بکار دارند کوشت کوسفند یک ساله با دارو های گرم مطبوخ در آب
وعلاوه عسلی واز فواکه بانجیر و فستق و فندق و صباح پیش از تناول طعام
رود و بنشیند چند انکه بدن از هوا حرارت لطیفه اکتساب کند و چون برخیزد
اید جامهای خوش بوی لطیف و مشک و عنبر در پوشد و کوشت پرنیان
وقلمهای لطیف بکار دارد و بقراط گفته که اندرون انسان در زمستان
گرمتر باشد باید که غذا در زمستان غلیظتر باشد از غذائی تابستان
واز هر چیز که متولد بلغم بود احتراز کند واز ترها بکرفس و کرنب و سلق و
پیاز احتراز کند و درین فصل از قی و فصد و اسهال احتراز کند و همچنین از
جماع الا بقدر حاجت و حفظ صحت دل بدانکه حفظ صحت دل از جمله
لوازم است که دل چون پادشاهیست چون بصحت و سلامت بود
جمیع اعضا بصحت و سلامت بود و چون متغیر گردد جمیع اعضا متغیر گردد
ونگاه داشتن او چنان بود که از اعراض نفسانی نگاه دارد و از هر چیز
مولد سودا باشد و از جمی دله و منازعه و مخاصمه و غضب و حقد و حسد
نگاه دارد که این جمله رنج دلست و همان دل که با اینها عادت کند دائم
در رنج بود و فرح متحمل و لذت و راحت اختیار کند و صحبت دوستان
یکدل و گفتن و شنیدن داورزهای خوش شنیدن و نشستن و خاستن
با ایشان غنیمت شمرد و روبهای خوب اختیار کند و اگر گاه گاهی خفقان

احساس کند یکمثقال مفرح یاقوتی در پنج درم شربت خاص و پنج درم عرق
گاشنی درهم حل کند و بکار دارد و غذا مزوره یا بیخ یا بیهمو بازیر پاچ
خورد فایده بدانکه از سی سالگی تا چهل سالگی مع تفاوت القوه اشتهاء شدید
ونمایت و همچنین تا شصت اشتهاء کمولت و بعد ازان اشتهای شدید
وظهور ضعف باشد بدانکه حفظ صحت امری ضروری باشد که بنا
حفظ صحت بر آنست اول آب و هوا دویم ماکول و مشروب سیم حرکت
وسکون چهارم اعراض نفسانی پنجم خواب و بیداری ششم احتباس و
استفراغ هفتم حکما یکی انکه تا معدات از طعام نگردد نهی و غذائی تمام نیابد
از هیچ گونه طعام - شوی گشنه با استظار تمام - مخور هیچ از ان تا نیابی
زیان - کزان رنج یابی و آزار جان - سیم آنکه هرگز بار دوی کار
مکن التفات و مبر روزگار - که خون با سبابت در رگ تن - چو پیش
روز و شب مکن دو فی مکن - درین کار دنیکو تفکل مکن - بهشتم بضیعت
بسمع رضا - نکو بگروی عاقل با صفا - بهر شب که خواب
آید ت ای جوان - مگذر کن بمرز نکو کاهل مان - ز جانان تفکی و کرمت خوب
گردد قول او نیست بی شک عیوب - هر انکو شراب و سفیدی خورد -
بروی بر شته بهش زور برد - هر انکو صحامت کند از قضا - نباید که
ترشی خورد او جدا - هر انکو بمرز نماید درنگ - کند مقعدش را

بواسیر سیر نیک - هران کس که باشتها از طعام - کند دست کوتاه از آن
نیک نام - مزاجش قوی گردد و رنگ پاک - نه پسند دگر زحمت پیم
ناک - وگر خود غذا خورد او برگزاف - شود ممتلی وگشد زود ناف
هران کس که او را ست ناصور ریش - مداوای او هست گشنیز پیش
ز زیتون بگیرد هی روغنی - بخون سیاوش کند مرهمی - سه نوبت
بمالد بناصور خویش - شفا یابد از رنج ناصور ریش فایده آنکه او قات
مجامعت وقتیست که قرد حمل باشد که برج ذکورت غیر اناث و بیاده
دانست که منی در غیر مجامعت از خود جدا کردن موجب علت دق میشود
فایده فرمی آورده اند که در اول شب جماع نباید کرد که موجب امراض مزمنه
گردد بلکه در آخر شب خوب باشد و چون فارغ شوند نشست نکنند باید
که بر جانب راست اندک زمانی ما از سنگ کرده و میانه سالم نامه
و بعد ازان شربتی از بنبات یا عسل و مویزی بنوشد فایده هر که خواهد
که خون کم کند قبل از فصد بده از ده ساعت مجامعت نکنند و در ان
روز بحمام نرود که مورث الام و امراض گردد و بعد از فصد چیز طعام
شور نخورد که موجب جرب و حکه گردد فایده هر که مجامعت کند و آب گرم
بر سر نریزد موجب حمی دایمه گردد و باید که بعد از مجامعت خرقه قرنه بر
موضع مجامعت اندازد و بقدر نخودی تریاق اکبر بنوشد اگر در زمستان

بوده و اگر در تابستان بود سکنجبین ساده خورده - سه بعضی نارنگی از حشم
بوقت برخواستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و
فراموشی بود قلیا و کباب وی را مفیدست و از سیر و پیاز پرهیزد
فایده مالی نام سودا ست و خولی نام خلط است چون خواسته که کوبند زنبیره
خلط سودا گفته اند مالیخولیا صاحب این علت همیشه از چیزی ترسان
و اندیشناک باشد تشنج دو گونه بود یکی با ماده است و
یکبار آمده دیگی خشک و اندک اندک آمده و در پس استفراغ ادویه
انچه با ماده بود علاج ان مثل علاج فالج است و علاج خشک و گذار یک
نوع بود اما از جهته تشنج خشک پکیزه بنفشه و خطمی و برگ کدو و پنیر
و در بین آب نیم گرم می نشند و پشت علیل را بر و غن کدو و روغن بنفشه
چرب دارند و پکیزه بنفشه و خطمی و هر دو را خشک کنند و بکوبند و پیزه
و جوم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند بسر شند و هر بای
کردن و پشت او را باین ضماد کنند نیم گرم و گشاب دهند با روغن
بادام و شکر و شور بای مرغ فربه و علاج گزار همین است صفت
دارویی که در منی جکانند بعد از چهل روز در مرض لقوه جند بیدستر
شحم حنظل فلفل از هر یک جزو و کندش دو جزو کوفته و بیخته با آب مرزنگوش
بسر شند و حب کنند و بوقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند و در

دو برگ کنجد م

قی کنند و کنده و قلنجر خایسیدن نافع بود و اشتهاء الله تعالی و پوندر و خاکشک و حاشا و سترا ندر سرکه بخته روی و کردن معلول بران سرکه بمالند و فرول اندر سرکه بسایند و طلا کنند و بمالند لبسی نافع باشد و پوسته خونه بویا در دهان دارد خاصه در خواب علت و کوشت روباه یا کفتار یا خرگور بپزند و بکوبند و بر سر و پس کردن نهند بضماد و باقی علاج مثل علاج فالج کنند و بعد از استفراغ غرغره کنند بدین پوره و نشادر پوست بیخ کبر پنج درم بکوبند و بپزند و با سکنجبین صلی غرغره کنند و تا چهل روز هیچ دارو در بینی نکنند در لقوه عاقر قرحا بجوشانند و مضمضه کنند که نافع بود این علت لقوه ناگاه بدید آید و حس ذوق و قوت خایدن خبرها باطل کرده و باشد که معده فالج بود یا معده سکته و گاه باشد که در عضلهای گردن اماسی پدید آید و از جمله احتقان باشد و به نیم آن اماس لقوه تولد کند و گاه باشد که لبش ماه زایل نشود و بدشوار علی الصلاح پذیرد و اندر لقوه تا چهار روز علاج قوی نباید کرد از برای انکه خطر معالجات باشد و بعد از چهار روز از این خطر بیرون آید و در فالج نیز چهار روز علاج قوی نباید کرد و اگر علت سخت بود تا هفت روز لیکن اگر طبع خشک بود بعد از دو روز حقنه نیز باید کرد و پس از چهار روز یا پنج فیقرا دهند ۱۲ آن در کابرین و سرکشتن از غذاهای بخار کننده چون سیر و کندنا و پیاز و باقلا و ماش آن

باقی دارد و بجب شبیار و با پنج فیقرا و شیم حنظل و بجب قوقایا استفراغ کنند و اگر در معده خلطی بود قی کنند از پس قی قدری کلنجبر با نیم درم مصطکی و نیم دانک عود هندی و اطریفل کوچک بکار دارند و اگر دماغ او ضعیف بود با بادام و شبانگاه پوست جوز هند با اندک کشنیز خشک بریان کرده و قدری شکر ۱۲ روز کاری که تر اتر زده و نخورد فرزکام خون کم کن و بسیار در آور حمام و رنیک نمی شوی دو شرط او گرانت تحلیل طبیعت است و تقلیل طعام ۱۲ چهار عضو شود از چهار میوه قوی باشقاق حکیمان بدان و یاد گیر ولت زیب قوی کرده و بگذارند چنانکه معده زایل نشود از انجیر ۱۲ علاج آخر سپوس و نمک کرم کرده بر انجا نهند و از چرهای غلیظ و میوه و خمیر تره و جزرات پرهیز نمایند فایده بیاید دانست که حمام در اول زکام سرد مضرات دور آخرش مفید بود و در زکام گرم در اول و آخرش مضر لیکن هر یک مناسب آن باید و نزله گرم را بشراب خشخاش و سرور ا بیرک شقاقل منع کنند و اگر سینه زیرد اگر نزله شود بود یا تیز واجب بود منع آن زیرا که در آن خوف سل است سیاه دانه بریان کرده یک شبان روز در سرکه خیسانیده بوی کنند که ماده را بجانب بینی کشد که اگر پنهان گرفته بود چنانچه نفس از دهان باید زد فی الحال بگشاید زکام و نزله سرد و سرفه علامتش ماده که از

گداز بینی آید غلیظ باشد و بسیار ی فرود آید علاجش قسط و شونیز مالیدن و عود
هر کدام کوبیده و دود می کنند و تخم کتان بریان کرده کوفته با مرکی پلپل با یکچین
بسرشند و اندک می دهند و شونیز بسرکه تر کرده می پاشند و سرباد شراب
زوفا یا معجون زوفا تمام دهند و اندرکشکاب انجر بستی و سونیز منقی و تخم
بادیان می پزند و با عسل می خورند و کلنگبین عسلی با شراب زوفا سود دارد
چاره دارد و چشم بنات کرد بزر قطونا غرزوت سلاع غرزوت با بنات
صلایه کرده در دماغ می کشند و مجربست ۱۲ زکام کرم نشانده آنست که انچه
از بینی فرود آید رقیق و سوزان باشد و بینی را بسوزاند کشکاب دهند و
سبوسات و تخم خشخاش با دانچه سود دارد و بعد از سه روز رکاب دهند
و اگر بسینه فرود آید شراب زوفا و کشکاب دهند زکام سرد انچه از بینی
فرود آید بسطبر لوده و شوار فرود آید ارزن کرم برسراو بهند تا دماغ او را
گرم کند و اراب باز دارد و قسط و شونیز مالیدن با عود لوزانند و دود
آن به بینی برکشند و شربت زوفا با معجون زوفا می دهند و در کشکاب انجر
خشک و سونیز و تخم بادیان و پر سیاوشان و مرنج سوسن می پزند و با یکچین
می دهند یا فایده ۱۲ معجون قفی سونیز و انیسون کوفته بیز و تخم رعفران
سنبل سلیخه دارچینی دارشیشان از هریک یکدرم قصب الذریره قاقلی
اذخر علک البطم مقل ازرق از هریک دو درم وزنجبیل و چهار درم ایکچین و

شاذنه و درم مقل را با مویز بکوبند و با یکچین بسرشند و بر پشت چشم گذارند
شربتی یکدرم با شراب زوفا ۱۲ کل قرطم که عصفور گویند بسایند و با روغن
تخم مرغ عجین کنند و بر روی پنبه گذاشته بر پشت چشم گذارند نافعست
سلاع مغز تخم هندوانه بکوبند و با شیر و خرمان عجین کنند و بر روی پنبه کشیده
بر پشت چشم طلا کنند ۱۲ رمدی گداز ثرموی بهم رسد در اوایل ان صعب
مضرات بود می کشد قهوه خوابت آشامیدن و غذا شلغم شیره خشخاش
و چون اشتداد کند فصد قیفال جانب موافق باید کردن و از ماست و غیره
اجتناب باید کردن و پنبه بوده چراغ داشتن با سیاه شود و بر روی
چشم نهادن و سه نوبت دور نوبت سیوم بستن و گذاشتن عن قول
میر عنایت الله حکیم شیرازی ۱۲ صاحب مطلق رمد باید که از دود و
غبار و سرما و گرما و روشنی و سپیدی بسیار و در یک جهت بسیار نگاه کردن
و بی انکه نظر از ان بگرداند و جماعت احتراز نماید مگر انکه او قیه مهیا باشد
و استفراغ ان عادة بوده باشد و از گرسنگی مفرط و امتلای خلط و صاحب
و عشا و از چربهای بخار ناک مثل میر و پیاز و کرنب و شوربا و شوربها که
بسیار ترشش باشد و بیداری و خواب مفرط تجربه شبکوری این علت از رطوبت
امت قوقایا بباید خوردن و در قلفل خوب سودن و با اب بادیان و جگر
بز بیرانش کنند تا کف برآرد و ان کف را بمیل بچشم در کشد و هیچ تیزی

نخورده در روز کودی عادتش آن بود که هر دو چشم یکسان بود و در وقت سیری
و گرسنگی بهتر مانند چون بدین صفت باشد سهل باید خورد و قی باید کرد
سهل چب بسیار و خارش چشم اگر چشم بسیار خارد و آب فوره چکاند
و طلاهای خشک بر پشت چشم نهد و مغز سر را سد کند و از بکا و خوشنیز
و کاسنی و طعام بی گوشت خورد و شرب خشخاش مفید بود و گاهی بایلمه
مزد و بگلاب زند و بچشم کشد و طبع را نرم دارد و کشکاب خوردن نافع
است در اشتار انشار خراش شدن چشم است و هر چند به نمک باشد
نوشنایی چشم مضر باشد و هر چند به قرا خر باشد کمتر زیان دهد
اگر سبب آن زخمی و ضربی باشد و یا از جایی افتاده باشد و یا چیزی
در آمده باشد آرد با قلیا با کلاب و آب به بر پشت چشم باید نهاد
و اگر سبب آنها نباشد که گفته شد جب توتیا باید داد و تا دماغ را صافی
کند و اگر از خواب بیدار شود و چشم را شوید کشود و با آب گرم پیوسته
شوید و بگل بنفشه ضماد کند در غلظت پلک چشم از دیروقت چیزی
خوردن و بعد از اکل طعام خفتن احتراز کند فایده ریش چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
با آب عسل و شیره خرمان بشویند و شیاف کندری کنند ص اشق امرات
همه همه کندر عشره زعفران درهمین لبخن بلعاب الحلبه و لیشف من منصوری مجه

دیگر

دیگر باید چرب آنست که اندرون پلک درشت بود و با خارش و آب بسیار بود
یا جوشش کند در جای خرد که سر آن سفید بود و پوستی نمک از ان بازمی شود
یا در جای به صورت دانه انجیر بود و زبده غرب در کوچشم از جانب بینی بود که
ناصور کرده و هر گاه دست بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد
کردن اگر خون غالب بود و سپس القرص بنفشه و شیاف غرب بکار دارند
و اجرای آن اینست صبر کند اندروت دم الاخوین سرمه اصفهانی کاسنی
کلنار از هر یک یک درم شیاف ساخته اب سوده و در چکانند بعد از انکه
از چرک پاک کرده باشند و بدین مداومت نمایند ریش چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
با آب عسل و شیره خرمان بشویند و شیاف کندری کنند دم یعنی بر آب بودن چشم چون سپیدان
آن علاجش اگر بدان ممتلی بود شقیقه کند و سرمه توتیا با هم ضم کرده بپوشند کشد
دارد سپوغاد شور با با پرهیز نماید و بر شقاقلوس بدین باب عاجل انتفع
است زبده جهة دفع رعاف بگیرند آب بادروج و اب برگ خرفه و اب
کافور در بینی چکانند و بیخ در دهان گیرند و نخست رگ قیفال زنند
خون بسیار تیز بگیرند بقدر حاجت ازان جانب که خون آید و هیچ چیز بر
آن نهند که سرکین تازه خر نفشرند و اب آن در بینی چکانند و طلا کنند
جهة جوشش دهان سماق یکمثقال نشاسته یکمثقال تخم خرفه یکمثقال عدس

مقشه یکمثقال صندل سفید سوده یکمثقال خاکشتی کشنیز خشک یکمثقال کافور
یکدانگ کوشه بیخ بنفشه با شند بوی دهن اگر از معده بوده آطر نفل
کوچک و شراب انتیتین و ایارج فیقرا و زنده آبی حاضر و بچشد و ما
انخواکه سود دارد و اگر از دندان بوده بنجال مسواک پاک کنند بعجوتی که بوی
دهن را خوش کند برگ بید و تره و مویز بی دانه بر ابر بکوبند و هر بامداد
قدری بخورند گرانی زبان سبب آن یا خشکی با فراط باشد یا تری با فراط
اگر سبب خشکی باشد علامت آنست که با استفراغ افتاده باشد
تبها محرقه بود یا چربهای رنش قطاع بسیار خورده و علامت تری علامتهای
فالج باشد اما اگر سبب خشکی باشد بشیر خر و بشحم حنظل و طبیخ اکلیل
غرغره باید کرد و بنا گوش بروغن بنفشه باید مالید و اگر سبب استرخا باشد
علاج مثل علاج فالج باشد و استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و بکار داشتن
مادالاصول و هر روز تیز زبان بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سود
بماله ۲ چون زبان گران شود و دیگر تن بسلامت باشد نوشادر و
فلفل و سپندان و عاقرقرحا و بوره و نمک هندی و مزنگوش بکوبند
و مادام بآن غرغره کنند و این اجزا کوفته بران مالند و اگر کودک باشد
زیر زبان آورد اندک بباید برید تا بسخن آید و بعد از برین اندک نمک بدان
بباید پاشید والله اعلم باب اندر سپید کردن دندان چون بچوب شقالو

مسواک کنند دندان هرگز نپوسد چون سداب با روغن زیت بکوبند
و در بنا گوش طلا کنند درد دندان ببرد چون سداب با مویز بکوبند همین
عمل کند چون بدان طلا کنند و چون مرزنگوش را با سرکه بکوبند
و بدندان نهند درد ساکن کند و چون مرزنگوش بکوبند و بر سر
درد ساکن کند و چون آب سداب با سرکه و کلاب و کافور با هم بیامیزند و بر سر
درد سر ساکن کند ۲ ترک زبان اگر زبان تبرکد سپستان و روغن گیتر
و لعاب تربر قطونا جرعه جرعه می خورند و اگر زبان گران شود بگیرند و نوشادر
و عاقرقرحا و فلفل و خردل متساوی بکوبند و به بیزند و در بن دندان نهند
و لعاب آنرا می ریزند بآن و در خون آمدن از پای دندان کل ارمنی و هلیله
و کنار کوفته بر آن بپاشند یا بمالند و باب سود و کلاب مضمضه
کنند و از شیر زنبها پر هیز کنند ۲ درد دندان اگر باب سرد ساکن
شود رگ زنند و حجامت کنند و باب انار و حب شبیار طبع فرزود
و بسرکه و کلاب مضمضه کنند و چهار رگ نافع است و عاقرقرحا و کافور
در میان پنبه گیرند و دندان بران می نهند و اگر باب گرم آرام گیرد
ایارج فیقرا دهند و شحم حنظل و شحم خربزه و در زنبار و در سرکه بکوشانند و مدام
مضمضه کنند ۲ درد دندان چنبده قوتیا و شب یمانی ببابسه کل ارمنی
پوست انار بر تش اسفوان هلیله زرشک کنار مازو کرمازو هر یکی

یکوبند و به پزند و دهن دندان مالند **دردویی** که دندان سورخ شده گرم خورده
که درد کند نافع باشد و در سورخ ان گذارند ساکن شود شونیز بریان
کرده بکوبند و با سرکه بسایند و بسر شسته در کاوک دندان گذارند درد ساکن
کند و اگر در سورخ دندان کرم باشد تخم کتان و تخم ابهیج هر دو بریکند بکوبند
و بسر شسته دود دهند کرمها بریزند **درمرض** خناق اگر خون غالب بود زیر
زبان یا قیفال زنند و بر ساق حجامت کنند و اگر درد ضعف بود شیر
تازه و شراب بنفشه غرغره کنند و با خربق با دیان و خیار چنبر و مغیثه
غرغره کنند و اگر مادهٔ بلغمی بود حلیه و انجیر بپزند و خمیر ترش در وی حل کنند
و غرغره کنند و چون گشاده شود درم برآیه بآب گرم و روغن گاو غرغره
کنند تا پاک شود و بسیمان ارغوانی کرده بر گردن داغی نهند و نخه از ان
بگردن ببندند بخاصیت خناق را زایل کند و نخه از آتش جوشانند **علاج**
علق که بحلق شخصی فرو رود باید که چند نوبت سر کره و فرو ل غرغره کند
تا بیرون آید و اگر بشکم فرو رفته باشد علاج او علاج حب القرع
کنند **و** بیرون آمدن خون از حلق با سعال کل ارمنی کل مختوم در
عصارهٔ برگ لسان الحمل یا در عصارهٔ برگ خرفه دهند در حال که خون
برآید و مقدار یکدرم کنند سوده بسه وقت بدهند و سرطان خرد در گلاب
بخیسانند و سفوف الطین نیز معجون است **و** خون آمدن از کلو اگر

بر شخ و قی باشد حظری مدار و کل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا و خون سیاوشان
از هر یکی کوفته و بیخته با شربت بسیا شربت سورد بخورد و مزورما سماق در شربت
و اب خورده و حمام منعیست و قرص کهربا با شربت بسیا و کلنار معجونست
و صندل و کلاب و کل ارمنی بر سینه طلا کنند که منعیست **حبسی** که سعال
مزمن بارد وی را کند منع خواب کند و نفع کند سرد سیمه و یرقون حب کنند
در دهن گیرند اما از خصوصیات قابضات بر هیز لازم بود **نوعی** دیگر زرقطونا
بنفشه از هر یک پنجدرم بر سیاوشان ده درم لبه ر طل آب بپزند تا
یک رطل آید و با جمیره بنفشه سه نوبت بخورند **معجون** که لسعالی که با بلغم
و خلط آمیخته باشد سودا دارد و بر سیاوشان ده درم بادام تلخ پنجدرم
تخم خربزه مغسله ده درم انبرسا سه درم تخم کرفس دو درم را زیانه
خیطیفا نزدا وده هر یک پنجدرم بعسل بسرشند **قرص** خشخاش که سعال خشک
و زکام و نفث زرد و بار یک و سل را سود دارد خشخاش سفید و دانه کبر
و دانه خایه و خرزهره از هر یک سی درم و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از
هر یک پانزده درم بلعاب زرقطونا بسرشند و اقراص کنند و شربتی
سه درم بشراب خشخاش یا با آب جو ۱۲ **فایده** انجیر و جوز متزاصاحب
سعال کهنه را مفید بود **بر** آمدن خون بسبب قوهٔ کل ارمنی در عصارهٔ برگ
خرفه و عصارهٔ برگ لسان الحمل صلایه کرده می دهند و چون خون آغاز کند

مضد کند ۱۲ دودرم تخم لسان الحمل سوده در عصاره برگ او یا در عصاره بادرنج
بنوشند و یکدرم تخم خربق یا خرگوش در آب نهند و با اقراص الطین دهند
کل ارمنی و مختوم و کل سرخ از هریک چهاردرم کهربا حب الاسل از هریک
شش درم سرطان پازده درم کبیر طباشیر شاهترج صدی منسول از هریک
پنج درم کل سرخ چهاردرم صمغ عربی رب السوس از هریک هفت درم
خوفه بسرشند یا بعصاره کل تازه یا بآب باران و سرطان مرده روزگار شبانه
می دهند و حریره نشاسته و برنج و پاچه نیز مفید بود ۱۲ پرسیاوشان
را عطاران گرمک شوشیر می گویند ۱۲ بدانکه جگر را خلط صفرا
چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و مولده و ماسیه چنانکه
جاذبه آب خویشتن می کشد و ماسکه آنرا نگاه می دارد و هاضمه او را
طبخ می کند و دافعه اشخاص می دهد و غاذیه ازان کیموس سازد یعنی
مایه انچه خواهد و مولده از شاخ پرون رها کند و ماسیه او را نامی دهد
من کتاب اخوان الصفا ۱۲ قرصی که بچه حقفان و عنش بکار دارند مصطگی
عود و دارچینی و سنبل و جوز بوا و کبابه و قاقله و بوست ترنج از هریک
یکمثقال مشک و عنبر از هریک ده نک بشراب ریحانی قرص کنند ۱۲
اگر طبیعت دل لبیب حرارت باشد از چربی احتراز کنند و رک پاسلق
کشانیده و خون چند نوبت کم کنند و قرص کافور درین مرض مفید بود و آب

سیب ترش و آب غوره و سرکه نیز مفید بود و اگر سبب آن حرارت نبوده
باشد عرق کاوزبان و شربت سیب و کوشت کبوتر نر و مرغ و تیهو
تروه و دراج و کبک و رزده تخم مرغ مفید است و اجتناب از شیرینی
درین صورت لازم نیست ۱۲ معجونی که میل خوردن کل برطرف کند
هلیله هلیله آمله جوز بویا مصطگی قاقله زنجبیل کبابه بعسل بسرشند و پس از
طعام بخورند بقدر جوزی ۱۲ اوب نان که همیشه راه برد و وقی باز دارد آنار
ترش آب بگیرند و بگیرند بگذارند و بزنند تا بقوام آید و شاهی ۲
نعناع دروا هلیله زرد و رب سیب و به نیز چنین سازند قرصی که قی
باز دارد کل و طباشیر از هریک یکدرم سماق سه درم بسرکه بسرشند
قرص کنند دوایی که دفع قی دهد کل ارمنی صمغ عربی کتیرا کندر دم
الاخوین برابر شیرینی سه درم برب بی استعمال کنند قرص عود که قی و
غشی را ببرد کندر سه درم کل و عود هندی و قرنفل و شکر و سنبل
طین خراسانی و طباشیر از هریک یکدرم کبابه دو درم قرص کنند شیرینی
یکمثقال برب نار یا سیب استعمال کنند ۱۲ انزف دم یعنی خونی که از
حلق آید علاج آن آب علف بارنگ بیاشامند و غذا پاچه بخته
صمغ عربی بده پاشند و بی نان خورند تا سیر شوند و آب و عرق نارنگ
با سرکه آشامند و اش انار خورند و شربت انار مناسب است و درین

مرض ورک صاف شدن خوابست ۱۲ **چ** بدود نامی آدمی اندر عدد شش شربت
کردم از آنجمله در یک بیت منظوم ای حکیم ... اوشش اثنی عشر پس صایم و انگه دوتن
از پس آن آهو و قولون و انگه مستقیم ... **نوعی** از توجیهست که سبب آن
تولد کرمان بود اندر رودهٔ ثقل کرمان نشان کرمان بزدوی رودی معلوم
صفت او زده کرسنه شود و بی طاقت بود از بر ای انکه غذای او در آن
خورند در روده او را کرمان کیرند باین سبب بیش تاب و نمش کشتن
بدید آید بکیرند ترسن و سرخس و قنبل از هریک پنجدرم شربتی پنجدرم دوسیر
تازه بوقت کرسنکی بیاشند و بکیرند برنک کابلی مغشه هفت درم برکان
مکه و خرما و جوز مغز از هریک هفت درم بکوبند و بسرشند این جمله یک
شربت بود و بوقت خواب خورند و بخوابند و با هیچ استفراغ نکنند
و شب دیگر شربت اباده فیقرا عسلی بیاشند تا سه روزه از باقی پاک شود
اگر تا سه روزه می آید پس از استفراغ یک هفته هر بامداد چهار درم آنچه
بخورند بیاشند و از جمله کرمان خورد بکیرند صبر از هر یک کاه و اب لوبیا
برابر دلیله الوده کنند و به خویشتن بردارند و طفل را بر ک شغالی کوفته
بر شکم نهند و شوینز بسر کرب بیاشند و بر شکم و ناف طلا کنند ۱۲ **چ**
بردن از آن مغشه کل سرخ عنب الثعلب هر سه سماق نار پوست بخوابند
صفت شیاف که کرم معده را بکشد برک شغالی صبر سداب کوفته

و پنجه شیاف سازند و عمل کنند ۱۲ **اطریفل** از جمله صاحب جب القرع
بکیرند برنک کابلی مغشه دو درم بزید جب الیسل و قسط از هریک پنج قنبل و
شحم حنظل و سعد و راسن از هریک سه درم و نیم بکوبند و بیزند و
با انکبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم در جمله افسنتین رومی و افسنتین
دنقاع و شونیز و قرطمانا و پودنه جوپاری خوردن و ضماد کردن کرم را پاک
کند و نیز او را پاک کند ۱۲ از جمله زجر زده تخم مرغ قام با روغن کل بیامیزند
و مرد را سنک مغول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بسرشند و طلا کنند ۱۲
سفوف جهت هیچ دانسان تخم خطمی مغشه بریان کرده همچندان تخم خبازی مغشر
بریان کرده همچندان نشاسته بریان کرده دو مثقال صمغ عربی بریان کرده دو
مثقال کل ارمنی دو مثقال همه را کوفته و بیخته دو مثقال از آن با پنج مثقال
رب سوده و بارب به بسرشند با جمیزه خشخاش سرشته بلیسند و اکر رب
حاضر نباشد قدر سفوف کرده قدری آب کرم در عقب آن بیاشامند
فایده اسهال کر از سردی باشد و ضعف معده کر و با مصری و مصطکی هر دو
بریان کرده دوا رجیبی و تخم زرشک و بقدر حاجت قند بکوبند و چنین
خورند و نیز اکر بر خشکه پیاده باشند و خوردن نافع است سباع ۱۲ **ب**
صفت سنک شانه خوردن آب تخم سیاه موجب ریختن سنک شانه
است بدونه چنین شاول کردن اندک از آن زایل کننده است شونیز را اصلاح

کرده با عسل مخلوط سازند و بخورند و بر بالای آن اندک آب گرم بیاشامند
تفتیت کند زیتون نبی اسرائیل را بساید و بقدر یک نخود با یک قاشق
آب گرم بیاشامند مثانه را پاک کند و مجموع اینها که مذکور شد سنگ را
بریزاند ۱۲ جه اعتماس و عسر بول شربت و شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و
خدا یک وقیه تخم را در یک کنند و طبخ کنند طبخ تمام و بعد از ان تخم را
بیرون کنند و بر ان آب اندازند و شله پنیر با اندک شیره و
مغز بادام و بخورند نافع است ۱۲ و در تقطیر بول یکمثقال کندر بکوبند و با آب
سرد بیاشامند نفع کند و اگر چه صاحب سلس باشد و مداومت بگل
سپرکردن نفع کند خصوصا پیران را و هر روز یکدرم خولنجان خوردن مثانه
را گرم سازد و قطع سلس البول کند اگر جوکش را پوست ناکنده بورزانند
و مقدار یکدرم از وی تناول کند قطع کند سلس را ۱۲ و قطع بول بوزیدان
خرفل سه مثقال تخم تره تیزک سه مثقال کندر یکمثقال صمغ عربی مثقال بهمون کنند و
مرتب بنیم مثقال فرو برند و از دنبه و شحم و شحاء و خرفه و تمامی آشامیدنی
نمایند و اکثر اوقات قلیه و کباب و زرده تخم مرغ تناول نمایند ۱۲
بهترین وقت مجامعت آنست که طعام از معده نباشد و منتصف اول هر شخص
یکسان نیست بعضی را زود تر و بعضی را دیر تر شود و این وقت را همین
شوان کرد و لیکن بتقریب توان گفت که کسی را که عادت طعام خوردن نماز شام باشد

وقت خوابیدن سرد مان وقت او باشد ۱۲ ابو علی گوید که وقتی که همه طعام هضم
شود در معده نباید کرد یعنی آن وقتی که گرسنه بود و دیگری باید که شهوت صادق
بود و از پس ماندگی و ریاضت و غم و بی خوابی نشاید کرد و مدت میان جماع
گفته اند سه روز باید از بهر انکه خدا کمتر از این نمی نشود و احوال همه کس در این
باب یکسان است اعتماد بر شهوت صدق و برا مثلا او عیه منی باید کرد بدانکه
قوت مجامعت بقوت اعضا رئیسه تمام شود و اعضا رئیسه دماغ و دل و جگر
و اگر دماغ ضعیف بود شهوت جماع نبود و اگر سست بود حس و حرکت باطل
بود ۱۲ و ضعیفی قوت مجامعت مخدر مزاج هر چند داروهای گرم بیشتر بخورد
ضعف او بیشتر می شود و لکن از روغن تازه و جعرات و از امرود و نگو خام
در آب خویس خورده و فشرده قوت یابد و قلیه جزر که در وی باقلا بود و اندک
زیره بچیل در و ریخته و معتدل مزاج را نیز مفید بود و مبرد مزاج را قی
کردن بسیار نافع است و نوشیدار و بسیار نافع است خصوصا قلیه خشک
و دارچینی و کبابه و خولنجان برای کرده نافع بود ۱۲ در شناختن انکه
بچه در شکم مادر نر است یا ماده دانند که آب مرد گرمتر و قوی تر از آب زن بود
اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتد در شهرهای سرد فصل زمستان و در جای
گرم باد شمال آید فرزند همه نرینه تولد کند زیرا که حرارت میل اندرون دارد
و گفته اند که اگر جماع روزی اتفاق افتد که زن از حیض پاک شود فرزند نرینه

بود و تا پنج روز همچنین بود و از پس پنج روز تا هشت روز مادینه بود از پس هشت روز
تا پانزده روز نرینه بود و از پس آن خنثی اید زنی را که حمل او مادینه بود
و نرینه از سوی راست بیدا آید و بقوام تر باشد و لون شیر پستان
بسرخی گراید نه بسیاهی و نبض دست راست او قوی تر و مستوا تر بود
چون ایستاده بود و خواهد که حرکت کند نخست پای راست را حرکت
دهد و چون برخیزد اعتماد بر دست راست کند و حرکت چشم راست او
سریعتر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و مادینه از پس چهار ماه لیکن اگر نرینه
ضعیف بود احوال مادر او مثل احوال زنی بود که از مادینه آبستن بود ۱۲
باه باصورباد بود غلیظ و در ناف کاهی بجنبد و قضیب فرو آید و کاهی
بر پهلو ماه کتف برآید و کاهی اسهال خون آرد و کاهی قولنج آرد و دل
قرار ندهد و صاحب این باد را وقت برخاستن و نشستن از بندهای آنو
و خیران آواز آید صفت جوز نافع بلیله سیاه بلیله آمله شیطرج هندی
عاقرقرحا نوشادر فلفل دارفلفل لحم کند تا مثقل برابر همه مثقل باد را بآب مویز
حل کند و دارو بآن ضم کند و شربتی سه درم بر هنه ۱۲ بدانکه از باد در
قاچاشگاه سه سباعت پادشاهی در بدن خون نبود اگر در آن وقت
حال بیمار را بترمینی خون او را کم کنی یا از عدس خوردنی با وبه ی و از
چاشتگاه تا نماز پیشین پادشاهی صفرا را بود چون در آن وقت حال بیمار را

بترمینی علاج او سردی و تری بود و خشکیها از وی دور باید کرد و از نماز پیشین
تا میان دو نماز پادشاهی سودا را بود اگر در آن وقت بیمار را بترمینی علاج
بکنی تری باید کرد و سردی و خشکی از وی دور باید کرد و از میان دو نماز
تا شب نگاه پادشاهی بلغم را بود در آن علاج بکنی و خشکی باید کرد و در علتی
که بیمار را شب بگذرد و زمانه از سردی و خشکی بود بکنی و تری علاج باید کرد
و چون آدمی باید از برخیزد و دهان او شیرین بود علامت زیادتی خون
بود و اگر شور بود یا آب دارد علامت بلغم بود و اگر خشک بود علامت سودا
بود و اگر تلخ بود علامت صفرا بود وقت تب اگر کسی را تب اید نبود بدو
سه پاره شکر و بهر باد و نباشتابی از آن بخورد نافع بود اول المآ
لا آله الا هو الحی القیوم دوم الله لا آله الا هو الحی القیوم سیوم و وقت
الوجوه للحی القیوم ۱۲ واجس آماسی بود که در بن ناخن بدید آید علاج
قصد باید کرد و بزرد اسپرغم و بزر قطونا بسرکه سوده طلا کند و
خرقه تر کرده بآب سرد بر سر آن نهند و سر ساعت تر می کند آن خرقه
را اگر بر سر وی پوشیده باشد و نازی پوشند ۱۲ اگر روی بشاپه کوفته
کوفته شود چنانکه سرخ و مضمحل کرده نازو کوفته هفت نوبت از دو انجمله
دو سوم و شیر بخت سوم بدو من کرده جالنوس که سعیدست و بعضی گویند که
نازوی شسته می باید ۱۲ بدانکه دفع ضربه و سقطه و سیاهی بر دو من کل که از قطعه جالنوس

مکرر اد اگر تر سیده باشد مالیدن و خوردن آن سرد و نافع است سماع ۱۲
گویند سگ دیوانه جراحت او را نباید گذاشت که درشت شود و مجمه باید
نهادن و مکیدن و مدت چهل روز جراحت کشاده باید داشت و گذاشت
تا زهر بالا به و بمطبوخ افسنتین طبع را نرم داشتن و ترباق فاروق
باید دادن و دیگر همان سگ دیوانه که گزیده باشد خوردن سودوارد
دوا را لذا زاین بیج خوردن نهایت سود مند است و اگر خواهند که بدانند
که سگ دیوانه بوده است قدری جیر در آن موضع که سگ گزیده باشد
بمالند و بخورد سگ دهند اگر سگ دیگر بخورد دیوانه بوده است و اگر نخورد
فروس دهند و بمیرد دیوانه بوده است ۱۲ **ضفت** موسیایی آدمی که در جا
چین می گیرند آدمی بدان سیخ بوی سیخ چشم سیخ را می گیرند و بعد ازان
مار افعی زنده می آرند و بر وی می کشند تا او را می گزد بعد از انکه این شخص
بدین صفت بمیرد او را سه شبان روز سرنگون می آویزند بعد ازان
فرو می گیرند و در تابوتی از بگینه می گذارند و عسل شهد بر وی می ریزند در سر
کوهی که محاذی آفتابست می برند بعد از سیزده سال سر تابوت می کشایند
و دیگر عسل می ریزند تا سیزده سال دیگر همچنین تا سال چهلم بعد ازان
بیرون می آرند موسیایی جوانی باشد ۱۲ **عنبر** بهترین شبل شب بوی
بعد ازان سارزق و بعد ازان زرد و کرم بود و مقوی دماغ و حواس و دل است و

موج را موافق و چون یکدانگ از ان بخورند و لیکن باشراقصان دارد
و اصلاحش بچوکردن کافور و خیار کنند و حکیم اسحق گوید که بر وده نقصان دارد
و اصلاحش بصمغ عربی کنند ۱۲ **عقرب** گردم را گویند نر او قوی است از
ماده و حلاوت نر انست که باریک و ضعیف است و ماده قوی و فربه تر
و سنگ است و روغن او در روغن گوشش نافع است و چون عقرب را
بگذارند در محلی که نیش زده باشد نبهند و ساکن شود و روغن که عقرب
در و جوشیده باشد همین حکم دارد و یکدانگ از عقرب سوخته دافع یک
شبانه روز و نیم درم از ان گزندگی مار را سود دارد و طریق سوختن او انست
که چند عدد از و در دیگ سربسته کنند و در خمیر کنند و سرش بگل کنند و بشوری
بچوب تاک گرم بسازند بغایت و آتش بیرون کنند و دیگ را در اندرون
شور نهند و سرش بگیرند یک شب بعد ازان بیرون آرند و سرد کنند و
عقربها بیرون آرند و در ظرف بگینه کنند ان زمان خاصیت به ۱۲
عود قرب هفت قسم است بهترین هندی بود و خاصیت هندی انست که
دفع پشش کند و قماری سیاه نیز خوبست و عود کرم و خشک است
سده بگشاید و مقوی دماغ و حواس و دل است و مفرح است و زخوت
عفنی از معده بدر کند چون نیم درم از ان بخورند لیکن عرض دماغ که از گرمی
باشد بوکردن او مضرت رساند **غاب** معتدل بسینه و پشش خوبست

وخون را می بندد و آب که غلیظ و دیر بخار باشد بسردی و تری دارد و حدت
صفرا را ساکن کند و سرفه که از حرارت باشد دور کند و خشونت سینه
دفع کند لیکن بلغم پدید آرد و دیر هضم شود اصلاحش بکشمش کند فعل ترب
مانند کوفته تخم او بقوت تر است بعد ازان پوست او بعد ازان برگ او بعد ازان
گوشت او کرم و خشک است بردی الشغب حدت الحیه بسوی پیرو یانند کاهی که
با آرد و شیلم بدان طلا کنند و با عسل قلع آثار دیرینها چشم می کند و آب آن
برای استسقا خوبست و چند قطره از آب او در چشم چکانند چشم را
جلا می دهد و سبزه را زیان کند ۱۲ گبر بسرکه سبزه را بخار آرد و محرور
را موافق بود سده یکشبه در طوبت دفع کند پیاز بسرکه بهتر آرد و بپزند
پیسر بسرکه از ترشیها داجار ا بهتر باشد اشرغار نوع بگدان
ازهر دو بهتر بود پیکان بسرکه صفرا بشکند و سده بکشاید بزیتون کرفی
طعامهای چرب را ببرد و شهوت را بخیزاند و سده بگشاید و طبع را
فرود آورد و معده را تر کند و تشنگی آرد و اما سرکه تشنگی او را باطل کند
ناگاه از آرد چو کشند یا از خورده نان چو کرم و خشک است بلغم و اخلاط
را از فم معده بزداید و شهوت را بخیزاند و کرم معده را دفع کند و
ریش اشتار ا بشوید و تشنگی آرد و اگر با سرکه بپایند دفع تشنگی شود و اگر
او را بنفس خود طبخی است و مرق او را طبخی و شیرا و را طبخی و بهترین او

سفیدست بعد ازان سرخ بعد ازان سیاه کرم ترست و جلا دهنده چون
بر بهق طلا کنند سود دارد و انچه در سیده از تمام میوها غذا بیشتر دهد
و بدن را فربه کند و صرع و خشونه حلق را نافع بود و موافق سینه است و
تشنگی را که از بلغم شور باشد می نشاند و مثانه را جلا دهد و او را خیص کند
و شیرا نچه گزبن عقرب را خوب است و خوردن انچه از زهرها ایمن
می گرداند و دیدک او جلا دهنده است و شیرا و دنانی را که گرم خورده باشد
نافع است و معده بدست و دفع مضرت او بسکبین و شربت لیمو کند ۱۲
سرکه مفصل و آن عرق النسا و خشونه نفس را نفع کند و بوی دهن را خوش
کند و دفع ثقل کوشش کند کاهی که گوش ریش نباشد و چون قدری ازان
بناشتا با شانه بصر را تیز کرداند و آواز و دندان را قوت دهد
و ناضم طعام است و دفع سنگ مثانه کند و سپرز را نفع کند و در سپرز
را زایل کند و صفت او اینست قدری پیاز مفصل بگیرند و پاره پاره کنند
و در ریسمانی کشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود و تا چهل روز اگر
گذارند بهتر بعد ازان آزاد و میان سرکه انگوری جا دهند ازند و
باید که سرکه بیباشاند و شصت روز در آفتاب نهند بعد ازان پیازها
برون آرند و بیفشارند و پیاز را بیندازند و سرکه را صاف کرده
انشاء الله بعد ازان استعمال خواهند کرد ۱۲ قو در عرب و در فارسی همین

مشهورست برگ او بیرگ کرفس مانند و ساق او یک گز باشد و نزدیک بغلیظی
یک انگشت غلیظ باشد و بهاری دارد مثل تخم کرفس و بوی خوش ندارد
گرم و خشک است در دوم و راتیک است و او را بقول کندو بیخه آن قاطع
الثعلب را نافع است و جالینوس گفته تو مثل کبابه است در طعم و قوت
الا آنکه کبابه لطیفتر است **حیة الثعلب** شیر بن او گرم و در رتبه نشنیز و قثاء
را خوب است و باه را قوت دهد و قایم مقام سقمونیا **خطمی** سرد و
تر است در دهان را نرم کند و خنازیر را نفع کند و درد مفاصل را ساکن
کند و حرق النار را خوب است و تخم خطمی را چون بپزند و بیاشامند
سوختن مجاری بول را دور دور را ساکن کرده و مثانه را سود دارد و
با سرکه و زیت بمحل گزیده طلا کنند نفع دهد و شقاق ازان قوبنج را نافعست
و چون بان موی را بشویند نرم شود ۱۲ **در فلفل** حرارت او از
حرارت فلفل سیاه کمترست گرم و خشک است ناضم است و از برای
ورم سپرز خوبست و در اریول و اطلاق طبیخ کند و داخل تریاقات
می شود ۱۲ فلفل سیاه گرم و خشک است و گرمی او از فلفل شدیدتر است
جذب کننده و تحلیل کننده است و بلغم را دور می کند و با قطرون بلغم
را جلا می دهد و بازفت خنازیر میکداز زده و غذا غلیظ را لطیف میسازد
و در اریول می کند اگر بعد از مباشرت زن بجود بردارد و آبستن نشود و

و تاریکی چشم و آب آمدن از چشم را سود دارد ۱۲ **نوشادر** گرم و خشک است
خناق بلغمی را سود دارد و در چشم کشیدن ان سفیدی چشم را ببرد **فلفل**
گرم و خشک است در درجه چهارم مفاصل و لقوه و فالج و سرد و کهنه را
سود دارد و باه را بشکند و بیخ شکم را سود دارد و جنین را افزود
آرد و گرم شکم بکشد آن بر تابه بی چوبه خشک است طبخ بپزند و درق سیم
گزمن کوفته را سود دارد ۱۲ **کهربا** و آن روغن در خت صنوبرست یا
زیتون کوهی یا سرو و بهترین ان آنست از سرو باشد و آن
گرم و خشک است جرب را نافع است حتی جرب لک و شتر و سفید
و دردها را نافع است و صداع که از سردی باشد چون بر سر طلا کنند
نفع کند و بروغنی که جند سود دارد و چشم را جلا دهد و اگر بان تخصیه کنند
گرم را بکشد و اگر بزرگ طلا کنند پیش از مجامعت منع حمل کند و اگر بر جایی
مار گزیده باشد طلا کنند سود دارد ۱۲ **قنبل** بهندی کنپل است و
بهترینش زرد است و آن گرم و خشک است گرمیها را می کشد و جوشها را
سود دارد و پرورده آن بد است **قنه** عربیست و آن صمغیست و آن
دو جنس است زرد یعنی مانند کف و آن بوزن سبک است و آن سپید
سعدیست و دویم ثقیل است و آن گرم است و نرم کند و گدازنده باشد
خنازیر را نافع است و گزاز و صرع و درد سر را سود دارد و اگر کسی را صرع

گرفته باشد چون بوکند هوش بازآید و درد گوش را که از سردی باشد نفع
کند و تمام زهرها را سود دارد از ماده عقرب و غیران تخصوم چهارسی بجای
را گویند بوی خوش دارد و آن گرم و خشک است مسهل صفرات و دواء الثعلب
را نافع است ورد فض آن جهة انضمام رحم و دشواری بول خوبت و چون
در خانه باشد گزندگان دور شوند و شر ترجی ازان بگیشتاند و فرزند از
شکم بیرون آرد و لیکن بیشش بهت و مصلح آن کل ارمنی است ریوند
و آن دو قسم است چینی خراسانی و خراسانی مشهور است بریوند الدواب
و اتر اسپاران در ادویه دواب استعمال کنند و قوت آن بگذارد و قوت
چینی بوبه نهایت و خوب آن اصفری بود که رعنوانی زنگ باشد و
بسیاری زند و درد سودا فی نباشد و آن گرم است و اگر با سرکه بر پوست
اندام طلا کنند بر کلف نفع کند و از برای روشن خون از خلق و اسهال خوب
شیاهتره و نیخ و برگ او از شاخ او بهتر است و معتدل است در گرمی و سردی
و خشک است خون را صاف کند و از برای خارش و جرب می خورند
و معتوی سده است و سده جگر کشاید و طمث را زم کند و ادرار بول و
اسهال صفرا کند شاهنج بپارسی شاذنه گویند ناشسته گرم و خشک است
و شسته سرد و خشک و طریق شستن او آنست که از اخورد بگویند
و باب صاف تحی کنند و دانه کی بگذارند تا دو دو تر نشیند و آن آب را

در طرف دیگر کنند و باز آب صافی در روی دو کنند و سحق کنند و دیگر آن
آب را بر روی آن آب که اول گرفته اند کنند همچنین تا آنکه بغیر از رنگ چیزی
دیگر نماند آن زمان بگذارند تا آن آب صاف شود و تمام شاذنج در ته ظرف
نشیند آب را بریزند و آن شاذنج را خشک کنند قبض بسیار دارد
و گوشت زیاده ببرد و روشن چشم را بر طرف کند خصوصا که با سفیده تخم
مرغ استعمال کنند و منع گوشت زیاده در جراحتها کند و خون که از جراحت
رود ببندد و صحت چشم را نگاه می دارد و اقیا قیا فاده قی گرم و خشک است
گزندگان را هم نافع است و تمام زهرها را نافع است و شر ترجی ازان
و زنبک قبراط تا یکمثقال بر موضعی که گزیده باشد طلا باید کرد که نافع بود
و مقوی دل بود و جمیع امراض سر در اسود دارد و اخلاط فاسده
باصلاح آورد و ریش روده را نیک کند و روشن خون خصوصا خون
بواسیر را نفع کند و باز دارد و دواء اسهال را به سبب دو هر مرضی که
از سودا و بلغم باشد او را دفع کند و صاحب منهاج می گوید که بعضی
بر انند که هر مرض گرم و سرد را سود دارد و لیکن صحیح آنست که امراض
و سوی و صفراوی را سود دارد و مضرات جمی را که مزاج ایشان
گرم و خشک باشد ۱۲ به اگه گفته اند که اصل تو تیا در دیست
که بالای آبه از جاهی که نخاس می باشد و آن سفید و رزد و مخبر باشد

دهنت کرب خی بیزند و توتیا هندی دو نوعست بسر و دیگری بغایت سفید
و شنگ و آنرا توتیا طباشیری گویند و آن بهترین توتیاست بعد ازان
زرد و بعد ازان توتیا کرمانی فستقی و تازه آن بهترست و سرد و خشک
است خشک کننده است و تمام ریشها را نفع کند و درد چشم را سود دارد
و صحت چشم را نگاه دارد ۱۲ **فایده** صاحب معده ضعیف بعد از خوردن
طعام قدری از بادیان و شد سابیده کف کند میین هضم کرد اما
باید که بادیان دو برابر شد بود ۱۲ **سماع** و بعضی اطبا بشیر می جوشانند
و بعضی آب به داخل می سازند ازبرای قوت معده و بعضی آب به شنگ
داخل می سازند ازبرای نفخ جگر یعنی در نوشدارو آب به یا
آب زرشک داخل می سازند و در وقتی که نزدیک بقوام آید ۱۲
معجونی که حفظ را زیاد کند باید دانست که کندی حفظ از دو علت می باشد
ازیکی از تری و از خشکی اگر از خشکی بود خواب کم کند و تب داشته باشد
و باشد که فواق داشته باشد و سبات و سهر و اگر از تری بود علامت
او آن بود که رنگ رویش سفید بود و فراقردره و چون بدین دو گونه
مبتلا شود پرورده و زنجبیل پرورده و علک و فلفل هریک قدری بکوبند و
با شکر سفید بیامیزند و اگر تری زیاده بود قدری کنند در روغن قسط بدماغ
بمالند و این معجون که ذکر می شود موافق بود سعد و هلیله کابلی و بلیله و علک و

زنجبیل

زنجبیل و دانه و مغز جوز بریان کرده از هریک دو درم معجون سازد و اگر
تری باقی باشد روغن قسط بدماغ مالد و اگر خشکی باشد روغن بنفشه
و روغن بنیلوفر هر شب در بینی کند ۱۲ **معجون نانخواه** این معجون را محمد ذکریا
نوشته است دماغ و معده را قوت دهد و آب بینی بیفزاید و کونه
روده را نیکو کند و هضم طعام کند و بوی دهان خوش کند و بن دندان
را سخت کند و کرده را قوت دهد و شانه را قوی گرداند و پاک کند و بواسیر
و درد مقعد را سود کند و ریگ مثانه و سنگ را پاک کند و قوت باه
دهد تخم کرفس نانخواه تخم بشت خرزهر از هریک دو درم علک رومی فرفیون فلفل
عاقرقرحا سارون بسپاسه از هریک یکدرم عود نیم درم مشک نیم دانگ
زعفران نیم مثقال جمله را بکوبند و صد درم موبز در دیگ کنند و بجوشانند
با آب و بعد ازان پنجاه درم عسل با وی بیامیزند و دیگر باره قوام دهند
دو اردها در وی بسرشند شربتی بامداد یکمثقال و شبانگاه یکدرم ۱۲
صفت سفرجلی مسهل که قولنج را بکشاید بگیرند آلی پاک کرده از دانه بیمن
و انگبین صافی بگیرند آلی را در خل خمیر یا در شراب انگوری بپزند و بنهند تا
تری ترشی از وجدا شود پس در هاون چوبی بکوبند و با انگبین بیامیزند
و بگیرند زنجبیل و دارفلفل از هریک چهار درم دارچینی دو درم فلفل
هیل قاقله زعفران از هریک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد

سی درم بکوبند و به بیزند و با انگبین و آبی بچه بسرشند و شربتی چهار درم باشد ١٢
صفت سفرجلی مسهل که محرر دی مزاج را شاید بگیرد و سقمونیا دو درم و نیم
تربده ده درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هریک پنج درم گل سرخ
و طباشیر از هریک دو درم و نیم ترنجبین پاک کرده پنجاه درم عصاره و
ترنجبین در هم گدازند و قوام دهند و دارو ها بدان بسرشند این جمله ده
شربت بود ١٢ صفت شربت بنفشه بنفشه تر بگیرند بگیرند و اگر تر نیابند بنفشه
خشک صد درم و یک شبان روز در چهار من آب بخیسانند پس بجوشانند
به هند و بپالایند و در همین آب دیگر باره بنفشه را بخیسانند یک
شبان روز دیگر و جوشانند و بپالایند سه چهار بار چنین کنند پس شکر
بران کنند و بقوام آرند شربتی ده درم باشد ١٢ در شد صاف کردن
اول قدری آب در دیگ کنند و آب وشد با ندک آتشی حل کنند و آتشی
نرم می کنند تا هر کفی که در وی باشد برآورد و بار قدری آب و شیر با دیگر
بیامیزند و چون قند بجوشش آید ان شیرآب را اندک اندک در وی بیزند تا
مجموع کف آن بگیرند و آتش را تیز تر می کنند بعد از ان بپالایند و چون
خواهند که شربت بیزند دیگ استوار کنند و جلاب را در وی بیزند و
آتش کنند که بجوشد تا انگه بقوام آید بانگه چون انگشت بان آن نهند و بانگشت
دیگر بازنهند کشیده شود پس دیگ از اوجاع بزیر آرند و بعد ازان ادویه

دران بیزند و سرد کرده شد و اب حاضر در وی بیزند تا بهر تبه که تر شربتی آن
دلخواه شود ١٢ سفوف ارسطاطالیس که از بهر سکنجبین ساخته بود ترتیب
دورد معده و زردی روی و دوسواس و فراموش کاری را ببرد و طعام
هضم کند و بوی دهن خوش دارد و فرح آورد قرقرحا ساذج هندی
عود هندی اسارون مصطکی هیله کابلی مقشر فلفل زنجبیل زرنباد زرنب زیره
کرمانی دارچینی فلفل اشنه دار فلفل زنجبیل قرنفل انار دانه کاذر بان
کافور قاقله از هریک دو درم عنبر یک جزو شکر بوزن جمله دارو ها شربتی
بگیرند تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد ١٢ صفت سر
بابادام در کیسه می باید کرد و گذاشت تا بنفشه بغایت خشک شود بعد ازان
هر قدر که خواهد آنرا روغن گیرد و استعمال کند و باقی بادام بپرورده
با بنفشه نگاه دارد و در وقت حاجت روغن گیرد و بکار برد تا انگه
روغن بواسطه ماندن خراب نشود و بادام را چون هوا می دهند خراب
نمی شود بخلاف روغن که خراب می شود چون کهنه می شود ١٢ فایده اگر
کسی چشم بهم با خود دارد و فهم او بینکو شود اگر پر هم در خانه دود
کند مار و کژدم بگریزند اگر کندر خشک با دانه کدو در خانه دود کنند
بشب جمله موشان بگریزند و بهمزند اگر تخم کدو با شکر بخورد جماع بسیار کند
و اگر مو را با چغندر بپزند و سر بدان بشویند مو سیاه کند و بسوسه در سر

محل کتابخانه
مجلس شورای ملی

نه چند اگر روغن گیگ در سرمالد موسفید نشود و سیاه بماند اگر سرگین خروس
بر آتش نهند در مجلس شراب همه بگریزند اگر زهره کنجنگ بر قفیز بمالند
پیش هر زن که روند از بستن شود اگر به خوکوش نبام هر که خواهند
در کوی نهند و در زیر بالین او نهند در خواب از رازهای خویش خبر
دهد اگر زهره نرگس در بهم بیامیزند بهر جای که طلا کنند هرگز موی
برنیاید مرهم موجه هو جوه را بجوشانند و صاف کنند و بعد از آن
شیر بخت قدری اضافه کنند و بجوشانند تا آب آن برود و قدری
کات هندی صلایه کرده و دو مثل آن غرزوت صلایه کرده بعد از انکه
آرد بر دارند و اندکی بگذارند و روغن کنند و بکیگ بزنند که تمامت
اگر اندک وقت خواهند گذاشت قبل از انکه اجزا مسحوقه را در روغن کنند
اندک موی در روغن کنند تا بگدازد و بعد ازان آرد بر دارند و اندکی
گذارند و اجزای مسحوقه در روغن کنند که تمامت سماع ۱۲ فایده روغن گلان
و سفیداب قلعه را در روغن حل کرده بر شکنجی شیشه در ظرف چینی بمالند و
در آفتاب گذارند تا خوب خشک شود بعد ازان که خوب خوب خشک
شده باشد کاغذ بران بچسبانند که محکم می شود بتوفیق الله تعالی ۱۲
جهته رنگ کردن محاسن مرداسنگ صلایه کرده سه مثقال آهک پخته
سه مثقال کل سرشوی قدری صابون قدری مجموع را کوفته و بیخته خمیر کنند و بجان

بمالند و ساعتی بگذارند و بعد ازان بشویند و موسمه سه مثقال و خاکه دری
نرم کوفته و بیخته خمیر کنند و بمجاسن بمالند و ساعتی بگذارند و بعد ازان
بشویند که خاطر خواه خواهد بود ۱۲ سماع سری که جوشش کرده مثل گنجلی
پنجمثقال نفت رومی با پنجمثقال بادام بادام پوست کنند و بریان کنند و نرم
بکوبند و با نفت ضم کرده در آتش گذارند و بعد از آن سر مالند و بعد از
بر آن گذارند و بپیچند و بعد از سه روز بشویند که نافع است ۱۲
فایده شاهسفرم چون برگ او را بسیار خورد و بوید در دسر و شقیقه را
سود دارد و مغز سر را نفع کند و چشم را روشنی دهد و چون انرا بجوشانند
و آبش بر سر کند زکام را ببرد و چون او را بجوشانند و حقنه کنند درم
داشته باشد ببرد و کرم را ببرد و کسی را که مقعد بیرون آمده باشد او را
بجوشانند و بر مقعد او بندند باز بجای شود ۱۲ و چون پوست مار را بسوزانند
و خاکسترش با روغن زیت بیامیزند همین نفع دهد و چون کسی را قولنج
بود یکدرم سرگین موش در زیر وی دود کنند در ساعت ساکن شود ۱۲
فایده چون کسی را زهر داده باشند لقلق با روغن بریان کنند و با
سرکه بخورد او را هم شفا یابد و زهر بد و کار نکند ۱۲ سماع سرگ
جوشش کند سوسن و حنا و توتیا و بلیله زرد بکوبند و بپیزند و بر روغن
شیرج مچپن کنند و بر سر بمالند نافع بود و مجرب ۱۲